

استراتژی قیام و سرنگونی

(کتاب اول)

مسعود رجوی

استراتژی قیام و سرنگونی

اشرف کانون استراتژیکی نبرد

نقدینه بزرگ ملت در مبارزه آزادیبخش با رژیم ولایت

پیام به رزمندگان آزادی

و نیروهای دموکراتیک در سراسر میهن اشغال شده

سلسله آموزش برای نسل جوان در داخل کشور

مسعود رجوی - ۳۰ دی ۱۳۸۸

فهرست

۳	چند نکته و یادآوری
۱۹	مقدمه
۲۵	فصل اول - تعریف چند کلمه
۲۷	مثال اول، کالری
۲۷	مثال دوم، انسان و تعریف «انسان»
۳۰	انسان موحد
۳۱	مثال سوم، کلمه تعریف
۳۲	دجالگری
۳۷	فصل دوم - مسیر طی شده
۴۰	اولین دیدار با خمینی
۴۱	تعطیل دفاتر پدر طالقانی و شهادتین گفتن مجاهدین
۴۵	یک عقب‌نشینی تحمیلی از جانب خمینی
۴۷	آخرین دیدار با خمینی
۵۰	رفت و آمدهای مستمر به قم و دیدارهای مکرر
۵۳	با اعضای «شورای انقلاب» خمینی
۵۴	درگذشت پدر طالقانی
۵۴	اعلام جنگ غیررسمی با مجاهدین از سوی خمینی

۶۰ اولین انتخابات ریاست جمهوری
۶۵ اولین انتخابات مجلس شورای ملی
۷۵ از ۲۲ بهمن تا امجدیه
۷۶ امجدیه و بازتابهای آن در درون رژیم
۸۱ تصمیم‌گیری خمینی
۸۲ اعلان جنگ رسمی و علنی در ۴ تیر ۱۳۵۹
۸۴ ۵۰۰ هزار میلشیا و تعطیل دفاتر در ۲۵۰ نقطه
۸۷ گواهی اعداد
۹۲ تظاهرات مادران و آخرین اخطار خمینی
۹۴ قیام ۳۰ خرداد

فصل سوم - اصلاحات و سوابق آن در رژیم ولایت فقیه

۱۰۱ اصلاحات خمینی و حکم هشت ماده‌یی
۱۰۴ موضع مجاهدین
۱۰۶ اصلاحات خاتمی
۱۱۰ بالاترین دستاورد آخوند خاتمی برای رژیم
۱۱۱ آرمان و اسلوب خاتمی
۱۱۲ تعریف استحاله و الزام رفرم در رژیم ولایت فقیه
۱۱۳ تعریف و معیار تشخیص اصلاح‌طلبان واقعی
۱۱۵ اگر خاتمی در برابر ولی فقیه می‌ایستاد
۱۱۷ یک یادآوری تاریخی
۱۱۸ یادآوری ضروری دیگر
۱۲۳

فصل چهارم - گریزی به اشرف در صحرای عراق

۱۳۳ جنبه متحد ارتجاع و بخش ولایت فقیه در عراق
۱۳۶ علیه اشرف و مجاهدانش
۱۴۴ نگاهی به مواضع شورای ملی مقاومت ایران
۱۴۸ تعریف اصل و قانون
۱۵۱ اصل وحدت و همبستگی نیروها علیه استبداد مذهبی
۱۵۲ ارائه جایگزین، مرحله عالی تکامل وحدت و همبستگی نیروها

فصل پنجم - همسویی اصلاح‌طلبان واقعی با مقاومت

۱۵۹
۱۶۵ آخرین فرصت

۱۶۸ سرنوشت
۱۷۳	فصل ششم - قیام و انقلاب
۱۷۷ خمینی و مجاهدین هرکدام با انقلاب ضدسلطنتی چه کردند؟
۱۷۹ عهد مجاهدین و مقاومت ایران برای آزادی خلق و میهن
۱۸۳ اپورتونیسیم، عارضه قیام
۱۸۵ قیام و اپورتونیسیم چپ و راست
۱۸۶ تهدید اصلی
۱۹۴ نکته‌یی درباره سلسله مراتب تضادها
۱۹۷	فصل هفتم - درسهای قیام در روز عاشورا
۲۱۹	فصل هشتم - جبهه خلق و استراتژی سرنگونی
۲۲۴ استقبال از هرگونه فاصله گرفتن از دیکتاتوری
 و بازگشت به جبهه مردم ایران
۲۲۶ اندرز و پیشنهاد به خیرگان
۲۳۲ از مهندس بازرگان یاد بگیرید!
۲۳۴ اشاره‌یی به قیام مجاهدین در ۵مهر ۱۳۶۰
۲۳۸ صداقت مجاهدی
۲۴۰ گواهان زنده حماسه ۵مهر
۲۴۳ سخنرانی بازرگان در مجلس ارتجاع پس از ۵مهر
۲۴۹ باز هم خاطراتی از مهندس بازرگان
۲۵۳ جبهه خلق و ادامه بحث درباره بازگشت به این جبهه و خروج از آن
۲۵۴ درباره سلطنت‌طلبی
۲۶۹	فصل نهم - سخنی با مجاهدین، همراه با یک تعهد مشخص
۲۷۵ یک تعهد مشخص
۲۷۹	فصل دهم - شناخت و تعریف رژیم دجال و ضدبشری ولایت فقیه
۲۸۲ مبارزه چیست
۲۸۶ سازمان مخفی
۲۸۷ درس اول
۲۸۹ شناسایی دشمن
۲۹۰ ویژگی تاریخی و طبقاتی رژیم
۲۹۴ رژیم دجال و ضدبشری ولایت فقیه
۲۹۸ کودتای نظامی در رژیم ولایت
۲۹۸ صدور ارتجاع و جنگ باعراق

۳۰۰ ابزار سرنگونی
۳۰۷	فصل یازدهم - دجالیت و تحریف
۳۱۰ ماکیاولیسم سیاسی
۳۱۱ حق مردم بر حاکمیت
۳۱۳ عدل الهی
۳۱۵ عدل نخستین اصل مذهب شیعه جعفری
۳۱۹ عدالت اجتماعی
۳۲۴ قاعده تطبیق
۳۲۵ معنی اسلام
۳۲۷ مفهوم توحیدی عید
۳۳۱ معیارهای جامعه توحیدی
۳۳۳ توحید بی محتوا
۳۳۴ دشمن دانش و پیشرفت
۳۳۹	فصل دوازدهم - نمونه‌های دجالگری
۳۴۱ مصدق مسلم نبود
۳۴۳ سیاهکل، حادثه آفرینی استعمار
۳۴۴ حق رای زنان، مخالف دینت مقدسه و برخلاف چند حکم ضروری اسلام
۳۴۶ بزدلی و بوقلمون صفتی
۳۵۷ زیردرخت سیب
۳۶۶ خبرگان به جای موسسان
۳۷۳ رویا رویی با خمینی بر سر فراندم
۳۷۹ جبهه ضد ارتجاع
۳۹۳ مفهوم انقلاب اسلامی
۴۰۰ از شگفتیهای روزگار خمینی
۴۰۳ آزمایش خبرگان و قانون اساسی رژیم
۴۰۵ روحانیت شیعه بر سر دوراهی تاریخی پیام مجاهدین به روحانیت مبارز
۴۰۹ افول خمینی
۴۱۰ جبهه ملی مرتد است
۴۱۶ پاسخ خمینی به نامه مجاهدین
۴۲۵ طلسم اختناق
۴۲۶ آرزو و پیام مصدق
۴۲۸ رویارویی دو اسلام
۴۳۶ دجالگری خمینی در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰

۴۳۹ آخرین فطره های آزادی
۴۴۸ نامه به دکتر سنجابی
۴۵۴ گواهی دکتر سنجابی

سلام به زنان و مردان اشرف‌نشان که در اثنای قیام فریاد می‌زدند «ما زن و مرد جنگیم، بجنگ تا بجنگیم»،
سلام به بچه‌های بی‌ترس و بیم که در قیام عاشورا فریاد می‌زدند «ما بچه‌های جنگیم، بجنگ تا بجنگیم»،
و سلام به هواداران و پشتیبانان مجاهدین خلق ایران و خواهران و برادران مجاهد در داخل کشور،
قسمتی از پیامها و نامه‌ها و سؤالهایی را که از راههای مختلف فرستاده بودید، دریافت کردم. در برابر عواطف بی‌آلایش و چشمه زلال و شفاف احساسات پاکتان، به‌خصوص در مورد نشستهای «فاتحان» و «کارزار پیروزی» و پیامهای ۱۳آبان و ۱۶آذر و پیام قیام عاشورا، هیچ نمی‌گویم الا این که خدا به من و به همه مجاهدین شایستگی وفای به عهد با خلق و خالق را بدهد. آن‌چنان که تا آخرین نفس و تا آخرین قطره خون، مجاهد زندگی کنیم و مجاهد بمیریم. باشد که در تاریخ این خلق و این میهن، نام و سنت نیک باقی بماند.
فراتر از این، هر مجاهد خلق و هر عضو یا هوادار و پشتیبان این مقاومت، باید به‌جای «کرده‌های خود ولو مثبت»، «ناکرده‌ها» را ببیند و بخواند و نسبت به همین «ناکرده‌ها» عذر تقصیر بخواند و پوزش بطلبد. ناکرده‌هایی اعم از کوچک و بزرگ که می‌توانستند یک روز یا یکساعت یا یک دقیقه و حتی یک ثانیه و به‌اندازه یک گرم، امر خطیر سرنگونی و نیل به آزادی و حاکمیت خلق قهرمان را تسریع کند یا در آن تاثیر بگذارد. و حالا می‌خواهم با پاسخ دادن به بخشی از سؤالهای شما، اندکی از ناکرده‌های بسیار را در حدی که تجربه کرده‌ام و می‌دانم، جبران کنم. کاش امکان نشست یا ارتباط جمعی می‌داشتیم اما چاره‌ی نیست و فعلاً باید به همین شیوه قناعت کرد.

چند نکته و یادآوری

قبل از شروع بحث، چند نکته را متذکر می‌شوم:

اول این که، برای پاسخ به سؤالهای ایدئولوژیک، به متون و کتابها و جزوات مجاهدین و مخصوصاً به بحثهای تبیین جهان^(۱) مراجعه کنید. فقط در این باره این را بدانید آن چه را که رژیم در این سالها در زندانها و یا در ارگانهای خودش تحت نام مجاهدین توزیع و چاپ کرده است، اعتباری ندارد. یا تماماً مجعول است یا در آن عمداً دست برده‌اند تا به مصرفی که می‌خواهند برسد و چیزی را که می‌خواهند القا کند. در این زمینه هم اعتبار آن چه رژیم و وزارت اطلاعات و رشته‌های مرئی و نامرئی آن به نام مجاهدین به هم می‌بافند، به همان اندازه مدارک محرمانه‌یی است که مع‌الواسطه علیه مجاهدین به وزارت خارجه انگلیس و فرانسه یا آمریکا می‌رسانند که وقتی به دادگاه می‌رسیم دود

۱- «تبیین جهان» سلسله مباحث آموزشی پایه سازمان مجاهدین خلق ایران درباره «قواعد و مفهوم تکامل» است که از پاییز ۱۳۵۸ تا فروردین ۱۳۵۹ بعد از ظهر روزهای جمعه در دانشگاه صنعتی شریف با شرکت حدود ۱۰ هزار تن از هواداران مجاهدین برگزار می‌شد. این سلسله آموزشها در بهار سال ۵۹ بر اثر هجوم سرکوبگرانه خمینی به دانشگاهها با عنوان «انقلاب فرهنگی» متوقف شد. متن این مباحث آموزشی، روزهای دوشنبه هر هفته به صورت جزوه در اختیار عموم قرار می‌گرفت. متن کامل ۱۵ جلسه از این مباحث در سال ۵۹ به صورت یک کتاب در تهران و خارج کشور منتشر شد. در فصلهای بعدی همین کتاب از جمله در فصل دوم در قسمتی با عنوان «تعطیل دفاتر پدر طالقانی و شهادتین گفتن مجاهدین» و فصل ششم در قسمتی با عنوان «تهدید اصلی» از تاریخچه تدوین این کتاب یاد شده است.

می‌شود و به‌هوا می‌رود!

دو سال پیش آقای استیونسون، نماینده پارلمان اروپا، در کنفرانس مطبوعاتی فاش کرد: «مدتی پیش، چند مقام وزارت‌خارج از لندن سراغ من در پارلمان اروپا آمدند و از من می‌خواستند بلادرنگ حمایت خود را از مجاهدین متوقف کنم و گفتند ما مدارک محکمی داریم که این افراد قطعاً تروریست هستند. به آنها گفتم خوب، پس (مدارک را) نشانم بدهید. آنها گفتند متأسفانه سری هستند! حالا در پروسه دادگاه در انگلیس قضات حکم به علنی کردن همه این اسناد دادند و من همه را به‌دقت خواندم و هیچ چیزی جز مزخرفات و چرندبافیهای برخی عوامل وزارت اطلاعات و مقالات روزنامه‌های رژیم (ایران) نبود» (کنفرانس مطبوعاتی در پارلمان اروپا - ۴ دسامبر ۲۰۰۷)^(۳).

نمونه دیگر انتشار یک شماره ویژه جعلی از نشریه مجاهد به تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳۸۲ توسط وزارت اطلاعات رژیم است که در زندانها هم توزیع شده است. در این نشریه جعلی که روز بعد از حمله ۱۷ ژوئن به محل استقرار رئیس‌جمهور برگزیده مقاومت و دستگیری مریم منتشر شده، رژیم ادعا کرد که من همراه با ۴ تن دیگر از مسئولان مجاهدین به‌وسیله نیروهای آمریکایی دستگیر و به نقطه نامعلومی برای مبادله با «رهبران گروه القاعده در ایران» منتقل شده‌ایم.

در مطبوعات و رسانه‌های عربی هم از قدیم نمونه‌های متعدد از انتشار مطالب جعلی به نام مجاهدین با پول سپاه و اطلاعات آخوندها وجود داشته که بارها و بارها آنها را در روزنامه‌های شرق‌الوسط، الحیات، شیخان، الحدت و... تکذیب کرده‌ایم. حتی یادم است که در شهریور سال ۱۳۷۱ وزیر تبلیغات دولت اردن که در زمان ملک‌حسین با ما روابط دوستانه داشت و من با او در سال ۱۳۶۴ در پاریس دیدار کرده‌بودم، یکی از جزوات مجاهدین را به تاریخ روز (یعنی در همان سال ۱۳۷۱) به نماینده ما در اردن ارائه کرد که در آن به‌نحوی بی‌قافیه، مطالبی علیه این کشور سرهم‌بندی شده بود. وقتی تحقیق کردیم معلوم شد رژیم مطالب مورد نظر خودش را برای به‌جان‌هم‌انداختن طرفین در لابه‌لای آن جزوه وارد کرده و به اردنی‌ها داده است. جالب این بود که آن چه رژیم ساخته بود به‌جز همین مطالب مورد نظرش هیچ تفاوتی با نسخه اصلی نداشت. حیرت‌انگیز

این که دفعه بعد هم یک صفحه نشریه مجاهد به نمایندگان ما ارائه کرده بودند که تماماً ساختگی بود. وقتی همان صفحه از نشریه مجاهد اصلی به آنها نشان داده شده بود از فرط دغلکاریهای رژیم و این که چگونه یک صفحه مشابه اما تماماً جعلی ارائه کرده است، مات و مبهوت شده بودند.

شورای ملی مقاومت ایران به همین خاطر در بیانیه سالگرد شورا در مرداد ۱۳۸۳ خاطرنشان کرد: «همزمان آخوندها، پولهای کلانی برای انتشار صدها گزارش مجعول و مقاله و کتاب و نشریه علیه مجاهدین خرج کردند. آن قدر که نایب رئیس فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر و رئیس جامعه حقوق بشر فرانسه، رژیم آخوندها را دولتی توصیف کرد که علیه مجاهدین «تلی از مدارک مختلف تبلیغاتی توسط سفارت ایران در فرانسه پخش می‌کند»^(۳)

در تیر ۱۳۸۶ نیز یک بار دیگر در اطلاعیه اجلاس میان‌دوره‌یی شورای ملی مقاومت یادآوری شده است: «استبداد دینی که به‌وضوح در برابر این اعتلای مبارزاتی‌ها و هراسان شده، از یکسو به سرکوب و ضرب و جرح و شکنجه وحشیانه جوانان در خیابانها و اعدام در ملأعام برای ارباب جامعه روی آورده و از سوی دیگر دجالگریهای شناخته‌شده تبلیغاتی خود را علیه مقاومت سازمانیافته به شکل دیوانه‌واری در رسانه‌های حکومتی افزایش داده است. نمونه‌یی از این تلاشها، روی آوردن مجدد به سریال‌سازیهای مجعول و مزورانه تلویزیونی است که حکومت آخوندی از سال ۱۳۸۲ تدارک دیده و آنها را به بازار مکاره اهریمن‌سازی از مقاومت نیز عرضه کرده و مفتضح شده بود. رژیم آخوندها بیهوده می‌کوشد تا بدین وسیله موج گرایش جوانان به سوی مقاومت سازمانیافته را به زعم خود متوقف یا کند سازد، بحران فزاینده درونی‌اش را تحت‌الشعاع قرار دهد و با روشنگریهای مقاومت در عرصه جهانی در مورد جنایتهای ضدانسانی و پنهانکاریهای اتمی و افشای دخالت‌های گسترده‌اش در عراق - به ویژه برملاشدن لیست ۳۲ هزار حقوق‌بگیرانش در این کشور- مقابله کند. اما این قبیل تشبثات برای مخدوش کردن چهره مقاومت سابقه‌یی پر از ناکامی و رسوایی دارد. دعاوی شیادانه خمینی در منتسب کردن مجاهدین و متحدانشان به شرق و غرب یا متهم کردنشان به دزدی و آتش‌زدن خرمنها، و دروغهای



چند نمونه از کتابهای منتشر شده توسط وزارت اطلاعات به زبانهای فارسی و انگلیسی و فرانسوی و آلمانی برای تبلیغات علیه سازمان مجاهدين خلق ایران

سازمان مجاهدین خلق ایران بر اساس اطلاعاتی که به دست آورده بود، طی اطلاعیه‌یی در تاریخ ۲۸ مهر ۱۳۸۳ فاش کرد. رژیم آخوندی در صدد استخدام وکلایی است که حاضر باشند جنابتهای رژیم در حلبچه در زمان جنگ ۸ ساله را به مجاهدین نسبت بدهند. یکسال بعد در ۵ مهرماه سال ۱۳۸۴ یک حقوقدان فرانسوی به نام امانوئل لودو در تلویزیون آرته در فرانسه از پیشنهاد ردیلانه صادق خرازی سفیر رژیم آخوندی در فرانسه پرده برداشت و در مصاحبه با چند تلویزیون عربی هم افشاگری کرد. همان سال خلیل الدلیمی، رئیس تیم وکلای رئیس‌جمهور سابق عراق نیز در گفتگو با رسانه‌های عربی اطلاعات مشابه همکار فرانسویش را فاش نمود. این افشاگریها وکیلان فرانسوی و عراقی در رسانه‌های مختلف عربی بارها انعکاس یافت.

تلویزیون الجزیره ۸۴/۷/۲۶: امانوئل لودو، وکیل فرانسوی صدام: رازی را می‌خواهم برای شما بگویم که شاید بهای گزافی از من بگیرد. مرا سفیر ایران شخصاً به سفارت ایران فراخواند و اولین سؤالش از من این بود که حال صدام چگونه است؟ ما ایرانیان جداً نگران حال صدام هستیم. واقعیت این است که وقتی این سؤال را شنیدم دسته‌سندلی را که روی آن نشسته بودم با دستم فشردم تا مطمئن شوم که در خواب نیستم. سفیر به من گفت: بیا توافقی باهم بکنیم. ما می‌گوییم صدام به کردها با گاز حمله نکرده و تو هم بگو که ایرانیها با گاز به کردها حمله نکرده‌اند. سپس پرونده‌یی به‌عنوان دلیل ارائه می‌دهیم که مجاهدین خلق این گازها را علیه کردها به‌کار گرفته‌اند. به این ترتیب گناه آن‌را را به‌گردن دیگری انداخته و همه ما در امان خواهیم بود. نظر تو چیست؟»

تلویزیون ابوظبی ۸۴/۱۱/۲۹: «...خلیل الدلیمی، رئیس هیأت دفاع از صدام حسین: ایران پیشنهاد مبلغی بالغ بر ۲۰ میلیون دلار به هیأت دفاع صدام حسین در امان پایتخت اردن و پیشنهاد مبلغی بالغ بر ۱۰۰ میلیون دلار به بخشی از اعضای تیم دفاع صدام حسین در پاریس به منظور صحبت‌نکردن در مورد قضیه حلبچه کرده بود تا بمباران شیمیایی حلبچه به‌گردن مجاهدین خلق انداخته شود...».

ARTE TV - France

September 27, 2005

Iranian Amassador offered Iraqi Tribunal to implicate PMOI for chemical bombing of Halabja

During a program on the chemical bombing of Halabja, Emmanuel Ludot, French jurist and member of Saddam Hussein's legal team, told ARTE that he had been invited to the embassy by the Iranian Ambassador (in France). He explained his visit as follows:



امانويل لودو حقوقدان فرانسوي



حقوقي فرنسي يكشف مؤامرة إيران لاصاق قصف حلبجة (كيميائي) بالمعارضة

بثت قناة (آر تي) الفرنسية في برطليج تناول ومحاكمة صدام حسين تصريحات المحامي الفرنسي المدافع بجه رئيس النظام المخلوع الذي كشف عن مؤامرات لنظام الحكم في إيران ضد مجاهدي خلق الإيرانية وكشف اماتويل لودو ان سفير النظام الإيراني في فرنسا قد دعاه لم سفيره النظام و اقترح عليه ان تكف إيران والعراق عن توجيه الذم بهما ضد البعض بخصان القصف الكيميائي في حلبجة وفي المقابل يتم التوجه ضد مجاهدي خلق الإيرانية من قبل النظامين. وندم في هذا المرنميج الذي بثته قناة (آر تي) الفرنسية طرح فرضيات مختلفة حول قصف حلبجة عام ١٩٨٨ احداها فرضية ويرتبط في مقال نشرته صحيفة نيويورك تايمز. وحسب هذا المقال تكشف التحقيقات ان العراق كان عاريا عن نوع القتل المستخدم ضد حلبجة. ووجهت قناة (آر تي) سؤال الألاماتويل لودو بهذا الخصوص فاجاب الحقوقي الفرنسي قائلا: اني اريد هذا ان القتل حو ارا لخصا ولو عرف انه ربما يكافئ بعض الثمن، اني دعيت من قبل السفير الإيراني لم السفارة واول ما تم طرحه علي في السفارة الإيرانية هو كيف حصل صدام حسين ان نحن الإيرانيون يساورنا القتل الجماع بخصان سلامته وعلما ووجهت مثل هذا السؤال استفسرا كثيرا وتم اصق على سعادو الامر ماسمخته غير ان السفير قال لي: دعنا نقول على موضوع ذك سفلون ان صدام لم يقصف الكراد كيميائيا وفي المقابل انت تذكرون ان



امانويل لودو معامي صدام حسين السابق: الإيرانيون عرضوا صفقة لاثهام مجاهدي خلق بقصف حلبجة

الفرنسي فرحيته متعلقة حول قصف حلبجة عام ١٩٨٨ احداها فرضية. ورتت في مقال نشرته صحيفة (الوطن) تكلم وحسب مسبقا. عديو ك تكلم فان التحقيقات كانت عدم عتلكه صديق لسوع الفسق. سفلون ان (صدام) لم يقصف الكراد. وفي جانب اخر من تصريحاته لك اماتويل لودو الحقوقي الفرنسي قائلا (انه ي تقارير باللغة الإنجليزية تؤكد ان هذا القتل لم يقترده قيا ودين انه غير ان مجاهدي خلق لا تحسبو ذلك. وركب هذا القتل على منب مشترك الا وهو مجاهدي خلق. فسفلون ان مجاهدي خلق هم



خليل الدليمي وكيل عراقي

Asharq Al-Awsat February 26, 2006



Head of Saddam Hussein's defense team: Iran offered \$100m to fabricate charges against PMOI

In response to a question on Iran's involvement in Halabja chemical attack, Khalil Al-Dulaimi, head of former Iraqi President Saddam Hussein's defense team, cited the French lawyer Emmanuel Ludot, saying that Iranians had contacted him in Paris and asked him to reject charges of Iran's involvement in Halabja killings for \$20 million dollars.

خامنه‌ای و رفسنجانی در نسبت‌دادن انفجار حرم امام رضا و قتل روحانیان مسیحی به آنها، جز رسوایی خود آخوندها نتیجه‌ی نداشت. «صنعت» مونتاژ و سرهم‌بندی جعلیات تلویزیونی علیه ارتش آزادیبخش و شورا و مجاهدین و «هنر» تحریف و چسباندن صحنه‌های دیدارهای اعلام‌شده مسئولان مقاومت با مقام‌های دولت پیشین عراق به صحنه‌های ساختگی و مصرف دروغ‌های تکراری درباره کشتار کردها و شیعیان عراق و ردیف‌کردن اجیرشدگان اطلاعات آخوندی به‌عنوان اعضای سابق مجاهدین یا شورا نیز، چاره‌درماندگی و رسوایی رژیم قرون وسطایی نیست. رژیم آخوندها آب در هاون می‌کوبد و با این تلاش‌های مذبوحانه نمی‌تواند جنبشی را که در آزادیخواهی و استقلال، نمونه‌ی نادر در جهان معاصر است، عامل استکبار و صهیونیسم یا زائده جنگ آخوندها با دولت سابق عراق و مجری حمله هوایی و شیمیایی به حلبچه قلمداد کند؛ هرچند که سفارتخانه‌ها و مأموران اطلاعات آخوندها برای واژگونه جلوه‌دادن واقعیت، رشوه‌های کلان ۵۰ میلیون دلاری و ۱۲۰ میلیون دلاری به وکلای فرانسوی و عراقی پیشنهاد کنند. این تلاش‌های سراسیمه، قبل از هرچیز ترس و تزلزل یک رژیم درمانده را در مقابل مقاومتی که «به سوی پیروزی» پیش می‌رود، بازمی‌تابد» (۱۴ تیر ۱۳۸۶ - اطلاعیه دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران)^(۴).

دوم این‌که، جواب سؤ‌الهای تاکتیکی و اجرایی و جزیی را از من انتظار نداشته باشید. لازمه جواب‌دادن به این قبیل سؤ‌الها ورود و اشراف به جزئیات است. بنابراین اگر امکان دسترسی و ارتباط با ستاد اجتماعی مجاهدین در داخل کشور را ندارید، باید خودتان با مشورت جمعی راه‌حل پیدا کنید. در مورد راه‌حل‌های مختلف تابلونویسی کنید و پس از بحث و مشورت کافی مناسبترین آن را انتخاب کنید. منظور راه‌حلی است که کمترین ضرر و بیشترین فایده را داشته باشد. راه‌حلی که طبعاً بالاترین ضربه را به دشمن ضدبشری بزند.

سوم این‌که، در پاسخ به سؤ‌الهای استراتژیک مربوط به قیام و سرنگونی هم، از اول روشن باشد که از بسیاری وجوه، درحال حاضر نمی‌توان و نباید به آنها جواب داد یا بیهوده به دنبال جواب‌های موهوم و ذهنی گشت که پاسخ‌دادن به آنها موکول به

واقع شدن و تحقق چیزهایی است که هنوز واقع نشده است. می‌خواهم بگویم که کار تحلیل و تفکر منطقی این نیست که غیبگویی یا طالع‌بینی کند، بلکه بر اساس شرایط مشخص، تحلیل مشخص ارائه می‌دهد. یعنی اگر شرایطی هنوز مشخص نیست یا ما نمی‌توانیم مشخص بودن آنها را فهم کنیم، باید قبل از هرچیز به فهم آن شرایط و خاصه‌ها پردازیم. چنان که می‌دانید در جریان شناخت علمی، باید گام‌به‌گام از مشاهده واقعیات و تجربه (یعنی آزمون و خطا)، به فرضیه (همان تابلونویسیهای مختلف) و سپس به قانونمندیها و اصول اساسی و درنهایت به یک تئوری فراگیر علمی راه برد. در تئوری جاذبه عمومی که نیوتون کاشف آن است، نقطه عزیمت، مشاهده افتادن یک سیب از درخت بود. می‌گویند از همین جا بود که برای نیوتون این سؤال پیش آمد که چرا سیب از بالا به پایین افتاد؟^(۵)

از همین سرنخ، سرانجام به قوانین جاذبه و در نهایت به تئوری جاذبه عمومی راه برد. در مورد تئوری نسبیت عمومی هم، اینشتین همین راه را با گذار از نسبیت خاص و قانونمندیهای مربوط به سرعت نور، طی کرد^(۶).

نکته چهارم که باید با صراحت با شما در میان بگذارم، این است که به برخی سؤالها هم، نمی‌توان و نباید به‌طور عام و علنی جواب داد. ملاحظات و محدودیت‌های اطلاعاتی و امنیتی و دست‌بستگیهای سیاسی، آن‌هم برای جنبش و سازمانی که از همه‌سو زیر

۵- *Sir Isaac Newton* (۱۶۴۲-۱۷۲۷ میلادی)، یکی از برجسته‌ترین دانشمندان تاریخ جهان، کیهان‌شناس، فیزیکدان، ریاضیدان و فیلسوف قرن ۱۷ و ۱۸ انگلستان. کاشف قانون جاذبه عمومی یا نیروی گرانش زمین (*universal gravitation*) که عصر نوینی را در تاریخ علم گشود. مخترع تلسکوپ انعکاسی، بنیانگذار مطالعات جدید درباره حرکت (قوانین سه‌گانه) و حساب انتگرال (دیفرانسیل).

۶- *Albert Einstein* (۱۸۷۹-۱۹۵۵ میلادی) دانشمند آلمانی‌الاصل آمریکایی که خود را شهروند جهان می‌دانست. برنده جایزه نوبل (مشترک با ماکس پلانک) و صاحب تئوری نسبیت (*relativity*) و فرضیه سرعت و حرکت نور. یک‌تنه با کشفها و تئوریهها و تحقیق‌هایش، در علم فیزیک انقلاب کرد و رشته‌های نوینی در پژوهش و دانش گشود. معروفترین دانشمند قرن بیستم و تاریخ علم، انساندوستی بزرگ و صلح‌خواهی شجاع و بی‌پروا که در ۱۹۳۹ (۶ سال قبل از انفجار اولین بمب اتمی در هیروشیما) به رئیس جمهور وقت آمریکا (روزولت) درباره عواقب ساخت آن هشدار داد و تا پایان عمرش، از صریحترین مبلغان خلع سلاح جهانی بود.

ضرب است برای همه قابل فهم است. زیرا بر سر همه جاده‌های تاریک «شب‌پرستان همگی تیغ به کف» در کمین‌اند تا «بکشاندش و در لجه خون اندازند». خامنه‌ای که در راس یک رژیم حاکم است و از هیچ جرم و جنایت و دروغی ابا ندارد، یک بار به صراحت گفت:

«آنچه را که بر طبق مصلحت کشور، مصلحت نظام نباید گفت آن را نمی‌گوییم نه این که خلاف آن را بگوییم، بعد بسیاری از مسائل هست که گفتن آن بر مسئولان کشور حرام است، نباید بگویند، ما اگر همه آن چیزهایی را که می‌دانیم بگوییم خب فقط شما که نمی‌شنوید آنها را که دشمن شما هستند آنها هم می‌شنوند... اگر به دلایلی از جمله آگاه شدن دشمن، مصلحت نباشد که سخنی بیان شود، طبعاً نه آن حرف و نه خلاف آن گفته نخواهد شد» (رادپو و تلویزیون و خبرگزاری رسمی رژیم - ۱۷ مهر ۱۳۸۶).

در مورد مجاهدین و مقاومت ایران به‌گواهی تاریخچه ۳۰ ساله در رژیم خمینی، ما تا فراسوی تیغ و طاقت، معکوس عمل کرده‌ایم. آن چنان که بسیاری اسناد و حقایق یا اسامی و آمارهای که منتشر شده، موجب پیگردهای گوناگون و قیمت‌های سنگین و خونین شده است. همچنین برعهده گرفته‌ایم «رودرروی مردم ایران از جوادیه تا نازی‌آباد و از کرانه‌های ارس و خزر تا خلیج فارس، درباره جزء به‌جزء، نکته‌به‌نکته، دیناربه‌دینار و موبه‌موی هرآنچه در مبارزات چهل‌دوساله انجام داده یا نداده‌ایم حساب پس بدهیم»^(۷).

من این نکته را در تیرماه ۱۳۸۶ در مورد تبلیغات دیوانه‌وار رژیم و روی آوردن آن به تولید سریال‌های مجعول و مهوع تلویزیونی علیه مجاهدین و مقاومت ایران خاطرنشان کردم و باز هم بر آن تأکید می‌کنم، حتی وقتی اباطیل و برجسبهای رژیم و مزدوران و متحدان و همسویان و پشتیبانان این رژیم ارزش پاسخگویی ندارد، در هر مورد و در هر زمینه و درباره هر فرد یا موضوعی که لازم باشد، می‌توانیم با دلایل و شهود و اسناد و مدارک لازم و کافی، حق مطلب را در محضر خلق و در برابر هر دادگاه بی‌طرف، ادا کنیم. تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد.

منظورم این نیست که در کارنامه مجاهدین خطا و اشتباهی نیست، منظورم این است

۷- نشریه مجاهد شماره ۸۶۰ دو شنبه ۱۸ تیر ۱۳۸۶ - صفحه ۳ - پیام تهنیت به هموطنان خارج کشور

که می‌توانیم هر پرونده‌یی را از ابتدا تا انتهای آن، روز به روز، برگ به برگ، مورد به مورد و بدون هر ملاحظه‌یی در معرض قضاوت مردم ایران و وجدانهای بیدار و منصف قرار دهیم و نتیجه آن را هرچه باشد بی‌محابا بپذیریم. بیم و باک در این زمینه‌ها متعلق به کسانی است که در گذشته ریگی به کفش داشته‌اند یا برای حال و آینده خود، کیسه‌یی دوخته‌اند. اگر کسی در گذشته و در آرمانی که به‌خاطر آن دهه‌های متوالی طی طریق کرده است، ریگی به کفش نداشته و برای آینده هم کیسه طمع و جاه و مقام ندوخته، دیگر چه باک؟

این رژیم منفور ولایت است که جز با دجالگری و صنعت تزویر و ریا و روایات مجعول آخوندی بر سر پا نیست. سرلوحه و سرمایه ما، اما، به‌دلیل نبرد بی‌امانی که ۴۵ سال است با دیکتاتوریهایی شیخ و شاه ادامه دارد، به‌دلیل خصومت‌های بی‌انتهای ارتجاعی و استعماری و اپورتونیستی و به‌دلیل این‌که پشت و پناهی جز خدا و خلق نداریم، صدق است و فدا. در غیراین‌صورت تاکنون دهها و صدها بار نیست و نابود شده بودیم. اگر رژیم شاه فقط با ظرفیت سرکوبگرانه خودش درصدد نابودی و انهدام ما بود، آخوندها امکانات و سرویس‌های ۱۲ دولت دیگر را هم علیه مجاهدین و شورای ملی مقاومت ایران به‌کار گرفتند تا آنها را متلاشی و منهدم کنند.

تشریح این موضوع و ارائه اسناد و نمونه‌ها و گواهی شهود، نیازمند تحریر کتاب‌های قطور و جداگانه‌یی است. به‌راستی در این سال‌های کسی خبردار نشد که در این خصوص بر مجاهدین و مقاومت ایران چه گذشت؟ باشد تا روزگاری فرصت کنم و چندصد و یا لاقط چندده نمونه را با جزئیات و اسامی و زمان و مکان و شرح وقایع به اطلاعاتان برسانم.

بنابراین فعلاً به ذکر همین نکته که امیدوارم آن را به‌خاطر بسپارید بسنده می‌کنم که در مورد مجاهدین و ارتش آزادیبخش و مقاومت ایران، و سیلاب چرکین ادعاها و اتهامات و شبهاتی که رژیم و عوامل و همسویان و پشتیبانان نثارمان کرده‌اند، برعهده می‌گیرم که اگر عمری باقی بود در برابر مردم ایران از ریز تا درشت را پاسخگو و روشن‌گر باشم. به‌همین‌خاطر در مورد هر فرد یا جریان یا موضوع یا اتهام و ادعایی که خودتان نتوانید جوابگو باشید، تمامی این قبیل موارد را به من ارجاع بدهید. فقط نگذارید کسی که

یک صدم یا یک هزارم یا یک ده هزارم و یک صد هزارم مجاهدین، بها و خونبهای آزادی و رنج و شکنجه دموکراسی را نپرداخته است، برای ما ابوعطا و لغز دموکراتیک بخواند و به جای درس گرفتن، به ما درس آزادی عقیده و بیان یا حقوق زنان بدهد!

موضوعات و موارد عیان شده هم که حاجت به بیان و شرح و تفصیل مجدد ندارد. از برچسب تروریستی و بمباران و خلع سلاح و کودتای ۱۷ ژوئن تا استرداد و اخراج و تبعید پناهندگان و از بستن حسابها و توقیف بی دریغ اموال تا شاخ کردن بریده مزدوران و فرستادن آنها برای ایفای نقش در نمایشهای روحی مبتذل و مهوع، تحت عنوان بنیانگذار و رهبری یا مسئولان و اعضای سابق و لاحق مجاهدین ...

مثلاً همه مطلعان سیاسی، خوانده‌اند و می‌دانند که به گفته خاتمی و خرازی، آقای جک استرا (دلال بمباران قرارگاههای مجاهدین در عراق) به‌دار آویختن ۲۰ تن از ۶۵ تن رهبران مجاهدین را «قابل قبول» خواند در حالی که به نوشته دیلی تلگراف (۱۶ تیر ۱۳۸۳) برای خوشآمد آخوندها، لیست اسامی ۱۲ امام شیعیان را هم در سفر به تهران در جیب داشت و وقتی اسم پیغمبر اسلام می‌آمد، صلوات هم می‌فرستاد!

بهتر از این نمی‌شد بر سر و ریش آخوند خاتمی و بر پشت خرازی دست استمالت کشید.

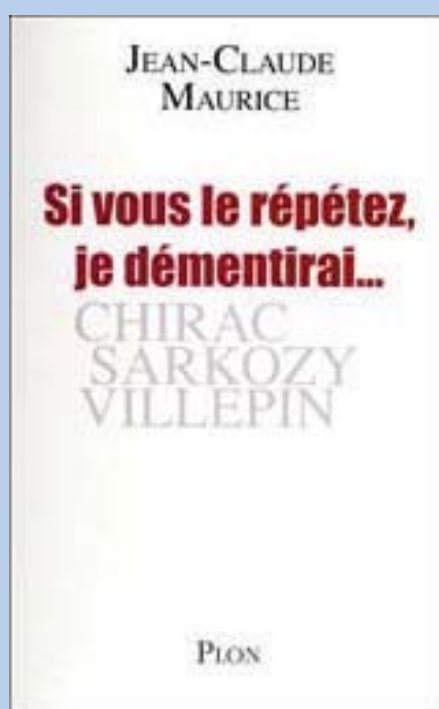
کسانی که اسلافشان مصدق را «دیوانه و آمیزه‌یی از کاهلی و حقه‌بازی و سوءظن» می‌خواندند (سفیر انگلیس) و کسانی که مصدق را «جانوری درمان ناپذیر» می‌خواندند که «در آپارتمان ادرار می‌کند» (یکی از نظریه‌پردازان جنگ سرد در آمریکا) پرواضح است که با مجاهدین خلق و حاکمیت و آزادی مردم ایران تا کجا خصومت دارند.

گفتگوها و معاملات پنهان آقای دوویلپن، وزیر خارجه شیراک با خرازی در مورد سرکوب مجاهدین در فرانسه و دستگیریها و خودسوزیهای ناشی از آن نیز با جزئیات افشا شده و سردبیر وقت ژورنال دودیماناش که در آوریل ۲۰۰۳ در تهران در این ملاقات حضور داشت، کتاب مبسوطی در این زمینه منتشر کرده است.^(۸)

با این همه مجاهدین به یمن مریم و انقلاب درونی مجاهدین، در مقاومتی سترگ و

۸- کتاب با عنوان «اگر تکرار کنی، تکذیب می‌کنم» نوشته ژان کلود موریس، سردبیر هفته‌نامه ژورنال دودیماناش در زمان حمله ۱۷ ژوئن (انتشارات پلون، پاریس - ۲۰۰۸)

کتاب افشاگرانه روزنامه‌نگار فرانسوی، ژان کلود موریس
به نام «اگر تکرار کنی تکذیب می‌کنم»!



ژان کلود موریس

«... در تهران، اسرار یک دیدار دیپلماتیک. خودسوزی یک زن پناهنده ایرانی، قربانی رئال پلیتیک فرانسه در قبال رژیم مالاها
« اه تو اینجا چکار میکنی؟ تو همه چیز را شنیدی؟ باور کردنی نیست! امیدوارم همه چیز را فراموش کنی. اعتبار ما به این بستگی دارد».
دومینیک دوویلپن از سالن کنفرانسی بیرون می‌آمد که به مدت نود دقیقه، دیپلماتهای ایرانی و فرانسوی مسئله داغ آن موقع (عراق، هسته‌یی، مجاهدین) را بررسی کرده بودند. او حضور مرا کشف می‌کند. من همه چیز را دیدم، همه چیز را شنیدم و یادداشت برداشتم، به آرامی در یک متری پشت سر او نشسته بودم ...

هفتساله، در زیر بالاترین فشارها و توطئه‌ها و ضربه‌ها مقاومت بی‌نظیری را در تاریخ معاصر ایران و جهان عرضه کردند. شگفتی، نه در حمله‌ها و توطئه‌های ارتجاعی و استعماری و خنجرهای اپورتونیستی، بلکه در ماندگاری و پایداری پرشکوهی است که برگ درخشان و زرین تاریخ ایران است. ۷سال پیش، در آخرین اجتماع مجاهدین در اشرف قبل از شروع جنگی که از قبل مشخص بود رژیم چه بهره‌برداریهایی از آن خواهد کرد، و در شرایطی که از چپ و راست، بسیاری ما را به خالی کردن میدان فرامی‌خواندند، گفتم:

«وقتی دیو تنوره می‌کشد، وقتی که دژخیم سر از پا نمی‌شناسد، رمز ماندگاری و اعتلا، کلمه فداست» و «مجاهدین هم از بنیانگذارانشان تا اعضا و هوادارانشان در تمام ایران و در سراسر جهان با همه رزم‌آوران ارتش آزادی این درس را به‌خوبی آموخته‌اند که تاریخ خلق و میهن خود را چگونه بنویسند. هیچ‌کس بیش از ما به خطراتی که از هر سو ما را دربرگرفته احاطه و اشراف ندارد. اما عزم جزم کرده‌ایم تا اگر زمانه صدمبار از این هم خطیرتر و پرفتنه‌تر باشد، با تأسی به پیشوای آرمانی‌مان (پیامبر جاودان آزادی حسین بن علی) درسهای جدیدی از مقاومت و ایستادگی عرضه کنیم. ارتش آزادیبخش، این سرمایه عظیم ملت ایران چون کوه، استوار و سرفراز ایستاده است» (نشریه مجاهد شماره ۶۲۲-۲۷/سفند ۸۱).

بیچاره رژیم و گله‌های مزدوران دور و نزدیک، چه خیال کرده‌اند؟ مریم و اشرف ثابت کردند که زمانه صدمبار هم اگر خطرناکتر و پرفتنه‌تر باشد، تا پای جان ایستاده‌اند. تا آخرین نفس...

بله اکنون پس از ۴۵سال که بر مجاهدین در میدان نبرد گذشته، به قطع و یقین می‌توان گفت که این عالیتیرین ثمره تکامل مبارزات مردم ایران از مشروطه به بعد در ۱۰۳سال گذشته است.

از همین جا می‌توان به پیروزی محتوم خلق قهرمان یقین کرد. به اذن تو خدایا، به‌سوی تو خدایا و به طرف کوی خلق در زنجیر...

مقدمه

در علوم اجتماعی و دانش سیاسی هم مانند علوم طبیعی، کلمات و اصطلاحات، اگر نخواهیم دیمی و بی حساب و کتاب حرف بزنیم، معانی و مفاهیم و معیارهای شناخته شده خود را دارند. همیشه گفته ایم که خمینی در دنیای دجالگری و ولایت مطلقه فقیه، قبل از هر چیز «کلمه» را ذبح و قربانی می کرد. کلمه، سنگ بنای تکلم و فهم و آگاهی انسان است. پس «کلمه»، دارایی و ویژگی ذاتی نوع انسان است. به همین خاطر در قرآن آمده است که خدا ابتدا اسمها را به آدم آموخت: وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ...^(۱) یعنی که به او آگاهی و شناخت داد.

اگر ما اسم کسی را ندانیم، معنی آن این است که او را نمی شناسیم. احراز هویت فرد با شناسنامه اش به عمل می آید. در این صورت ما این فرد را می شناسیم که کیست و در چه زمانی و در کجا و از چه مادر و پدری به دنیا آمده است. یعنی فرد را با خانواده اش شناخته ایم.

به همین ترتیب همه پدیده ها و اشیاء هم شناسنامه و اسم خاص خود را دارند که به آن شناخته می شوند و با فرد و یا شیء دیگر قاطی و مشتبه نمی شوند. از طرف دیگر، هر کلمه و اسم آثار و خصوصیات و تاریخچه خودش را دارد. واژه ها و

۱- سوره (۲) بقره، آیه ۳۱- «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (و خدا همه معانی نامها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و گفت اگر راست می گوئید از اسامی اینها به من خبر دهید).

کلماتی مانند درد، رنج، فدا، قیام، مقاومت، انقلاب، آزادی، عدالت، صلح، برابری، عشق و یگانگی خلق الساعه نیستند، بلکه محصول هزاران سال تجربه و تاریخ بشریت هستند. با این کلمات بسیار بازی شده و باز هم بازی خواهد شد. شیادان مثل همیشه مار می‌کشند و هرکس را که بتواند «مار» را بنویسد و سر آن را به سنگ بکوبد، به‌سخره می‌گیرند یا تکفیر می‌کنند.

اما اگر اسمها و کلمات و شناسنامه آنها را بدانیم، دیگر آخوندهای حاکم نخواهند توانست «ارتجاع» خلص را «انقلاب» و آن‌هم تحت نام اسلام، قالب کنند.

۳۱ سال پیش در ۴ بهمن ۱۳۵۷ که سه روز بود از زندان شاه، در بحبوحه قیام مردم، آزاد شده بودیم، من در اولین سخنرانی در دانشگاه تهران حرفم و شعارم از جانب مجاهدین این بود که «پیروز باد انقلاب دموکراتیک ایران». در آن ایام جماعت خمینی به‌تازگی شعار «انقلاب اسلامی» می‌دادند. یکی از حاضران سؤال کرد «انقلاب دموکراتیک یعنی چه؟» جواب دادم «یعنی انقلابی با شرکت مردم یعنی با شرکت و حاکمیت تمام طبقات و اقشار خلق که یک نظام مردمی شورایی را تداعی می‌کند».

در همین سخنرانی به صراحت گفتم:

«من نیامدم این‌جا که روند خودبه‌خودی قضا یا فقط ستایش کنم، ما نیامدیم که آن چه را هست، و فقط هست، تأیید کنیم. لختی هم باید به آن اندیشید که چه چیز باید باشد، و چه چیز هم نباید باشد. آیا ما می‌خواهیم نسل ملعونی باشیم، نسل نفرین‌شده‌ی باشیم که فرصتها را از دست دادند... من و برادرانم نیامدیم به این دانشگاه، به این شهادتگاه و به این زیارتگاه، که هرچه را هست، هرچه را خودبه‌خود اتفاق می‌افتد، بی‌عیب بدانیم. زیرا آنها تنها با عمل کردن بر روی اختلافهای درونی ما، روی تعارضات حتی درونی ما، امکان پیدا می‌کنند که دستاوردهایمان را بگیرند، اختناق را تکرار کنند و آزادی را به عقب بیندازند».

سپس بلافاصله اضافه کردم:

«صبر و تحمل، شکیبایی (صبر به معنای انقلابی) بلندنظری و احساس مسئولیت، نخستین وظایف و نخستین ویژگیهای یک انقلابی یا یک گروه انقلابی است. اگر این را نداریم، یا نیست و یا نمی‌توانیم کسب کنیم، بهتر است که خداخافظی کنیم. زیرا مردم زبان حالشان این خواهد بود که "مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان". تازه اول کار است. هنوز آن‌قدر زمان

هست، هنوز آن قدر نشیب و فراز هست و هنوز آن قدر شکست و پیروزی هست. برادران و خواهران، رزمندگان و مبارزین، ما سر نداده بودیم که به جایش زر بگیریم. مگر جانمان را برای این داده بودیم که بجایش جاه بگیریم؟ از جا برنخاسته بودیم، قیام نکرده بودیم که در جاهای بهتر و صندلیهای بهتر و مقامهای بهتری قعود کنیم».

یک ماه بعد در ۴ اسفند ۱۳۵۷ در گردهمایی بعدی در دانشگاه تهران خطاب به مدعیان گفتم:

«صحبت از انقلاب نکنید، به خصوص صحبت از انقلاب اسلامی نکنید، خود انقلاب به اندازه کافی مسئولیت دارد، چه رسد به انقلاب تراز اسلام».

فکر نکنید این حرفها که گفتم فقط حرفهای من یا مجاهدین در آن روزگار بوده است. نه، همه آزادیخواهان ایران، همه اعضای کنونی شورای ملی مقاومت که بر اصول خود پایدار مانده‌اند، و همه مخالفان دیکتاتوری و حاکمیت آخوندی در آن زمان در سراسر ایران، حرفشان در بهار آزادی همین بود. زمستان تیره و تار اختناق را نمی‌خواستند و از آن بیم داشتند. من فقط یکی از سخنگویان آنها بودم. همانها که یک سال بعد، در دیماه ۱۳۵۸ در نخستین انتخابات ریاست جمهوری، با هر گرایش و مرام و ملیتی که داشتند، از کرد و ترک و فارس تا بلوچ و عرب و ترکمن و از شیعه و سنی و مارکسیست تا مسیحی و کلیمی و زردشتی از کاندیدای مجاهدین حمایت کردند. آن قدر که خمینی سرانجام با فتوای حذف من، به خاطر رأی‌ندادن به ولایت‌فقیه، به میدان آمد. علت همه حمایتها هم همین بود. ما مخالفت خودمان را از آغاز با رژیم ولایت‌فقیه اعلام نموده و فراندوم قانون اساسی ولایت‌فقیه را تحریم کرده بودیم. فقط همین! البته باید قیمت آن را هر روز با سر و دستهای شکسته و چشمهای از حدقه درآمده و پاهای تازیانخورده در نماز جمعه از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب ایران، می‌پرداختیم.

فصل اول

تعریف چند کلمه

مثال اول، کالری

از هر دانش آموز دبیرستان سؤال کنید، تعریف «کالری»، چیست؟ خواهد گفت: کالری واحد انرژی حرارتی و مقدار حرارتی است که دمای یک سانتی‌متر مکعب آب را به اندازه یک درجه سانتی‌گراد افزایش می‌دهد. مثلاً درجه حرارت ۱۷ را به ۱۸ می‌رساند. بر همین روال، وقتی که از من و شما بپرسند، درخت یا پرنده یا انسان و سپس جامعه و طبقه و قیام و انقلاب را تعریف کن، باید بتوانیم تعریف رسا و گویا و مشخصی ارائه بدهیم. مثلاً در مورد انسان:

مثال دوم، انسان و تعریف «انسان»

تعریف «انسان» همیشه مسأله انسان بوده و هر یک از فلاسفه و مکاتب به‌نحوی به آن جواب داده‌اند. واضح است که منظور فقط کم و کیف جسمانی انسان نیست. منظور خصوصیتها و کارکردهای ویژه انسانی و تعریفی است که بتواند تفاوت رفتارهای انسانها با یکدیگر را تشریح کند. ارسطو^(۱) می‌گفت انسان حیوانی است ناطق.

۱ - *Aristoteles* فیلسوف شهیر یونانی (از ۳۲۲ تا ۳۸۴ قبل از میلاد مسیح). او را معلم اول و نخستین پیشوای فلاسفه «مشائی» شناخته‌اند که به مشی تفکر معتقدند و تعقل بشری را برای شناخت کافی می‌دانند. کتابهای چهارگانه منطق، طبیعت (فیزیک)، متافیزیک (الهیات) و فلسفه عمل، معروفترین آثار اویند. کتاب منطق وی در ابخس، قدیمترین منبع بدون درباره اسلوبهای گوناگون تفکر (منطق) است. (سیر حکمت در اروپا ...)

لاادریون (آگنوستها یا آگنوستیسیستها) یعنی مکتبی که به طور خلاصه شناختن و شناخت‌پذیری را در ظرفیت و توان ما نمی‌دانستند، می‌گفتند: نمی‌دانم. دوآلیستها، (۲) انسان را مرکب از دو عنصر جسم و روح می‌دانستند. دکارت می‌گفت: «من فکر می‌کنم، پس هستم»^(۳) توماس هابز^(۴) فیلسوف انگلیسی انسان را موجودی بد ذات و بدطینت تلقی می‌کرد، در حالی که ژان ژاک روسو^(۵) فطرت انسان را بر نیکی و خوبی استوار می‌دانست. فوئرباخ به عنوان یک ماده‌گرای مکانیست، تفاوت رفتارهای انسانی را به میزان قابل توجهی به نوع تغذیه ربط می‌داد و رفتارهای انسان را فرآورده جبری هر مرحله تاریخی خاص می‌دانست.^(۶) مارکس نظریه مکانیستها را که گمان می‌کردند انسان به صفحه سفیدی می‌ماند که متن آنرا فرهنگ هر دوره خاص مشخص می‌کند، مردود شمرد و یک بار نوشت، باید طبیعت انسان را جدا از صورت‌بندیهای تاریخی خاص شناخت و آن‌گاه به تجلیات ویژه آن در هر دوره پرداخت.^(۷)

۲- *dualiste* (فرانسه) *dualist* (انگلیسی) و ثنویه (عربی). برخی فلاسفه اسلامی ثنویه را به شرک یا دو خدایی هم تعبیر می‌کنند.

۳- *Rene Des cartes* فیلسوف، فیزیکدان و ریاضیدان شهیر فرانسوی قرن هفدهم ۱۵۹۶-۱۶۵۰ میلادی. روش تفکر او را نقطه آغاز متافیزیک جدید دانسته‌اند. دکارت اساس مکتب اسکولاستیسم قدیم که روشهای منطق و بیان را مطلق می‌کرد در هم کوبید. روش او که به نام خودش «کارتیزیانسم» (*Cartesianisme*) شناخته شده از جمله شامل دو اصل معروف تجزیه و تحلیل یا تبدیل موضوع تفکر به حداکثر اجزای ممکن و مسیر شناخت از ساده به پیچیده است.

۴- *Thomas Hobbes* (۱۵۸۸-۱۶۷۹) او را یکی از نخستین متفکران غرب دانسته‌اند که فاصله گرفتن از نفوذ مذهب بر سیاست را آغاز کرده‌اند (سکولاریسم) وی هم‌چنین از بنیانگذاران فلسفه سودجویی (*utilitarianism*) شناخته می‌شود.

۵- *Jean Jacques Rousseau* ۱۷۱۲ تا ۱۷۷۸- فیلسوف و نظریه پرداز سیاسی- اجتماعی و از فصیحترین نویسندگان عصر روشنگری اروپا. از برجسته‌ترین مبشران انقلاب کبیر فرانسه و مدافعان آزادیهای فردی و بنیانگذاران تعلیم و تربیت جدید بود.

۶- *Andreas Ludwig Feuerbach* ۱۸۰۴ تا ۱۸۷۲- فیلسوف معروف ماتریالیسم مکانیک.

۷- *Karl Marx* ۱۸۱۸ تا ۱۸۸۳- بنیانگذار سوسیالیسم علمی و صاحب تئوری مراحل تکامل اجتماعی در تاریخ. او را بزرگترین دانشمند هزاره دوم میلادی نامیده‌اند. کتاب «سیمای انسان راستین»

البته مارکس بعدها از به‌کاربردن کلمات ذات و طبیعت انسانی پرهیز می‌کرد، تا به مفاهیم انتزاعی و غیرتاریخی راه نبرد. ولی تأکید داشت که خصایص ویژه یک نوع، در کارکردهای ویژه آن نوع منعکس است و از این‌رو، ساده‌ترین و بهترین راه برای تعریف انسان، پیدا کردن کارکردهای ویژه‌ی است که انسان دارد و حیوانات ندارند. علاوه بر این، در دیدگاه مارکس نسبت به انسان، مهمترین نکته این است که گفت شناختن و «تفسیر جهان کافی نیست بلکه باید آن را تغییر داد»^(۸). طبعاً مارکس این «باید» و این «ضرورت» تغییر دادن را از تکامل اجتماعی و دیالکتیک تاریخ استنتاج کرده است. اما در هر حال ما را به مفهوم «وظیفه‌مندی» انسان نزدیک می‌کند. من الان متن مکتوب در اختیار ندارم، اما اگر از ۴۰ سال پیش درست به یادمانده باشد، اوج تجلیل چه‌گوارا^(۹) از مارکس در همین نقطه است. چه‌گوارا گفت این همان نقطه‌ی است که دیگر باید قلم را زمین گذاشت و برای تغییر جهان تفنگ به‌دست

اثر اریک فروم، گزیده تحلیلی ارزنده‌ی از نظرهای مارکس درباره انسان ارائه می‌کند. مارکس در باره انسان‌شناسی فوئرباخ نوشته است: «این اصل ماتریالیستی...، فراموش می‌کند که همین انسانها هستند که شرایط و محیط را تغییر می‌دهند و این که مربی خود به تربیت نیاز دارد» یا «فرد مجردی که فوئرباخ تحلیل می‌کند در واقع به شکل خاصی از جامعه تعلق دارد» یا «دیدگاه ماتریالیسم قدیم، "جامعه مدنی" است. دیدگاه نو عبارت است از اجتماع انسانی یا انسانیت اجتماعی» (تزهایی درباره فوئرباخ شماره‌های ۳ و ۷ و ۱۰). انگلس این متن مارکس را که کمتر از ۵۰۰ کلمه است، «نطفه نبوغ آسای جهان‌بینی نوین» نامید. وی هم چنین نقد هگل و فوئرباخ را تصفیه حسابی با آگاهی پیشین فلسفی خودمان» می‌نامد (پیشگفتار انگلس بر جزوه لودویگ فوئرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان).

۸- تزهایی در باره [فوئرباخ] شماره ۱۱: «فیلسوفان تنها جهان را به‌شیوه‌های گوناگون تعبیر کرده‌اند، ولی مقصود تغییر دادن آن است».

۹- *Ernesto Guevara* ۱۹۲۸ تا ۱۹۶۷- معروف به *Che*، پزشک آرژانتینی‌الاصل، نظریه‌پرداز انقلابی و رهبر جنگهای چریکی آمریکای لاتین در دهه ۶۰ قرن بیستم. افکار و به‌ویژه زندگی و شهادتش بر جنبشهای آزادیبخش دهه‌های پایانی قرن بیستم تأثیری عمیق گذاشت. وی از آرژانتین به مکزیک رفت و از آن جا به کوبا شتافت و در رهبری انقلاب کوبا نقشی مهم ایفا نمود. پس از انقلاب در کوبا وزیر اقتصاد این کشور شد. اما شغل وزارت را رها کرد و برای برافروختن شعله انقلابهای بیشتر به بولیوی رفت و به دست نیروهای نظامی آن کشور به شهادت رسید.

گرفت...

انسان موحد

اما در انسان‌شناسی یکتاپرستانه و فرهنگ قرآن، آگاهی و اختیار، خصوصیت‌های ویژه انسان اجتماعی است. انسان موجودیست آگاه و آزاد (به معنی صاحب اراده و صاحب انتخاب). در چارچوب آگاهی‌های خود وظیفه‌مند و مسئول است. صاحب و مسئول و سرشت اوست. آن قدر که این مسئولیت و پاسخگویی، حتی به این جهان و دنیای مادی و این مقطع تاریخی و صورت‌بندی اقتصادی و اجتماعی که در آن به سر می‌برد محدود و منحصر نمی‌شود، بلکه صحبت از معاد و آخرت و دنیای دیگری هم هست. به عبارت دیگر می‌گوید که قدر انسان بسا فراتر است. محدود به دنیای کنونی و همین مرحله از تکامل نیست. فرجامی خداگونه دارد: *إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا...* (۱۰)

پیوسته، و صرفاً، بند و بنده خدایگان و وجود یکتا و یگانه‌یی است در ورای زمان و مکان، که از او آمده و به او بازمی‌گردد (*إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ*) (۱۱). در مسیری پر فراز و نشیب و پر رنج و زحمت به او می‌رسد و با او دیدار می‌کند: *«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»* (۱۲)

بیشتر از این را از من نپرسید. نه می‌دانم و نه می‌توانم بدانم. ذهن و تفکر من و شما به‌واقع در یک دنیای مادی و دیالکتیکی محاط شده است. این یک دنیای آنتروپیک یعنی کهولت‌بار است. به همین دلیل همه می‌میریم به جز او، *كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...* (۱۳)

دنیایی که در آن کهولت و آنتروپی وجود ندارد، در تصور و تفکر من و شما نمی‌گنجد.

۱۰- سوره النازعات (۷۹) آیه ۴۴

۱۱- سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶ - *«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»*

۱۲- سوره انشقاق (۸۴) آیه ۵

۱۳- سوره قصص (۲۸) آیه آخر (۸۸) - *«وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»*.

دنیایی که به گفته قرآن، آب در آن نمی‌گندد و شیر تغییر رنگ نمی‌دهد (ماء غیر آسن) و طعم شیر در اثر مرور زمان هیچ‌گاه عوض نمی‌شود (لَبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ) (۱۴) پس بیایید به تغییر در دنیای خودمان پردازیم. من فقط می‌دانم بحث بر سر این است که در تعریفی که از انسان می‌کنیم، آیا این انسان، مومی در چنگال تاریخ و جامعه و شرایط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی است، یا می‌تواند و باید، و وظیفه و تعهد و مسئولیت دارد که چیزی را در مسیر تکامل تغییر بدهد و مسخر کند.

– طبیعت را با دانش و ابزار و تکنیک.

– خویشتن خودبه‌خودی و غریزی را با تقوای رهایی‌بخش که همان جهاد اکبر باشد.

– جامعه اسیر و ستم‌زده، رژیم ولایت و دنیای جهل و جنایت را با قیام و انقلاب... باید «فلک» جبری خود و پیرامون خود را، آگاهانه و آزادانه «سقف» بشکافد و «طرحی نو» دراندازد. کون و مکان این چنین درهم‌نوردیده می‌شود.

مثال سوم، کلمه تعریف

بیایید به قلمرو منطق که شاقول اندیشه و تفکر است برویم و ببینیم که اصلاً تعریف کردن یک چیز، یک شیئی، یک پدیده یا یک مقوله یعنی چه؟ به عبارت دیگر تعریف «تعریف» چیست؟ چون با تعریف یک شیئی، یا واقعه یا فرد یا گروه است که به شناختن و شناساندن آن راه می‌بریم.

از زمان ارسطو در قرن چهارم قبل از میلاد مسیح، این بحث وجود داشته است که آیا لازمه شناختن یا تعریف یک شیئی، شناختن و به‌رشته در آوردن مجموعه ویژگیهای آن است، یا باید به برجسته‌ترین خصوصیات آن در تعریف اکتفا کرد. سرجمع کردن مجموعه ویژگیها کار بسیار بغرنج و چه بسا گیج‌کننده‌یی است. شهاب‌الدین سهروردی در قرن

۱۴ – سوره محمد (۴۷) آیه ۱۵. «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَعْفُورَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ».

ششم هجری^(۱۵) تعریف یک شیء را مشخص کردن «جنس و فصل» می‌دانست. جنس، یعنی نوع و گونه. فصل، یعنی وجه متمایز و جداکننده و همان خصلت ویژه. در نتیجه تعریف، یعنی شناختن و معین کردن خصلت عام و هم‌چنین خصوصیت ویژه یک شیء، که به زبان دیالکتیکی، مبتنی بر تضادهای عام و خاص آن پدیده است. این چنین می‌توان اشیاء و گیاهان و جانوران و انسانها و جوامع و جنبشها و انقلابها را، هر کدام در قلمرو و درجا و سلسله‌مراتب خود آنها، دسته بندی کرد و از یکدیگر تمیز داد و شناخت.

دجالگری

به این ترتیب هیچ کس نمی‌تواند چوب‌پنبه را با رنگ‌آمیزی به جای فولاد آبدیده عرضه کند. هیچ کس نمی‌تواند ارتجاع خلص را انقلاب ناب جا بزند و مثل ابتدای انقلاب ضدسلطنتی، خمینی را در جهل مرگب «انقلابی‌ترین مرد جهان» بخواند. هیچ کس نخواهد توانست خمینی و خامنه‌ای را از شجره و جنس پیامبر اکرم و حضرت علی بخواند. هیچ کس نخواهد توانست نه در جنس و نه در فصل، نه در عمومیات و نه در خصوصیات، ولایت یزیدی و خمینی و خامنه‌ای را با حکومت عدل علی و با سرپرستی رحمه‌للعالمین بر اجتماع انسانی مقایسه کند. دقت کنید که رحمه‌للعالمین خصلت ویژه سرچشمه عشق و معرفت، پیامبر رحمت و رهایی است: آیت رحمت است بر همه جهانیان و نه فقط بر مسلمانان و اعراب یا قوم و طایفه خودش...

۱۵- ابوالفتوح شهاب الدین یحیی بن حبش ابن امیرک سهروردی معروف به شیخ شهید یا شیخ اشراق، در سال ۵۸۶ یا ۵۸۸ هجری در سن ۳۶ سالگی یا ۳۳ سالگی به حکم شرعی و با نقش مستقیم فقیهان زمانه اعدامش کردند. کتاب «حکمت اشراق» اثر خاص فلسفی اوست. معاصرانش او را در فقه و فلسفه و دانشهای مهم روز و فصاحت ادبی بی‌نظیر می‌شمردند، اما از تهور و جسارتش در بیان حقایق بیمناک بوده‌اند. از اشعار فارسی اوست: «رهرو تویی و راه تویی، منزل تو / هشدار که راه خود به خود گم نکنی».

خمینی ۴۰ روز قبل از ۳۰ خرداد در سال ۱۳۶۰ خطاب به مجاهدین گفت: «من اگر در هزار احتمال، یک احتمال می‌دادم که شما دست بردارید از آن کارهایی که می‌خواهید انجام بدهید حاضر بودم با شما تفاهم کنم».

سه‌ماه قبل از آن، من با صراحتی که بعداً فهمیدم واکنشی جنون‌آمیز از سوی خمینی برانگیخته، خطاب به خمینی نوشتم که اسلام ما با شما سراپا متفاوت است. اسلام ما با شما در مورد آزادی و حق حاکمیت مردم و استثمار و مقولات تکامل و دیالکتیک و بهره‌کشی و حقوق ملیتها به‌ویژه مردم کردستان و منطق «یا روسری یا توسری» در دوطرف طیف قرار دارد.

حرف خمینی هم روشن بود که کسی که امامت و ولایت او را نپذیرد و درعین حال ادعای اسلام داشته باشد، منافق است.

حتماً حدیث مشهور ثقلین را شنیده‌اید که بر طبق آن پیامبر اکرم قبل از رحلت گفت در میان شما دو چیز باقی می‌گذارم و می‌روم: کتاب خدا و عترتم را. منظور از «عترت» همان دودمان عقیدتی و خاندان آرمانی و همان نوامیس و گوهران مجسم ایدئولوژیک او بودند. از فاطمه زهرا تا زینب کبری و از حضرت علی تا امام حسن و امام حسین و راه و رسمشان در برابر جباران و مرتجعان زمان.

سوال ما همیشه از خمینی و بقایای او و هر که با خمینی و خامنه‌ای و رژیم ولایت است، این بوده و هست و خواهد بود که اگر شاخص و راهنما طبق نص صریح ثقلین، کتاب خدا (قرآن) و عترت پیامبر خداست، لطفاً به ما بگویید که قرآن کتاب علم و انقلاب است یا جهل و ارتجاع؟ کتاب آزادی است یا استبداد و خودکامگی؟ کتاب راهنمای دزد و دد و دژخیم است یا منادی عدل و قسط و رحمت؟ اجتهاد و دینامیسم و محکم و متشابه و ثابت و متغیر دارد یا ندارد؟ بهره‌کش است یا ضدبهره‌کشی؟ لطفاً به ما بگویید که روش و کردار و سمت‌گیری پیامبر و عترتش به‌خصوص ائمه هدی در همین مقولات، چگونه بود؟

و سرانجام اگر باعث زحمت نمی‌بینید! این را هم به ما بگویید که اگر آنها امروز در برابر شما بودند چه می‌کردند؟

شما را استمالت می‌کردند؟ با شما ماماشات می‌کردند؟ شما را استحاله و اصلاح می‌کردند؟

و یا با شما مثل بدر و احد می‌جنگیدند و سرنگونتان می‌کردند و به جهنم می‌فرستادند؟
در پاسخ به این سؤالها، قبل از هرچیز، نقاب از چهره دین و آیین مدعی، برداشته می‌شود.
این چنین، تعریف هرکس از اسلام و کتاب خدا و ائمه هدی، و راه و روش آنها، آشکار
و برملا می‌شود.

فصل دوم

مسیر طی شده

برای ورود به بحث قیام و انقلاب، باید مدتی صبر کنید تا درباره سراب اصلاحات و اصلاح‌طلبی در این رژیم یا دست کم، نرم‌شدن و میانه‌رو شدن این رژیم صحبت کنیم و هم‌چنین نگاهی به مسیر طی شده بیندازیم.

داستان میانه‌رو شدن (مدراسیون)^(۱) و استحاله و اصلاح‌طلبی (رفرم)^(۲) در این رژیم، یک سراب و قصه ۳۰ ساله است. در خرداد ۱۳۸۷ حتی وزیر خارجه آمریکا هم اذعان کرد که در رژیم ایران آدم مدره (میانه‌رو) پیدا نمی‌شود و ما دیگر دنبال چنین چیزی نمی‌گردیم:

«زیرا هر سیاست خارجه بد آمریکا در ۳۰ سال گذشته با این شروع شده که بگذارید مدره‌های رژیم ایران را پیدا کنیم» (وال استریت ژورنال ۱۹ ژوئن ۲۰۰۸).

دو سال قبل از آن هم، خانم رایس گفته بود:

«معتقد نیستم که ما می‌توانیم در (رژیم) ایران مدره (میانه‌رو) پیدا کنیم. سؤال این‌جاست که آیا اصلاً ما ایرانی‌های معقول (در این رژیم) پیدا می‌کنیم...، هرآن‌چه که در این ۲۵ سال برای یافتن چنین نفراتی به کار رفت، معمولاً به یک شکست بزرگ در سیاست خارجی آمریکا منتهی شد. من فکر نمی‌کنم شما آنها را پیدا کنید» (وال استریت ژورنال ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۶).

۱- *moderate* = معتدل یا میانه‌رو و *moderation* = میانه‌رو کردن یا معتدل کردن.

۲- *Reform / Reformation* به معنی تغییر و اصلاح و بازسازی و بهسازی. سابقه تاریخی مفهوم سیاسی و اجتماعی رفرم به نیمه اول قرن شانزدهم در اروپا و مراحل پایانی قرون وسطی برمی‌گردد. جنبش رفرم یا اصلاح مذهبی که لوتر در آلمان و کالون در فرانسه به‌پا کردند، آغاز پایان بیش از ۵ قرن سلطه سیاه کلیسا و روحانیان مسیحی بر مقدرات سیاسی و اجتماعی اروپا شد.

راستی اگر این رژیم قابلیت نرمش و میانه‌روی و استحاله و اصلاح می‌داشت، چیز بدی بود؟ خیر هرگز.

واقعیت این است که ما در مرحله مبارزات افشاگرانه سیاسی (که مجاهدین به آن فاز سیاسی می‌گویند) به مدت ۲۸ ماه از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ که خمینی قدرت را قبضه کرد تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ که رژیمش را یک‌پایه کرد و سرکوب و اختناق مطلق برقرار نمود، همین را آزمایش می‌کردیم. با وجود این که قانون اساسی ولایت فقیه را تحریم کرده بودیم، اما در نهایت مدارا و خویش‌تنداری و در منتهای مسالمت، امکان نرمش و میانه‌روی و اصلاح همین رژیم را از طرق قانونی آزمایش کردیم. فکر می‌کنم کمترین احتمالی را هم نادیده نگرفتیم.

اولین دیدار با خمینی

من به مناسبت‌های مختلف در گذشته توضیح داده‌ام که در همان حوالی ۲۲ بهمن ۵۷، خمینی یک‌شب پسرش احمد را که بسیار به مجاهدین ابراز ارادت و سمپاتی می‌کرد، نزد من فرستاد. هنوز رژیم شاه به‌طور کامل سقوط نکرده بود و ما هم دوسه هفته بود که از زندان آزاد شده بودیم. پایگاهی که من در آن بودم، مخفی بود و برای همین وقتی که مجاهدین می‌خواستند احمد را به آن‌جا بیاورند، خودش از بابت مخفی‌کاری پیشنهاد کرده بود اگر لازم است چشمم را ببندید! وقتی هم مرا دید گفت به برادرانتان گفتم که چشمم را ببندند، ولی خودشان این کار را نکردند. از اوایل شب تا صبح روز بعد جز چند ساعت که احمد همان‌جا روی تک تختی که داشتیم، خوابید، با من صحبت و درددل می‌کرد. اما چکیده حرف این بود که رهبری پدرش را بپذیریم و من هم از همین پرهیز داشته‌م. از بسیاری روحانیان و مراجع بد می‌گفت و این که خمینی از آنها دلش پر خون است. مثلاً به خانواده صدر در عراق و لبنان به شدت تاخت و تاز می‌کرد و می‌گفت اینها را از روز اول «سیا» علم کرد. برجسته‌ترین حرفهایش که به‌یادم مانده این بود که علیه کمونیست‌ها موضعگیری کنید و با هر کس که «امام» وارد جنگ شد، شما هم وارد جنگ شوید که در این صورت همه درها به‌رویتان باز خواهد شد. من احمد را آن شب بی‌کارش فرستادم و چند شب بعد با برخی برادرانمان در محل استقرار خمینی در یک

اتاق خصوصی در جنب اتاق دیدارهای عمومی او دیدار کردیم. احساس کردم از این که دستش را نبوسیدم و به روبوسی معمول اکتفا کردم، جاخورد. چون طبق روال آن روزگار هرکس به او می رسید، اول دستش را می بوسید. اما همین که خواستم صحبت‌های جدی را شروع کنم، بهانه آورد که نماز مغرب دارد دیر می‌شود و به من تکیه داد و از جا بلند شد. گفتم آقا، حرفه‌ای ما چه می‌شود، با اشاره به احمد گفت: احمد که هست، بنویسد به او بدهید من حتماً می‌خوانم. من هم بلادرنگ در سالن پایینی همین مدرسه رفاه چند صفحه نوشتم و به احمد دادم. حرفه‌ایم در مورد تغییر رژیم، روند انقلاب، دولت بازرگان و ضرورت تضمین آزادیها و حقوق مردم و همچنین اعتراض به رفتار کمیته‌های ارتجاعی با نیروهای انقلابی بود.

تعطیل دفاتر پدر طالقانی و شهادتین گفتن مجاهدین

دومین و آخرین دیدار ما با خمینی در اوایل اردیبهشت سال ۵۸ در قم بود که داستانش دارد. در فروردین ۵۸ پدر طالقانی به دنبال تعرض و دستگیری خودسرانه فرزندش توسط کمیته‌های ارتجاع و پاسداران نوظهور (با همان الگویی که متعاقباً مجاهد شهید محمدرضا سعادت را هم دستگیر کردند)، در اعتراض به این خودسریها، دفاتر خود را بست و تهران را ترک کرد. مجاهدین به شدت به تعرضی که هدف آن در واقع شخص آیت‌الله طالقانی و مواضع ضد ارتجاعی و آزادیخواهانه او بود، اعتراض کردند. سپس در همین رابطه، به سرعت جنبشی سراسری در حمایت از پدر طالقانی شکل گرفت و خمینی هوا را خیلی پس دید. به خصوص که مجاهدین در قویترین اعتراض بعد از تعطیل دفاتر پدر طالقانی و در حمایت از ایشان، تمام قوا و نیروهای خود را برای دفاع از آزادیها تحت فرمان آقای طالقانی اعلام کردند.

خمینی که چشم دیدن آقای طالقانی را نداشت، متقابلاً در یک واکنش هراسان، روز ۲۹ فروردین را هم روز ارتش اعلام کرد تا قدرت‌نمایی کند.

در این اثنا ما در جستجوی مکان و موقعیت پدر طالقانی بودیم و نسبت به حفاظت ایشان در همین گیرودار نگران بودیم. تا این که چند روز بعد، پدر طالقانی را که به کرج و سپس

اعلامیه دفتر آیت‌الله طالقانی در باره



نظر
احزاب
وسازمانها
در باره
عزیمت
آیت‌الله
از تهران

دلایل سفر اعتراض آمیز آیت‌الله طالقانی

آیت‌الله طالقانی بعنوان اعتراض
بوجود عناصر غیرمسئول و خودسر
و زندانهای غیر قانونی، دفتر را
تعطیل و خود نیز سفر کردند.

* کلیه پاسداران انقلاب اسلامی
بایدگونه عملیات تا صحیح مخالفانند
مفسران - سن ۱۳۵۸

سخنگوی دولت:

دولت نسبت به دستگیری

فرزندان آیت‌الله

طالقانی متأسف

و معترض است

سازمان مجاهدین خلق اعلام کرد:

مجاهدین خلق نیروی نظامی خود را در اختیار آیت‌الله طالقانی گذاشتند

است. برگیری‌هایی که می-
تواند در يك نقطه اوج و نقطه
جوش دیگر تا مرز يك جنگ
داخلی نیز امتداد یابد.

سازمان مجاهدین خلق ایران
امروز طی اطلاعیه‌ای اعلام
داشت که نیروهای نظامی خود
را در اختیار آیت‌الله طالقانی
گذاشته است. این اطلاعیه

حمله شدید
مجاهدین
خلق
به انحصار
طلبان سیاسی
• متفق بینگان دیکتاتوری
هستند یا کسانی که انحصار
طلبی سیاسی میخواهند؟

کیمیا
شماره ۱۵ ریل
شبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۸ - ۱۶ خردادماه ۱۳۵۹ - شماره ۱۰۷۸۲

شمارش آراء
انتخابات سنج
معلق شد

اظهارات مقامات در باره
ماجرای دستگیری
فرزندان آیت الله طالقانی

جریان عزیمت آیت الله طالقانی از تهران

سرپرست کمیته های انقلاب:

دستگیری
فرزندان

آیه الله طالقانی

توسط افراد

خاصی

صورت گرفت

* دستگیر کنندگان ارتباطی با کمیته
ها ندارند.

شبه ۲

بیانیه مجاهدین در باره دستگیری فرزندان آیت الله طالقانی

سزمان مجاهدین خلق ایران دیشب در بیانیه ای ماجرای دستگیری فرزندان حضرت آیت الله طالقانی و بسته شدن دفاتر ایشان و عزیزانشان به تقاضای نامعلوم را تشریح کرد و ضمن اعلام خطر در مورد تکرار چنین حوادثی از دولت مهندس بازوگان خواست که با اعمال صلاحیتها و اختیارات دولتی خود یک بار و برای همیشه با اتخاذ تصمیمات مقتضی به این ناپسندانی ها پایان داده و مانع تکرار آنها از جانب گروه های غیر مسئول شود.

متن این بیانیه چنین است:

اعلام خطر مجاهدین خلق ایران:

چرا دفتر حضرت آیت الله طالقانی بسته شده است؟
بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران

در مراجعاتی که از دیروز به دفتر حضرت آیت الله العظمی طالقانی داشتیم تمام این دفتر را بسته و تعطیل یافتیم، پس از تحقیقات لازم معلوم گردید که خود ایشان نیز به اتفاق کلیه افراد خانواده اش به نقطه نامعلومی عزیمت کرده اند. از آنجا که بعید می نمود که در چنین موقعیت حساسی که تمامی کشور و نیروها شدیداً به وجود ایشان نیاز دارند بی جهت مراکز خود را تعطیل نمایند تحقیقات بیشتری لازم می نمود. طی این تحقیقات روشن شد که جوانی ساعت ۱۱



دکتر مفتاح مبارزات
آیت الله طالقانی
ادامه خواهد یافت

شبه ۳

برای انقلاب اسلامی ایران:

آیت الله طالقانی

شخصاً پیامی

به ملت می فرستاد

* شایعه در باره اینکه طالقانی در ایران است
شبه ۳

به قم رفته بود، در حومه قم پیدا کردیم و به دیدارش شتافتیم. معلوم شد که از هر سو فشارهای طاقت‌فرسایی بر او وارد می‌شود که در برابر انحصارطلبی خمینی تسلیم شود. اما پدر برافروخته بود و به ما گفت تا از خمینی موافقت تشکیل شوراها در سراسر کشور را نگیرد، ایستادگی خواهد کرد و همین‌طور هم شد.

خمینی در روز ۳۰ فروردین ۵۸ برای پایان دادن به بحران به درخواست آیت‌الله طالقانی به تشکیل شوراها تن داد و آن را اعلام کرد. هرچند در عمل هیچ‌گاه به این یکی قولش هم وفا نکرد. البته در همین سخنرانی به شدت به توطئه «گروه‌ها» به بهانه دفاع از آیت‌الله طالقانی حمله کرد و این آشوبگری و توطئه را حسب‌المعمول به خارجی نسبت داد و گفت مردم باید با اینها مقابله کنند...

در حقیقت به این وسیله می‌خواست امتیازی را که پدر طالقانی از او گرفته بود این چنین از گلوی ما بیرون بکشد و تلافی کند. پس از پخش سخنان خمینی، فضای شهرها ملتهب شد و چماقداران و کمیته‌چیها در بیش از ۲۰۰ نقطه کشور قصد تعرض به دفاتر مجاهدین را داشتند.

درست در همین روز ۳۰ فروردین، من در قم با احمد خمینی در حال دیدار و گفتگو بودم. هدف، بیان اعتراضمان به رفتار با آیت‌الله طالقانی و درخواستهای برحق ایشان درباره شوراها و حقوق دموکراتیک مردم و هم‌چنین بیان شکایتهای خودمان از رفتار جنون‌آمیز پاسداران و کمیته‌چیها و حزب‌اللهی‌ها در سراسر کشور بود.

در اثنای همین بحث، احمد خمینی که اداره‌کننده امور خمینی و درعین حال رابط ما بود، گفت شما چرا معطلید و چرا مبانی اعتقادی خودتان را که امام به برادرتان هم گفته‌اند، نمی‌نویسید و منتشر نمی‌کنید تا این ضدیتها تمام شود؟ چندی قبل از این برادرم (کاظم شهید) قبل از این که به عنوان اولین سفیر ایران بعد از انقلاب ضدسلطنتی در مقر اروپایی ملل متحد به ژنو برود، با خمینی در قم دیدار کرده بود. در این دیدار خمینی به او گفته بود به برادرتان بگویید، مبانی اعتقادی خودشان را بنویسند و منتشر کنند. و حالا احمد همان را یادآوری می‌کرد. من می‌دانستم که هدف او و پدرش، اذعان ما به ولایت و رهبری سیاسی و ایدئولوژیک خمینی است. به دلیل این که وقتی چندماه بعد کلاسهای تبیین جهان را برای بیان و انتشار عقاید و جهان‌بینی مجاهدین تشکیل دادیم، تاب

نیاورد و با آن کودتای سیاه ضدفرهنگی از ما انتقام گرفت. با این همه آن روز (۳۰ فروردین ۱۳۵۸) در جواب به احمد خمینی گفتم، ای به چشم، هم الان اصول اعتقادی مان را می نویسم و امضا و تقدیم ایشان می کنم. سپس همان جا، در حضور خودش با لحن بسیار محترمانه خطاب به خمینی نوشتم «حسب الامر آن پدرگرمی که از ارکان اعتقادی این جانبان سؤال فرموده اید» معروض می دارم که «ارکان عقیدتی مجاهدین همان ارکان عقیدتی دین مبین اسلام و مذهب حقه جعفری اثنی عشری است». در ادامه شهادتین نوشتم و سپس پنج اصل دین و مذهب را با یادآوری این که «در عموم کتب شرعیات (ابتدایی) آمده است» مکتوب کردم: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد. در ماده چهارم (مربوط به امامت) عمداً در مورد ۱۲ امام نوشتم که «آخرین آنها زنده و غایب است (و) به منصب امامت رسیده» (یعنی که امام دوازدهم خودش در منصب امامت حی و حاضر است و نیازی به زحمت سایرین نیست)!

وقتی این کاغذ را کپی گرفتم و نسخه اصلی را به احمد دادم تا برای خمینی ببرد، به دقت خواند و گفت همین؟!

گفتم: بله، مگر نگفتند اصول اعتقادی را بنویسیم، من هم اصول اعتقادی را نوشتم و فردا هم منتشر می کنیم تا ببینیم چماقداری و ضدیت‌هایی که شما می گوید تمام می شود؟ احمد گفت، آخر از رهبری امام و اقتصاد و مالکیت هیچ چیز ننوشته اید... گفتم: حاج احمد آقا، ایشان خودشان ارکان اعتقادی را خواسته اند نه اقتصاد و مالکیت و مسائل بحث‌انگیز دیگر را...

احمد خمینی که دید بحث بیشتر فایده ندارد، همین کاغذ را گرفت و رفت و روز بعد ما آن را منتشر کردیم و روزنامه‌ها هم منعکس کردند. بعداً پدرطالقانی گفت: جگرم از این شهادتین گفتن آتش گرفت. کسانی که از قبل، شهادتین را در اتاقهای شکنجه و در برابر جوخه‌های اعدام می گفتند، وضعیت به کجا رسیده که حالا باید بیایند بعد از سقوط شاه شهادتین بگویند...

یک عقب‌نشینی تحمیلی از جانب خمینی

من همان شب به تهران برگشتم و روز بعد در شرایطی که حمله‌های چماقداران به

بسیاری از دفاتر و ستادهای مجاهدین به دنبال سخنرانی روز قبل خمینی شروع شده بود، در بعدازظهر ۳۱ فروردین با احمد خمینی تلفنی تماس گرفتیم و گفتیم آیا روشن شد که دعوا بر سر ارکان عقیدتی و توحید و نبوت و معاد نبود؟ و آیا روشن شد که هدف به راه انداختن جنگ و خونریزی است و این که ما هم مجبور به دفاع از خودمان بشویم؟ احمد ابتدا خود را به نفهمی زد و گفت موضوع چیست؟ گفتیم همه می گویند که فرمایشات دیروز امام مبنی بر «طرد مجاهدین و تعرض به آنها» در حقیقت فرمان حمله و جنگ با ما بوده است. بنابراین می خواهم از طریق شما ایشان را مطلع کنم که هر چه پیش بیاید ما مسئول آن نیستیم. احمد گفت صبر کنید بروم به اتاق امام و از خودشان بپرسم. من چند دقیقه منتظر شدم. احمد برگشت و بالکل تکذیب کرد که منظور خمینی در سخنرانی دیروزش مجاهدین بوده اند. بلادرنگ به احمد گفتیم بسیار خوب در این صورت ما همین الان اطلاعیه می دهیم و عین همین سؤال و جوابی را که در همین تماس با یکدیگر داشتیم، نقل می کنیم و می گوئیم که احمد آقا از امام پرسیدند و ایشان تکذیب کردند که چنین قصد و غرضی داشته اند. احمد گفت فقط اسم من را نیاورید، اما بقیه اش را می توانید بگوئید. ما هم همین کار را در اطلاعیه‌یی که به فوریت صادر و منتشر شد، انجام دادیم و نوشتیم که:

«عصر امروز با اعضای خانواده امام تماس گرفته و حقیقت امر را جویا شدیم که پس از سؤال از حضرت ایشان روشن گردید که منظور ایشان چنین نبوده و ایشان چنین نظری نداشته اند. همین طور راجع به مجعولاتی از قول ایشان مبنی بر "طرد مجاهدین و تعرض به آنها" که عده‌یی در گوشه و کنار کشور مدعی آن بودند، سؤال کردیم که فرموده بودند به هیچ وجه منظوری نداشته و چنین چیزی نگفته اند» (اطلاعیه ۳۱ فروردین ۱۳۵۸ - مجاهدین خلق ایران)

به نظر می رسد که خمینی که تازه توانسته بود بحران بستن دفاتر پدر طالقانی و موج اعتراضهای مربوطه را با قبول تشکیل شوراها از سر بگذارند، ناگزیر به یک عقب نشینی تحمیلی در برابر مجاهدین هم تن داده است تا بحران دیگری علیه انحصارطلبی او در بیش از ۲۰۰ نقطه کشور ایجاد نشود.

البته ما در این تاریخ نمی دانستیم که توطئه و برگ دیگری در دست اجرا دارد که

همان دستگیری مجاهد خلق محمدرضا سعادت است که هفته بعد انجام شد.

آخرین دیدار با خمینی

در اواسط هفته بعد، به من اطلاع دادند که احمد خمینی زنگ زده و دعوت کرده است که در آخر هفته برای دیدار با خمینی به قم بروم. از تشریح جزئیات می‌گذرم اما مختصراً باید بگویم که ما خودمان هیچ‌گاه عکس آن را منتشر نکردیم تا این که بعدها همین رژیم خودش آن را منتشر کرد.

علت این بود که در بدو ورود هیأت مجاهدین که فکر می‌کنم ۱۰-۱۲ نفر بودیم، وقتی دید برخلاف معمول و دیدارهایی که با سایرین داشت، باز هم از تکبیرگفتن و دست‌بوسی خبری نیست ناگهان از کوره در رفت و بر سر مجاهد شهید محمود میرمالک که از این صحنه عکس می‌گرفت به طرز بسیار خشن و زنده‌یی فریاد زد: «عکس نگیر!» این در حالی بود که دفتر خمینی خودش روز بعد خبر این ملاقات را به مطبوعات داد.

اما بعد از فریادکشیدن خمینی، برای این که این ملاقات و آنچه می‌خواهیم بگوئیم، درهم نریزد، دوربین را گرفتیم و با فیلمهایش به احمد دادم و رو به خمینی با اشاره به دوربین در دست احمد گفتم: «خدمت خودتان باشد». بعد که خمینی بر خودش مسلط شد، موسی (سردار خیابانی) و من را که هر دو مسلح هم بودیم، در سمت چپ و راست خودش نشاند و شروع به صحبت کرد. این را هم بگوئیم که بعداً فهمیدم احمد به اشاره خود خمینی، دوربین را به مجاهد شهید محمود میرمالک برگردانده بود اما ما خودمان هیچ‌گاه از عکسها استفاده نکردیم. خمینی بعد از تعارفات اولیه و ابراز علاقه و دوستی شدیدش نسبت به آیت‌الله شاه‌آبادی پدر بزرگ برادر مجاهدان محمود احمدی که در همین ملاقات حاضر بود، حرفش با ما این بود که:

خیلی از آقایان از شما شکایت و گله دارند و همین دیروز هم که فهمیدند شما این‌جا می‌آیید، همه کتابها و اعلامیه‌هایتان را آوردند به من نشان دادند، اما من اعتنا ندارم و فقط می‌خواهم شما با مردم و اسلام باشید تا اوضاع سابق به کشور برنگردد... (نقل به مضمون).

مذاکرات امام بار هبران سازمان مجاهدین خلق

کلیه ملاقاتهای امام
۶ روز متوقف شد

به امامین ملاقات با امامان با موفدین گفت
اسلام بیشتر از هر چیز به آزادی ملت دارد
موسوی رجوی با امامان در این روزها
ملاقات کرد



بر نامه های دیدار
با امام خمینی لغو شد

ملاقات اعضای سازمان مجاهدین خلق با امام خمینی

مسعود رجوی ، موسی
خیابانی و تنی چند از اعضای
سازمان مجاهدین خلق ایران
صبح روز پنجشنبه با امام
خمینی ملاقات کردند .
در این دیدار که یکساعت
بطول انجامید امام خمینی
رهنمود هایی خطاب به اعضای
مجاهدین خلق ایراد فرمودند
مسعود رجوی در این دیدار
گفت اکنون که ما خدمت
شما رسیده ایم خواست و
تمنای مادی و دنیوی نداریم ،
مسئله ای که ما واقفانگراش
هستیم در درجه اول حیثیت
بین المللی و تاریخی مکتب ما
است یعنی ما نمی خواهیم
هیچ خدشهای به مکتبمان
وارد شود و عیوب مابه حساب
مکتب ما گذاشته شود .
در این ملاقات اعضای
سازمان مجاهدین خلق در
مورد مسئله وحدت و وحدت
کلمه بعرض امام رساندند از
آنجا که وحدت کلمه امری
اعتباری نیست و در عالم واقع
و در عالم عینی مابه آزاء دارد ،
همچنان که شما اینکار را در
زمان شاه خائن کردید ، اکنون
هم نوبت استعمار است .



این عکس که تنها در اختیار خانواده خمینی بوده، اولین بار بعد از مرگ خمینی در یکی از مطبوعات رژیم منتشر شد.

متن گزارشی روزنامه کیهان - ۱۸ دیهشت ۵۸

عده ای از اعضا و مسئولین سازمان مجاهدین خلق ایران به مدت یک ساعت با امام خمینی ملاقات و گفتگو کردند و امام فرمایشات و رهنمودهایی خطاب به اعضای سازمان مجاهدین خلق ایراد کردند. مجاهدین خلق که مسعود رجوی و موسی خیابانی نیز در میان آنها بودند. در این دیدار که روز پنج شنبه انجام شد سقوط دیکتاتوری پهلوی استقرار جمهوری اسلامی و فرمان تشکیل شوراها و انجمن های ایالتی و ولایتی را به امام خمینی تبریک گفتند. مسعود رجوی در سخنان خود با امام اظهار داشت: اکنون که ما به خدمت شما رسیده ایم خواست و تمنای مادی و دنیوی نداریم وی افزود: تمرکز قدرت روحانی و سیاسی وقتی به هم دست می دهند نیرویی است که کون و مکان را می تواند تغییر دهد و این موفقیت امروز ماست و باید در جهت خدا و در جهت مردم از آن استفاده کرد. مسعود رجوی همچنین گفت: ما مکتبمان اسلام را ساده پیدا نکرده ایم اعتقاد به آن را از لابلای رنج و خون این مردم، از لابلای جوخه های اعدام و شکنجه ها کسب کردیم. امام ضمن فرمایشاتی خطاب به مجاهدین خلق بر اهمیت تلاشهای سازنده به خاطر نجات کشور از بازگشت به اوضاع سابق تأکید کردند و افزودند: «اسلام بیش از هر چیزی به آزادی عنایت دارد و در اسلام خلاف آزادی نیست الا در چیزهایی که مخالف با عفت عمومی است».

منظور خمینی از مردم و اسلام واضح بود. گردن گذاشتن به ولایت و هژمونی خودش را می‌خواست که طبعاً مرز سرخ ایدئولوژیک ما با ارتجاع بود. منمهم گفتم: ما اسلامان را ساده پیدا نکرده‌ایم بلکه اعتقاد به آن را از لابلای رنج و خون مردم ایران و جوخه‌های اعدام و اتاقهای شکنجه به دست آورده‌ایم. از شما هیچ درخواست دنیوی و مادی نداریم. در راه آزادی و استقلال ایران، ما را بدون کمترین چشمداشت دنیوی و مادی، کمترین سربازان خود بدانید. اکنون قدرت سیاسی و قدرت مذهبی در شما متمرکز شده و اگر در راه خدا و خلق از آن استفاده شود می‌تواند کون و مکان را تغییر دهد (نقل به مضمون). سپس خطبه حضرت علی در نهج البلاغه در مورد حق مردم بر والی و حاکمیت و حق والی و حاکمیت بر مردم را برایش خواندم و نتیجه گرفتم که محور و کانون همه مسائل و خواستها که انقلاب ضدسلطنتی هم اساساً برای آن به پا شد، مسأله آزادی است. خمینی این نتیجه‌گیری را تماماً تأیید کرد و گفت: «اسلام بیش از هر چیز به آزادی عنایت دارد و در اسلام خلاف آزادی نیست الا در چیزهایی که مخالف با عفت عمومی است».

دو روز بعد همین حرف خمینی در مطبوعات آن زمان به تاریخ ۸ اردیبهشت ۱۳۵۸ تیتیر شد که «اسلام بیشتر از هر چیز به آزادی عنایت دارد».

در زیرش هم از قول من نوشته بودند: «ما مکتب اسلام را از لابه‌لای جوخه‌های اعدام و شکنجه‌ها کسب کرده‌ایم». همزمان دفتر خمینی اعلان کرد که ملاقاتهای او به مدت عرروز متوقف می‌شود. جالب است بدانید که در بازگشت از همین ملاقات مطلع شدیم که اطلاعات سپاه جدیدالتأسیس پاسداران در آن روزگار (غرضی و آلدپوش از بریده‌مزدوران پیشین) همراه با اداره هشتم ساواک که اکنون اسم جدیدی پیدا کرده بود، به اتفاق ماشاءالله قصاب، کمیته‌چی مستقر در جنب سفارت آمریکا، مجاهد خلق محمدرضا سعادت را دستگیر کرده و به نقطه نامعلومی برده‌اند.

رفت‌وآمدهای مستمر به قم

و دیدارهای مکرر با اعضای «شورای انقلاب» خمینی

تلاشهای ما برای راضی کردن خمینی به قبول حداقل آزادیها و حقوق قانونی ناشی از

انقلاب ضدسلطنتی مردم ایران در آن ۲۸ ماه و فاز سیاسی که گفتیم، لاینقطع و به اشکال گوناگون ادامه داشت. از دیدارهای مکرر با مهندس بازرگان در زمانی که نخست‌وزیر بود و بعد از آن. در آخرین دیدار بازرگان به من گفت راهش این است که جبهه‌یی از نیروهای ملی و مقبول درست کنیم که شما «اکستریم گش»^(۳) آن باشید. منظور من این بود که مجاهدین در منتهی‌الیه چپ این جبهه قرار داشته باشند و من هم بلادرنگ استقبال کردم اما می‌دانستم که خمینی چنین فرصتی به او نخواهد داد.

ما هم چنین رفت‌وآمدهای دائمی به‌قم داشتیم برای دیدار و گفتگو با احمد خمینی که رابط ما با پدرش بود. احمد در این زمان در دستگاه خمینی نقش وزیر دربار داشت. اما وضع حسین خمینی (نوه خمینی) از ابتدا به کلی متفاوت بود و در دیدارهای متعددی که با او داشتیم، در آن زمان بسیار سمپاتیک و در واقع مخالف دستگاه خمینی بود و بعد از ۳۰ خرداد هم شنیدم که خمینی او را به دلیل مخالفت با اعدام مجاهدین، تهدید به مجازات و ناگزیر از حبس خانگی کرده است.

هم‌چنین در آن روزگار دیدار و گفتگوهای متوالی با تک‌به‌تک اعضای شورای ارتجاع خمینی داشتیم که به آن «شورای انقلاب» می‌گفتند. از بهشتی تا رفسنجانی و موسوی اردبیلی و همین خامنه‌ای و شبیانی و سحابی و بنی‌صدر.

در آن زمان رفسنجانی دردانه خمینی بود و خمینی بالاترین مناصب را به او می‌داد. حتی در دوره نخست‌وزیری موسوی، خمینی یک‌بار به‌طور علنی گوش او را کشید و گفت چرا قبل از گفتن فلان مطلب با مسئولین مملکتی بالاتر از خودت مشورت نکردی. منظور خمینی مشخصاً رفسنجانی بود که در مقام رئیس مجلس به موسوی امر و نهی می‌کرد.

یک‌بار رفسنجانی که برای شکایت از تقلبهای انتخابات مجلس نزدش رفته بودم، به من گفت، شما ما را مجبور کردید که برویم رئیس و وزیر از خارجه بیاوریم. منظور من، به‌خصوص طعنه‌زدن به بنی‌صدر و قطب‌زاده بود که اختلاف‌فهایشان سر باز کرده بود. مضمون حرف رفسنجانی با مایه‌هایی که برای مجاهدین می‌گذاشت، این بود که اگر با ما راه می‌آمدید از آن‌جا که تنها و اولین گروه انقلابی مسلمان بودید که با شاه به جنگ

۳ - *exstreme gauche* به‌زبان فرانسه، در اصطلاح سیاسی به‌معنی منتهی‌الیه چپ.

برخاستید، نیازی به سایرین نبود. البته من اعتنایی نکردم تا ذره‌یی گمان نکند که می‌تواند ما را با خودش علیه کسی همراه کند. این، رسم مروت نبود...
یکبار هم همین خامنه‌ای که در آن زمان زیر دست رفسنجانی بود، در محل «شورای انقلاب» که همان کاخ سنای شاه بود و برای شکایت پیش او رفته بودیم به من گفت، وقتی شما حرف می‌زنید، انگار صوت ملائکه است اما از عملتان آدم آتش می‌گیرد... بعد بلافاصله یک نسخه نشریه مجاهد از جیب قبایش بیرون آورد و گفت دو روز است من دارم می‌سوزم که کدام پدرسوخته این سند را که فقط پیش خودم بوده به شما رسانده است!؟

من در ابتدا واقعاً نفهمیدم که منظورش چیست ولی وقتی توضیح داد فهمیدم که سندی از اسناد ساواک شاه که آن موقع در مرکز اسناد ملی که مسئولش خامنه‌ای بود نگهداری می‌شده در نشریه روزانه مجاهد چاپ شده که واقعاً فرصت نکرده بودم ببینم و بخوانم. تا وقتی که خامنه‌ای خودش گفت، این را هم نمی‌دانستم که ساواک قبلی و مرکز اسناد مربوطه در حیطة مشاغل او در درون رژیم است.

ماحصل این که در دیدار و بحث و گفتگو و آزمایش برای این که این رژیم جایی برای نرمش و اصلاح‌پذیری دارد یا ندارد، از هیچ کار و تلاشی کوتاهی نکردیم. اما خمینی در مقام ولی فقیه با حذف ما از انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس و با چماقداری و سرکوب و شکنجه و کشتار هیچ راهی برای مسالمت باقی نگذاشت و حتی قوانین خودش را هم به محض این که با منافع روزمره او در تعارض بود، زیر پا می‌گذاشت. واضح است که همه تلاشهایی که گفتم در عین حفظ شرف سیاسی و میهنی و آرمانی مان بود. و الا اگر از ترس چوب و چماقها و برجسبها و گلوله و رگبار جا می‌زدیم یا به ولایت فقیه تسلیم می‌شدیم و به درون این رژیم فرومی‌رفتیم که دیگر بحثی نبود. همه مطلعین می‌دانند که بهشتی یکبار با مرکزیت فداییان نشست و ضبط هم گذاشت و بعد هم پخش کرد و جریان اکثریت را به درون رژیم فرو بلعید. مجاهدین اما اینکاره نبودند و به عکس این ما بودیم که با حمایت از اولین رئیس‌جمهور همین رژیم و بعد هم با پخش نوارهای حسن آیت از ارکان حزب جمهوری اسلامی و یکی از کاندیداهای آن برای ریاست جمهوری، رژیم ارتجاعی خمینی را شقه و منشعب کردیم.

دومین شقه بزرگ رژیم در جریان عزل آقای منتظری نیز اساساً معطوف به قتل عام زندانیان ما بود. آیت‌الله منتظری نوشته بود «مجاهدین خلق اشخاص نیستند، یک سنخ فکر و برداشت است. یک نحو منطق است... با کشتن حل نمی‌شود بلکه ترویج می‌شود». منتظری همچنین نوشته بود که بازجویان و اطلاعاتیهای شما روی شکنجه‌گران شاه را سفید کردند.

به‌هرحال به گواهی همه وقایع و شواهد و اسناد، ما در فاز سیاسی و همان ۲۸ ماه تلاشی نبود که برای برجاماندن فضای مسالمت و برجاماندن یک قطره آزادی و یک گرم قانون، نکرده باشیم.

درگذشت پدر طالقانی

قبل از وفات پدر طالقانی در ۱۹ شهریور ۵۸ پشتمان به او گرم بود. پدر طالقانی به‌راستی روح راستین انقلاب ضدسلطنتی بود. خمینی از این که آقای طالقانی را در سخنرانی به‌مناسبت ۴ خرداد ۵۸ که در ترمینال خزانه در جنوب شهر تهران برگزار شد، کاندیدای ریاست جمهوری کرده بودیم به‌شدت گزیده و پرکینه بود، اگر چه من در این سخنرانی منتهای احترام را برای شخص خمینی قائل شدم و از خود او خواستم که خودش تکلیف شرعی کند تا آیت‌الله طالقانی مسئولیت ریاست جمهوری را بپذیرند. بگذریم که خمینی به‌شدت از این بابت به‌قول خودش «سیلی خورده» و زخم خورده بود. چرا که خوب می‌فهمید هدف ما از ریاست جمهوری آقای طالقانی محدود کردن قدرت انحصاری او و در یک کلام رفرم و اصلاح در حکومت دینی و رژیم ولی فقیه است.

از لحظه‌یی که شبانگاه همان روز نام پدر طالقانی را به‌عنوان کاندیدای ریاست جمهوری اعلان کردم تا زمان وفات ایشان، ذوق و شوق فوق‌العاده را در قشرهای مختلف مردم دیده یا می‌شنیدم. از کارگران بندرعباس تا زنان رشت و جوانان تبریز و طلاب متری در مشهد و همچنین اغلب گروههای سیاسی و مذهبی و ملی و متری که از سلطه آخوندهای هم‌جنس خمینی به ستوه آمده بودند.

در اعلام نام پدر طالقانی به‌عنوان کاندیدای ریاست جمهوری، با تشکر از استقبال پرشور جمعیت گفتم:

«بله، بله، متشکرم، پس ما حضرت آیت‌الله‌العظمی طالقانی را به عنوان نخستین، به عنوان نامزد نخستین ریاست جمهوری اسلامی ایران معرفی می‌کنیم. نکته دیگری هم هست که بشارت بزرگی برای تمام ما یعنی شرط دیگری در ایشون هست، مضافاً بر سوابق چهل‌ساله مبارزاتی ایشون علیه طاغوت‌های زمان که بخش اعظمش در زجر و حبس و تبعید گذشته یک نکته مهمتر هم هست و اون این که ما کسی را انتخاب می‌کنیم که معلم کبیر قرآن است. مبارک باد برای شما...» (شعار جمعیت درود بر طالقانی) و بگذارید مجدداً از همین جا از تمام گروه‌ها به‌خصوص گروه‌های مسلمان در گوشه و کنار ایران تقاضا بکنیم اگر با این انتخاب موافقت دارند موافقت خودشان را اعلام بکنند (جمعیت: صحیح است).

انشاءالله که خواسته تمام مردم ایران همین باشد...».

بعد از این معرفی، یکبار که به دیدار پدر طالقانی در محل اقامتش که یک طبقه از آپارتمان پدر رضایی‌های شهید در خیابان تخت‌جمشید بود، رفتیم، پدر با عتاب و تغییر به من گفت چرا این کار را کردید؟ شما که به من نگفته بودید... اما اینها (اشاره اش به جماعت خمینی بود) که باور نمی‌کنند و بر سر من می‌ریزند... من گفتم: اگر از قبل به شما می‌گفتم، برایمان روشن بود که مخالفت خواهید کرد، اما حالا دیگر فایده ندارد چون مردم بالاترین مؤذگانی را دریافت کرده‌اند و دست‌بردار نخواهند بود.

اعلام جنگ غیررسمی با مجاهدین از سوی خمینی

در برابر اقبال روزافزون قشرهای مختلف مردم به کاندیداتوری پدر طالقانی، از آن سو فشارهای خمینی و ایادیش بر آن بزرگوار بالا گرفت تا اعلام انصراف و مخالفت کند. فکر می‌کنم حتی یک‌بار خمینی از سر بغض نسبت به پدر طالقانی علناً هم گفت که دوست ندارد یک روحانی رئیس‌جمهور شود.

چند هفته بعد در تیرماه ۵۸، خمینی انتقام گرفت و زهرش را ریخت. یک نوار کاست با صدای خود خمینی به‌طور گسترده و سراسری که دست‌به‌دست می‌چرخید، پخش شد و ما را غافلگیر کرد. در این نوار، خمینی در توجیه سرکردگان پاسداران و چماقداران و

حزب‌اللهی‌ها تقریباً تمام همان حرفه‌هایی را که علیه مجاهدین یک سال بعد در تیر ۵۹ علنی کرد و در رادیو و تلویزیون و مطبوعات پخش شد، حتی با لحن تند و تیزتر، بیان کرده بود.

به‌واقع این یک اعلام جنگ غیررسمی بود. هرچند که من در ۴ خرداد به هنگام نامزدکردن پدرطالقانی برای ریاست جمهوری، آگاهانه و به‌عمد از هیچ مایه‌گذاری برای خمینی فروگذار نکرده بودم. واقعا می‌خواستم حسن نیت خودمان را نشان بدهم که قصد نداریم زیرآب او را بزنیم، بلکه قصد اصلاح امور را داریم. واقعا هم اگر خمینی به ریاست جمهوری آقای طالقانی تن می‌داد، مطمئناً نقشه مسیر، متفاوت می‌شد. هم‌چنین می‌خواستم کینه شتری و احساس «هووگری» سیاسی خمینی با پدرطالقانی برانگیخته نشود.

وقتی در سال ۵۷، قبل از سقوط شاه، پدرطالقانی از زندان آزاد شد، بیش از یک میلیون تن از مردم تهران به در خانه پدر رفتند و از او استقبال کردند. در انتخابات خبرگان هم، با بیش از دومیلیون رأی نماینده اول تهران و در حقیقت تمام ایران بود. خمینی چشم دیدن پدرطالقانی را نداشت و حتی بعد از وفات پدر، در پیام تسلیتش هم، او را حجت‌الاسلام طالقانی خطاب می‌کرد. اصولاً ارتقای منتظری به منصب جانشینی خمینی که در مراسم رژیم تحت عنوان «امید امت و امام» معرفی می‌شد، علتش حسادت و کین‌توزی خمینی نسبت به آیت‌الله طالقانی بود.

این‌که گفتم اگر خمینی ریاست جمهوری آقای طالقانی را می‌پذیرفت، نقشه مسیر تفاوت می‌کرد و رژیم خمینی اصلاح می‌شد، در قیاس مع‌الفارق، مثل تابستان همین امسال (۱۳۸۸) است که باز هم برای آزمایش به خبرگان رژیم اندرز دادیم، تا دیرنشد به‌خاطر نجات خودشان هم که شده خامنه‌ای را عزل و آقای منتظری را موقتاً جایگزین کنند تا مقدمات انتخابات آزاد تحت نظر سازمان ملل متحد بر اساس اصل حاکمیت مردم (و نه ولایت فقیه) فراهم شود.

برمی‌گردم به ادامه بحث درباره اعلام جنگ غیررسمی خمینی به مجاهدین در تیرماه ۱۳۵۸ پس از این‌که پدرطالقانی را نامزد ریاست جمهوری کردیم. پس از توزیع نوار خمینی به‌صدای خودش، هیستری پاسداران و چماقداران و

مسعود رجوی : دیگر در شایه های هجوم و مبارزه چه کسبه به سراغمان خواهد آمد نجاتمان خواهد داد ؟

پیام تسلیت سران کشوره

بمناسبت درگذشت محترم بزرگ محسرت آیتالله طالقانی هیروز نیز پیامهای تسلیتی از سوی مقامات و شخصیت‌های بلندپایه جهان برای رهبر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی، نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران به تهران مخابره شد. پیامهای عزادارانه و تسلیتی در این مراسم در تهران و سایر نقاط استانها و نواحی مختلف ایران و همچنین در کشورهای همسایه و کشورهای اسلامی و مسلمانان جهان تسلیت‌ها و تسکینات فرستاده شد. مراسم عزاداری و عزاداری در تهران و سایر نقاط استانها و نواحی مختلف ایران و همچنین در کشورهای همسایه و کشورهای اسلامی و مسلمانان جهان تسلیت‌ها و تسکینات فرستاده شد.



در مجلس یادبودی که از سوی شورای انقلاب و مجلس خبرگان در مسجد ششید مطهری پریا شده بود ، شرکت کنندگان با فریاد ها و شعارها ، یکبار دیگر با پدر طالقانی ، تجدید عهد کردند

دکتر سامی : طالقانی نگران ملت و مکتب بود اگر کودکان از شما پرسیدند «طالقانی» را کجا می‌شود دید، بگویند : در چشمه سارها ، در هر کجایکه ابو ذری هست و اعتراض .

در صفحه ۲ و ۱



سه شنبه بیستم شهریور ماه ۱۳۵۸ - شماره ۱۰۹۵ - ۲

مجاهدین خلق ایران یک هفته عزای عمومی اعلام کردند

امروزه ساربان مجاهدین خلق ایران بدینوسیله حرکت آیتالله طالقانی بابت مبارزات آنگاه از خود و مجاهدین خلق پدر روحانی و مقام کبیر خود را در دست داشتند. پیام خدا و پیام خلق تهرانی ایران رستاخیز - سمنه مائیلانهای لایمان آن گنجه رگه گنجه -

پرورندگان ! هاشما ما شنیدیم آن مائیل را که بایمان نمانده می‌گفت ، بگریه بهر پرورندگان تان... شنیدیم آن مائیل که فرموده بود پرورگان ما حضرت آیتالله طالقانی بمغنا پوست . شهید حق و حقیقت از حاشیای صحت و طهارت ، روینده حسنگی ظالم را ، خدا و خلق آنگس کوازیار مشعل مقدس وایمان فرزاد ما از فرعت دامن برهبر و محبتی رشیدان زاده ، در حاشیای را خدا - محبت‌خانیان را شنیدیم بود سرانجام نیز پاک‌ترین عزای مبارزات بگریه جلاله پرورگان گت مجاهدین خلق ایران کتوز . جمیع جهات تشرف آن مجاهد اول را حشر بگنجه و در رنگ می‌باشند ، این تشرف طبعاً و مستحق و آرزوگان و انگیزین جهان شلوپ گت و بسواکه آیت‌الله پدر ، بگفته درسراسر کشور مبارز را شوام بود . شنیدیم چه چندانکه در دست آوریم مائیلونون آنگس اعلام می‌کنیم ، جهاد ما دشمن هرگز گشته استبداد و استعمار استوار می‌شود ، جهاد ایمه غراده یافت هاشما گت گت وحدت و یکگس کبه تابه آخرین شامرا و آخرین رستا شهیدان ! آنگاه چشم از جهان فرو بست .

بایمانه‌الکسر الله تبارک و تعالی که در حاشیای رانده - دشمنی می‌مادی و دغاب ، چش . ای ایتلس مشن و استبداد بازگرد به چاهی پرورگان خود ، عشوه و عشوه شد پس خرای درنگام خرای فر بهشت .



دوران مائیلانور متبوع در بانه راهپیمایی کتوز سرادم متبوع و محکوم کردند .

گردها به آیت الله طالقانی اعتماد مطلق دارند

عبارتندین صادق وزری علو هیات و نیمه کات و کلا و ناینده آزادی محبت‌نرد ، شایسته مرکز متبوع تیروز بر یاد گنگوی انضمامی با کتوز از کتلهایی حضرت آیتالله طالقانی ، ساری بازگردانده از ارض متبوع و حسنیست وزیر کتوز و هیات روحانی هراه آیتالله طالقانی ساری کرد .

ویانگه جوانیروز بود ، در دولتی امکان داده که از زردک با خلق اوضاع آشنا شوند و از طرف دیگر بهرزم آنگه کردند ، مسافرتی کردیم و نایندگان آسان نیز فرصت داد که از نزدیک با نایندگان قدرت خای - ام گویم که خلق اعلی و افانین که در متبوع روی داد و شنه

حزب‌اللهی‌ها علیه مجاهدین بالاگرفت. هیچ روزی نبود که زخمی و مجروح و مصروب و مصدوم و حمله به دفاتر و ستادهایمان در نقاط مختلف نداشته باشیم. تحریکات و اذیت و آزار و حمله‌ها برای بیرون کردن ما از دفتر مرکزی‌مان در ساختمان ۹ طبقه بنیاد علوی (بنیاد پهلوی سابق) در خیابان مصدق که در جریان قیام آن را تسخیر کرده بودیم، بالا گرفت. مثل همین امروز و بهانه‌هایی که بخش ولایت فقیه در دولت عراق علیه اشرف می‌گیرد، آن زمان هم حرف اصلی این بود که حکومت می‌خواهد حاکمیتش را اعمال کند! سپس چماقداران و حزب‌اللهی‌های آن روزگار تحت عنوان «امت همیشه در صحنه» سر رسیدند. اما فایده نکرد چون ما عهد کرده بودیم که بدون حکم رسمی حکومتی مقرمان را تخلیه نکنیم و قیمتی را که باید، از خمینی وصول کنیم.

همزمان از مجاری رسمی دولت بازرگان هم وارد شدند. در آن زمان، مهندس سالور از طرف بازرگان سرپرستی ادارات و تمام مایملک بنیاد پهلوی سابق را به‌عهده داشت که بعداً تبدیل به بنیاد باصلاح مستضعفان شد و آخوندها آن را تسخیر کردند. من بارها ساعت عصیج، قبل از وقت اداری به خانه مهندس سالور می‌رفتم و مدارکمان را در مورد بنیاد علوی و این‌که چه کرده‌ایم و چه می‌کنیم و اموال و پولها و خودروهای آن چه شد؟ ارائه می‌دادم. او هم با دقت موضوع را پیگیری می‌کرد تا این‌که هرآن چه را برگرداندنی بود، برگردانیم و تسویه حساب گرفتیم. بعد هم به دیدن مهندس بازرگان در مقام نخست‌وزیر رفتم و گزارش کاملی ارائه کردم که همزمان در نشریه مجاهد هم منتشر شد. به این ترتیب دولت بازرگان و مهندس سالور در طرف ما قرار گرفتند. چون اعلام کردیم که حاضریم این ساختمان را بخریم یا اجاره کنیم. حتی آقای صدر وزیر دادگستری بازرگان شخصاً ۵۰ هزار تومان کمک مالی فرستاد. دکتر سامی هم که وزیر بهداشت بود در ائتلاف سیاسی با جنبش ملی مجاهدین بود و آزارهایی را که جماعت خمینی به مجاهدین وارد می‌کردند، قویاً محکوم می‌کرد. دکتر سامی را بعدها همین خامنه‌ای، در قتل‌های زنجیره‌بی به‌قتل رساند.

سرانجام وقتی برگ «امت همیشه در صحنه» سوخت، دادستان ارتجاع (آذری قمی) حکم رسمی را تخلیه صادر کرد، پس از چندین هفته که هزاران تن از دانشجویان و هواداران به‌طور شبانه‌روزی دورتادور ستاد زنجیر بسته بودند، خواهش کردیم که

کنار بروند و حکم رسمی تخلیه را پذیرفتیم. به نظر می‌رسید خمینی و دارودسته‌اش به قدر کافی در این جریان رسوا شده باشند.

اما مهمترین نکته، این بود که با خویشتنداری و تحمل همه لطمات و صدمات، جنگ غیررسمی را که خمینی اعلام کرده بود تا اعلان جنگ رسمی که در تیر ۵۹ انجام داد، به مدت یکسال به عقب انداختیم.

در مرداد ۵۸ خمینی تهاجم و جنگ ضد مردمی در کردستان و اعدام‌های سبعانه آن‌جا را با خلخالی شروع کرده بود و فضای اختناق و سرکوب گام‌به‌گام چیره می‌شد. یک نمونه آن قتل عام اهالی بی‌گناه دهکده قارنا بود که داستان جداگانه خود را دارد.

اولین انتخابات ریاست جمهوری

در تهران پس از وفات پدر طالقانی و خیزش عظیم و سراسری مردم ایران در تشییع او، فضا چرخید. به طوری که بعد از چندماه کار نیمه‌مخفی - نیمه‌علنی، ما دوباره به کار علنی روی آوردیم و این بار دفتر مرکزی مجاهدین را که با پول خودمان و با سند رسمی خریده بودیم، در خیابان انزلی (منشعب از تخت جمشید که آن زمان به خیابان طالقانی تغییر نام یافته بود) دایر کردیم و رسماً و علناً وارد انتخابات ریاست جمهوری شدیم. در این دوره هم وقتی که کار بالاگرفت، خمینی سرانجام خودش با فتوای رسمی حذف وارد شد. تهدیدهای بچه‌ترسان مؤتلفه و فداییان اسلام و دیگر مزدوران او به ترور را به پیشیزی نخریدیم و صبر کردیم تا خودش وارد شود. چون خطمان مبارزه سیاسی افشاگرانه بود.

حرف خمینی در فتوایش این بود که کسی که به ولایت فقیه رأی مثبت نداده، صلاحیت ندارد. برای همه روشن بود که منظورش فقط کاندیدای مجاهدین است که به ولایت فقیه رأی نداده و رفاندم مربوطه را تحریم کرده بودند. بقیه رأیشان را داده بودند. من هم بلادرنگ اعلام کناره‌گیری کردم اما متقابلاً از خمینی خواستم که فتوایی هم علیه چماقداری بدهد که هرگز نداد. این در شرایطی بود که همه می‌دانستند که اگر خمینی وارد نمی‌شد، انتخابات قطعاً دومرحله‌یی می‌شد...

در همان زمان برخی تحلیلگران و ناظران سیاسی گفتند و نوشتند، علت این که خمینی



صحنه‌هایی از کشتار مردم و مبارزان کردستان
توسط رژیم خمینی در شهریور ۱۳۵۸



ناگزیر شد از «عرش اعلای» مرجعیت و ولایت و رهبری آن هم در ۸۰ سالگی پایین بیاید و با کاندیدای نسل انقلاب، که در میان کاندیداها تنها کاندیدایی بود که در انقلاب ضدسلطنتی به زندان رفته و شکنجه شده و حکم اعدام گرفته بود، مصاف بدهد، این بود که هیچ کس دیگر غیر از خود او توانایی این رویارویی را با مجاهدین نداشت. چون در جامعه انقلاب کرده و تشنه آزادی، حمایت از کاندیدای آنها در انتخابات ریاست جمهوری هر روز بیشتر می شد.

قبل از کاندیداتوری، من به سراغ وزیر کشور که رفسنجانی بود رفتم. حتی رفسنجانی هم مخالفت نکرد. حتی در پرسش و پاسخ کیانوری هم خواندم که گفته بود، با این وضعیت شاید حزب توده هم حمایت از کاندیدای مجاهدین را مورد بررسی قرار بدهد (نقل به مضمون). در آن ایام و در جریان همین انتخابات، با سرعتی شگفت‌انگیز، یک جبهه گسترده و نیرومند از تهران تا کردستان و از همه نیروهای انقلابی و دموکراتیک و ضدارتجاعی و ضددیکتاتوری شکل گرفته بود و طبعاً حزب توده نمی‌خواست از معرکه عقب‌ببفتند.

به‌همین خاطر، پس از حذف توسط خمینی، من در پیامی که متعاقباً فرستادم، صریحاً نوشتم: «اگر این مبارزه انتخاباتی بازنده‌ی داشته باشد، من نیستم!». روشن بود که بازنده حقیقی و رسوا شده خمینی بود که هیچ هم‌وردی نداشت و آن چنان به خود مطمئن بود که در ابتدای کار، صریحاً گفت و اعلان کرد که در انتخابات له یا علیه هیچ‌یک از کاندیداها هیچ مداخله‌ی نخواهد کرد.

اما اکنون در مصاف با مجاهدین، این چنین از «ماه» به «چاه» کشانده می‌شد! خمینی خیلی خوب می‌دانست و مطبوعات و خبرگزاری‌های بین‌المللی هم می‌نوشتند که، اگر خمینی شرکت کاندیدای مجاهدین در انتخابات را وتو نکرده بود، از میلیون‌ها رأی برخوردار بود که مانع بزرگی برای خمینی و استقرار دیکتاتوری ولایت فقیه می‌شد. برخی هم ابراز اطمینان می‌کردند که انتخابات دومرحله‌ی می‌شد و خمینی از نتایج بعدی آن وحشت داشت.

پاسخ به سؤالمان درباره چماقداری را هم، خمینی دو روز بعد از انتخابات ریاست جمهوری که آن را تحریم کرده بودیم در تاریخ ۷ بهمن با هجوم مسلحانه عوامل ارتجاع

جمهوری اسلامی ایران

امام خمینی،
اینجانب بناندارم از کسی تأیید نمایم
چنانچه بناندارم کسی را رد کنم و از
تمام احزاب و گروهها و افرادی خواهم
هم که از نسبت دادن کاندیدای خود
به من که از آن استفاده تأیید و یا تبیین و
نارد شود ندهند.



نشریه مجاهدین - خلق ایران

همسر آیت اله طالقانی
به مسعود رجوی رأی می دهد

کتابخانه مسعود رجوی در بیروت و کتابخانه‌های دیگری در تهران و مشهد و تبریز و سایر شهرها و مراکز علمی و فرهنگی ایران و خارج از آن را برای اعزاز نام ریاست جمهوری آقای خمینی
میدانم. هر کس به کتابخانه‌های من دسترسی داشته باشد باید از کتابخانه‌ها به دسترس
یا غیر کتابخانه‌ای خارج کرده و به خود نگذارد. اینجانب مسأله
حفاظت از نام خمینی فرموده‌ام. امیدوارم کاندیداهای محترم آقای
خداوند و کاندیداهای غیره از آقایان و همکاران، با عرض تبریک و ستایش و با
عزم انجام بدهند.

سال اول - شماره ۱۹ - هفته نامه ۲۲ - شماره ۲۲۵۸ - شماره ۲۰ - سال

گروه هم آئی شکوهمند انتخاباتی مجاهدین خلق در
دانشگاه تهران

جمهوری اسلامی ایران



مسعود رجوی
عضو کادر رهبری
و نامزد انتخاباتی
ریاست جمهوری
مجاهدین خلق
ایران



نشریه مجاهدین - خلق ایران

امام خمینی،
من بسیار مایل هستم که در وهله‌ای که
متعهد و متعهد به جمهوری اسلامی و
خدمتگذار به اسلام هستم در مبارزه
ات انتخاباتی که مال آرایش را در تبلیغ
کاندیداهایشان رعایت نمایند و نسبت
به کندی که تا هم وصیتمت و اخوت
اسلامی داشته باشند.

سال اول - شماره ۱۹ - هفته نامه ۲۲ - شماره ۲۲۵۸ - شماره ۱۸ - سال

امام خمینی :
کسانی که به قانون اساسی رای
مثبت ندادند حق ندارند
رئیس جمهور شوند

امام خمینی ، رهبر انقلاب اسلامی ایران امروز به
یک سؤال در مورد مسأله انتخاب رئیس جمهور پاسخ
دادند . متن پاسخ امام که بسیار کوتاه ایراد شده است
چنین است :

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، کسانی که به قانون
اساسی جمهوری اسلامی رای مثبت ندادند صلاحیت
ندارند رئیس جمهور ایران شوند.» در سؤال مطروحه
که کتاب تقدیم امام شده بود ، نظر رهبر انقلاب اسلامی
ایران درباره صلاحیت کسانی که به قانون اساسی رای
ندادند ، به عنوان رئیس جمهور احتمالی ایران استفسار
شده بود .

به مرکز امداد پزشکی مجاهدین داد.

اولین انتخابات مجلس شورای ملی

اولین انتخابات مجلس که آن موقع طبق قانون اساسی همین رژیم «مجلس شورای ملی» نام داشت در اواخر اسفند سال ۱۳۵۸ برگزار شد. با توجه به تجربه انتخابات خیرگان، تجربه رفرا ند م قانون اساسی و تجربه انتخابات ریاست جمهوری، و با توجه به تبلیغات و جعلیات جنون آمیز خمینی و حزیش (حزب جمهوری اسلامی) علیه مجاهدین، امیدی به برگزاری انتخابات سالم و آزاد مجلس نبود. با این همه، تصمیم به شرکت و فعالیت همه جانبه گرفتیم.

هدف، ادامه دادن به فضای مسالمت و پرهیز از جنگ و خونریزی بود. اگر هم خمینی تقلب نمی کرد و نتیجه انتخابات را می پذیرفت، نورعلی نور بود! آن وقت می شد باز هم به اصلاح رژیم ولایت فقیه چشم دوخت.

اما بنظر می رسید خمینی یقین داشت که در صورت اصلاح شدن رژیم و برگزاری انتخابات آزاد، دیگر جایی برای ولایت فقیه باقی نمی ماند.

چنین بود که در جریان انتخابات مجلس هم، تا توانستند از مجاهدین گرفتند و زدند و زندانی کردند. لوموند در همان زمان گزارش کرد که بیش از ۲۵۰۰ تن از هواداران مجاهدین در دور اول انتخابات مضروب و مجروح شدند و نمایندگان مجاهدین که قصد نظارت بر جریان رأی گیری را داشتند با ضرب و شتم از حوزه ها اخراج و حتی بازداشت شدند.

در پی کلان تقلبات انتخاباتی، مجاهدین حتی محل چاپ نشریات و جعل اسناد حزب خمینی علیه خودشان را هم کشف و افشا کردند.

همه کسانی که آن ایام را به خاطر دارند، می دانند که به هنگام اعلام نتایج انتخابات مجلس از رادیو و تلویزیون دولتی، در دو روز اول، اسم من و تعداد دیگری از مجاهدین در صدر لیست دارندگان آراء در تهران خوانده می شد. اما بعد از دو روز صحنه بالکل چرخید و ما به انتهای لیست رفتیم.

با این همه، رژیم خودش اعلام کرد که ۲۵ درصد آرا در تهران (بیشتر از ۵۳۰ هزار رأی)

۱۶ صفحه
 انتشار ۱۵ روال
 کیهان
 شماره ۱۰۰ - تاریخ انتشار ۱۳۰۰ - شماره ۱۰۰ - شماره ۱۰۰



همانطور که از اخبار رادیو و تلوویزیون نیز شنیدیم درگیریهای اخیر در نقاط دیگری از هملکت نیز رخ داده است . عکس یکی از این درگیریها را که از برخوردهای روز پنجم در شیراز گرفته شده نشان میدهد. این برخورد که با پرتاب سنگ موافقان و مخالفان به روی یکدیگر آغاز شد به زخمی شدن حدود ۴۰۰ نفر منجر شد.

در تهران و شهرستانها درگیری گروههای

مخالف و مجاهدین

خلق دهها مجروح

بجا گذاشت

از کسانی که خود را دوست انقلاب میدانند نمی توانیم توقع داشته باشیم خودسرانه عمل کنند.

گوشه‌های دیگری از تقلبات و خلفات انتخاباتی در شهرستانها و تهران

نامه‌گانندیداهای مجاهدین خلق ایران در تبریز به فرماندار این شهر

آقای دهی فرماندار محترم تبریز

۲۸/۱/۷۶

بسم الله الرحمن الرحیم

مخبر ما از اخبار انتخاباتی این شهرستان در جریان مباحثات و مذاکرات با شما و سایر مسئولان محترم مطلع شدیم. در این خصوص به شما اطلاع می‌دهیم که ما در این شهرستان نیز به منظور دفاع از حقوق ملت و اجرای صحیح فرآیند انتخابات، اقدام به تشکیل کمیته‌های ناظر خواهیم کرد. خواهشمند است در این زمینه همکاری لازم را مبذول فرمایید.

با احترام و تقدیر

مجاهدین خلق ایران

بسم الله الرحمن الرحیم

مخبر ما از اخبار انتخاباتی این شهرستان در جریان مباحثات و مذاکرات با شما و سایر مسئولان محترم مطلع شدیم. در این خصوص به شما اطلاع می‌دهیم که ما در این شهرستان نیز به منظور دفاع از حقوق ملت و اجرای صحیح فرآیند انتخابات، اقدام به تشکیل کمیته‌های ناظر خواهیم کرد. خواهشمند است در این زمینه همکاری لازم را مبذول فرمایید.

با احترام و تقدیر

مجاهدین خلق ایران

بسم الله الرحمن الرحیم

مخبر ما از اخبار انتخاباتی این شهرستان در جریان مباحثات و مذاکرات با شما و سایر مسئولان محترم مطلع شدیم. در این خصوص به شما اطلاع می‌دهیم که ما در این شهرستان نیز به منظور دفاع از حقوق ملت و اجرای صحیح فرآیند انتخابات، اقدام به تشکیل کمیته‌های ناظر خواهیم کرد. خواهشمند است در این زمینه همکاری لازم را مبذول فرمایید.

با احترام و تقدیر

مجاهدین خلق ایران

اعضای هیات نظارت بر صندوق‌ها برخلاف قانون تعیین شده‌اند

کمیته نظارت بر انتخابات این شهرستان با توجه به گزارشات واصله از مناطق مختلف، متأسفانه متوجه گردید که در برخی از مناطق، اعضای هیات نظارت بر صندوق‌ها برخلاف ضوابط و مقررات قانونی تعیین شده‌اند. این امر می‌تواند منجر به تقلبات و تخلفات در فرآیند انتخابات گردد. لذا خواهشمند است دستور لازم را جهت اصلاح این وضعیت صادر فرمایید.

با احترام

کمیته نظارت بر انتخابات

نامه‌گانندیدای مجاهدین خلق ایران به ریاست جمهوری

بسم الله الرحمن الرحیم

مخبر ما از اخبار انتخاباتی این شهرستان در جریان مباحثات و مذاکرات با شما و سایر مسئولان محترم مطلع شدیم. در این خصوص به شما اطلاع می‌دهیم که ما در این شهرستان نیز به منظور دفاع از حقوق ملت و اجرای صحیح فرآیند انتخابات، اقدام به تشکیل کمیته‌های ناظر خواهیم کرد. خواهشمند است در این زمینه همکاری لازم را مبذول فرمایید.

با احترام و تقدیر

مجاهدین خلق ایران

بسم الله الرحمن الرحیم

مخبر ما از اخبار انتخاباتی این شهرستان در جریان مباحثات و مذاکرات با شما و سایر مسئولان محترم مطلع شدیم. در این خصوص به شما اطلاع می‌دهیم که ما در این شهرستان نیز به منظور دفاع از حقوق ملت و اجرای صحیح فرآیند انتخابات، اقدام به تشکیل کمیته‌های ناظر خواهیم کرد. خواهشمند است در این زمینه همکاری لازم را مبذول فرمایید.

با احترام و تقدیر

مجاهدین خلق ایران

گزارش دستگیری بازرسین و نیروهای مردمی نمونه‌ای از فریبکاری مرتجعین برای پوشاندن تقلبات و اقدام ضد قانونی خود

این گزارش به منظور اطلاع رسانی در خصوص دستگیری بازرسین و نیروهای مردمی نمونه‌ای از فریبکاری مرتجعین برای پوشاندن تقلبات و اقدام ضد قانونی خود تهیه شده است. در این راستا، اقدامات غیرقانونی و دستکاری‌ها در فرآیند انتخابات به وضوح مشاهده گردید. این اقدامات نشان‌دهنده تلاش برای فریب دادن مردم و تحریف حقیقت است. ما به شدت متأسفیم و خواهشمند است اقدامات لازم را جهت احقاقک حقیقت و برخورد با متخلفان اتخاذ فرمایید.

با احترام

مجاهدین خلق ایران

لیست نامبره‌های انتخاباتی برگزیده با غیر انتخاباتی به مجلس شورای ملی

افراد میسرآورد از نامبره‌های آید تا نامگه متولین مورد ۴۴۰۰۰ بوده و بر مضمون میسرآورد:

۱۱۱	۱۱۱
۱۱۲	۱۱۲
۱۱۳	۱۱۳
۱۱۴	۱۱۴
۱۱۵	۱۱۵
۱۱۶	۱۱۶
۱۱۷	۱۱۷
۱۱۸	۱۱۸
۱۱۹	۱۱۹
۱۲۰	۱۲۰
۱۲۱	۱۲۱
۱۲۲	۱۲۲
۱۲۳	۱۲۳
۱۲۴	۱۲۴
۱۲۵	۱۲۵
۱۲۶	۱۲۶
۱۲۷	۱۲۷
۱۲۸	۱۲۸
۱۲۹	۱۲۹
۱۳۰	۱۳۰
۱۳۱	۱۳۱
۱۳۲	۱۳۲
۱۳۳	۱۳۳
۱۳۴	۱۳۴
۱۳۵	۱۳۵
۱۳۶	۱۳۶
۱۳۷	۱۳۷
۱۳۸	۱۳۸
۱۳۹	۱۳۹
۱۴۰	۱۴۰
۱۴۱	۱۴۱
۱۴۲	۱۴۲
۱۴۳	۱۴۳
۱۴۴	۱۴۴
۱۴۵	۱۴۵
۱۴۶	۱۴۶
۱۴۷	۱۴۷
۱۴۸	۱۴۸
۱۴۹	۱۴۹
۱۵۰	۱۵۰

مخاطبه آقای "رحیم جعفری" مسئول صندوق ۱۴۶۹

جناب آقای جعفری، اینجانب از مسئولین ستون صندوق ۱۴۶۹، به اطلاع می‌رسانم که در این ستون، تخلفات و تقلباتی مشاهده گردید که منجر به فریبکاری و تحریف حقیقت گردید. خواهشمند است اقدامات لازم را جهت اصلاح این وضعیت و برخورد با متخلفان اتخاذ فرمایید.

با احترام

مجاهدین خلق ایران



وقتی با کار مردم جایی نوشته شده است، "بیا مردم انقلاب را در ایران نشان بده که شما شکافه نثری است، به شما شکافه شکافی می‌دهد، چون می‌خواهد برای ما را می‌دهیم."

ماهی دو نفر از اعضای انجمن مرکزی نظارت بر انتخابات گری

بسم الله الرحمن الرحیم

مخبر ما از اخبار انتخاباتی این شهرستان در جریان مباحثات و مذاکرات با شما و سایر مسئولان محترم مطلع شدیم. در این خصوص به شما اطلاع می‌دهیم که ما در این شهرستان نیز به منظور دفاع از حقوق ملت و اجرای صحیح فرآیند انتخابات، اقدام به تشکیل کمیته‌های ناظر خواهیم کرد. خواهشمند است در این زمینه همکاری لازم را مبذول فرمایید.

با احترام و تقدیر

مجاهدین خلق ایران

به نام من ریخته شده است.

در شهرستانها هم، درحالی که حزب خمینی در مجموع حدود ۱/۶ میلیون رأی آورده بود، رأی اعلام شده برای مجاهدین، حدود ۹۰۰ هزار، یعنی بهرغم همه تقلبات، ۵۶ درصد حزب حاکم بود. اما عجا از دولت سر ولایت فقیه، حتی پای یک نفر از مجاهدین هم به مجلس نرسید! جالب است بدانید ۲۵ نماینده حزب خمینی که از شهرستانها به مجلس رفتند، در مجموع کمتر از ۵۰۰ هزار رأی آورده بودند

در خاتمه دور اول انتخابات مجلس، با انبوهی مدارک، که قسمتی از آنها در نشریه مجاهد منتشر شد، به اثبات رسید که فقط در تهران نیم میلیون رأی مجعول به سود حزب خمینی به صندوقها ریخته شده است. خیلی از صندوقها با تأخیر یکی دوهفته‌یی به انجمن مرکزی نظارت بر انتخابات می‌رسید و معلوم بود که در این فاصله آنها را از آرای مجاهدین خالی و با آرای حزب جمهوری انباشته‌اند.

روزی که با یک چمدان اسناد تقلبهای انتخاباتی به شورای ارتجاع خمینی رفته بودم، رفسنجانی قلب را قبول نکرد، اما گفت من یک چیز را قبول دارم و آن این که، هم‌چنان که خودمان هم (در آمار و ارقام انتخابات) اعلام کرده‌ایم شما بعد از ما هستید... روزی هم که با همین اسناد، برای اعتراض رسمی به وزارت کشور رفتم، مهدوی کنی که در آن زمان وزیر کشور بود، بحث را از «انتخابات» به «اعتقادات» التقاطی! ما منحرف کرد.

محترمانه به او گفتم که حاج آقا، در زمان شاه به ما می‌گفتند «مارکسیست-اسلامی» و حالا این کلمه با «التقاطی» جایگزین شده، آخر چه دلیلی برای آن دارید؟ وانگهی از شما دعوت می‌کنم به کلاسهای «تبیین جهان» که هر جمعه در دانشگاه صنعتی شریف برگزار می‌شود تشریف بیاورید و بحثهای ما را ببینید و هر کجای آن که «التقاط» است، تصحیح کنید...

مهدوی کنی گفت:

نه، نیازی به آن نیست، مدارک کافی این‌جا هست.

بعد، بدون هیچ شرم و حیا، کشو میز کارش را کشید و برگه‌های رأی من و اشرف و عزیز(مادر رضاییهای شهید) که باهم رأی داده بودیم را، جلو رویم گذاشت.

واقعاً سرم سوت کشید که چگونه در یک رای گیری مخفی برگه‌های رأی ما هم از کشو میز وزیر کشور رژیم سر درمی‌آورد!

داستان این بود که در تهران که ۳۰ نماینده باید انتخاب می‌شدند، هر رأی‌دهنده حق داشت اسم ۳۰ نفر را بنویسد.

مجاهدین و ائتلاف انتخاباتی آنها، اسم ۲۴ کاندیدا را برای انتخابات مجلس اعلام کرده بودند و جا را برای ۶ اسم خالی گذاشته بودند که هرکس خودش ۶ نفر دیگر را انتخاب کند و بنویسد. من و اشرف در برگه رأی خودمان اسامی ۶ تن از انقلابیون فدایی هم‌بند خودمان از سازمان چریکهای فدایی خلق را علاوه بر ۲۴ اسم اعلام شده از جانب ائتلاف انتخاباتی خودمان نوشته بودیم که «شورای معرفی کاندیداهای انقلابی و ترقیخواه» نام داشت.

به مهدوی کنی گفتم: قبل از هر چیز نمی‌فهمم که آرای مخفی ما نزد شما چه می‌کند؟ بعد هم آیا به‌نظر شما رای دادن به انقلابی که سالها در زندان بوده‌اند و آنها هم مثل ما مبارزه می‌کردند و شکنجه شدند و شرکت کردن آنها در حیات سیاسی کشور دلیل بر التقاط است؟ (نقل به مضمون)

مهدوی کنی با وقاحت گفت:

چرا به روحانیت و مسلمین رای ندادید؟

گفتم، راستش نمی‌دانستم که روزی در وزارت کشور جمهوری اسلامی که به‌طور معمول باید مجری یک انتخابات آزاد با رای گیری مخفی باشد، مورد چنین مواخذه‌یی قرار خواهم گرفت که تفتیش عقیده را تداعی می‌کند (نقل به مضمون).

از ۲۲ بهمن تا امجدیه

به مدت ۱۶ ماه از ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۲۲ خرداد ۵۹ (روز میتینگ امجدیه)، ما درگیر یک مبارزه سیاسی مسالمت‌آمیز، اما به‌غایت فشرده و گسترده در برابر ارتجاع حاکم بودیم. طی این مدت انتخابات خبرگان برای تدوین قانون اساسی، انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس برگزار شده بود و در هر روز و هر قدم ماجراها داشتیم.

در اثر همین مبارزات به‌غایت فشرده و بغرنج، و در اثر وحدت و تضاد جدی و واقعی

و حقیقی که با جناحهای مختلف رژیم کار کرده بودیم، حزب حاکم که متعلق به خمینی بود به کلی منزوی شد. شعار ما در برابر تمامیت حاکمیت ارتجاعی، شعار آزادی بود و بهای آن را هم هر روز در خیابانها و شهرهای مختلف کشور می دادیم. با دهها کشته، صدها مجروح و نقص عضو جدی و هزاران زندانی. من بارها گفته ام که: بدون مبالغه مجاهدین و هوادارانشان میلیونها چماق خوردند آن هم در فضای شعبده بازی و گروه‌گانگیری که جبهه متحد ارتجاع یعنی خمینی و بهشتی و حزب توده کیانوری و اکثریت فرخ نگهدار و امت پیمان و امثال اینها، فضایی درست کرده بودند که کلمه آزادی، شعار آزادی و مشی آزادیخواهی، همسویی با امپریالیسم و بسیار مخدوش و در یک کلام باعث خجالت بود! می‌خواستند از اساس کلمه آزادی را لجن مال کنند. از این رو آزادی‌کشی و چماقداری ارتجاع را تئوریزه و توجیه و مشروع می‌کردند. بسا گفتارها و نوشتارها و مصاحبه‌ها علیه کلمه آزادی که جابه‌جا با نیش و نیشتر به مجاهدین همراه بود، منتشر کردند.

حزب توده در ارگان خود دوماه قبل از ۳۰ خرداد، خطاب به خود من نوشت «دموکراسی که این همه مورد عشق و پرستش شماست» در مقایسه با «امپریالیسم ستیزی چه بسا نقش درجه دوم هم احراز نکند!» بعد از ۳۰ خرداد سال ۶۰ هم رسماً و علناً و عملاً در سرکوب مجاهدین مشارکت کردند و خواهان استرداد و اعدام خود من هم بودند. شگفتا، کسانی که در داخله دشنه خمینی را علیه ما تیز می‌کردند، همین که پایشان به خارجه رسید، چرخش‌مداری پیشه کردند، و به ناگهان به موازات نرم‌تنان درون نظام، کشف کردند که مجاهدین یک «فرقه استبدادی» هستند.

امجدیه و بازتابهای آن در درون رژیم

آخرین میتینگ بزرگ در امجدیه در ۲۲ خرداد سال ۵۹ برگزار شد. تعرض و تیراندازی و گاز اشک‌آور و چماقداری به حدی بود که فضای جامعه را به کلی ملتهب و منقلب کرد. آن قدر که بیت خمینی را هم شقه کرد و احمد خمینی با شدیدترین کلمات، چماقداری و جنایت‌های آن روز علی‌ه مجاهدین را محکوم کرد. احمد ناپرهیزی کرد و به عنوان سخنرانی من که «چه باید کرد؟» بود اشاره کرد و آن را تایید نمود و علاوه بر این،



گزارشی کوتاه از مجروحین امدادیه

- چاقو به چشم
- پارگی پشت و پهلو
- پارگی لاله‌ی گوش و شکستگی سر
- ضربه خوردگی بمبزه
- شکستگی جمجمه سر و خونریزی داخلی
- گاز گرفتگی

و.....
 تاکنون آماری که ما بدست آورده‌ایم خبر از ۲۵۸ نفر زخمی که حدوداً ۱۸ نفر از این عده بوسیله گلوله و تعدادی نامعلوم هم بوسیله گاز اشک آور و باقی بوسیله آلات حرب و جرح، از چاقو و فمه گرفته تا سنگ و آجر مجروح شده‌اند. و علاوه بر همه این مجروحین، یک شهید. آیا زمان آن نرسیده است که مقامات مسئول در برابر این همه جراحات، شهادت‌ها، دست‌سرسختی‌ها و



اوباش چاقودار به تحریک چه کسانی با فرزندان خلسف، انقلابی و مسلمان خلقا چنین می‌کنند؟ جز همانهایی که از غریق مشایخ و ترسبون‌های عمومی، مجاهدین را دشمن اصلی و خونشان را می‌جارتند؟

بدنبال حملات وحشیانه‌ی چاقوداران و عناصر وابستگرا به مراسم هشتمی امدادیه که شرح آن را در شماره‌ی روز قبل آورده‌ایم. در صدد برآمدیم تا از تعداد مجروحین و کیفیت ضرب و جرح آنها اطلاعاتی به دست بیاوریم. متأسفانه به علت پراکندگی بیش از حد بیماران و تلوغی ناشی از درگیری‌ها هنوز نتوانستیم آمار کامل مجروحین را دقیقاً مشخص کنیم.

اما تا همین اندازه هم که معلوم شده خبر از فاجعه‌ای می‌دهد که اگر بطور جدی و فاطح بنگار و برای همیشه جلوی آن توسط مقامات مسئول گرفته نشود چشم انداز بسیار نگران کننده‌ای را در این مهین ترسیم می‌کند. کافی است نگاهی به آمار مجروحین و نیروخوردگان بیگنیم تا عمق فزاینده روشن شود. آنچه در زیر



آیا وابستگرایان و چاقوداران وابسته به آنها می‌خواهند لیسان دیگری بسازند؟



چقدر گوردل هستند آنهايي که گمان می‌کنند با گرفتن چشم فرزندان مجاهد و آزادی این خلق، می‌توانند جلورشده آگاهی و بصیرت مردم را بگیرند!

خلاصه خون‌هایی که از بهترین و آگاه‌ترین فرزندان این مهین به خاک ریخته می‌شود عکس العمل نشان دهند؟



می‌آید شمای از گزاف‌شهای بزرگی در این مورد است:
 - ضرب خوردگی زانوی چپ
 - چاقو خوردگی

شهادت شهید نوجوان ما مصطفی ذاکری را تسلیم گفت و برای از حدقه در آوردن چشم یک برادر دیگرمان ابراز تأسف کرد و ما را «عزیزانی» خواند که در زندانهای شاه مخلوع بوده ایم...

به نظر می‌رسد که حتی احمد هم پدرش را خوب نمی‌شناخت و نمی‌دانست که چگونه توسط خمینی گوشمالی خواهد شد و در هفته بعد در ضدحمله خمینی و اعلان جنگ رسمی و آشکار، او (احمد) نیز چه لگدی از خمینی دریافت خواهد کرد؟ ابتدا اجازه بدهید قسمتهایی از موضعگیری احمد خمینی را بعد از میتینگ امجدیه بخوانیم. این طوری فضا دستتان می‌آید که در آن روزگار چه خبر بود و امجدیه چه تأییراتی حتی در خانه و خانواده خمینی برجای گذاشته بود؟ به نحوی که اگر خمینی نمی‌جنید و اعلان جنگ رسمی و آشکار نمی‌کرد، به قطع و یقین عمامه‌اش پس معرکه بود و باید بساطش را جمع می‌کرد و همه راهبندهای ارتجاعی را از جلو راه مجاهدین برمی‌داشت. گوش کنید، از صفحه اول مجاهد ۲۶ خرداد ۵۹ که ۴ روز بعد از میتینگ امجدیه منتشر شده است، می‌خوانم:

«نظر حاج سید احمد خمینی درباره حادثه امجدیه:

من حمله به این اجتماعات را خیانت به اسلام می‌دانم.

تهران - خبرگزاری پارس - حجت‌الاسلام سید احمد خمینی پیرامون درگیری و حوادث روز پنجشنبه گذشته امجدیه در گفتگویی با خبرنگار خبرگزاری پارس اظهار داشت: خیلی دردناک است، واقعا چه باید کرد؟

این موضوع صحبت آن روز بوده است و به‌جا هم هست.

آخر شرم ندارد که عده‌یی که اکثراً هم افرادی هستند که آدم دلش برایشان می‌سوزد، توسط عده‌یی تحریک شوند و به‌جان عده‌یی که می‌خواهند به یک سخنرانی گوش کنند هجوم کنند. این با چه منطقی می‌خواند و قابل توجیه است. آخر مگر وزارت کشور اجازه نداده است، مگر تمام مسئولین و غیرمسئولین حمله‌های سابق را به این اجتماعات محکوم نکرده‌اند. آیا واقعا محرکین را نمی‌شود شناسایی کرد که قطعاً نظر سوئی دارند؟ چطور اگر مثلاً به نماز جمعه حمله شود فوراً شناسایی می‌شود و می‌دانید چه کسانی هستند و منزلشان کجاست و چند گربه هم در منزلشان دارند و یکی از آنها هم دم ندارد، ولی یک واقعه به این مهمی و دردآوری و شرم و خجالت‌آوری

را اگر تحت تعقیب قرار دهند ممکن است تحریک احساسات شود. مگر نمی‌گویید که از خودشان هم دخالت دارند، خوب بگویید چه کسی است؟ یا مجاهدین که می‌گویند ما طرف را می‌شناسیم، بگذارید بیابند در تلویزیون بگویند و اگر ثابت شد، شما هم او را بگیرید و خون آن جوان ناکام و کوری آن شخص و زخمی‌شدن بقیه را بدهید «حزب فقط حزب‌الله» اگر معنایش زدن است که آبروی الله را بردند، مرگ بر این تفکر، من نمی‌شناسم اما می‌دانم که این عده انسانهای خوب، اکثراً عوام، حتماً تحریک می‌شوند و گرنه بیخود به اجتماعات حمله نمی‌شود. آیا امام در اکثر مصاحباتشان فرموده‌اند که اظهار عقیده آزاد است. اگر حرف شما حق است از چه می‌ترسید و اگر حرف مجاهدین خلق حق است خوب گوش کنید. من با این که بعد از آن صحبت «امام تنهاست» که همه‌گونه تفسیر شد و همه‌گونه تحریف. با این که واقعا روشن بود، دیگر می‌خواستیم حرفی نزنم و گوشه‌یی خزیده باشیم. ولی واقعاً متأثرم، آیا امام از این حمله‌ها ناراحت نمی‌شوند. راستی چرا مسئولین ساکتند؟

خبرنگار خبرگزاری پارس در اقامتگاه امام از حجت‌الاسلام سید احمد خمینی سؤال کرد آیا راست است که حزب جمهوری اسلامی در این موضوع دخالت دارد... ..

ایشان پاسخ دادند دوباره رفتید سراغ این مسائل، مگر مؤسسين حزب این موضوع را محکوم نکردند، مگر آقای خامنه‌ای محکوم نکرد پس چگونه در این مسائل دست دارند. از حجت‌الاسلام سید احمد خمینی سؤال شد شما معتقدید چه باید کرد که دیگر این‌گونه حوادث اتفاق نیفتند...؟ ایشان در پاسخ اظهار داشتند به عقیده من در صورت برپایی این سخنرانیها دولت از شهربانی و سپاه استفاده نماید و افرادی را که حمله می‌کنند، دستگیر کند و به اشد مجازات برساند. برادران پاسدار به‌جای تیراندازی همه کوشش خودشان را در دستگیری سران حزب‌اللهی که آبروی اسلام و مسلمین و الله را برده‌اند، بنمایند. تا اسلام از لوث وجود این خائنین پاک شود و غیر از این هم راهی ندارد. من بارها گفته‌ام که اندیشه را نه تنها با چماق نمی‌شود تغییر داد، که جایش را برای صاحب اندیشه محکمتر می‌کند. اندیشه را با اندیشه باید پاسخ داد. بارها گفته‌ام که اگر زور کار می‌کرد شاه، شاه بود. اگر زور می‌توانست حکومت کند هنوز تمام عزیزان ما در زندانهای شاه مخلوع بودند. برخورد این‌چنینی، چنان عکس‌العمل کوبنده‌یی دارد که هرکس را نسبت به صاحبان عمل منزجر می‌کند. برادران و خواهران عزیزم حرف حق دارید بیابید و بگویید و بحث کنید و اگر حرف دیگران حق است آن را ببوسید و روی چشمتان بگذارید و اگر باطل بود نپذیرید. این دیگر

دعوا ندارد. تحریک عوامل داخلی و خارجی نشوید، شما مسئول حداقل خون این جوان شهید هستید. من به پدر و مادرش صمیمانه تسلیت می‌گویم. راستی چه کسی باعث کوری چشم یک جوان شده است. من حمله به این اجتماعات را خیانت به اسلام می‌دانم.

در پاسخ آخرین سؤال ما درباره رئیس مجلس و نخست وزیر، حجت‌الاسلام حاج احمد خمینی گفت من چه می‌گویم، و شما چه می‌پرسید؟ من از چه رنج می‌برم و شما می‌خواهید چه مسائلی را مطرح کنید. امیدوارم هرکس هست، دارای تفکری باشد که جلو این‌گونه رفتار را بدون هیچ‌گونه اغمازی بگیرد و عاملین‌اش را به شدیدترین وجه مجازات کند».

محکومیت‌های گسترده سیاسی و اجتماعی در سراسر کشور در مورد چماقداری و جنایت و تیراندازی در مراسم امجدیه به مجلس رژیم هم راه برد. در نخستین موضعگیری جمعی در اولین مجلس رژیم که با حذف همه نیروهای اپوزیسیون در ۷ خرداد افتتاح شده بود، گروهی از نمایندگان مجلس شورای ملی بیانیه‌ی صادر کردند که آن را می‌خوانم:

«۲۰ نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی حمله به اجتماع امجدیه را محکوم کردند و خواستار مجازات عاملین آن شدند

به نام خدا

با توجه به اصل آزادی بیان در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و با توجه به توصیه‌های مکرر امام مبنی بر لزوم حفظ وحدت و یکپارچگی اقشار ملت و با توجه به این‌که منطق چماق و چماقداری و برهم‌زدن اجتماعات قانونی به هر شکل محکوم است، ما نمایندگان مجلس شورای ملی اسلامی حملاتی را که در روز ۲۲-۳-۵۹ به شرکت‌کنندگان در مراسم امجدیه شد، شدیداً محکوم می‌کنیم و اعلام می‌داریم که این‌گونه کارها علاوه بر پیامدهای تأسفبار، ضدیت با انقلاب اسلامی ایران و تجاوز به قانون و حریم جمهوری اسلامی ایران تلقی می‌گردد، و باید هرچه‌زودتر عاملین و محرکین این‌گونه اعمال در هر مقام و موقعیتی که باشند، به کیفر برسند.

رضا اصفهانی، رحمان استکی، محمدرضا امین ناصری، مصطفی تبریزی، محمدعلی تاتاری، ابوالقاسم حسین جانی، سید محمد مشهدی جعفری، نظر محمد دیدگاه، رضا رضانی، کاظم سامی، محمدامین سازگارنژاد، عزت‌الله سبحانی، لطیف صفری، اعظم طالقانی، علی گلزاده غفوری، حسن لاهوتی، سید محمد میلانی، محمد محمدی، محمد نصراللهی نژاد، عطاءالله

تصمیم‌گیری خمینی

هم‌چنان که گفتم در این نقطه دیگر ارتجاع یا باید بساطش را بالکل جمع می‌کرد و از جلو راه مجاهدین و انقلاب دموکراتیک مردم ایران کنار می‌کشید یا باید جنگ غیررسمی را که یک‌سال قبل با صدای خودش در نوارهای کاست اعلام و توزیع کرده بود، اکنون علنی و آشکار می‌کرد.

خمینی تصمیمش را گرفت و در روز ۴ تیر ۵۹ حرفه‌ایش را زد. قبل از این که به حرفه‌های او بپردازیم دو خاطره را به اختصار نقل می‌کنم:

– یکی این که پس از کناره‌گیری از انتخابات ریاست جمهوری، چند روز بعد، برای عیادت همین خمینی که ما را از انتخابات محروم کرده بود، به همراه سردار خیابانی به بیمارستان قلب تهران که آن موقع مهدی رضایی نام داشت، رفتیم. در آن‌جا معلوم شد که پزشکان او را ممنوع‌الملاقات کرده‌اند. احمد از ما استقبال کرد و ضمن دیده‌بوسی بسیار گرم و مشتاقانه اولین جمله‌یی که به من گفت این بود که، واقعاً خیلی نجیب و شریف هستید. گفتم احمد آقا چه شده که این حرف را می‌گویید؟ گفت: بر سر قضیه ریاست جمهوری ما انتظار شلوغی و درگیری داشتیم...

– خاطره دیگر از هانی‌الحسن، نخستین سفیر فلسطین در تهران است. در اوایل سال ۱۳۶۰ در یک پایگاه مخفی ما در تهران به دیدارم آمد و شبانه ساعتها راجع به اوضاع و احوال صحبت کردیم. هانی در ضمن گفتگوهایش گفت که یکبار که نزد خمینی بودم عکس یکی از ملاقاتهای علنی من و تو را که باهم گرفته بودیم، جلوم گذاشت و گفت این چه ملاقاتهایی است که شما با اینها (مجاهدین) می‌کنید؟ من (هانی الحسن) گفتم آخر ای امام، اینها از ۱۹۷۰ با ما دوست بوده‌اند... خلاصه این که خمینی از روابط ما فلسطینیها با شما خیلی خشمگین است. هانی ادامه داد که یک روز هم به رفسنجانی به‌طور خصوصی گفتم، شما که از ما (فلسطینیها) خیلی بیشتر به ابعاد و تواناییهای مجاهدین آشنا هستید، آیا نمی‌ترسید که این قدر آنها را تحت فشار می‌گذارید و هر روز از آنها کشته و مجروح می‌گیرید؟ آیا از واکنش آنها نگران نیستید؟ رفسنجانی

به من (هانی الحسن) گفت: نگران نباشید، ما اینها را آزموده‌ایم خیلی سربه‌زیر و معقول هستند. در این باره هم زیاد توی خودمان صحبت کرده‌ایم و بعید می‌دانیم که چنان واکنشهایی نشان بدهند...

اعلان جنگ رسمی و علنی در ۴ تیر ۱۳۵۹

قسمتهایی از حرفهای خمینی را در روز ۴ تیر ۵۹ می‌خوانم:

«خودشان غائله درست می‌کنند و فریاد می‌زنند و خودشان دیگران را کتک می‌زنند، باز خودشان فریاد می‌کنند... یعنی روی این ترتیب، اینها عمل می‌کنند که نگذارند شما کار بکنید، نگذارند خرمنهای کشاورزها درست جمع بشود».

«من هی بگویم اسلام و هی بگویم فدای اسلام و فدای خلق و هی بگویم مجاهد اسلام و مجاهد خلق، این حرفها را بزنم، لاکن وقتی به اعمال من شما ملاحظه کنید، ببینید که از اول، من مخالفت کردم، در هر جا تفنگ کشیدم و مخالفت کردم، هر جا بنا بود که یک اصلاحی بشود، شما دیدید که من آدمم و مقابله ایستادم و مشتم را گره کردم و تفنگم را هم کشیدم، می‌خواستند که دانشگاههایی که در خدمت استعمار بود و جزء مهمات این مملکت است که باید دانشگاهش اصلاح بشود، همین که طرح اصلاح دانشگاه شد، سنگربندی شد در دانشگاه که نگذارند این کار بشود».

«می‌بینیم که یک بساطی در امجدیه پیش می‌آید، یک غائله درست می‌شود و مع‌الأسف جوانهای ما مطلع نیستند که اینها چه دارند می‌کنند، این اشخاص چه دارند می‌کنند و بعضی از اشخاصی که با من هم مربوط هستند اینها هم ملتفت نیستند که مسأله عمقش چی هست؟ خیال می‌کنند که مسأله چماق‌دار است و تظاهرکننده، مسأله این است؟ نه، مسأله این نیست، این یک ظاهری است برای آشوب درست کردن. مسأله عمق دارد، مسأله آمریکاست، مسأله این است که باید آمریکا بیاید این‌جا و مقدرات کشور ما را به‌دست بگیرد».

«همینها هستند که وقتی کشاورزها خرمنهایشان را جمع می‌کنن، آتش می‌زنند، الان هم باز دارند آتش می‌زنند و اگر محافظت نشود، محافظت صحیح نشود، همه‌اش را آتش می‌زنند».

– «در مرکز می‌آیند با اسم اسلام و با اسم قرآن و با اسم کذا و کذا غائله ایجاد می‌کنند که نگذارند این مملکت یک آرامشی پیدا کند».

«توانستند که جوانهای پاک و صاف و صحیح ما را گول بزنند با تبلیغاتی که بلدند و خوب هم بلدند. باید توجه داشته باشد این ملت که گول نخورد از اینهایی که برای اسلام دارند سینه می‌زنند، ببینند اعمالشان چیست، ببینند اینهایی که می‌گویند اسلام، آیا در عمل هم اینطوری هستند یا یک سنگریندهایی هستند که با اسم اسلامی می‌خواهند از بین ببرند اسلام را و دزدهای سرگردنه هم اسم اسلام روی خودشان می‌گذارند. لاکن دزدی می‌کنند. باید ما با اسم گول نخوریم بلکه ببینیم چه می‌کنند، ببینیم سابقه اینها چی هست، ببینیم کتابهایی که اینها می‌نویسند محتوایش چی هست، ببینیم تبلیغاتی که می‌کنند چه تبلیغ می‌کنند، به مجرد این که بگویند من مسلم هستم که فایده ندارد».

«حالا من آمده‌ام می‌نشینم می‌گویم من رهبر شما. تو غلط می‌کنی! که هستی؟ یا آن می‌گوید که نه، ما این کار را کردیم آخر کجا این کار را کردید؟ اگر یک دزدی را یک جایی کشتند و از طایفه شما بود، آنوقت شما می‌شوید انقلابی؟!»

«مع‌الاسف بعضی از اشخاص هم که متوجه این مسائل نیستند، یکوقت آدم می‌بیند که طرفداری از اینها کردند یا یک چیزی گفتند که آنها از آن طرفداری استفاده کردند. اینها گول می‌زنند، همه را گول می‌زنند. اینها می‌خواستند من را گول بزنند، من نجف بودم، اینها آمده بودند که من را گول بزنند، بیست و چند روز - بعضیها می‌گفتند بیست و چهار روز... بعضی از این آقایانی که ادعای اسلامی می‌کنند، آمدند در نجف، یکی‌شان بیست و چند روز آمد در یک جایی، من فرصت دادم به او حرفهایش را بزنم، او به خیال خودش که حالا من را می‌خواهد اغفال کند، مع‌الاسف از ایران هم بعضی از آقایان که تحت تأثیر آنها واقع شده بودند... آنها هم اغفال کرده بودند آنها را [منظورش از جمله آقای منتظری بود] آنها هم به من کاغذ سفارش نوشته بودند».

بعضی از آقایان محترم. بعضی از علما، خدا رحمت‌شان کند [منظورش پدر طالقانی بود] آنها هم به من کاغذ نوشته بودند که اینها «انهم فتنیه» همانا که آنان جوانمردانی هستند [آیه ۱۳ سوره کهف] قضیه اصحاب کهف، من گوش کردم به حرفهای اینها که ببینم اینها چه می‌گویند؟ تمام حرفهایشان هم از قرآن بود و از نهج‌البلاغه».

«این که آمد بیست و چند روز آنجا و تمامش از نهج‌البلاغه و تمامش از قرآن صحبت می‌کرد، من در ذهنم آمد که... تو اعتقاد به خدا و اعتقاد به چیزی داری؟ چرا می‌آیی پیش من؟ من

که نه خدا هستم، نه پیغمبر، نه امام، من یک طلبه‌ام در نجف. این آمده بود که من را بازی بدهد. من همراهی کنم با ایشان. من هیچ راجع به اینها حرف نزدم، همه‌اش را گوش کردم. فقط یک کلمه را که گفت ما می‌خواهیم قیام مسلحانه بکنیم، گفتم نه، شما نمی‌توانید قیام مسلحانه بکنید، بیخود خودتان را به باد ندهید. اینها با خود قرآن، با خود نهج‌البلاغه می‌خواهند ما را از بین ببرند و قرآن و نهج‌البلاغه را از بین ببرند».

«ما در هر قصه‌یی که وارد می‌شویم می‌بینیم که روحانیت هدف است... الان هم ما ارتجاعی هستیم، الان هم روحانیان ما ارتجاعی‌اند، روشنفکرها آنها هستند...»

«مناقضها هستند که بدتر از کفارند. آنی که مسلمان می‌گوید هستم و به ضداسلام عمل می‌کند و می‌خواهد به ضداسلام عمل بکند، آن است که در قرآن بیشتر از آنها تکذیب شده تا دیگران. ما سوره منافقین داریم اما سوره کفار نداریم»^(۴).

در همین سخنرانی خمینی صریحاً گفت: دشمن ما نه در آمریکا، نه در شوروی و نه در کردستان است، بلکه در همین‌جا در مقابل چشمهای ما در همین تهران است» (رادیو تهران، ۳۰ تیر ۱۳۵۹).

۵۰۰ هزار میلیشیا و تعطیل دفاتر در ۲۵۰ نقطه

چکیده حرف خمینی که بعداً هم صدها و هزاران بار توسط سران و سردمداران و دژخیمان و مزدوران رژیم و حکام شرع و دادستانهای ارتجاع و رؤسای قوه قضاییه او تکرار شد این بود که مجاهدین بدتر از کفار و دشمن اصلی این رژیم هستند. به‌عنوان مثال رئیس دادگاه ارتجاع در شهر بم هنوز یک‌ماه از حرفهای خمینی نگذشته، رسماً در ۲ مرداد ۵۹ نوشت و مهر کرد که:

«مجاهدین خلق به فرمان امام خمینی مرتدین و از کفار بدترند. هیچ‌گونه احترام مالی ندارند، بلکه حیاتی هم ندارند. لذا دادگاه انقلاب اسلامی به شکایت دروغی آنها واقعی نگذارد».

بنگرید که این یک مقام قضایی رژیم آخوندهاست که نزدیک به ۳۰ سال پیش، بدون

۴- برخلاف دجالگری جاهلانه خمینی، سوره مربوط به کفار در قرآن، سوره «الکافرون» سوره شماره ۱۰۹ قرآن و شامل ۶ آیه است.

این که مجاهدین کمترین خشونت و یا حتی یک شلیک کرده باشند، می گوید به فرمان خمینی مجاهدین حرمت حیات هم ندارند.

دژخیم مزبور که آخوندی به نام علامه بود این را در جواب شکواییه یک کتابفروش هوادار مجاهدین در شهر بم می نویسد که مزدوران ارتجاع به کتابفروشی او حمله نموده و آن را تبدیل به ویرانه کرده اند. حتی تعداد زیادی قرآن را هم پاره نموده و پولهای آن را هم به غارت برده بودند. این در شرایطی بود که به گفته سردمداران و سرکردگان و ایادی رژیم مجاهدین در سراسر ایران حدود ۵۰۰ هزار میلیشیا داشتند.

آقامحمدی رئیس ستاد تروریستی نصر که مسئول امور عراق در دفتر خامنه‌ای و سپس معاون سیاسی رادیو و تلویزیون رژیم بود یک بار گفت:

«در اوایل انقلاب شاید حدود ۵۰۰ هزار میلیشیا گروههای تروریستی در کشور سامان داده بودند» (تلویزیون رژیم ۷۸/۱۲/۲۵).

و این هم روزنامه عصر آزادگان به تاریخ ۱۴ دی ۱۳۷۸ به قلم اکبر گنجی که نوشته بود:

«گروههایی بود که رهبری استثنایی و کاریزمایی امام خمینی را قبول کرده بودند. جبهه دوم متشکل از شخصیتها و گروههای سیاسی بود که با رهبری امام در دوران تأسیس دولت مسأله داشتند...»

دسته دوم شامل گروههای مسلحی بود که با اصل انقلاب و شکل گیری جمهوری اسلامی مسأله داشتند... فرقه رجوی در رأس این سازمانهای تروریستی قرار داشت... و با پشتیبانی پانصد هزار میلیشیا (شبه نظامیان) که در سراسر ایران سازماندهی کرده بودند، می توانستند هسته اصلی نیروهای جبهه اول را که در حول و حوش امام قرار دارند، قلع و قمع کرده و جمهوری خلقتشان را برقرار کنند».

اما در روز ۴ تیر ۱۳۵۹ پس از اعلان جنگ رسمی و آشکار خمینی، ما باز هم برای به تأخیر انداختن جنگ و خونریزی و استمرار مسالمت، توانستیم اوضاع را کنترل کنیم و جنگ محتوم و در تقدیر راه، باز هم یک سال دیگر به تأخیر بیندازیم. همان شب اطلاعیه تعطیل بیش از ۲۵۰ ستاد و دفتر مجاهدین در سراسر کشور را نوشتیم و از این پس مجاهدین تا آن جا که امکانپذیر بود به مبارزه مخفی یا نیمه مخفی روی آوردند و

بیت گنجه دانه انقلاب اسلامی شریف می:

جریا بروض برساند هر روز چه ریشنه دم سولانه هیلان ناز شرب و عتد سیدهای لی بختیروش
 در لازم التکریر فراموشی ایندر واقع در خیابان برعی در بروی مسجد سنه اوله هم کرده و اجمالی
 وقت نه خرد آغی ماب و برانرا تید می کنه انه و اکثر کتبی سرود دناجی با پانزده و برسا
 خیابان ریخته اند و تده از زیر آفتاب و قرآنی و برده از قرآن، فرار پرده موجود در
 دهن را بنهارت برده اند. و با این عمل خدا ساطی و خدای حق خدو می قهاران دوان
 شاه با سینه کرده اند و همین کلمه کردن این عمل خدای حق از داده هلاکت اسلامی شخصی
 مادرش و بیگانه کشته می باشد این جرایم را خدا است بریم و معتقدیم هم در نظام
 جمهوری اسلامی نباید هیچ عملی و لواط، کافری، جنایت کرده

دوم مردانه پنهان در و نظیر به تقدیم اقرار بران مسلمیم - جوادان مجیدین خلق ایران

بشکر حضرت محبت امام و کلمه صیبه او هر چه بیت دادگاه انقلاب

۵۹،۵۰۲

ایم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب
 علیه السلام
 در دادگاه انقلاب اسلامی
 تهران
 در تاریخ ۱۳۵۹/۵/۲۲
 در مقام شهادت

همان طور که ملا حظه می کنید پس از این که شکایت نامه‌ی فوق از نظر "حجت الاسلام والمسلمین" می گذرد ایشان "حکم" و "فتوا" صادر می کنند که: "مجاهدین خلق ایران به فرمان امام خمینی مرتدین و از کفار بدترند. هیچ گونه احترام مالی ندارند، بلکه حیاتی هم ندارند. لذا دادگاه انقلاب اسلامی به شکایت دروغی آنها واقعی نگذارد." !!

صدها هزار نفر از هواداران هم که امکان مخفی کردن آنها وجود نداشت شیوه‌های کار خود را عوض کردند و به گسترده‌ترین صورت در تمامی شهرها و روستاهای کشور به پهن کردن بساطهای ثابت یا سیار خیابانی همت گماشتند. خمینی فکر می‌کرد اگر از مقرها و ستادهایمان بیرون برویم دیگر کار تمام است اما نتیجه معکوس شد و پیوند هرچه بیشتری بین خلق و مجاهد خلق برقرار گردید. در عین حال سرکوب و دستگیری و شکنجه و قتل مجاهدین نیز هم‌چنان که حاکمان شرع خمینی می‌گفتند و می‌نوشتند بی‌دریغ ادامه داشت.

به‌راستی که کنترل نیروی عظیم مجاهدین به‌نحوی که در برابر آن همه جنایتها عکس‌العمل نشان ندهند، یک گلوله از جانب ما شلیک نشود و حتی یک نفر هم به‌دست ما سهواً کشته نشود، کار شگفت و بی‌مانندی بود که با انضباط فوق‌تصور نسل انقلاب محقق شد.

اینها را از این‌بابت می‌گوییم که معلوم باشد ما برای ادامه زندگی مسالمت‌آمیز، همه آزمایشها را از سر گذراندیم. تا اگر ذره‌یی هم امکان رفرم و اصلاح در این رژیم باشد، نادیده نگیریم.

گواهی اضداد

۱۳ سال پیش در سالگرد ۳۰ خرداد در سال ۱۳۷۵، در همین رابطه من قسمتهایی از کتابی به نام «مجاهدین ایران» را قرائت کردم که در آمریکا منتشر شده و نویسنده آن در زمره اضداد شناخته‌شده مجاهدین است.

امروز هم برای یادآوری وثبت در سینه تاریخ، درباره وقایع آن روزگار ترجیح می‌دهم که از همان کتاب استفاده کنم. نوشته است:

«مجاهدین پیوسته به‌خط عدم درگیری خود با رژیم ادامه می‌دادند، درحالی‌که مراکز و دفاترشان در شهرهای مختلف پیوسته در معرض اشغال و تهاجم بود و "آنها حتی سعی کردند مرکز مجاهدین را در تهران اشغال کنند" ولی به‌دلیل حمایت‌های مردمی مجاهدین، موفق نشدند. - «حزب‌اللهی‌ها، بدون شک با تحریک از سوی حزب جمهوری، جنگ علیه مجاهدین را به‌راه انداختند. آنها به دفتر مجاهدین، چاپخانه آنها، بسیج انتخاباتی آنها در شهرهای تهران، رشت،

گرگان، همدان، میانه، مشهد، شیراز، اصفهان، کرمانشاه، خمین، ملایر و قائمشهر حمله کردند. این حمله‌ها منجر به سه کشته و هزار زخمی شد. حمله به تظاهرات تهران، که ۲۰۰ هزار نفر در آن شرکت کرده بودند، منجر به مجروح شدن شدید ۲۳ هوادار سازمان گردید.

رژیم تنها به تبلیغات بسنده نکرد و اهرمهای دیگر را نیز مورد استفاده قرار داد. دادستان کل در روز ۱۱ آبان ۵۹، نشریه مجاهد را به جرم دروغ‌پراکنی ممنوع کرد. نشریه آنها تا اواسط آذرماه، زمانی که سازمان یک چاپخانه زیرزمینی تأسیس نمود، به طور مرتب منتشر می‌شد. کمیته‌های محلی تلاش کردند که رهبران مجاهدین را دستگیر کنند. اکثر آنها مخفی شده بودند، اما بسیاری از هواداران و کادرها، بازداشت شده و بعد از خرداد ۶۰ اعدام شدند. پاسداران دفاتر مجاهدین را بسته و تظاهرات آنان را با آتش‌گشودن به سمت جمعیت و دستگیریهایی گسترده مختل ساختند» و «از آن گذشته، حزب‌الله، به احتمال قوی به دستور حزب جمهوری اسلامی، یک موج ترور را شروع کرد. آنها روزنامه‌فروشهایی که نشریه مجاهد را می‌فروختند به گلوله بستند، افرادی را که مظنون به هواداری از مجاهدین بودند کتک می‌زدند، خانه‌ها را با بمب مورد حمله قرار می‌دادند (از جمله خانه خانواده رضایی)، به دفاتر انجمنهای دانشجویان مسلمان حمله می‌کردند، کنفرانسها را به هم می‌زدند، به خصوص کنفرانس اتحادیه‌های کارگری، و به طور فیزیکی به جلسه‌ها حمله می‌کردند و فریاد می‌زدند «منافقین بدتر از کفار هستند». تا ۳۰ خرداد ۶۰ این حمله‌های حزب‌اللهی‌ها به همراه تیراندازیهای پاسداران، منجر به کشته شدن ۷۱ تن از مجاهدین شده بود.

در ۷ اردیبهشت ۶۰ مجاهدین یک تظاهرات بزرگ ترتیب دادند که نسبت به بستن روزنامه بنی‌صدر و شهادت ۴ تن از تظاهرکنندگان در قائمشهر اعتراض کنند. در این راهپیمایی که بیش از ۱۵۰ هزار نفر در آن شرکت داشتند، پلاکاردهایی که خواستار اجرای عدالت در مورد قاتلان قربانیان قائمشهر می‌شد، را حمل می‌کردند [منظور ۴ شهید تظاهرات قائمشهر است]. رژیم به روشنی در حال از دست دادن کنترل در خیابانها بود. روز بعد، دادستان کل هرگونه تظاهرات آتی از جانب مجاهدین را ممنوع کرد. سپس «مجاهدین در یک نامه سرگشاده به آیت‌الله خمینی، شکایت‌های قبلی خود را تکرار کردند، کسانی را که به وسیله حزب‌الله کشته شده بودند، لیست کردند، به این نکته اشاره کردند که حتی یکی از قاتلان در مقابل عدالت قرار نگرفته است و اخطار کردند که اگر همه راه‌های مسالمت‌آمیز بسته شود، آنها هیچ راهی

شماره ۱۱۸
صفحه ۳۲

گوشه‌ای از
ارقام نجومی دارایی‌های
بنیاد مستضعفین و
حیف و میل‌ها
و غارتگریهای مرتجعین (۲)

در صفحه ۶



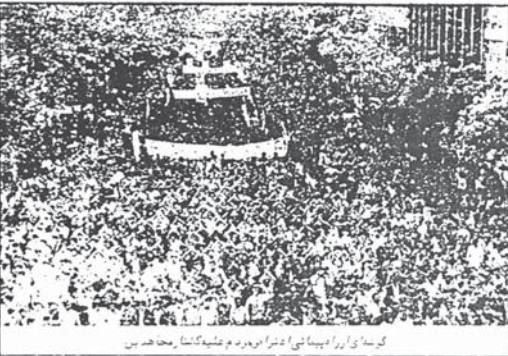
نشریه مجاهدین ★ خلق ایران
سال دوم - شماره ۱۵۰ - اردیبهشت ۱۳۶۶ - شماره ۳۰۰ - تهران

ترور ناجوانتره‌انه
شهرام اسماعیلی یکی از
هواداران مجاهدین در
قائم شهر توسط یکت پاسدار
در صفحه ۳۰

موج اعتراض گسترده علیه کشتار مجاهدین

در اعتراض به جنایات ضد خلقی ارتجاع و بخاطر احیاء خون شهدای اخیر مجاهد بویژه خواهران شهید سلسلا

بیش از ۱۵۰ هزار نفر از مردم تهران بسوی خانه پدر طالقانی راهپیمائی کردند
چماقداران و ایادی مسلح حزب حاکم، راهپیمائی مسالمت آمیز مردم را به آتش و خون
کشیدند. بیش از ۷۰ تن مجروح و ۲ تن به شهادت رسیده‌اند



گروهی از راهپیمائی‌ها اعتراض کردند و علیه کشتار مجاهدین

ارمغان مرتجعین برای یک‌پد رز حمتکش



آخرین وداع پدر را فرزند شهیدش میبایستای فخرمان فاطمه رحیمی



مجاهد شهید و در روزی که در راه راهپیمائی تهران توسط گلوله شمشیری‌ها به شهادت رسید

سرمقاله

صفحات جدید

شورا

در "مجاهد"

در صفحه ۲

پیام برادر مجاهد
مسعود رجوی

بنیادست اعتراضات سراسری
علیه شکنجه و کشتار مجاهدین خلق

در صفحه ۱

اطلاعیه مجاهدین خلق ایران
در باره حوادث و
راهپیمائیهای اخیر شهرستانها و
تهران و جنایات و تبلیغات
مرتجعین انحصار طلب

در صفحه ۱



تظاهرات مادران در خیابان طالقانی - ۷ اردیبهشت ۱۳۶۰



سال دوم - پنجشنبه ۱۷ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ - شماره ۳۰۰ ریال

نامهٔ مجاهدین خلق به حضرت آیت الله خمینی

بسم الله الرحمن الرحيم

شهادت مظلومانهٔ ۵ میلیشیای مجاهد دیگر بدست جماداران و ایادی مسلح ارتجاع

				
مجاهد شهید شهرام اسحاقی	مجاهد شهید عباس فرما سردار	مجاهد شهید علی فتح‌گریز	مجاهد شهید منصور باسی	مجاهد شهید ناصر کریمی

سرکوب‌ها را علیه ما اعمال می‌نمودند، این حد مورد مسرت و تهنیت نبودیم. این حقیقت را می‌توان از مقایسهٔ مجموع ساعات و صفحاتی که چه در رادیو و تلویزیون و منابر یا روزنامه‌ها و نشریات حکومت جدید صرف حمله به مجاهدین

مقاوم
حضرت
عماد
آمد
بود
نظام
آزاد
که
شاه
است

شماره ۱۳۷

در صفحات دیگر

- پاسداران بر سر دوراهی
- یکسال پس از افشای نواریت
- دیو داد و ویویک تشکر
- تنها جم و حشیا نهی چماق داران به
- مراسم بزرگداشت شهید شریعتی
- خیمه شب بازی مجدیده



اعدام ناجوانمردانه
بیش از ۴۰ نفر از فرزندان قهرمان
و بیگناه خلق
بدست مرتجعین خونخوار حاکم
در صفحه ۲

سال دوم - شنبه دوم بهمن ماه ۱۳۶۰ - شماره ۱۰ رمال

راهپیمائی بیش از ۵۰۰ هزار نفر از مردم قهرمان تهران در اعتراض به کودتای ضد مردمی مرتجعین بوسیله مزدوران مسلح ارتجاع حاکم به خاک و خون کشیده شد و یکبار دیگر جنایات ۱۵ خرداد و ۱۷ شهریور تکرار گردید

★ پاسداران ارتجاع با مسلسل مستقیماً راهپیمان را هدف قرار می دادند و مغز و قلب آنان را منلاشی می کردند .

★ در خیابان ارتجاع اجساد دهها شهید را نریمی ریودند و بجای آن که به پزشکی قانونی منتقل کنند مسعماً به بهشت زهرا بردند و مخفیانه به خاک می سپردند .

شنبه ۳۰ خرداد تهران شاهد خروج خشم خلق قهرمانی بود که مصمم و استوار صدای اعتراض خود را بر علیه ارتجاع، اختناق و کشتار، فریاد کسیده بسود. مرتجعین ددمنش، در روز شنبه ۳۰ خرداد وقتی که با انفجار خشم مقدس خلق روبرو شدند، ماهیت ضد انسانی و ضد مردمی خویش را به نمایش گذاشته و با برگبار بستن مردم بی سلاح و بی پناه، در میدان فردوسی تهران، خاطره ۱۵ خرداد و ۱۷ شهریور را در ذهن بودههای مردم ندائی کردند.

تهران بعد از ظهر شنبه در فاصلههای کمتر از یک ساعت جمعیتی بیش از نیم میلیون نفر را در خیابانهای خود به حرکت درآورد و با دادن حداقل ۵۰ شهید و صدها زخمی ثابت کرد که وقتی پای آزادی و استقلال کشورش در بین باشد هم چون گذشته به عمارت بودند از: بل سیدخندان، سیرمه، ناطق کازرو بلوار کشاورز، نظام آباد، سیمه، ناطق مصدق، طالقانی و میدان ولیعصر

کابون اصلی و برجست راهپیمان در چهارراه مصدق- انقلاب بود. راس ساعت ۴

بعضی از مراکز جمع و راهپیمائی

علاهی ترین فداکاریها دست هزار نفر در حالی که میلیشای قهرمان مجاهدین خلق هسته اصلی آن را تشکیل می داد آغاز شد. جمعیت نامی عرض خیابان مصدق حداقل انقلاب و طالقانی را برگزیده و در عرض چند دقیقه، مستکل و منظم و با شعار "مرگ بر استبداد" به سمت خیابان طالقانی حرکت کردند. جمعیت مسیر خود را در خیابان طالقانی به سمت شرق ادامه می داد و هر لحظه بر تعداد آن افزوده می شد.

جمعیت در حوالی خیابان ماروزان به طول یک کیلومتر رسیده بود در حالی که حتی پیادهروها نیز مسدود جمعیت بود، راهپیمان از ناطق بهار، به سمت خیابان انقلاب حرکت کردند.

مجموعی خیابان بهار یادآور روزهای اوج نظاهرات مردمی ضد شاه بود.

شعبه دوم صفحه ۲

کشتار و تیراندازی گسترده ۳۰ خرداد
به سوی مردم تهران
داغ ننگی بر چهره ارتجاع حاکم
تکرار جنایات ۱۵ خرداد
و ۱۷ شهریور بمنظور ممانعت از
ابراز عقیده آزاد و مسالمت آمیز
توده های خلق
در راهپیمائی تاریخی
۳۰ خرداد ۶۰

نام خدا
بنام خلق قهرمان ایران

موظبان عزیز!
مردم قهرمان تهران!

بار دیگر در آخرین قدم های سلطه ای اختناق مطلق، همزمان با برگزینی رئیس جمهور دکتر بنی صدر، دیو خون آشام استبداد افسار گسیخت و راهپیمائی آرام و مسالمت آمیز صدها هزارتن از مردم قهرمان تهران را به خاک و خون کشید و بدین ترتیب عصر روز گذشته ۳۰ خرداد ماه سال جاری بار دیگر جمیع ۱۵ خرداد سال ۴۲ و ۱۷ شهریور سال ۵۷ به طریقی دیگر تکرار شد و مزدوران رسمی و غیر رسمی ارتجاع رود روی صفوف مردم از ناطق بهار، خیابان طالقانی و در سراسر خیابان بهار و از ناطق بهار، انقلاب تا میدان فردوسی با تراکم فوق العاده امتداد داشت (به زانو بسته و زنجار گشودند). از تعداد انبوه مجروحین و شهید و آمار کل جمعیت هنوز اطلاع دقیقی نداریم و در نخستین فرصت آن ها را با تمام جزئیات و فیلم ها و عکسهای مربوطه منتشر خواهیم ساخت.

بر خلاف فتلیفات ارتجاعی، این راهپیمائی تاریخی که از ساعت ۴ بعد از ظهر از ناطق خیابان های مصدق- انقلاب به سمت خیابان طالقانی آغاز شده بود کاملاً مسالمت آمیز بود و بدستور صفحه ۲

- اسلامی ۸ تن از شهدای راهپیمائی که تاکنون شناخته شده اند
- ★ مجاهد شهید زهرا محمدی
 - ★ مجاهد شهید محمد رضا مری میرا سی
 - ★ مجاهد شهید عباس سروس
 - ★ مجاهد شهید عارف اقبال
 - ★ مجاهد شهید موجهر طلائی
 - ★ مجاهد شهید رضا جمشیدی
 - ★ مجاهد شهید کوروش سفینی
 - ★ مجاهد شهید عبداللہ ابراهیمی

ندارند، جز این که به جنگ مسلحانه بازگردند». اینها نوشته و گواهی کسی است که به هیچ وجه دل خوشی از مجاهدین نداشته و ضدیت‌های بسیار هم ورزیده است.

تظاهرات مادران و آخرین اخطار خمینی

بعد از تظاهرات ۱۵۰ هزار نفری مادران در تهران در ۷ اردیبهشت سال ۶۰ خمینی در ۱۰ اردیبهشت به صحنه آمد و ما را به تعیین «تکلیف نهایی» تهدید کرد و گفت «اسلحه را زمین بگذارید و از این شیطنتها دست بردارید و به آغوش ملت برگردید». ما هم آخرین اتمام حجت را به عمل آوردیم و در ۱۲ اردیبهشت یک نامه سرگشاده خطاب به «مقام رهبری کشور جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیت الله خمینی!» به او نوشتیم، این طور که برمی آید، روزی را که رسماً به مقابله با ما تکلیف نمایند دور نیست و «شما در هر موقعیتی که مقتضی بدانید آن را مقرر خواهید فرمود. لکن ما باز هم به عنوان انقلابیون یکتا پرست به عرض می‌رسانیم که به هیچ وجه تا آنجا که به ما مربوط است از جنگ و دعوا و اختلافهای داخلی استقبال نکرده و نمی‌کنیم و تا آنجا که انضباط آهنین تشکیلاتی ما کشش داشته باشد تلاش خواهیم نمود که هم‌چون گذشته ولو به بهای جان خواهران و برادرانمان تا وقتی که راههای مسالمت‌آمیز ابراز عقیده و فعالیت انقلابی مطلقاً مسدود نشده و به اصطلاح حجت تمام نگردیده است از عکس‌العملهای خشونت‌بار و قهرآمیز بپرهیزیم». در همین نامه نوشتیم که به قانون اساسی شما (ولایت فقیه) رای نداده‌ایم، اما به آن التزام داریم، وانگهی خود شما سال ۶۰ را سال قانون و عطوفت و برادری اعلام کرده‌اید، چرا از آزادیها خبری نیست و کمترین تقاضای کارگر و دهقان ایرانی با خانه‌خرابی و گلوله و حتی مثل کردستان با بمباران و محاصره اقتصادی مواجه می‌شود؟ نوشتیم که چه در مورد ما و چه در مورد هرکس که مختصر مخالفتی با انحصارطلبی بکند، بی‌دریغ به این که عامل آمریکا یا عامل عراق است متهم می‌شود؛ نوشتیم که زندانها انباشته از مجاهدین است و شکنجه و کشتار آنان بی‌امان ادامه دارد؛ نوشتیم که تجار وابسته به رژیم در شرایطی که گرانی و بیکاری بیداد می‌کند، بالاترین سود تاریخ بازار ایران به مبلغ ۱۲۰ میلیارد تومان (بیش از ۱۳ میلیارد دلار به نرخ روز) را



تظاهرات تاریخی نیم میلیون تن از مردم در تهران
بعد از ظهر ۳۰ خرداد ۱۳۶۰

بالاکشیده‌اند؛ نوشتیم که خودتان به کردستان لشکر و سپاه برده و سرکوب می‌کنید و بعد مجاهدین را به تأسیس جمهوری دیگری در لاهیجان و گیلان متهم می‌کنید. هم‌چنین نوشتیم که حضرت آیت‌الله، حتی خدیو مصر هم وقتی دید که پیراهن یوسف از جلو پاره نیست، قلباً به بیگناهی او قانع شد، اما چگونه است که در دو سال گذشته همیشه کشته‌ها از مجاهدیند ولی باز این خود ما هستیم که متهم به تحریک و حادثه‌سازی می‌شویم؟ بگذریم که قاضی‌القضات شما بهشتی- حتی به شهادت رساندن خواهران و برادرانمان را هم در منتهای وقاحت به خود ما نسبت می‌دهد و لابد مسئول بمب هم خود ما هستیم!

«از این حیث در برابر تکلیفی که گوشزد فرمودید، چه‌چاره‌یی جز نوشتن و تقدیم وصیتنامه‌ها باقی می‌ماند؟ کمالین که امروز اوضاع به‌جایی رسیده که خواهران و برادران نوجوان ما نیز حتی برای فروش یک نشریه، ابتدا وصیتنامه‌ها را می‌نویسند و آن‌گاه می‌روند».

در پایان هم از او خواستیم برای بیان مواضع و تشریح اوضاع و شکایات و اثبات حرفهایمان به دیدنش برویم، با این امید که زندگانی مسالمت‌آمیز هرچه بیشتر ادامه یابد و تشنجی در کار نباشد.

قیام ۳۰ خرداد

چندروز بعد خمینی مجدداً به صحنه آمد و با تهدید و خط و نشان کشیدن بیشتر گفت که لازم نیست به دیدن من بیایید، من خدمت می‌رسم! سپس توقیف الباقی روزنامه‌ها و عزل رئیس‌جمهور رژیم، که مورد حمایت مجاهدین بود، صورت گرفت و رژیم به‌صورت خلص، یکپایه و ارتجاعی گردید. خمینی حاکمیت ارتجاعی مطلقه خود را به تمام و کمال مستقر کرد و دیگر هرگونه امید برای اصلاح‌پذیری رژیمش همراه با آخرین قطره‌های آزادیهای سیاسی، بی‌شکاف و علی‌الاطلاق از بین رفت.

در آستانه ۳۰ خرداد، علاوه بر آن همه شهید، ما بدون این که حتی یک گلوله شلیک کرده باشیم، چند هزار زندانی شلاق‌خورده داشتیم. در نمایشهای جمعه، در رادیو و تلویزیون و مطبوعات رژیم، در مجلس ارتجاع و حتی در جلسات هیأت دولت و در

سخنرانیهای خمینی در جماران، همه می‌دیدند و می‌شنیدند که شعار اصلی مرگ بر مجاهدین بود.

خمینی می‌گفت خودشان خودشان را شکنجه می‌کنند و رسانه‌های او به‌صورت شبانه‌روزی از هیچ لجن‌پراکنی به ما فروگذار نمی‌کردند. آنها از فساد درونی مجاهدین، وضعیت زنان و مردانشان و از وابستگی‌شان در آن‌واحد به آمریکا، شوروی، اسرائیل و عراق، داستانها به هم می‌یافتند.

بگذارید روز ۳۰ خرداد را - باز هم از همان کتاب که گفتم- بخوانم: «در روز ۳۰ خرداد، جمعیت زیادی در بسیاری از شهرها ظاهر شد، به‌خصوص در تهران، تبریز، رشت، آمل، قائمشهر، گرگان، بابلسر، زنجان، کرج، اراک، اصفهان، بیرجند، اهواز و کرمان. در تظاهرات تهران بیش از ۵۰۰ هزار نفر مصمم شرکت کرده بودند. اخطار علیه تظاهرات به‌طور مستمر از شبکه رادیو و تلویزیون پخش می‌شد. حامیان دولت به مردم توصیه می‌کردند که در خانه‌هایشان بمانند. به‌عنوان مثال سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از جوانان خواست که جان خود را به‌خاطر لیبرالیسم و کاپیتالیسم از دست ندهند. آخوندهای عالیرتبه اعلام کردند که تظاهرکنندگان بدون توجه به سنشان به عنوان "محارب با خدا" محسوب می‌شوند و در نتیجه در همان محل اعدام می‌شوند. حزب‌اللهی‌ها مسلح شده و با کامیون‌ها آورده شده بودند تا خیابانهای اصلی را ببندند. به پاسداران دستور شلیک داده شده بود. تنها در محدوده دانشگاه تهران ۵۰ تن کشته، ۲۰۰ تن زخمی و ۱۰۰۰ نفر دستگیر شدند. این فراتر از همه درگیریهای انقلاب اسلامی بود. مسئول زندان اوین (لاجوردی) با خوشحالی اعلام کرد که جوخه‌های اعدام ۲۳ تظاهرکننده، از جمله چند دختر نوجوان، را اعدام کرده‌اند. دوران ترور آغاز شده بود» (از همان کتاب).

بله، این هم از «سال قانون و برادری و عطوفت» در قاموس خمینی! در سرفصل ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ زمان تصمیم‌گیری قطعی فرار سیده بود. در برابر ارتجاع مهیب و قهاری که می‌رفت خود را یکپارچه و یکپایه کند و سلطنت مطلقه فقیه را مستقر سازد، دیگر جای مانور و تحرک سیاسی باقی نمانده بود. یا باید تسلیم می‌شدیم و به «حیات خفیف و خائانه» رضا می‌دادیم و مانند حزب توده در کودتای ۲۸ مرداد، به‌مسئولیت‌مان پشت می‌کردیم و در تاریخ ایران نفرین می‌شدیم، یا می‌باید دست از همه‌چیز می‌شستیم و، ولو با سنگین‌ترین بهای خونین و با الهام از سیدالشهدا حسین بن

شماره ۱۲۸
۶ صفحه

پیام
رئیس جمهور
دکتر بنی صدر
به مردم ایران



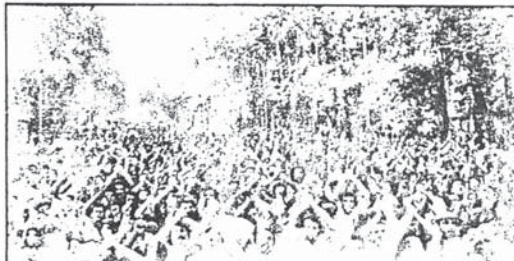
سال دوم - شماره ۲ - شماره ۱۲۶ - شماره ۱۰ رنال



مجاهد شهید
حسین مرتضوی
اعدام به دست
ارتجاع جوحوار
درس کمتر از
۱۸ سال

در صفحه آخر

قتل عام سادگونه و اعدامهای وحشیانه وی سابتد
باسخ از تجاع به راهبستانی مسالمت آمیز
بس از ۵۰۰ هزار نفر از مردم فهیمان تهران



گامی فراتر از شاه!
دیکتاتوری خون آشام
در زیر پرده دین حتی بدون
تشخیص هویت، زندانیان بیگناه
را به جوخه اعدام می سپارد

ساده خلق قهرمان ایران
و من الناس من یحسب نوله من الحیاه الدنیا و
شبه الله غنی ما فی قلبه و هو انه الحجام. و ادا تولی
سعی فی الارض لیسفد فیها و ینسک الحرت و السل والله لا
یحسب الله. (قرآن مجید - بقره - آیه ۲۰۴ و ۲۰۵)
ساده در صفحه ۲

برخی از شهدای مجاهد خلق که در راهبیمانی های اعتراضی علیه مرتجعین

بدست مزدوران مسلح به شهادت رسیدند



مجاهد شهید
شیرین بهمنی
۱۸ ساله شهادت مسکسرز



مجاهد شهید محمد اسماعیل حسن زاده
شهادت ۲ خرداد - تهران - ۲۰ ساله



مجاهد شهید تا جرد فرد
شهادت ۳ خرداد - تهران - ۱۸ ساله



مجاهد شهید سید کریم الله مادی
شهادت ۳ خرداد - تهران - ۱۶ ساله



مجاهد شهید رضا خسته
شهادت ۳ خرداد - تهران - ۱۹ ساله



روسانی مجاهد شهید حاجی زور
موسوی - لاهستان



مجاهد شهید عارف افشار
شهادت ۳ خرداد - تهران



مجاهد شهید کوروش سسینی
شهادت ۳ خرداد - تهران



مجاهد شهید احمد حور سبسان
شهادت ۲۴ خرداد - راسکسر



مجاهد شهید شمس فریا بلو
شهادت ۲۸ خرداد - رجنسان

علی(ع) - به طرزى عاشوراگونه از شرف خود و خلق در زنجیرمان نگاهبانی می کردیم و سرفراز می ماندیم، و ما این راه را برگزیدیم. هیئات منالذله!
از آن پس، ۳۰ خرداد، با همه درخشش و سرخفامی اش، حدفاصلی شد و شاخصی برای دموکراسی و دیکتاتوری و سرمشقی برای آن چه باید کرد. البته اضداد مقاومت ایران، همه وادادگان و وارفتگان و کسانی که در ابتدا یا انتهای حرفهایشان، دیکتاتوری دینی را بر این مقاومت ترجیح می دهند و این مقاومت را به سود آخوندهای خون آشام تخطئه می کنند، کماکان حق! دارند از ۳۰ خرداد الگویی برای آن چه هرگز نباید کرد ترسیم و تصویر کنند، اما مردم و تاریخ ایران قضاوت خود را دارند.
فکر می کنم پس از ۲۸ سال، قیام ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ و سلسله زنجیر خیزشهایی که تا قیام عاشورا در عدیماه ۱۳۸۸ یک نقطه عطف تاریخی را تصویر کرد، از همین قضاوت نشان دارد.

یکبار به خمینی و دربار آخوندی هشدار دادم کار را به آن جا نرسانند که مجبور شویم مشت را با مشت و گلوله را با گلوله جواب بدهیم.
سالها بعد سرکردگان رژیم در این باره بسیاری نکات گفتند که من فقط سه نمونه را نقل می کنم اما مسئولیت حرفها و برچسب تروریستی آنها را به خودشان وامی گذارم:
- موسوی تبریزی دادستان خون آشام خمینی گفت:

«در همان شهریور سال ۶۰ که من پس از شهید قدوسی در سمت دادستانی انقلاب قرار گرفتم ۶۰ نفر تنها در تهران به دست منافقان ترور شدند» (خبرگزاری ایسنا).

- رئیس اداره بدنام اطلاعات رژیم در بروجرد در مورد وقایع بعد از ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ در این شهر اعلام کرد:

«در سال ۱۳۵۹ به دلیل فضای مساعد سیاسی بروجرد، مرکزیت تشکیلات منافقین از لرستان و همدان به بروجرد منتقل شد. اعضای این گروهک توانسته بودند در آن زمان عده‌یی از جوانان را اغفال کنند و بیش از ۲۲۹ اقدام نظامی... از آنها گزارش شده بود. وی افزود: شهرستان بروجرد از جمله شهرهایی است که بیشتر دانش‌آموزان و دانشجویان آن چادری هستند» (خبرگزاری رسمی رژیم - ۳ آذر ۱۳۷۹).

- یکبار هم در همین اواخر، سفیر رژیم در عراق (پاسدار کاظمی قمی) گفت:

«در مقاطعی در کشور در یک روز نزدیک به ۲۰۰ ترور داشتیم و ایران توانست چنین فضاها را کنترل کند» (خبرگزاری ایسنا - ۱۵/۲/۱۰).

فصل سوم

اصلاحات
و سوابق آن
در رژیم ولایت فقیه

چه خوب بود اگر خمینی پدر طالقانی را پس نمی‌زد و ریاست جمهوری ایشان را می‌پذیرفت. اما حتی ما به درستی نفهمیدیم چه شد که آقای طالقانی سه ماه ونیم پس از این که ما او را نامزد ریاست جمهوری کردیم، به طور ناگهانی درگذشت. من دلیلی ندارم که بگوییم این درگذشت مشکوک است. اما توده مردم در آن زمان شعار می‌دادند «بهشتی، بهشتی، طالقانی را تو کشتی».

در هر حال، پدر طالقانی که در آبان ۵۷ از زندان آزاد شده بود، در بیرون زندان فقط ۱۰ ماه ونیم به سربرد و هر روز هم از جانب دارودسته خمینی تحت فشار و در معرض جنگ اعصاب و بحران قرار داشت.

رفتار خمینی با آیت‌الله طالقانی، مفسر بزرگ قرآن، که دیگر نمی‌شد به او هم برچسب التقاطی و منافق زد، نشان داد که رژیم خمینی ظرفیت اصلاح‌شدن ندارد. هر کس اندک آشنایی با قرآن و تفسیر داشته باشد، می‌داند که خمینی در تفسیر قرآن نه فقط به گردپای پدر طالقانی هم نمی‌رسید، بلکه سراپا غرق در منطق صوری و اسلوب اسکولاستیکی و جهان‌بینی قرون وسطایی بود. تنها نقطه قوت خمینی مبارزه‌جویی او در زمان شاه البته از موضع مادون سرمایه‌داری بود. مطلعان می‌دانند که خمینی بعد از کودتای ننگین سال ۱۳۳۲، همکاسه کاشانی و سپهبد زاهدی بود که اعدام مصدق را می‌خواستند. خمینی تا زمان فوت آقای بروجردی بزرگ^(۱) در ابتدای ۱۳۴۰،

۱- آیت‌الله حاج آقا حسن طباطبایی بروجردی (۱۳۴۰-۱۲۵۰ شمسی) از سال ۱۳۲۴ تا زمان وفاتش در ۱۰ فروردین ۱۳۴۰ پرنفوذترین مرجع مذهبی شیعیان بود.

«حاج آقا روح‌الله» نامیده می‌شد. سپس در جریان «انقلاب سفید» که شاه برای حفظ رژیمش به اصلاحات ارضی و شرکت زنان در انتخابات روی آورد، به مخالفت برخاست. قد علم کردن او در برابر کاپیتولاسیون بود که شهرت و مقبولیت او را به اوج رساند. پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شاه قصد دستگیری و زندانی کردن او را داشت. اما سه تن از مراجع شناخته شده آن زمان (شریعتمداری و میلانی و مرعشی) به اتفاق گروه دیگری از روحانیان شناخته شده از تبریز و سایر نقاط در شهرری در جوار حرم شاه عبدالعظیم جمع شدند و گویا اعلامیه‌یی صادر کردند که مضمون آن ارتقای «حاج آقا روح‌الله» به رتبه آیت‌اللهی و مرجعیت بود تا خمینی بدین وسیله از پیگیری و دستگیری مصونیت پیدا کند. هرچند خمینی در منتهای ناچوانمردی حتی شریعتمداری را هم که باعث نجات او شده بود، تحمل نکرد و به ردیالانه‌ترین صورت، کاری را که شاه نکرده بود انجام داد و آیت‌الله شریعتمداری را در عین کهولت و بیماری و کبر سن، حبس خانگی کرد و به تلویزیون کشاند.

راستی که خمینی به هیچ کس وفا نکرد. حتی از اعدام قطب‌زاده هم که در هواپیمایی که از فرانسه به تهران آمد، در کنارش نشسته بود، صرف نظر نکرد. یکی از زندانیان دهه ۶۰ نقل می‌کرد که وقتی قطب‌زاده را نیمه شب برای اعدام می‌بردند، چندین بار شعار درود بر مجاهدین داده بود...

عزل بازرگان اولین نخست‌وزیر خمینی که خودش دولت و نخست‌وزیری او را به امام زمان منسوب می‌کرد، عزل بنی‌صدر اولین رئیس‌جمهور رژیم که خودش می‌گفت نویسنده اصل ولایت‌فقیه در خبرگان بوده، و سپس عزل منتظری جانشین اعلام شده خمینی، جای تردید باقی نگذاشت که رژیم ولایت‌فقیه هیچ‌گونه قابلیت استحاله و اصلاح ندارد. گفته بودیم که افعی هرگز کبوتر نمی‌زاید.

اصلاحات خمینی و حکم هشتم ماده‌یی

یکسال ونیم پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ که سرکوب و شکنجه و اعدام (گاه صدها اعدام و تیر خلاص فقط در یک شب) آبرو و حیثیتی برای رژیم باقی نگذاشته بود و برخی دسته‌های درونی رژیم و حتی منتظری جانشین رسمی خمینی هم به ستوه آمده بودند، خمینی در

۱۳۶۱ آذر ۲۴ یک حکم ۸ ماده‌یی خطاب به قوه قضاییه و تمام ارگانهای رژیم صادر کرد. این حرکت در آن زمان سروصدای زیادی به پا کرد و به آغاز رفرم و اصلاحات در رژیم خمینی تعبیر شد، هرچند که خمینی، در سراپای همین حکم، مجاهدین و هر فرد و گروه برانداز را مستثنی کرده بود.

مهمترین نکات حکم ۸ ماده‌یی خمینی به شرح زیر بود:

« رسیدگی به صلاحیت قضات و دادستانها و دادگاهها با بی طرفی کامل بدون مسامحه و بدون اشکال تراشیهایی جاهلانه که گاهی از تندرها نقل می شود.

- احدی حق ندارد با مردم رفتار غیراسلامی داشته باشد.

- هیچ کس حق ندارد کسی را بدون حکم قاضی که از روی موازین شرعیه باید باشد، توقیف کند یا احضار نماید.

- هیچ کس حق ندارد در مال کسی دخل و تصرف کند یا توقیف و مصادره نماید مگر به حکم حاکم شرع.

- هیچ کس حق ندارد به خانه یا مغازه یا محل کار کسی بدون اذن صاحب آنها وارد شود یا کسی را جلب کند یا به نام کشف جرم یا ارتکاب گناه تعقیب و مراقبت نماید یا نسبت به فردی اهانت نموده یا به تلفن یا نوار ضبط صوت دیگری به نام کشف جرم یا کشف مرکز گناه گوش کند و یا برای کشف گناه، شنود بگذارد.

- آن چه ذکر شد و ممنوع اعلام شد، در غیرمواردی است که در رابطه با توطئه‌ها و گروهکهای مخالف اسلام و نظام جمهوری اسلامی است که برای براندازی نظام جمهوری اسلامی و افساد فی الارض اجتماع می کنند و محارب خدا و رسول می باشند، که با آنان در هر نقطه که باشند و هم چنین در جمیع ارگانهای دولتی و دستگاههای قضایی و دانشگاهها و دانشکده‌ها و دیگر مراکز با قاطعیت و شدت عمل ولی با احتیاط کامل باید عمل شود.

- اگر برای کشف خانه‌های تیمی و مراکز جاسوسی و افساد علیه نظام جمهوری اسلامی از روی خطا و اشتباه به منزل شخصی یا محل کار کسی وارد شدند و در آن جا با آلت لهو یا آلات قمار و فحشا و سایر جهات انحرافی مثل مواد مخدره برخورد کردند حق ندارند آن را پیش دیگران افشا کنند.

- هیچ یک از قضات حق ندارند ابتدائاً حکمی صادر نمایند که به وسیله آن مأموران اجرا اجازه

داشته باشند به منازل یا محلهای کار افراد وارد شوند که نه خانه امن و تیمی است و نه محل توطئه‌های دیگر علیه نظام جمهوری اسلامی است.

جناب حجت‌الاسلام آقای موسوی اردبیلی، رئیس دیوان عالی کشور و جناب آقای نخست‌وزیر (میرحسین موسوی) موظفند شرعاً از امور مذکوره با سرعت و قاطعیت جلوگیری نمایند.

باید ملت از این پس که در حال استقرار و سازندگی است، احساس آرامش و امنیت نمایند و آسوده‌خاطر و مطمئن از همه جهات به کارهای خویش ادامه دهند».

موضع مجاهدین

مجاهدین در همان زمان «دعوی رفرم! در اوج خفقان بازگشت‌ناپذیر» از سوی ولی فقیه ارتجاع را به‌سخره گرفتند.

سرمقاله نشریه مجاهد به تاریخ ۹ دی ۱۳۶۱ در این باره نوشت:

«مشکل مردم و انقلاب ایران با رژیم خمینی از همان روز نخست، نه در بدعملی این یا آن پاسدار یا حاکم ضدشرعی بلکه در بنیاد رهبری غاصبانه خمینی و رژیم قرون وسطایی، ضدبشری و دجال‌گونه اوست... پس مشکل رژیم یک مشکل سیاسی مربوط به حاکمیت و قدرت حاکم است و لاغیر...»

در شرایطی که به‌گفته ناطق نوری وزیر کشور رژیم تنها در آبان‌ماه ۱۶۰۰ نفر فقط در تهران به اتهام هواداری از مجاهدین دستگیر شده‌اند... خطر "رفرم" برای آنهاست که آب از سر رژیمشان گذشته در این است که به‌قول توکویل (نویسنده و متفکر سیاسی فرانسوی قرن نوزدهم) دست‌زدن به رفرم، همانا دست‌زدن به انقلاب (به‌معنی واژگونی) می‌باشد و به‌ناگهان همه رشته‌های دیکتاتوری را پنبه می‌کند.^(۲)

۲- Alexis Charles Henri Maurice-Tocqueville (۱۸۰۵-۱۸۵۶) سیاستمدار و نویسنده فرانسوی که در مؤسسات سیاسی آمریکایی کار کرده بود. نماینده و مدتی نایب رئیس مجمع ملی (پارلمان) و به‌مدت چندماه وزیر خارجه شد. از مدافعان سرسخت استقلال قوه قضایی و اصلاحات اساسی دیگر در سیستم سیاسی فرانسه بود. پس از کودتای ناپلئون سوم (لویی بناپارت در ۱۸۵۱) از مشاغل دولتی کناره‌گرفت. معروفترین اثرش کتاب دوجلدی «دموکراسی در آمریکا» و کتاب معروف اما ناتمام دیگرش «رژیم کهنه و انقلاب» نام دارد.

شماره ۱۳۳

«کدیری بر» رژیم جنگل
دفعی از سرودهای مجاهدین جنگل
حملة زینندگان مجاهد مستقر در جنگل
به مرکز بسیج ضد خلقی «ولابلا»
از توابع قائم شهر
بنیان نویسی و جوهر نمانی



میلا د با سعادت با ما سرگرم (ص)
و ششمین پیشوای تشیع
امام جعفر صادق (ع)
راه همه مسلمانان انقلابی
تبریک می گوئیم

سال چهارم - شماره ۴ - شماره ۱۳۳ - یکشنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۲ - شماره ۱۳۳ (مراجعه به شماره ۱۳۳)

حمایت های جهانی از شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق ایران

توأم با ابواب انزجار بر علیه رژیم ضد بشری خمینی

- ۱۰۹ نماینده پارلمان های اروپایی
- ۶۱۱ استاد دانشگاه
- ۱۰۱ وکیل و حقوقدان
- ۱۲۵۰ کشیش و خواهر روحانی
- ۳۲۰ حزب، سازمان و گروه
- ۲۱۳ اتحادیه کاریگری
- دانشجویی و صفتی

در صفحات ۲۶ تا ۳۲

سرمقاله

دعوی رفروم! در اوج خفقان بازگشت ناپذیر

مشکل سردم و انقلاب ایران با رژیم خمینی، از همان روز نخست ندرت در بد عملی این یا آن یا سداریا حاکم ضد شرعی بلکه در بنیاد رهبری غاصبانهی خمینی و رژیم قرون وسطائی، ضد بشری و دجال گونهای اوست. رژیمی که از آغاز برای برکردن فاصلهی هزاران ساله، تاریخی خود با مقتضیات یک ایران دمکراتیک هیچ چیز را روروشی جز انحصار طلبی جنون آمیز و سپس سرکوب هر صدای مخالفنداشته و ندارد. پس مشکل رژیم، بنیاداً یک مشکل سیاسی یعنی مشکلی مربوط به حاکمیت و قدرت حاکم است و تغییر در این صورت شرط احراز امنیت اجتماعی و قضائی و اقتصادی و... مقدم بر هر چیز دیگر است. قرار امنیت و تامین کافی و پایداری سیاسی است که باید در گنجایش رهبری سیاسی خمینی (در تمامیت رژیمش) نبود و نیست.

سه هفته پیش در همین ستون از افزایش شکست انگیز سرکوب عمومی (به مثابه) گامی تداعی و بازگشت ناپذیر سخن گفته و گزارش کوتاهی از وضعیت کلی مبارزه انقلابی مسلحانه، پس از ورود به دوام مرحلهی پیشرفت سراسری، ارائه گردید. ضمن این گزارش روشن شد که:

۱- نتایج بی آمان سدهای مجاهدین (از مرداد ماه اسفند تا اواخر مهر) به سرانگشتان سرکوبگر رژیم خمینی، که به منظور کشتن طلسم اختناق و هموار کردن راه برانگیختن قیام توده مردم - از طریق احزاب پاداران مستقیم غلط - در پیش گرفته شده بود، تا حدودی به بار شدن فضای محنت اجتماعی منجر شد، و زبان کثودینها و اعتراضات مردمی مختلف را در اینجا و آنجا موجب گردید، اما از سوی دیگر، «شروعیت»، «پسده» و «نجات» خود را از دست داده و اکنون آسیب پذیرترین نقطه های جاسی خود در مرحلهی فعلی - یعنی عمال مستقیم اختناق - را در بقید در صفحه ۳

جعل اخبار و دروغهای شاخدار،
و جبهی از سیاست تبلیغاتی
رژیم خمینی

دیپلمات، یا

تروریست صادراتی؟!*

* می گویند، کوبلر و تروریست های هینتر، معتقد بودند که، «دروغ را باید هرچه بزرگتر گفت تا مردم راحت تر باور کنند!»، اکنون به نظر می رسد که رژیم خمینی در حال درازن زمینه از کوبلر هم گوی نیست بود بافت، خمینی خاد، به آسانی دروغ می گوید. دروغ - های خلی بزرگ و در عین حال خلی آشکار، خیر جعل می کند به طوری که گاه شب را روز، و روز را شب می گند. در صفحه ۷.

آزادی تجریبات رژیمندگان مجاهد خلق

انهدام و به آتش کشیدن خودروهای دشمن

در صفحه ۵

یاد انقلابی بزرگ، مبارز نامدار انقلاب ایران شکرانه پاک نژاد گرامی باد



در صفحه ۲

حماسه های مجاهد خلق، لحظه های انقلاب

* ساعتی با کارگران در جنگل * بازحمتگشان در جنگل، پای صحبت های يك گالش

در صفحه ۸

«- اگر خمینی تظاهرات اواخر شهریور و اوایل مهر ۶۰ را با قساوت بی حد و حصر و غیرقابل تصور، سرکوب نمی کرد از جرقه حریق برمی خاست.

- این رژیم نه امکان رفرم دارد و نه آلترناتیوی در داخلش شانس وجود دارد.
- بنابراین، جای این دارد که به خمینی بگوییم، تو مسأله مردم را حل کن، مسأله مجاهدین پیشکش و از این بابت هیچ غم مخور! زیرا چنانچه فی الواقع بتوانی به درد مردم برسی، مجاهدین هر که باشند و به هر پایه بی هم رسیده باشند، خودبه خود دیگر موضوعیتی نخواهند داشت. اما وای بر تو اگر هم چنان که تاکنون در سرکوب و خفقان افزوده ای، باز هم به آن ادامه بدهی...»

۲۷ سال پیش، سرمقاله «مجاهد» با قطعه زیر از جمع بندی سال اول مقاومت از قول خود من، این چنین خاتمه می یافت:

«... به خمینی باید گفت: مگر تو مدعی نیستی که همه امت پشت سر تو هستند؟ مگر به قول دجالانه خودت، همه نیروهای معنوی کائنات را هم پشت سر خودت نداری؟ مگر بر اساس دعاوی کذب خودت، خدا و پیغمبر و اسلام و ملت های اسلام و امام زمان و امثالهم را پشت سرت نداری؟ مگر رهبر مستضعفان جهان نیستی؟
مگر پایه طبقاتی مکفی (به قول برخی مدعیان) نداری؟
مگر توان بسیج به اندازه کافی نداری؟

گیریم که توان سازماندهی و قدرت تاکتیکی و همه این چیزها را هم داری، خوب، بارک الله! بنابراین، از ماده و معنا که چیزی کم نداری!

پس بی زحمت، یک مرحمتی بفرما و به قصد شست و شوی چهره رذل و پلید خودت هم که شده، سر مشک دیکتاتوریت را باز کن و از شکنجه و اعدام دست بردار...»

خوب، کسی که چنان پایه هایی دارد، دیگر چرا می ترسد؟ مگر از پاریس، یک جمبوجت حامل خبرنگار و مفسر و تحلیلگر با خودش نبرد به ایران؟ حالا چطور شد که همه خبرنگاران جهان، جاسوس شدند!؟

خوب تو که می گویی ساواک ۳۶ میلیونی داری، پس ترس از جاسوس دیگر چرا؟ بگذارید ببینند...»

سرنوشت «رفرم خمینی» به فاصله چند ماه!

۵/۵ ماه بعد در جواب
به پیشنهاد خودساخته‌ی انحلال تلویحی
ستاد پی‌گیری فرمان ۸ ماده‌ای و محول کردن
پی‌گیری به قوه‌ی قضائیه :

... " با جدیت و زحمات طاقت‌فرسای هیئت
پیگیری، بطور چشم‌گیر از هرج و مرج‌ها که لازمه‌ی
هر انقلاب است جلوگیری شده و کسی به خود اجازه
نمی‌دهد که به منازل و یا مغازه‌ها تجاوز نماید.
و بدون مجوز شرعی و قانونی کاری بطور عمد تقریباً
انجام نمی‌گیرد و دادگاهها و دادرها بدون مجوز
شرعی عملی انجام نمی‌دهند و این نهادها به
روال اسلامی عمل می‌کنند و بالاخره اصول امور با
زحمت ستاد اصلاح شده است و اینجانب از این
هیئت و زحمات آنان تشکر می‌کنم و چون مسائل به
قوه قضائیه مربوط است و جناب آقای نخست‌وزیر
و بعضی از وزراء دیگر به کارهای مهم دیگر باید
اشتغال داشته باشند با قدردانی از آنان با پیشنهاد
مذکور موافقت می‌شود. "

خمینی

۱۰/۱ خرداد/۱۳۶۲

خوب، مگر ما یک "گروهکی" بیش نیستیم؟! خودت ۲۴ ساعته داری می‌گویی... خوب چه خبر است؟ این قدر فشار برای چی؟ این قدر کشتار برای چی؟ این قدر شکنجه و دار و اعدام برای چی؟ مگر دنیا نگفت و نمی‌گوید که زندان‌هایت را باز کن ببینیم؟ خوب بپذیر. اگر شکنجه نیست، بگو آقا بیایید ببینید. اگر دست‌بریدن و پابریدن نیست، بگو آقا بیایید ببینید. دیگر چه لزومی هست که مجروح را از تخت بیمارستان ببری اعدام بکنی؟ دیگر چه لزومی هست که زن باردار را اعدام بکنی؟
خوب، اقلاً بگذارید وضع حمل کند. دوماه، سه‌ماه، چهارماه، مهلت بده تا بچه را به دنیا بیاورد و بعد بکش...!»

اصلاحات خاتمی

دود و دم «۲ خرداد» و شعبده اصلاح‌طلبی خاتمی را حتماً به یاد دارید. به قول خودش آمده بود تا «معاند نظام را به منتقد و منتقد را به موافق» تبدیل کند. حرف از قانون و جامعه مدنی و گفتگوی تمدنها و حتی حقوق بشر و آزادی احزاب هم می‌زد. در روز ۳ خرداد ۱۳۷۶، به محض اعلام نتیجه اولیه انتخابات رژیم در آن زمان، من در پیامی به همین مناسبت به اطلاع هموطنانمان رساندم که آخوند خاتمی کیست و چه سوابقی در اشغال موسسه کیهان در سال ۱۳۵۹ و چه کارنامه‌یی در سانسور و خفقان و کوبیدن بر طبله‌های جنگ و صدور ارتجاع و تروریسم در ۱۰ سالی که وزیر ارشاد خمینی بوده است، دارد^(۳).

- «مطابق بیوگرافی منتشرشده در روزنامه ابرار (مورخ ۲۹ مرداد ۱۳۶۸)، طلبه‌یی بوده که «در قم مقدمات و قسمتهایی از سطح» را حین تحصیلات دبیرستانی فراگرفته و بعد هم به خدمت سربازی رفته و «بین سالهای ۵۰ تا ۵۷ نیز چندبار به قم» رفته است. در ابتدای ۵۷ به دعوت بهشتی سری به هامبورگ زده و سپس در زمان خمینی به عنوان نماینده اردکان، به مجلس ارتجاع رفته است».

- او «از خطامامیهای دوآتشه بود که اکنون به مقتضای زمان، لباس «اعتدال» به تن کرده و غافل از این است که مردم ایران به خوبی می‌دانند که سگ زرد برادر شغال است!»

۳- هفته‌نامه ایران زمین شماره ۱۴۱ به تاریخ ۵ خرداد ۱۳۷۶

با این حال در همین پیام به صراحت گفتم که «در هر حال مبارک است!... ولو به اندازه یک قطره، آزادی و قانون و حقوق بشر در رژیم ولایت وارد نماید و از اعدام و شکنجه و زندان و قلم‌شکستن و لبدوختن و دست‌بریدن و چشم از حدقه درآوردن فقط یک قدم عقب بنشیند، تا ببیند مردم چه به روز "نظام مقدس جمهوری اسلامی" می‌آورند. مقاومت ایران هم دقیقاً همین را می‌خواهد و از هر قطره آزادی و از هر قدم عقب‌نشینی جلادان به‌غایت استقبال می‌کند، چرا که بالمآل موجب سرنگونی رژیم در تمامیت آن» می‌شود.

بالاترین دستاورد آخوند خاتمی برای رژیم

در آبان ۷۶ در گفتگویی با هموطنانمان در آمریکا که تحت عنوان «وضعیت رژیم و موقعیت مقاومت»^(۴) منتشر هم شد، به استحضار رساندم که حرف و کارکرد اصلی جماعت خاتمی برای رژیم ولایت‌فقیه این است: «سوق دادن مخالفان از نوع براندازی به مخالفان سیاسی و متعاقباً تبدیل و استحاله مخالفان سیاسی به منتقدان فرهنگی... حرف واضح است: کار سرنگونی نکن! مخالفت سیاسی کن! بعد برو به منتقد فرهنگی تبدیل شو!

مخالفت سیاسی هم که می‌دانید در این روزگار، در داخل رژیم و جناحهای آن، صدمبار بیشتر از کسانی که در خارجه نشسته‌اند، وجود دارد. منظورم کسانی است که نان پناهندگی سیاسی را می‌خورند و هنری جز لنگ و لگزدن به شورای ملی مقاومت و مخصوصاً به مجاهدین ندارند و در قیاس با مخالفان سیاسی داخل رژیم معلوم نیست اصلاً دلیل وجودی و پناهندگی سیاسی‌شان در خارجه چیست؟

وزارت اطلاعات رژیم هم بخشنامه داده که به مجاهدین بزنید، هرچه هم خواستید در مخالفت سیاسی با رژیم بگویید. این‌طور است که هر شاگرد جلادی را می‌آورند تا مجاهدین و مقاومت را زیر ضرب بگیرد، یک انتقاد فرهنگی یا مخالفت سیاسی هم با رژیم بکند».

۴- مشروح این گفتگو ابتدا در نشریه مجاهد شماره ۳۶۷ در تاریخ ۱۰ آذر ۱۳۷۶ و شماره‌های بعدی این نشریه و سپس به صورت جزوه مستقلی با عنوان «تحلیل وضعیت رژیم و موقعیت مقاومت» در سال ۷۷ منتشر شده است.

اما بالاترین دستاورد آخوندخاتمی برای ولی فقیه چشمک و چراغهایش با اروپا و آمریکا بود که به نامگذاری تروریستی مجاهدین و به بمباران و خلع سلاح آنها و کودتای نافرجام ۱۷ ژوئن منجر شد. هنوز هم وقتی خاتمی و شرکا می‌خواهند فایده خود را به رخ ولی فقیه بکشند در صدر دستاوردهایشان به همین استناد می‌کنند. خرازی، وزیر خارجه خاتمی در ۱۸ اسفند ۱۳۷۷ رسماً «خاتمه‌دادن» به فعالیتهای مجاهدین و مقاومت ایران را «یکی از معیارهای جدی ارزیابی میزان صداقت کشورهای اروپایی» و عامل «تعیین کننده» در «مناسبات آتی» رژیم با آنها اعلام کرد.

آرمان و اسلوب خاتمی

در شهریور ۱۳۷۷ در مصاحبه‌هایی که با عنوان «کدام فضای باز سیاسی؟» منتشر شد، درباره آرمان و اسلوب خاتمی، حرف ما این بود:

«به هرشکلی هم که آخوند خاتمی را بزرگ کنند، فایده ندارد. از نظر او "سرمایه‌های ارزنده کشور" دژخیمان وزارت اطلاعات و "خدمتگزار مردم" لاجوردی است. اس و اساس و "محور و مدار نظام" مطلوبش هم ولی فقیه و "نیروی آرمانی" او هم سپاه پاسداران است! کما این که گفت: "سپاه باید باشد و هست، با همه وجود به سپاه عزیزمان یعنی به جنگ و جنایت افتخار می‌کنیم، سپاه نیروی آرمانی انقلاب ما و بدون تردید آرمانی‌ترین نیروی مسلح عالم است". درباره رهبر معظمش هم گفت: "امروز دولت ما، سپاه ما، نیروهای مسلح ما همگی با محوریت رهبری معظم انقلاب در کنار هم هستند».

در واقع کسانی که این را بزرگ می‌کنند، از یک مشت ولگرد سیاسی در راه دور و در دیار فرنگ که بگذریم، کسانی هستند که منافع مشخص مادی دارند. این یک بحث روشنفکر نمایانه در کافه‌ها نیست، قیمت را مردم ایران با گوشت و پوستشان، با جانشان، با مالشان، با عرض و نوامیشان باید بپردازند.

این شخص هنوز لازم ندیده حتی یک کلمه به مردم توضیح بدهد که در این رژیم چند نفر را اعدام کرده‌اند، چند زندانی سیاسی داشته‌اند؟ چه تعداد را شکنجه کرده‌اند؟ تعداد دقیق قتل‌عام‌شدگان چند نفر بوده‌است؟ گورهای جمعی کجاست؟ مجموعه چپاولها و دزدیها از اموال ملت در این رژیم چقدر بوده است؟

این بحثها یک بحثهای نظری نیست. برای مردم ایران به معنای طولانی کردن عمر همین رژیم است. به معنی ادامه فقر، بدبختی، فحشا، خودسوزی، خودکشی و جرم و جنایت است. یک مشت آخوند جانی و شاید در منتهای رذیلت یک مرتبه چرخشمداری پیشه کرده‌اند، بدون آن که ملت ایران را شایان آن بدانند که یک کلام توضیح بدهند که از کی قانون و جامعه مدنی را کشف کردند! و از کی به وجود "دولت و ملت برادر و مسلمان عراق" پی بردند. به ناگهان سرتیپ- پاسدارها و شکنجه‌گران وزارت اطلاعات و کمیته و نیروی انتظامی، روزنامه‌نویس و اهل کار فرهنگی شدند. و چون با سرکوب نتوانستند ملت ایران و مقاومتش را از پای در بیاورند، حالا می‌خواهند با فریب و نیرنگ مقابله کنند»^(۵)

خاتمی، ولایت فقیه را با شرک آشکار «اراده برتر منتسب به وحی» می‌خواند و به طرز مضحکی رژیم را «دموکراسی وحیانی» توصیف می‌کرد. دست آخر هم بدون هیچ رودربایستی «هرگونه سخنی از تغییر قانون اساسی» رژیم ولایت فقیه را «خیانت به ملت ایران» اعلام کرد و همه را به ایستادگی در برابر «کسانی که به شورش» و «نفی و براندازی می‌خوانند»، دعوت کرد (آذر، ۱۳۷۹).

تعریف استحاله و الزام رفرم در رژیم ولایت فقیه

در بهمن ۱۳۷۷ که دود و دم استحاله طلبی در ریاست جمهوری آخوند خاتمی بالا گرفته بود، ناگزیر به تعریف کلمه استحاله پرداختیم و گفتیم^(۶):

«کلمه استحاله یعنی دگرگونی و از چیزی به چیز دیگر تبدیل شدن.

۵- این مصاحبه‌ها ابتدا از «سیمای مقاومت» برنامه تلویزیونی مجاهدین خلق ایران پخش شد، سپس طی چند شماره در پاییز ۱۳۷۷ در نشریه مجاهد و به صورت جزوه مستقلی به نام «کدام فضای باز سیاسی» در بهار ۱۳۷۸ منتشر گردید.

۶- «استحاله = استحالت: از حالی به حالی گردیدن، تغییر در کیفیات، خلع چیزی صورت خود را به صورت عنصری دیگر ...» (لغتنامه دهخدا). معادل انگلیسی و فرانسه $Transmutability = Transmutabilite$ قابلیت تحول و تحول پذیری: «تغییر کامل چیزی به خصوص تبدیل به یک چیز دیگر یا بهتر. مثل تبدیل سرب به طلا... یا تبدیل پلوتونیوم به اورانیوم در تکنولوژی هسته‌یی» (فرهنگ کمبریج).

از لحاظ فقهی و شرعیات، این دگرگونی اسباب تطهیر و پاک‌کننده هم هست یعنی شیء نجس و ناپاک (مانند سگ مرده‌یی که پس از سالیان در نم‌کنزار به نمک تبدیل شده باشد) بر اثر استحاله و تغییر بنیادین و ماهوی، پاک می‌شود^(۷).

اما از نظر سیاسی، کلمه استحاله را مترادف با رفرم و اصلاح‌پذیری به کار می‌بریم...
- حال اگر بشود یک شیء قراضه و فرسوده را به‌نحوی تعمیر و اصلاح کرد که حداقل کارکردهای مطلوب را داشته باشد، کدام عقل سالم می‌تواند مخالف تعمیرکردن و اصلاح آن باشد؟

بر این اساس اگر بشود یک رژیم را هم طوری اصلاح کرد که با منافع اساسی مردم حداقل سازگاری را داشته باشد، در این صورت بنا را بر اصلاح آن می‌گذاریم، نه بر دوراندختن و براندازی.

- اما الزام استحاله رژیم آخوندی مشخصاً کنار گذاشتن و از دور خارج کردن بالفعل ولایت فقیه است. یعنی دست‌کم برای پرش از مادون سرمایه‌داری به سرمایه‌داری می‌باید ولی فقیه بالفعل کنار زده بشود. فراموش نکنیم که در رژیم ولایت و سلطنت مطلقه فقیه، مهارکردن هیولای ولایت به‌متابه خنثی‌سازی و سپس دفع و کنارزدن آن است.

بنابراین، در جنگ جناح‌های رژیم، پیشرفت جریان استحاله‌طلب به این معنی است که خاتمی باید خامنه‌ای (یعنی ولی فقیه و همه‌کاره رژیم) را بالفعل از دور خارج کند.

اگر بتواند این اخراج را محضری و قانونی بکند، یعنی قانون اساسی را عوض کند، کمال مطلوبش است. اگر هم نتواند، دست‌کم باید در عمل و بالفعل، دست ولی فقیه را کوتاه کند تا دیگر نتواند همه‌کاره باشد و حرف آخر را بزند.

اما کسی که می‌گوید استحاله واقعی نیست، مضمون حرفش این است که جریان شبه‌بورژوازی استحاله‌طلب نمی‌تواند ولی فقیه را با اختیارات گسترده‌یی که دارد کنار بزند. چرا؟ چون شورای نگهبان دست اوست، نیروهای مسلح دست اوست، انواع و اقسام بنیادها دست اوست، قوه قضاییه دست اوست، بنیاد به‌اصطلاح مستضعفان دست اوست، و خلاصه، قدرت بلامنازع سیاسی و اقتصادی و مذهبی و قانونی است، سیاست‌های نظام را تعیین می‌کند و ناظر بر اجرای

۷ - نشریه مجاهد شماره ۴۲۷ سه‌شنبه ۲۰ بهمن ۱۳۷۷ متن پیام مسئول شورای ملی مقاومت به مناسبت سالگرد انقلاب ضدسلطنتی و دوده حکومت آخوندی

آنهاست. جنگ و صلح را او اعلان می‌کند. رئیس رادیو و تلویزیون را او منصوب می‌کند
و...

- ملاحظه می‌کنید که فرق حرف ما با استحالہ طلبان در این است که آنها به جای راه‌حل،
سراب نشان می‌دهند و با توهّم پراکنی حول خاتمی می‌خواهند رژیم را در تمامیتش حفظ و از
سرنگونی در امان نگهدارند».

تعریف و معیار تشخیص اصلاح طلبان واقعی

شورای ملی مقاومت ایران در بیانیه ۲۵ فروردین ۱۳۷۸ حقایق بسیار مهمی را با مردم
ایران در میان گذاشت که برخی از آنها را عمداً با شماره‌بندی جدید نقل می‌کنم^(۸) تا
معنی و تعریف و شاخص و الزام اصلاح طلبی واقعی که همانا حذف ولایت فقیه یا دست
کم خلع ید از او و برگزاری انتخابات آزاد بر اساس اصل حاکمیت مردم است، برجسته
شود:

یکم- در سال ۷۷ ماهیت و نقش خاتمی، که از این پیش‌تر توسط شورای ملی مقاومت
خاطر نشان شده بود، بیش از پیش آشکار شد و به اثبات رسید که این آخوند فریبکار
هرگز اهل اصلاحات و ایجاد رفرم نبوده و نیست.

خاتمی که به عنوان دست‌پرورده و شاگرد بهشتی مورد توجه و عنایت ویژه محافل
استعماری است. بارها به صراحت اعلام کرده که به ولایت خامنه‌ای وفادار است و آن
را «منتسب به وحی» می‌داند، حال آن که لازمه رفرم در نظام جبار مذهبی حاکم بر
کشور، حذف ولایت فقیه یا دست‌کم خلع ید عملی از ولی فقیه است.

دوم- بر همگان ثابت شده است که این نظام، به دلیل تضاد آشتی‌ناپذیرش با حاکمیت
مردم و حقوق شهروندان، اراده و ظرفیت رفرم، گشایش، اصلاح و استحالہ ندارد. بنابراین
گسستگی‌های ناشی از دوره پایانی این رژیم، نشانه گشایش و استحالہ نیست. تحولات
و رویدادهای دوره ریاست‌جمهوری خاتمی هم نشان داده که باند او نه می‌خواهد و نه
می‌تواند به رفرم سیاسی دست بزند. هدف واقعی این باند چیزی جز طولانی‌تر کردن
عمر همین رژیم پیرامون «عمود خیمه نظام» نیست.

۸- نشریه مجاهد، شماره ۴۳۶، تاریخ ۳۱ فروردین ۷۸، صفحه ۱، متن قطعنامه شورای ملی مقاومت ایران

سوم- خاتمی، لاجوردی را «خدمتگزار مردم» و صیاد شیرازی را «سرباز فداکار اسلام و فرزند برومند ایران» می‌نامد؛ در تمامی زمینه‌های اساسی سرسپردگی خود را به ولایت خامنه‌ای اعلام می‌کند و بر قتل‌های سیاسی و کشتار نویسندگان و روشنفکران سرپوش می‌گذارد.

چهارم- هم‌چنان که مسئول شورا به کرات اعلام کرده است، اگر آخوندهای حاکم بر ایران و همدستانشان و همه آنهایی که به این رژیم نامشروع چشم دوخته‌اند، منکر حمایت اکثریت عظیم مردم ایران از این مقاومت هستند، می‌توانند بخت رژیم را در برابر شورای ملی مقاومت ایران در یک انتخابات آزاد برای ریاست‌جمهوری، بر اساس اصل حاکمیت ملت (و نه ولایت‌فقیه) یا در انتخابات مؤسسان، با تضمین‌های کافی و تحت‌نظر ملل متحد، به آزمایش بگذارند. بنابراین باز هم تکرار می‌کنیم که این مقاومت خونبار توان و ظرفیت آن را هم دارد که برای اثبات مشروعیت خود و تعیین تکلیف نهایی با دشمن، به هر نوع آزمایش مسالمت‌آمیز از قبیل همه‌پرسی یا انتخابات آزاد با تضمین‌های محکم بین‌المللی تن دهد تا عدم مشروعیت رژیم ضدبشری را در تمامیتش به همگان اثبات کند.

پنجم- شورای ملی مقاومت ایران معیار تشخیص استحاله‌طلبان قلابی از اصلاح‌طلبان واقعی را تحمیل کردن انتخابات آزاد بر اساس اصل حاکمیت مردم به رژیم می‌داند. پس خاتمی یا هر کس دیگری که مدعی اصلاح‌طلبی است، باید در سرلوحه برنامه خود بر نفی ولایت فقیه و ضرورت برگزاری انتخابات آزاد تکیه کند. کسانی که با شیادی، اعتراض‌های سیاسی و حرکات نظامی جنبش مقاومت را همسویی با «انصار حزب‌الله» و در جهت تقویت جناح غالب رژیم اعلام می‌کنند، ردیالانه در پی کتمان همین حقیقت‌اند.

ششم- بنا بر همه تجارب جهانی، رفرم و اصلاح واقعی در هماهنگی با اپوزیسیون انقلابی و با تکیه به این نیرو صورت می‌گیرد. رفرمیست واقعی، در مبارزه علیه استبداد مذهبی، با شورای ملی مقاومت همسوست. وگرنه ادعای اصلاح‌طلبی، گشایش یا طلب «جامعه مدنی» حرفی پوچ و ادعایی میان‌تهی خواهد بود.

هفتم- آخوند خاتمی هم اگر رفرمیست واقعی می‌بود می‌توانست از حرکات سیاسی

و نظامی جنبش مقاومت و حرکات رادیکال مردمی، بهترین استفاده را برای کنارزدن ولایت فقیه و پیش بردن اصلاحات ببرد.

هشتم- اما فرصت طلبان و فرومایگان دنیای سیاست با مخدوش کردن مرز بین رفرمیستهای قلابی و اصلاح طلبان واقعی و با جازدن خاتمی به عنوان اصلاح طلب، این ادعای سخیف را مطرح می کنند که گویا جنبش مقاومت بازنده اول تحقق یک رفرم سیاسی است و به این خاطر دست به مبارزه انقلابی زده است. در حالی که مقاومت ایران که برای خواسته های اساسی مردم ایران یعنی استقلال، آزادی، دموکراسی، پیشرفت، صلح و عدالت مبارزه می کند، از رفرم و اصلاح و هرگونه گشایش سیاسی استقبال می کند و با ایمان به حقانیت راهی که انتخاب کرده است، برنده اول چنین روندی خواهد بود که لاجرم به سرنگونی رژیم استبداد مذهبی منتهی می شود.

نهم- خواست مقدم و عاجل مردم ایران آزادی و حاکمیت مردمی است و این جز از طریق طرد کامل رژیم ولایت فقیه و تمامی دسته بندیها و باندهای درونی آن صورت نخواهد گرفت. این خواست به همانگونه که در بیانیه ملی ایرانیان آمده است، «خط قرمز پیکار آزادی به شمار می رود. عبور از این خط قرمز که حصار حیاتی و مرزبندی ملی ایرانیان در برابر حاکمیت آخوندی است، هر فرد یا جریان سیاسی را، هرچند سابقه یا داعیه مخالفت با رژیم داشته باشد، از جرگه مخالفان رژیم خارج و به ورطه خیانت می کشاند».

دهم- بیانیه ملی ایرانیان، که مصوبه شورای ملی مقاومت ایران است، از ارزشمندترین سندها و مصوبات مقاومت شمرده می شود که یکایک حروف و کلمات آن با رنج و خون شهیدان و رزم پیگیر و استوار رزم آوران و اعضا و پشتیبانان این مقاومت سرشته شده است. از این رو بیانیه ملی، که با مرزبندیهای اساسی خود هویت سیاسی ایرانیان میهن دوست و آزادیخواه را تعریف و مشخص کرده است، معیار تشخیص دوست از دشمن و مبنای قابل اتکای تنظیم رابطه با همه افراد و جریانهای سیاسی و جذب و دفع نیروهاست.

اگر خاتمی در برابر ولی فقیه می ایستاد

راستی اگر با همین شاخص و معیاری که در مورد اصلاح طلبان واقعی گفتیم، خاتمی

در ۸ سال ریاست جمهوری، در رأس بوروکراسی عظیم‌الجثه دولتی در ایران، با دریایی از امکانات، درصدد نفی ولایت‌فقیه یا خلع ید و کوتاه‌کردن دست آن بود، چه می‌شد؟

اگر «هرگونه سخنی از تغییر قانون اساسی» رژیم ولایت‌فقیه را «خیانت به ملت ایران» نمی‌دانست، اگر از برگزاری انتخابات آزاد دفاع می‌کرد و اگر تمام هم و غم خود را برای لیست‌گذاری و بمباران و انهدام نیروی محوری اپوزیسیون، آن هم با میلیاردها دلار رشوه، صرف نمی‌کرد، چه می‌شد؟

جواب به‌سادگی این است: صرف‌نظر از گذشته ننگین‌اش، صرف‌نظر از همه جنایتهایی که مرتکب شده بود، صرف‌نظر از مسئولیتش در قتل‌عام زندانیان سیاسی و صرف‌نظر از شراکت و تبلیغ برای فرستادن ۴۵۰ هزار دانش‌آموز زیر ۱۸ سال به جبهه‌های جنگ ضدمیهنی در مقام رئیس ستاد تبلیغات جنگ، که خودشان اکنون می‌گویند ۳۶ هزار نفر از آن دانش‌آموزان در میدانهای مین یا به‌طریق دیگر قربانی شدند، بله صرف‌نظر از همه اینها: اولاً- می‌توانست خط اصلاحات واقعی را با استفاده از همه امکانات بالفعل و بالقوه داخلی و بین‌المللی پیش ببرد.

ثانیاً- می‌توانست توده مردم را بسیج کند، به میدان بیاورد و پیشروی خود را تضمین کند. اما همه دیدند که به‌عکس، قیام دانشجویان در تیر ۱۳۷۸ را که بهترین فرصت بود، جریان انحرافی خواند. راه سرکوب آن را هموار کرد و با ولی‌فقیه همدست شد. ثالثاً- به هر میزان که از ولایت‌فقیه فاصله می‌گرفت و در مقابل ولی‌فقیه می‌ایستاد، شورای ملی مقاومت، همین مجاهدین خلق و همین خلق ستم‌دیده، بدون هرگونه چشمداشت به اضعاف به حمایت و تقویت او می‌شتافتند. تجربه‌یی که سی سال پیش در ریاست جمهوری بنی صدر همگان به‌چشم دیدند. در مورد موسوی و فاصله‌گرفتن خواسته یا ناخواسته و فهمیده یا نفهمیده او از ولایت‌فقیه هم، همین‌طور است و بعداً توضیح خواهیم داد.

یک یادآوری تاریخی

یادآوری می‌کنم درحالی‌که مجاهدین و پشتیبانان آنها، نخستین انتخابات ریاست

جمهوری رژیم را تحریم کردند، اما باز هم به امید مسالمت و برای اصلاح این رژیم یا دست کم آزمایشی دیگر در همین مسیر، در حمایت و تقویت بنی صدر، صمیمانه و صادقانه از چیزی فروگذار نکردند. برای بنی صدر، چه در مقام رئیس جمهور و چه بعد از عزل او توسط خمینی، تا پای جان مایه گذاشتند. اما افسوس که عاقبت به ورطه خیانت درغلتید و نشریه اش هم در خارجه، طابق النعل بالنعل، به رله کننده اطلاعات آخوندها علیه مجاهدین تبدیل شد.

عکس ملاقاتهای او با مأموران پیشانی سپاه اطلاعات آخوندها بعد از شبه کودتای ۱۷ ژوئن در فرانسه، شهادت دادن در برابر سرویس اطلاعات فرانسه علیه مریم، شرکت در ۲ دادگاه مأموران اطلاعات آخوندها در فرانسه برای شکایت و شهادت دادن دروغین علیه مجاهدین و ارتزاق ننگین از فیلترینگ و سانسور اینترنتی که تجهیزات و آموزش آن را گرداننده نشریه بنی صدر برای مأموران وزارت اطلاعات که به آلمان می آمدند، تأمین می کرد، به راستی منجرکننده است. آن هم برای کسی که مدعی آزادی بیان است و روزگاری در کنار مقاومت ایران بود و از ۳۰ تیر سال ۱۳۶۰ تا پایان سال ۱۳۶۲ در جایگاه رئیس جمهور شورای ملی مقاومت قرار داشت. علاوه بر این، ملتزم به حفظ حرمت این جایگاه بود، چرا که «مشروعیت خود را تماماً از مقاومت عادلانه مردم ایران علیه رژیم ارتجاعی خمینی و خونبهای رشیدترین فرزندان مجاهد و مبارز این میهن علیه دیکتاتوری و وابستگی کسب می کند» (ماده ۲ فصل اول - برنامه شورای ملی مقاومت و دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران).

شگفتا که مجاهدین جان او را از چنگال خمینی و لاجوردی و از ندامت تلویزیونی نجات دادند. وقتی که او در تهران به پایگاه ما آمد، من اشرف را موظف کردم که اگر حمله‌یی برای دستگیری بنی صدر صورت بگیرد، پاسداران خمینی ابتدا باید از روی جسد او و طفل شیرخوارش و جسد تمام برادران و خواهرانمان که در این پایگاه بودند، بگذرند... اما بنی صدر پس از ۱۷ ژوئن، فرصت را برای خنجرزدن به مریم که در زندان فرانسه بود و برای خنجرزدن به مجاهدین، با پیکرهای سوخته در خارجه و پایگاههای بمباران شده در عراق، از دست نداد.

به راستی که هم خطی و اشتراک عمل با مزدوران اطلاعات آخوندی و سرویس ذیربط

شکست رژیم آخوندی در دادگاه پاریس

دادگاه پاریس شکایت همدست اطلاعات آخوندها علیه «ایران فوکوس» را مردود شناخت

رژیم جمهوری برگزیده مقاومت: رژیم آخوندی همه امکانات و عوامل ایرانی و غیر ایرانی خود را به خدمت گرفت تا در این دادگاه پیروز شود و آن را دستاویز دروغ‌پردازیها و اتهامات خود علیه مقاومت ایران قرار دهد

رژیم جمهوری برگزیده مقاومت: رژیم آخوندی همه امکانات و عوامل ایرانی و غیر ایرانی خود را به خدمت گرفت تا در این دادگاه پیروز شود و آن را دستاویز دروغ‌پردازیها و اتهامات خود علیه مقاومت ایران قرار دهد

ایرانی پوی خولودان رحبه
فرانسوی در جلسه دادگاه گفت: این یک شکست بزرگ است. من در سال ۱۹۸۸ در فرانسه به تبعیت از امام دادگستری ایران سازمان را تأسیس کردم. من در این دادگاه شاهدی هستم که رژیم آخوندی در این دادگاه شکست خورد. من شاهدی هستم که رژیم آخوندی در این دادگاه شکست خورد. من شاهدی هستم که رژیم آخوندی در این دادگاه شکست خورد.



پاتولوگاسکا نماینده پارلمان اروپا: همکاران من با کنشها و اطلاعیه‌های اینترنتی بسیاری می‌شنوند ما در برابر چیزی بسیار سازمان‌یافته و حمایت مالی بالا قرار داریم. یک کارزار بسیار سازمان‌یافته که مجاهدین خلق را هدف گرفته وجود داشته است.

روز ۲۳ فوریه ۱۳۸۸، دادگاه پاریس حکم برتلافات ایران فوکوس و مدیر آن را سقوط کلمه معانات آن شورای مجاهدین داد. اعلام کرد اعلام رانی دادگاه، پنج دادگستری فرانسه شاهد حضور صدها نفر از اعضای سازمان مقاومت بود که در مقابل اعلام رانی دادگاه بودند. آنها از شنیدن رای دادگاه به تک رمن، دانی شمر و خواهر سیده پرهانشان کنج حبه نمود. مردم و کارکنان را در کل دادگستری فرانسه خود جلب نمود و آنها نیز همراه فرانسه مقاومت جنبه‌های خود را از آن که شکست‌خورد آموری در دستگاه عدالت فرانسه بر صحنه ابراهت کرده‌اند می‌دانستند.

تلاش جاری، من آن سنگتکون و خاندانه را از ۲۰۰۰ سال پیش می‌شناسم آن سنگتکون در سال ۲۰۰۰ در ایران بود و بعد از برگشتن از ایران سایت اینترنتی را درست کرد. او در یک کارزار سیاسی علیه سازمان مجاهدین خلق درگیر بود است.

کرسلف ژوزف، مدیر کل شهرداری اوسورواژ: در آوریل ۲۰۰۵، از یک تظاهرات در شهرمان مطلع شدم. تظاهرات کنندگان از قبل آماده شده بودند. من به آنها گفتم که آنجا را ترک کنند. سه مرد نود من آمدند. دو ایرانی و شورایی، او همزمان با چندین نفر صحبت می‌کرد.

ما با یک جنگ بی‌شمار سالان می‌رویم. آنها به مقاومت برسند می‌توانند بر صحنه سکوت و ترسید مقاومت و به صحنه سازمان مجاهدین خلق و دشمنان در آن جنگ برگردند می‌توانند و ما فرانس را جنگ می‌توانیم بازماند از آن زمان است. من می‌دانم که هیچ شکست نمی‌تواند بر ما تحمیل شود. ما می‌توانیم با یکدیگر متحد شویم و با یکدیگر متحد شویم. ما می‌توانیم با یکدیگر متحد شویم و با یکدیگر متحد شویم.

این شکست اروپا به معنای بود که در ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ برابر با ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، در میان اروپا - جاسوس واک چگونه فر فرانس بود می‌تواند در دست ایران قرار گیرد. هرگز از راهات شورایی با وزارت اطلاعات و همکاری ننگین و با همکاران من در خارج کشور حبه سازمان مجاهدین خلق ایران، شکست شده بود.

ما با یک جنگ بی‌شمار سالان می‌رویم. آنها به مقاومت برسند می‌توانند بر صحنه سکوت و ترسید مقاومت و به صحنه سازمان مجاهدین خلق و دشمنان در آن جنگ برگردند می‌توانند و ما فرانس را جنگ می‌توانیم بازماند از آن زمان است. من می‌دانم که هیچ شکست نمی‌تواند بر ما تحمیل شود. ما می‌توانیم با یکدیگر متحد شویم و با یکدیگر متحد شویم.

آلن شوراییس همدست مزدوران شناخته‌شده وزارت اطلاعات در همه صحنه‌ها علیه مجاهدین
او هر جا که علیه مجاهدین تقاضای می‌شود، آن جاست او نمی‌تواند که روزنامه‌نگار نیست می‌تواند معاینه معاینه و معاینه‌بوشن آن جاست. او به همه جا می‌رود. او در اوسورواژ علیه مجاهدین تظاهرات می‌کند.

مفوض شدن داوای اطلاعات آخوندی در دادگاه پاریس
بنی صدر با شرافت و حضور در کنار آلن شوراییس و آن سنگتکون در دادگاه پاریس، نقلی گویی را که سنگتکون در خدمت معاینه اطلاعاتی و دستگاه سانسور آخوندها علیه مقاومت ایران همسوار فر فرانسه بازی می‌کند در صحنه دادگاه پاریس به همکاران خود فر معرفی کرد. و کاری موسمی فرزند

هدی ابریشمی در جلسه دادگاه:
ما با یک جنگ بی‌شمار سالان می‌رویم. آنها به مقاومت برسند می‌توانند بر صحنه سکوت و ترسید مقاومت و به صحنه سازمان مجاهدین خلق و دشمنان در آن جنگ برگردند می‌توانند و ما فرانس را جنگ می‌توانیم بازماند از آن زمان است. من می‌دانم که هیچ شکست نمی‌تواند بر ما تحمیل شود. ما می‌توانیم با یکدیگر متحد شویم و با یکدیگر متحد شویم.

از حکم دادگاه
آلن شوراییس... گوانسی را علیه ایزدوسون ایران برای واک چینه کرد شوراییس همراه تعدادی قیلمبردار عرب و سواری برای قیلمبرداری از بیشترین نفوذ در مقابل او آمده بود این مندها به‌طور کنجکوهانه باامت یادآوری مندهای به‌کار رفته توسط پاپیس شاه و بعد نیز شنیدی نمود. که با قیلمبرداری از تحصنات اینترنتی نظام‌کنندگان باامت گرفتند حداکثر اطلاعات ایزدوسون می‌شدند. سواری اطلاعاتی فرانسه آن شوراییس را معرفی کرد تا او در ایران اطلاعاتی را در بازه مناقصن جمع آوری کند.

کنده این سفرها توسط واک سازماندهی شد این سفر اختصاصی دارد به انجام آخرین هماهنگیها و حضور همکارهای شوراییس با واک در خاک فرانسه به‌دلیل که تحلیف در داخل ایران ما قادریم ثابت کنیم که همه هنرمندهای مسافرت شوراییس توسط سازمان واک پرداخت شده‌اند. آری شوراییس اسب ترویج سرو و سپاهی ایرانی در فرانسه است. (نقل از مقاله سایت ایران فوکوس، ۲۰۱۳ تا ۱۳۸۴) نمودمی‌کنند.

زنده باد ارتش آزادیبخش ملی بازوی استوار و پراقتدار خلق قهرمان ایران



کین توی از تجاعی بنی صدر با مجاهدین و مقاومت ایران

- ترجیح خستنی بر مجاهدین و اصل و نسب ارتجاعی
- خوشحالی از اقدام مجاهدین و نوبه مباران از نش آزادی
- همسفری با شبکه ماسون و وزارت اطلاعات در اروپا
- نسبت دادن جنایت رژیم در انفجار خانه خدا به مجاهدین
- شاهد زور و سرپوشاندن زاری علیه مجاهدین
- نقشه و روشنگریهای مقاومت فرسود بر نامه انبی رؤس

روز دوشنبه ۱۹ دینی، بنی صدر علیه دادگاه گردید. از آن پس که در ایران و خارج آن که در کشور ایران شاهدان علیه مجاهدین و بنی صدر در دادگاه گردیدند، بنی صدر در این دادگاه از این چنین گفت. اگر چه در این محله می باشد.



20\$ 1.5Pounds 3\$FR 3C\$ 2€

سازمان مجاهدین خلق ایران افشامی کند:

هدمستی بنی صدر و شرکا با وزارت اطلاعات و ارتزاق ننگین از فیلترینگ و سانسور اینترنتی

• دوست مورد اشاره بنی صدر در آلمان، پاسدار پیشین مجید کتالی دولت آبادی، عضو هیات مدیره و سهامدار شرکت راه برینان در تهران و مدیر شعبه این شرکت در فرانکفورت است که به عنوان یک شرکت پوششی وزارت اطلاعات در شهریور ۸۶ توسط مقامات ایران افشا شد

• مجید کتالی که از دو دهه پیش با بنی صدر و همسرش در فرانکفورت است و به قدر و نفوذ و آمدن دارد

• از تراق ننگاؤد بنی صدر و شرکا از رژیم پهلوی آلوده ای روی شبکه اینترنتی مستمر و شهادت های دروغین علیه مجاهدین و مقاومت ایران در سال ۱۹۹۸ در پرونده ۱۷ ژانویه در سال ۲۰۰۲ و در دادگاه شولرایس در سال ۲۰۰۸ است

• بنی صدر در دادگاه پاریس دوم اسفند ۸۶ بهنگام شهادت دادن علیه مجاهدین بهسود یک همدستی خارجی اطلاعات آلوده: «اگر کسی جرأت کند که از این افشا کند، مأمور ولایت و مأمور حسینی و غیره می شود. در آلمان یکی از دوستان من به همین دلیل که من این جرایم شهادت افشام شکایت کرده است. همدستی همدستی از حق منتهی گفتن دفاع کرد»

• مرکز شرکت توسعه تولید و تجارت بین الملل در برلین، معرفی شده از سوی وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات رژیم آلوده، در تهران و شباعت آن در قم و قمی و فرانکفورت است

• آموزش فیلترینگ به ۸۸ از مأموران اعماری وزارت اطلاعات در آلمان و تهیه تجهیزات کامپیوتری و دستگاه های فیلترینگ برای وزارت اطلاعات بهسود سانسور سایتهای اینترنتی در داخل کشور یک فلهه از معاملات بنی صدر در برلین در سال ۸۴ است



راه برینان
SILK ROAD

شرکت توسعه تولید و تجارت بین المللی
Int. Trade & Prod. Development

Dipl. Ing. M. Kämali
Director

1st. floor, No. 26, 2nd st. Jamal
Abdin Assad Abadi, Vali - Ase Ave.
TEHRAN - IRAN zip code: 14136
TEL: +98 21 85541151 Fax: 85541152
E-MAIL: info@silkroute.com

CHERRY AMIGA CITY info

IT&BD Ltd Co. Gurgaon, Hr. 171 - 8337 PRADEEP COMPLEX
Tel: +91 987170225 Fax: 84787542 www: www.it&bd.com

بنی صدر در دادگاه پاریس دوم اسفند ۸۶ بهنگام شهادت دادن علیه مجاهدین بهسود یک همدستی خارجی اطلاعات آلوده: «اگر کسی جرأت کند که از این افشا کند، مأمور ولایت و مأمور حسینی و غیره می شود. در آلمان یکی از دوستان من به همین دلیل که من این جرایم شهادت افشام شکایت کرده است. همدستی همدستی از حق منتهی گفتن دفاع کرد»

• مرکز شرکت توسعه تولید و تجارت بین الملل در برلین، معرفی شده از سوی وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات رژیم آلوده، در تهران و شباعت آن در قم و قمی و فرانکفورت است

• آموزش فیلترینگ به ۸۸ از مأموران اعماری وزارت اطلاعات در آلمان و تهیه تجهیزات کامپیوتری و دستگاه های فیلترینگ برای وزارت اطلاعات بهسود سانسور سایتهای اینترنتی در داخل کشور یک فلهه از معاملات بنی صدر در برلین در سال ۸۴ است



ICTREY

شرکت خدمات اینترنتی

www.ictrey.com

AI Motaker Computer Technology (AMCOTECH)
S29, Bayat Center,
Bur Dubai
Dubai, UAE.

استوابع

لحجه:
<http://www.amcotechdubai.com>

تلفون:
009714 3938900
009714 3938911

ایمیل:
info@amcotechdubai.com

نوع فعالیت:
کامپیوتر / نظرم معلومات / انترنیت

فوجی پرت و ننگ و هیرت آیز

شرکت خدمات اینترنتی

www.fuji.com

فوجی پرت و ننگ و هیرت آیز

شرکت خدمات اینترنتی

www.fuji.com

فرانسوی علیه مریم و اقامتگاه رئیس‌جمهور برگزیده مقاومت و پناهندگان مجاهدین، با آن همه پرونده‌سازی و احکام اخراج و تبعید، زشت‌ترین و شنیع‌ترین کار است. به‌ویژه که رژیم و مزدورانش به‌صراحت می‌گویند که در فرانسه هم خواستار بستن مقرر شورای ملی مقاومت ایران و اقامتگاه رئیس‌جمهور برگزیده آن و تکرار همان جنایتها و فشار و سرکوبی هستند که در قرارگاه اشرف از طریق دولت عراق انجام شد.

یادآوری ضروری دیگر

بحث که به این‌جا رسید، یادآوری دیگری را درباره این قبیل بی‌شرافتی‌ها ضروری می‌بینم تا دیگر کسی جرئت تعرض به امنیت و سلامت پناهندگان را که بدون تردید سلسله‌جنبان آن اطلاعات رژیم آخوندها در ارتباط با سرویسهای ذیربط است، به خود ندهد.

ماجرای اخراج ۱۴ تن از مجاهدین و اعضای مقاومت ایران از فرانسه به گابن در سال ۱۳۶۶ که سرانجام با یک اعتصاب طولانی در کشورهای مختلف جهان پایان پذیرفت را، همه می‌دانند. در همان زمان، لیبراسیون این «وجه‌المصالحه» قرارداد پناهندگان و اخراج مجاهدین را «بی‌شرفانه» توصیف کرد (لیبراسیون-۲۵ دی ۱۳۶۶). قبل از آن در سال ۱۳۶۵ و اواخر ۱۳۶۴ شیراک نخست‌وزیر وقت فرانسه معاملات و زدوبندهای خود را با رژیم از جیب مقاومت ایران آغاز کرده بود. اریک رولو، روزنامه‌نگار مشهور و سفیر سابق فرانسه در تونس، بعدها در دی ۱۳۸۰، فاش کرد که فرستادگان شیراک در تهران در مذاکره با رفیق‌دوست، نه فقط «اخراج مسعود رجوی» را پذیرفتند، بلکه «حتی به‌طرفهای ایرانی خود گفته بودند که اگر بخواهید می‌توانید اشخاصی از مخالفان را هرکجا که خواستید و توانستید براباید و ما چشمانمان را خواهیم بست» (مصاحبه با *RFI*، ۸ ژانویه ۲۰۰۲).

ضمناً در ۱۳ فروردین ۱۳۶۵ که هنوز به عراق منتقل نشده بودیم، بمبی در اطراف محل اقامت‌مان منفجر شد که مقامهای رسمی آن را به‌طور مضحکی به یک «مارگیر» یا «یک آدم بدخواب» نسبت دادند! در همین ایام، باند تبهکار معروف به اقلیت نیز برای

اخراج من از فرانسه به برخی اقدامات مشابه با آنچه اکنون مأموران اطلاعات رژیم علیه مریم و اقامتگاه او در اورسورواز انجام می‌دهند، دست می‌زدند^(۹) به قسمتهایی از واکنش و اطلاعیه شورای ملی مقاومت ایران در اول اردیبهشت سال ۱۳۶۵ در همین باره که من خلاصه می‌کنم، توجه کنید:

«باند تبهکار معروف به اقلیت... طی روزهای ۲۸ اسفند ۶۴ تا ۲۵ فروردین ۶۵ به نمایشهای نفرت‌انگیز و اقدامات ضدانقلابی دیگری علیه مقاومت مردم ایران در مقر شورای ملی مقاومت و محل اقامت مسئول این شورا دست یازید که انزجار عمیق عموم هموطنان شرافتمند و آگاه ما را برانگیخته است...»

- شورا حرکات تبهکارانه این باند در شهرک اور- سوراواژ را در ردیف تمهیدات و توطئه‌های رژیم خمینی دانسته و آن را در راستای اعمال تروریستی پاسداران جنایت‌پیشه خمینی (که تاکنون خود آنها قادر به انجام آن نبودند) تلقی می‌کند. حرکات مزبور موجب تشنج در این شهرک شده و راه را برای اقدامات تروریستی و بمبگذاری بعدی هموار نموده است... بدین ترتیب باند نامبرده در شرایط کنونی به مناسب‌ترین وسیله و آلت دست جریانات ارتجاعی و استعماری علیه مقاومت دوران ساز مردم ایران تبدیل شده است...

- این باند برای رسیدن به هدف ناپاک خود حاضر است به هر شیوه ضدانقلابی و ضدبشری دست بزند و در صف عاملان و مجریان جریانهایی عمل کند که رشد و اعتلای داخلی و بین‌المللی مقاومت مردم ایران برای آزادی و صلح و استقلال، مانع تحقق مقاصد شوم آنهاست.

- خواست جلوگیری از فعالیت مبارزاتی مسئول شورای ملی مقاومت در فرانسه، سلب حفاظت یا اخراج او، خواست رژیم خمینی، خواست ضدانقلاب مغلوب و خواست حامیان بین‌المللی آنان می‌باشد که اکنون توسط این باند منحن عنوان می‌شود.

- نباید از یاد برد که حرکات مشمئزکننده باند مزبور تجاوز آشکار به حقوق هم‌میهنان پناهنده ماست و بازتاب آن حریم پناهندگی سیاسی را نیز در تمامیتش مخدوش می‌کند.

- شورای ملی مقاومت ایران... اطمینان دارد که مردم ایران هیچ‌گاه تشبثات جنایتکارانه باند

۹- اخبار و موضع‌گیریهای مربوط به این ماجراجوییهای باند اقلیت در نشریه مجاهد شماره‌های ۲۸۵ تا ۲۸۹ در فروردین و اردیبهشت سال ۱۳۶۵ منتشر شده است.

تورهای اخیر در پاریس می‌تواند توسط منافقین برای جلوگیری از عادی‌سازی روابط ایران و فرانسه صورت گرفته باشد

۲۲/فروردین/۱۳۴۴

تورهای اخیر اروپاییان در پاریس، وی فرانسه با برترین تعداد از شهروندان ایرانی در میان سایرین است. این تورها که با عنوان «تورهای پاریس» شناخته می‌شوند، در طول سال‌های اخیر در پاریس برگزار شده‌اند. این تورها توسط «تورهای پاریس» شناخته می‌شوند، در طول سال‌های اخیر در پاریس برگزار شده‌اند. این تورها توسط «تورهای پاریس» شناخته می‌شوند، در طول سال‌های اخیر در پاریس برگزار شده‌اند.

*
اطلاعیه ۱۳/ فروردین/ ۵۵ باند تبهکار اقلیت:

آیا انجمن پلاستیک بر روی پل راه آهن اورس سورسوار در روز چهارشنبه ۱۳ آبان ۸۶ نشان نیده که مجاهدین برای گریز از پلاستیک به اعتراضات برحق بار رندارک بنیبرند چه نوع دظایلی هستند ؟ افکار صوبی از خود شتوال میکند اگر تلاش مجاهدین به این مسیر شامل شود چگونه باسکونی اسنال خود خواهند بود ؟

گزارش خبرگزاری فرانسه درباره انفجار بمب در اورسور اوآز

توضیح:

خبرگزاری فرانسه
۱۳/ فروردین/ ۸۶

**سوء قصد کوچک
بر روی پل اورسور اوآز
در نزدیکی محل اقامت
رهبر مقاومت ایران**

چهارشنبه شب (۱۳ فروردین) در حدود ساعت ۲۳ و ۳۰ دقیقه یک بمب پلاستیکی به پل اورسورسوار (وال دوآز) واقع در چند صد متری دانشگاه تحت امرت مسعود رجوی، رئیس شورای ملی مقاومت ایران، نیروی اصلی اوزسیون رژیم خمینی، خسارات مخصری وارد آورد. این خبر را روز پنجشنبه منابع موثق اطلاع دادند. این انفجار که مسئولیت آنرا کسی برنهمه نگرفته است. سوراخی به بزرگی لانه مرغ در سطح خیابان ایجاد کرده و باعث خرد شدن شیشه‌های خانه‌های همسایه گردیده است. تحقیق کنندگان فریبدهی اینکه این سوءقصد توسط ایرانیان انجام شده باشد را رد نمی‌کنند. شهردار اورسورسوار، چند ساعت پیش از سوءقصد، حق پخش برنامه مخالف آقای رجوی را برای یک دانشجوی ایرانی

حفاظت از شهروندان ایرانی در پاریس، وی فرانسه با برترین تعداد از شهروندان ایرانی در میان سایرین است. این تورها که با عنوان «تورهای پاریس» شناخته می‌شوند، در طول سال‌های اخیر در پاریس برگزار شده‌اند. این تورها توسط «تورهای پاریس» شناخته می‌شوند، در طول سال‌های اخیر در پاریس برگزار شده‌اند.

تورهای اخیر اروپاییان در پاریس، وی فرانسه با برترین تعداد از شهروندان ایرانی در میان سایرین است. این تورها که با عنوان «تورهای پاریس» شناخته می‌شوند، در طول سال‌های اخیر در پاریس برگزار شده‌اند. این تورها توسط «تورهای پاریس» شناخته می‌شوند، در طول سال‌های اخیر در پاریس برگزار شده‌اند.

تورهای اخیر اروپاییان در پاریس، وی فرانسه با برترین تعداد از شهروندان ایرانی در میان سایرین است. این تورها که با عنوان «تورهای پاریس» شناخته می‌شوند، در طول سال‌های اخیر در پاریس برگزار شده‌اند. این تورها توسط «تورهای پاریس» شناخته می‌شوند، در طول سال‌های اخیر در پاریس برگزار شده‌اند.

مزبور را برآنان نخواهند بخشید و اینان بایستی در برابر مردم محروم و ستمدیده ما پاسخگو باشند و در معرض داوری قرارگیرند.

– شورای ملی مقاومت سقوط این باند توطئه‌گر به ورطه این‌گونه اعمال ضدبشری و موضعگیری در برابر آن را یک سرفصل کیفی در روابط نیروهای سیاسی ایران می‌شناسد و از این‌رو وظیفه کلیه نیروها و شخصیت‌های معتقد به آزادی و استقلال ایران می‌داند تا به منظور تأمین سلامت و روابط انسانی ایرانیان در خارج کشور و تضمین حداقل حقوق پناهندگی سیاسی، اعمال اخیر این باند خائن و ضدانقلابی را محکوم نمایند»^(۱۰).

و این هم خلاصه پیام خودم به تاریخ ۴ اردیبهشت سال ۶۵:

«با قدردانی از هوشیاری سیاسی و تشکر از توجهات و عواطف پاک کلیه رفقا، دوستان و خواهران و برادران عزیزمان، نکات زیر را به‌مثابه وظیفه ایدئولوژیک و اخلاقی خود به‌عرض عموم هم‌میهنان گرامی می‌رسانم:

تا آن‌جا که به این‌جانب مربوط می‌شود، نه در حال حاضر و نه در آینده، شخصاً هیچ شکوه و شکایتی از عاملان فرومایگی‌های اخیر در حوالی محل سکونت خود نداشته و نخواهم داشت. به‌خصوص از خواهران و برادران مجاهد در اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج کشور و عموم حمایت‌کنندگان ارجمند مجاهدین درخواست و استدعا می‌کنم در برابر تحریکات، توهین‌ها و تعرض‌های باند تبهکار حداکثر بردباری و خویشتنداری را به‌خرج داده و تا آن‌جا که امکان‌پذیر است از هرگونه مقابله به‌مثل اجتناب ورزند.

به تبهکاران نیز توصیه می‌کنم بیشتر از این در کام دشمن ضدبشری فرونرفته و با تبری و دست‌شستن از اقدامات جنایتکارانه گذشته و حالشان و با قطع مشترکات سیاسی و اتحاد عمل عینی خود با دیکتاتوری خون‌آشام خمینی، از پیشگاه خلق قهرمان ایران عذر تقصیر بخواهند و به جبهه خلق و مقاومت بازگردند. در این صورت البته بدیهی است که عاری از پیوندها و مشترکات ارتجاعی و استعماری، ابراز مخالفت و هرگونه شعر و شعار علیه شورای ملی مقاومت، علیه مجاهدین و شخص این‌جانب حق مسلم و غیرقابل‌انکار آنهاست و حتی مجاز خواهند بود با هر تعداد که می‌خواهند نه فقط به حوالی محل سکونت بلکه به "داخل" خانه ما نیز بیایند و هرچه می‌خواهند تظاهرات کنند.



تشنه‌ت ضد انقلابی بقایای باند تبهکار موسوم به اقلیت در همدستی با رژیم خون آشام خمینی علیه مجاهدین و انقلاب نوین مردم ایران

ابطیل بقایای ورشکسته ساواک و دیکتاتوری شاه

از احیای بقایای باند تبهکار و منالشی شده موسوم به اقلیت

مسعود جوی ضمن از سال نامه‌هایی به خمینی از او خواست که به مجاهدین فرصت دهد

تاجبش قانون خواهی مردم را سر کوب کند

۲۶ اردیبهشت ۶۴

نهیضت مقاومت ملی ایران

Appel à l'opinion publique

Les militants du Mouvement de la Résistance Iranienne, avec la ferme volonté de défendre la liberté d'expression, ne nous avons refusés à la CIE internationale...
 این روزها در ایران، با وجود اینکه ما در راه آزادی هستیم، اما در مقابل سرکوبی بی‌رحمانه قرار گرفته‌ایم. ما می‌خواهیم با شما صحبت کنیم و از شما بخواهیم که با ما در راه آزادی ایستادگی کنید.

جمعه ۱۳/۴/۸۴، مارزین جنبش مقاومت ملی ایران، که توسط آقای شاپور بخشار تاسیس شده درحالیکه می‌خواستند برای بخش اشتراکات خود در کنار دیگر گروه‌های اپوزیسیون ایران وارد جنبش بین‌المللی دانشجویی شوند، مورد حمله گروه‌های افراطی سرکوبگر و فر ران ضمن آنها مجاهدین خلق که سعی به باهم، چنان کامل و پنجگونی آمریکایی مجبور بودند، قرار گرفتند. این مارزین فریاد فریاد و جرات‌های تنقید شده و کارت هویت، پول، دستسج و دفاتر آدرس آنها را زدند.

۱) ما به جامعه ایران فراخوان فرستاده و پیاموری کنیم که سرشناس کشورمان در اینجا و در این نوع "خوابگاه کوچک" تعیین می‌شود، همانطوریکه قبلاً نیز در فرهنگ‌های کهن تعیین شد و ما بسیار غفلت کردیم که برای اینکه خودمان را از یک میکاتوری‌ها کنیم، نشاندهای استبداد مذهبی را که می‌رفت با بزودی کشورمان را در بدبختی و خون فرو برود، مورد توجه قرار ندادیم.

آیا می‌توان پذیرفت که آقای مسعود رجوی رهبر مجاهدین خلق، که پلش فرانسه است، از یک میان‌جویی ساختاردهانه برخوردار است در خاک فرانسه برای توطئه زدن هوادانش که با او هم‌عقیده هستند، یک دسته چریکی سازماندهی کرد، با حمایت از ژورنیست‌ها می‌تواند با ترویس مبارزه کرد.

شهادت سیدال اشرف داشتند که در داخل سینه فضای خود حاکم بود، مجاهدین "فرای" و باغ از طریق شرکت مردم، یک دسته چریکی سازماندهی کرده بودند، هر کس که نسبت به این نوع افراز نظر کرد و یا خواهان داشتن حق سخن برای همه شده بود، مورد فریاد فرار گرفته و عقب رانده شد. از طرف دیگر از ایرانیانی که متعلق به این سازمان نبودند سخن گرفتند حتی چند تن از مجاهدین به خیابان رفته و از مارزین جنبش مقاومت ملی ایران کمک گرفتند تا اینکه پلیس به آنها دستور حمل بار داد.

هنگام تخلیه، یکی از ساکنانی که مجاهدین حمل می‌کردند، به زمین افتاد و شهادت دیدند از زبون آن چندین جانی و جودیشی به بیرون افتاده است.

این دست و چنانکه گفتم این سازمان‌های مخفی برای این است که سرمداران باند اقلیت دوست دارند چه‌راهی تبهکار خود را در پشت عناوین برضطراق گروهی پنهان نمایند. سرمداران کنونی باند جانباکار رجوی - کامیای برای رژیم خمینی نشاندهنده موده و آفریز بعدی با ارتکاب جرائم ضدانقلابی دیگر علیه مجاهدین بودند. خود را مطرح نموده و داعیه افراز وجود سیاسی نیز از سر بگیرند و از انزوی ملق سیاسی برون بیاورند. ولاً با آنجا که بر خود می‌نشانند و می‌خواهند که در میان مردم به عنوان "سازمان‌های مبارز" دیده شوند، باید گفت که اینان تصمیم‌های فراطرف خود را به مخاطب هدایت می‌کنند و به این جهت می‌توانند با اهداف خود دست‌انداختن را انجام دهند. فرستاده و جلا دیگر موع برانگیزان جامعه و فرستاده دعوات ویژه برای راهگشایی‌های تروستی "فرای رسیده است" در قبال این باقیانی موسوم به سرمداران باند باقیانی بومون به اقلیت باید گفت: انقلاب نوین

مركز جاسوسی اور - سور با "اواز" برای سرکوب نیروهای انقلابی و بتصرف قرار می‌گیرد

رومانس ۶۰ مارس ۱۹۸۶ مطابق با ۱۰ مرداد ۱۳۶۵ شش سرکوبگر بوزاری درمیان سپهر اور - سور - اواز، آژانس "مجاهد" علیه تبهکاران و سرکوبگران انقلابی سازماندهی شده است. این سرکوبگران در حالی که در فرانسه با نام "اور - سور" شناخته می‌شوند، در واقع در فرانسه با نام "اور - سور" شناخته می‌شوند. این سرکوبگران در حالی که در فرانسه با نام "اور - سور" شناخته می‌شوند، در واقع در فرانسه با نام "اور - سور" شناخته می‌شوند.

تاریخچه این سازمان مردم سالک از زمان انقلاب فرانسه برده می‌شود. این سرکوبگران در حالی که در فرانسه با نام "اور - سور" شناخته می‌شوند، در واقع در فرانسه با نام "اور - سور" شناخته می‌شوند. این سرکوبگران در حالی که در فرانسه با نام "اور - سور" شناخته می‌شوند، در واقع در فرانسه با نام "اور - سور" شناخته می‌شوند.

DE « NEUPHLE-LE-CHATEAU DE KHOMEINY » A « AUVERS-SUR-OISE DE RADJAVI »

Le souvenir du séjour de Khomeiny à Neuphle-le-Chateau et le rôle qu'il joue cette période dans le processus de la déviation de l'insurrection brevivique des peuples d'Iran demeure dans l'opinion mondiale notamment le peuple Français. Au cours de cette période, il a travaillé...

از توطئه‌های توطئه‌های "اور - سور" و "اور - سور" در فرانسه، این سرکوبگران در حالی که در فرانسه با نام "اور - سور" شناخته می‌شوند، در واقع در فرانسه با نام "اور - سور" شناخته می‌شوند. این سرکوبگران در حالی که در فرانسه با نام "اور - سور" شناخته می‌شوند، در واقع در فرانسه با نام "اور - سور" شناخته می‌شوند.

A L'ADRESSE DE LA POPULATION LIBRE D'« AUVERS-SUR-OISE »

Le mercredi, 19 Mars 1986, nous étions en train de distribuer le tract ci-joint dans votre ville, quand nous nous sommes retrouvés en face de hommes armés...

خطابیه به مردم آزاد اور - سور

روز چهارشنبه ۱۹/۳/۸۶ مطابق با ۱۰ مرداد ۱۳۶۵ ما در حال بخش تراکت نسیمه در شهر شما بودیم که خود را در برابر شما مسلح مجاهدین باقیمانده آنها با تهدید و با برهان آوردن رگبندی کلمات بوعلمه رفتی ما، گویند مانع بخش تراکتها شوند. اما وقتی که موفق نشدند، از اندامبری "اور - سور" کمک خواستند و به این ترتیب مانع بخش این تراکت شدند.

اولاً - سرمداران سازماندهی شده و با نام و تیغ که بدینوسیله می‌خواهند برغم آدمکشی و موانع ضدانقلابی و همدستی عملی با رژیم ضددمشتری خمینی نشاندهنده هم باشند. تا در زیر عناوین ضدانقلابی گروهی به عنوان "سازماندهای موده و آفریز" به باخراجه‌های فر اطراف دانشگاه رهبری مقاومت نیز راه برده بردارند و برای ضددمشتری تروستی رژیم خمینی در توطئه علیه جان او راهگشایی کنند. اما انقلاب نوین ایران با هیچ برزور جانباکار از این شوخی‌ها ندارد. سباهای کورگزیب و شارلانی‌بارهای از این دست را به پیشروی نیز کرده و انشا، جانباکاران و برزورانی از این قبل را از وفاداری سرانقلابی نمی‌کند. وفاداری سرانقلابی نمی‌کند و در این جهت، سرمداران با رژیم ضددمشتری خمینی پیوسته می‌باشند و هیچ ممانعتی در جهت سرکوب و سرکوبی مردم ایران ندارند. اما روشن است که منظم

بهره در معضله در

بهره در معضله در

بهره در معضله در

بهره در معضله در

بهره در معضله در

بهره در معضله در

بهره در معضله در

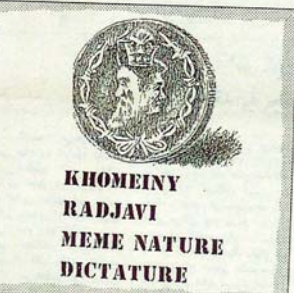
بهره در معضله در



«بانگ رسای» زانده‌های چپ‌نمای ارتجاع و استعمار قسمتی از آخرین استفرغات ارادل اقلیتی به زبان فرانسه

آخرین استفرغات ایدئولوژیکی و سیاسی بقایای ماند اقلیت
— که الحاق در بسیاری موارد نکتهدار نگه داشته نشود جویدهای
آخوندهای خمینی‌صفت و یا ضدانقلابیون مغلوب است — اخیراً در
جزوه ۸ صفحهای به زبان فرانسه پست‌بندی شده است. البته به
شیوه‌ای غریب‌پند! یعنی اینکه از داعیه‌های کذابیتی بر
«سازش‌های امپریالیستی» و «بورژوا — لیبرال» بودن مجاهدین و
نمائی پیرامون ملاقات رهبر مقاومت با ملک حسین هیچ اثری در
آن نیست و جرئت‌های ارتجاعی شیوهی چپ‌نمایی را در این
استفرغات کاملاً کنار گذاشته‌اند و مطلقاً یک کلمه هم راجع به
حفاظت‌های «امپریالیستی» از رجوی و شورای ملی مقاومت با
نیاورده‌اند! ظاهراً حالا که اشکان وجدنگردن یا پروتستانی‌های ایران
محقق شده چرا باید تبلیغات موردبند بورژوازی را بر خود
حرام نمود! و همچنین دل ارتجاع را با اعتراضی و مخالفت با
استراتژی و تاکتیکی «قتل رجال سیاسی جمهوری اسلامی» توسط
«مجاهدین و رجوی» بدست نیارود! آخر در همین ایام
نخستوزیر رژیم خمینی نیز به الامت شورویست‌های قاتل رجال
سیاسی جمهوری اسلامی در فرانسه اعتراض کرده بود... جالب این
است که تبلیغات آنی که بر گاپلئون جنایت کرده و حال برای ایران
وجود در اورج — سور — آواز نشسته پارس می‌کنند، در این فاصله
کارشمار امور شگفتانگیزی مجاهدین نیز شده و از «اعتناق داخلی
در بین مجاهدین» به مردم و شهردار «اورج — سور» آواز شکایت
می‌زنند...
مطابق یک فشریال قذافی الجزایری پسری به پدر
بدکارهای می‌گوید که چرا ما ادعای شرف نمی‌کنیم؟ پدر جواب
می‌دهد: لایق باید اقتدر صبر کرد تا آنهایی که ما را می‌کشند
سر بر زمین بگذارند...
حال فاشیست‌های وطنی (ساخت داخله) ما نیز همینک چند
جرعه از «آب سحرآشگر رودخانهی اورج — سور» آواز نوش‌جان

می‌کنند. بخیال اینکه هیچکس در اورج — سور — آواز آنها را
نمی‌شناسد. خون‌های بر زمین ریخته در گاپلئون را فراموش ننوده
و سراپا «دنگرات» نیز می‌شوند و علیه دیکتاتوری رجوی جیح
بفشار سر می‌دهند! غافل از اینکه انقلاب نوین مردم ایران
فدائول‌چگان و جوجفالیست‌هایی از این دست را در مسیر تمیق
عروج در ضمن سیاست انقلابی جارو ننوده و به زبالدان تاریخ
می‌برد.
فقطات زیر جدیدترین اخبار لجه‌های آخوندچگان اقلیتی
است که ۷ سال پس از آخوندهای خمینی‌صفت همان اراجیف
ننازهای بااصطلاح جمعیتی خمینی یا گندگار و چالده‌نمایی‌های
دژخیان اوین را ترمیم می‌کنند. غافل از اینکه همان انقلاب و
ملاوتی که دجال و دژخیم بزرگ جباران را اینفور مطلق و
زشتکته کرده، بخوسی قادر است غلبه‌های تاریک‌ان او را نیز سر تا
پا در انتظار مردم ایران مفتض و رسوا سازد. تا در ضمنی سیاسی
آینده‌ی ایران جایی جز اجتناب و زبالدانی برای آنها باقی نماند.
شما از ذکر این نکته نیز نمی‌توانیم فروگذار کنیم که ارادل
غذخلقی، انبوه زرمندگان و اسیران و شهیدان مقاومت انقلابی را
آجنانکجه پوخته خواست امپریالیسم و ارتجاع بوده و می‌باشد و
در تبلیغات زندان اوین پوخته مرسوم بوده است که گویا چشم
رهبران نامادق همچون رجوی قلنداد می‌کنند. که گویا چشم
گوش‌پسته، به میدان‌های شکنجه و تیرباران قدم می‌گذارند. تکف بر
این طینت ضدخلقی و فرهنگ کلابی و استشاری و البته تکف خدا
که نه فقط «اسلام‌پناهی» خمینی بلکه «پروتستان‌پناهی» این کبیل
ارادل نیز در برتو نورافشانی خون‌های گرم و جوان پشتران
مجاهد خلق، در مسیر تمیق انقلاب نوین مردم ایران پوخته
روشن‌تر می‌شود.
بخوانید و ببینید جرئومه‌ها چگونه گند درون فاسد و
غذخلقی خود را بالا آورده‌اند! این است معنی افشای ماهیت‌ها...



در طی هفت سال اخیر،
اعمال مجاهدین، به رهبری
رجوی، بطور آشکاری نشان داده
است که هیچگونه تفاوت
اساسی بین برداشت از
دمکراسی و آزادی رجوی و
آزادی و دمکراسی عرضه‌شده
توسط خمینی به خلق ایران
وجود ندارد. آزادی محدود
شده و سلبه قوانین مذهبی
اسلام، قوانینی که برحسب آنها
همی افراد جامعه ملزم به
اطاعت از دستورات مذهبی و
ایمان عینی بدانها می‌باشند،
عدم اعتقاد به اسلام موجب
ریخته شدن خون بی‌اعتقاد
خواهد شد. قوانینی که اجزای
قطع عضو، دست و گوش و بینی
می‌دهند و از زبان برده جهت
بردان و از کثیت جامعه برده
برای رهبران مذهبی می‌سازند.
مجاهدین خلق شمار استفرز
جمهوری اسلامی، مانند خمینی
را می‌دهند، با اضافه کردن یک
کلمه «دنگراتیک». حالیکه
مردم خواهان آنند که دین به
مانند امری شخصی و داخلی
در نظر گرفته شود و دخالتی
در سیستم قدرت نداشته باشد.
البته هر فردی که حقیقتاً
معتقد به اسلام است حق دارد
از قوانین و آزادی‌هایی که در
زندگی خصوصی‌اش پیش‌بینی
گردیده‌اند اطاعت نماید. آیا
رجوی خواهد توانست مردمان
جامعه‌ای با عقاید متفاوت را
مجبور به اطاعت از «حکومت
اسلامی» نماید و در عین حال
هم ادعا نماید که حکومت
دنگراتیک است؟ وادار ساختن
جامعه‌ای به قبول جمهوری
اسلامی مشابه است و یکسان با
دیکتاتوری، مثالی ناممکن‌تر از
این نوع دیکتاتوری در روابط
داخلی مجاهدین به رهبری
رجوی است. اطاعت کور

نیستند به رجوی وفادار مانده‌اند.
تحلیل‌های رجوی می‌توانند
۱۸۰ درجه تغییر بیاوند لیکن
اعضای سازمان را هیچگونه حق
اظهاری در مورد این تغییرات
ندست. هیچگونه ارگانی در سازمان
مجاهدین برای بحث، خواستن
نظرات و یا انتخاب مدیریت وجود
ندارد. به مانند پیامبران، رجوی
خود را به قدرت می‌بندد، لیکن
در حال حاضر، بعد از ۷ سال
دروغ، اختناق داخلی در بین
مجاهدین، برتویلاکویی، توطئه
و غیره... ذات ناخالصی سموم
رجوی برای «سازش» از
هواداران و اعضای این سازمان
نمایان گشته. گاهی خلاصه‌سوار
به اعمال رجوی در طی ۷ سال
اخیر، مسئله را گویاتر خواهد
نمود.

بدون اینکه کوشش‌هاییان
برای سرنگونی خمینی متکی به
استفرغات و تفرقه‌پوشی عمومی مردم
باشد، متفاوت و نامؤثر به
سازش خلق، مجاهدین و رجوی
به استراتژی و به تاکتیکی قتل
رجال سیاسی جمهوری اسلامی
رویاور شدند و سعی در این
فدائتند که نظر زئوال‌های ارتش را
برای انجام یک کودتا جلب نمایند.
رجوی ادعا می‌کرد که ۸۰٪ پرسنل
ارتش ایران هوادار مجاهدین و
بنی‌مصدر بوده و بزودی علیه
خمینی کودتا خواهند کرد.

سیاست‌ها، استراتژی و
رهبری رجوی از طرف هواداران
مجاهدین شدت مورد انتقاد
قرار گرفتند. اعضا، و هواداران
سازمان مجاهدین در ایران و در
خارج گروهگرو با اعتراض علیه
«رهبری ایدئولوژیست» رجوی،
از سازمان بیرون رفتند با وارد
آین فشار از هر سو، رجوی
برای فرار از این بحران سعی

را به رهبریت سازمان خواند
بدین منظور که با هدایتگر
رهبری سازمان را بنمایند. بعداً
اعلام نمود که «چون هنگاریش
با مریم در رهبریت سازمان
تلاقی با قوانین اسلامی ندارد،
منافع انقلاب و خلق! اجاب
می‌نماید که مهدی و مریم در
عین توافق کامل هم را طلاق
داده و سپس مریم با رجوی
ازدواج نماید.»
یک بودجهی چند میلیون
فرانکی تخصیص به تبلیغات در
مورد ازدواج رجوی و مریم
یافت (تقریباً ۷ میلیون فرانک
برای مراسم ازدواجشان خرج
شد) این ازدواج سومی بنا به
گفتهی رجوی آغاز «انقلاب
ایدئولوژیکی» مجاهدین اعلام
گشته. لیکن «انقلاب
ایدئولوژیکی» رجوی داینکجه
مؤثر بنفاد بلکه معشش یا تنفر
و انزجار و انشا در حیضی
سازمان و توده‌های مردمی ایران
روبوو گوید. اینبار که رؤیاهای
زیبای خویش در مورد جانشینی
خمس را در خطر فراینده

عراق نگهداری
می‌شوند. گزارش‌های بسیاری
مربوط به اعمال سورت‌یافته توسط
مردوران و بردان مسلح رجوی
نسبت به هواداران و ایماق‌سازان
مجاهدین در خارج از کشور که
مخالف رهبریت کبونی سازمان
مجاهدین می‌باشند موجود
می‌باشد.

در حال حاضر، بعد از شورش
فوریه/۱۹۷۹، چهرو و اعمال
مجاهدین به رهبری رجوی بحدی
ملوت به دروغ، توطئه و سرکوب
گردیده که دیگر هیچگونه شانس
برای بدست گرفتن قدرت ندارند.
هفت سال تجربه بطور واضحی
اهداف خفیر مجاهدین را نشان
داده‌اند.
دیکتاتور یا شاهزادی
دروغین مذهبی.
— سوخصدها و اعمالی،
خدا از توده‌ها و بدست گرفتن
قدرت به لطف زئیرال‌های
ارتش.
— کاربازد ماکریم مذنب ب
جهت سرکوب توده‌ها.

آیا خفت و خواری بیشتر از این متصور است که کسی به جای مردم و زحمتکشانش و کارگران وطن خودش ایران، از کشور خارجی و بالاخص از محافل افراطی دست‌راستی و نژادپرست آن بخواهد که از "تکرار دراماتیک تاریخ در ایران" جلوگیری کنند آن هم با درخواست بیرون راندن مسئول مقاومتی با ده‌ها هزار شهید و بیش از یکصد هزار اسیر(و نه درخواست قطع رابطه با رژیم خمینی و اخراج چماقداران و تروریستهای رژیم او).

به آنها توصیه می‌کنم به‌جای درخواست جلوگیری از "تکرار دراماتیک تاریخ در ایران" از اجنبی و دخیل بستن خود به درخت و نیمکت شهرداری محل، چنین درخواستهایی را تنها از مردم میهن خود به‌عمل آورند. کمالین که این‌جانب از سوی مقاومت سراسری و از سوی عموم شهیدان و اسیران و رزمندگان مجاهد خلق با وثیقه خون و شرف و مبارزه مسلحانه انقلابی سوگند می‌خورم که "تاریخ دراماتیک" دجالیت و جنایت (چه تحت نام اسلام و چه تحت نام مارکسیسم و پرولتاریا یا هر دستاویز دیگر) هرگز در ایران تکرار نخواهد شد. مقاومت تاریخی و غرقه‌بخون خلق در زنجیر ایران، راه خود را پیوسته از میان آتش و دسیسه و خون به سوی قله‌رهایی باز نموده و حقانیت و اصالت خود را دقیقاً در مقابله با سلسله‌ی مستمر از توطئه‌های ارتجاعی و استعماری به اثبات رسانده است. از این حیث، خمینی و متحدان رنگارنگ او و دیگر دشمنان صلح و آزادی و استقلال ایران بدانند که هرگاه لازم باشد من نیز همانند سایر رزمندگانمان در داخل کشور که هرگز در یک جا ساکن نیستند، کوچه به کوچه و شهر به شهر به‌دنبال مقصد بزرگ مردم ایران که همانا کسب آزادی و استقلال و حاکمیت مردمی است، طی طریق خواهم نمود. و این مسیر جز بر اعتلای باز هم بیشتر مقاومت و افشای بیش از پیش ماهیتها و جز بر تعمیق مرزبندیهای انقلاب نوین خلق قهرمان ایران نخواهد افزود.^(۱۱)

۹ سال بعد در سال ۱۳۷۴ سخنگوی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، آقای مهدی سامع در اطلاعیه ۲۰ آذر ۱۳۷۴ به نقل از جزوه‌ی از جانب جانشینان از همان باند تبهکار، درباره سردسته همین باند اعلام کرد که فرد مزبور «با مأموران ساواما در ارتباط بوده» و دارای «رابطه صمیمانه با افراد ساواما، مسئول خانه ایران و مسئولان بانک سپه و ملی در پاریس» بوده است. هم‌چنین یکی از افراد گوش به فرمان او «یکی

۱۱- کتاب «دگردیسی ضدانقلابی - جریان انحطاط همه‌جانبه و عبرت‌انگیز باند تبهکار اقلیت» از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران- ۱۳۶۵

نبرد خلق

کارگران و زحمتکشان جهان متحد شوید

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

NABARD_E_KHALGH No.127, 22 Dec. 1995

اول دی ۱۳۷۴ - دوازدهم

دیدار دبیرکل حزب دموکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی و هیئت شورای ملی مقاومت

دوگذشت خانم شمس‌الملوک صدر، مادر خانم شهروز صدر، مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران را به ایشان و خانواده صدر تسلیم می‌گویییم.

پیرامون ادعاهای یک تهیهکار

دوگذشت ۹۰ سال پیش وقتی در ۴ بهمن ۱۳۲۴ میلادی پس از اقلیت بیادوت به پیک دوگیری سلطنته دومی، دو دستای گلیپورن در کردستان عراق نمود. ما دو معرفی یکی از مسئولین اصلی این اقدام تهیهکارانه چنین نوشتیم: «حسین زهری (پهرام) - پرویز با مسئول خارج از کشور اقلیت و چهره ملی‌گرای آن، فردی دروغ‌گو، سزود، بی‌پرسبسیب، سوادجو، مال‌اندوز، بی‌دخم و فاقد مایه‌های انسانی» و در بیان همین جنایت‌ها یاد حاکم

لادی، جشن
عسیج را به
عی گویییم.

نهم

بشتر از روز قبل
از وقتی که صدر
و کشتاری به

LIVAN ZAMIN No. 77 Monday, 18 December 1995

مقاومت

اطلاعیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران پیرامون ادعای یک تهیهکار

اسلحه، نقش «پاک کردن» دلاریایی که از طریق دلای اسلحه برای رژیم می‌رسیده راه به عهده داشته است. حسین زهری، از این طریق وارد معامله با مسئول بانک تجارت و بعضی بانکهای دیگر ایرانی در پاریس شده و بخشی از مدارک سفارت رژیم به ناموران

حدود یک سال پیش، ملاقات و به مذاکره پرداخته است (ص ۲۵). در مقابل، حسین زهری، در تاریخ اول آذر ۷۲، از تاکتیک فرار به جلو استفاده کرده و طی یک اطلاعیه، خبر گزافی امصادره ۱۵ میلیون دلار را بخش می‌کند. او ضمن اتخاذ مواضع به اصطلاح

مافیایی، که خود در بسیاری از اقدامهای جنایتکارانه و تهیهکارانه حسین زهری نقش مهمی داشته اند، بنا به دلایلی که بر ما روشن نیست این یاد جدا شده اند. همه از حرکتهای مافیایی حسین زهری حرف می‌زنند. حسین زهری به شیوه هیئتیک، جنایتکاران خود را بسج هدف خیار و باران قرار داده است.

این روزها جنجال به اصطلاح مصداقه «پانزده میلیون دلار از بودجه تیلجانی» رژیم جمهوری اسلامی، به خوراک تبلیغاتی بعضی محافل و رسانه‌ها تبدیل شده و برای بسیاری این پرشی را مطرح ساخته است که در پشت این جنجال و این به اصطلاح امصادره چه می‌گذرد، حقیقت فضا چیست؟

۱۵ میلیون ت شده، از رژیم ایران و برید اسلحه برای این پول از تو خالی زهری هیچ سهای فدایی هر کسی که برانه این باید ت پوزسیون ت هدفهای ست. سکوم نمود حسین زهری جلدانگان از براد جلداننده متوسل شدن نده تهیهکار و ن تهیهکار

اطلاعیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران تهیهکاری که خود را افشا می‌کند

اجداد کند، این که چه کسانی تسلیم این شتاب زهری تهیهکار می‌شوند در آینده بیشتر روشن خواهد شد. اما تا آنجا که می‌توانیم به من به عنوان سخنگویی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که مسئولیت کامل اطلاعیه ۱۱ امصادره ۱۵ میلیون دلار را به عهده گرفته‌ایم، می‌شود، لازم می‌دانیم ضمن افشای این توطئه حسین زهری تهیهکار، دو نکته از اطلاعیه اخیر حسین زهری را که مایه‌های اطلاعیه‌های تخریبی می‌شود توضیح دهیم. تا روشن شود و که ادعاهای تو خالی یک تهیهکار مافیایی و حرکتهای او هیچ ربطی به مبارزه سیاسی با رژیم و سازمان چریکهای فدایی خلق ایران نداشته و ندارد.

۱- حسین زهری تهیهکار هیچ بری از مبارزه انقلابی نروده و موجودیت تنها در رابطه اطلاعاتی با سرویس‌های خارجی و مسائلی پولی با عوامل رژیم معنی می‌دهد. گفته است که این حاکم مسهفستی ساسمی است که در بهمن ماه ۱۳۶۱ باعث شهادت ۱۱ تن از بیشتر گهای سازمان در کردستان شده. منظور این تهیهکار مافیایی همان عملیات مهم مانده به نام است گر ایدداشت سالروز حمله سیاهکل است که مقصود حسین زهری و شرکشا در خارج از کشور، اطلاعیه آن عملیات بزرگ را وسیله مطرح کردن و جا افتادن خود ساخته بودند. حسین زهری تهیهکار که در حرف ادعای مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی را می‌کند و در عمل با عوامل اطلاعاتی این رژیم و بسیاری از محافل ارتجاعی و استعماری وارد و بند و معامله می‌شود، مبارزه جدی با رژیم جنایتکار آشوبی را اجابت اعلام می‌کند. اگر

ما تصمیم گرفتیم تا چهره واقعی تهیهکار و مافیایی حسین زهری را که می‌خواست تحت عنوان مبارزه با رژیم و به نام سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، دو رو بندهای خود با عوامل اطلاعاتی رژیم و سرویسهای جاسوسی خارجی را توجیه کند، یک بار دیگر افشا کنیم، می‌دانستیم که این تهیهکار فشان از تمام شیوه‌های توطئه‌گرانه برای پنهان کردن حقیقت است. آنچه او، تحت عنوان امصادره ۱۵ میلیون دلار از حسین زهری در استفاده خواهد کرد. حسین زهری در این اطلاعیه خود به شکر و ذوق از متوسل شدن او با مطرح کردن خبریه اتحاد نیروها علیه رژیم فرسوده بر آمدن چریکهای سیاسی را به سکوت وا دارد تا او بتواند با خیال آسوده تعدادی را زور و جسارتش از یاد خود را در افراد و ترس نگهداره تا از افشای حقایق خودداری کند. اما ما این حقیقت را فریاد او را حتی کردیم. اکنون حسین زهری به توطئه دیگری متوسل شده است. او طی یک اطلاعیه که به تاریخ ۲۱ اکتبر ۹۵ انتشار داده، چنان فریادها را به حرکت درآورده است تا با این خبریه به گشتن خوش فطری دیگر از سران به ظاهر پیرویهده راه به سکوت وا دارد. حسین زهری فرومایه با در دست داشتن بعضی اسناد که از مسافرتخانه رژیم به دست آورده و نیز دست بردن در بعضی اسناد و دستکاری کرده که مساهلات آنرا در خدمت به بعضی سرویسهای اطلاعاتی منطقه می‌داند، اروپایی به کار گرفته می‌شود و در کسای که ممکن است گوشه‌ای از اقدامهای تهیهکارانه او را افشا کند، ترس

توضیح حقایق جنجال به ویژه برای رویدادهای ده ساله ندارند، از آن جهت مهم به اصطلاح امصادره، چریکهای فدایی خلق می‌شود. اما حقیقت با پاسخ به این سؤال باید بر گردیم. درست ۱۰ سال پیش ۴ بهمن ۱۳۶۴، باند سادرت به یک درگیری درون در روستای کردستان عراق نمود، یکی از مسئولان امصادره تهیهکارانه چنین نوشت زهری (پهرام، پرویز) - از کشور اقلیت و چهره فردی دروغ‌گو، سزود، سوادجو، مال‌اندوز، بی‌عاطفه انسانی (در باره او باند حاکم بر اقلیت - ۱۰ در آن موقع، این ادعای سلفی بسیاری از افشار سیاسی، که نمی‌توانند حقایق را آن که هست به اطلاع مردم برسان خوش نیامد. اسیر ۱۰ سال، چند نفر از او

سخنگویی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران: مهدی سامع ۷ دی ۷۲ (۲۸ دسامبر ۱۹۹۵)

از عوامل اطلاعات سپاه در شهر سقز را از ایستگاههای بازرسی تحت کنترل ارتش عراق عبور داده و به کرکوک آورده...» و بالاخره این که خود او «در یکی از هتلهای پاریس، با یکی از مسئولان ساواما، حدود یک سال پیش، ملاقات و به مذاکره پرداخته» و «نقش پاک کردن» دلارها را برای یکی از دلایان اسلحه رژیم ملاها برعهده داشته است(۱۲).

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران هم‌چنین در اطلاعیه بعدی خود در ۷ دی ۱۳۷۴ بر زدویندهای سردسته باند مزبور «با عوامل اطلاعاتی رژیم و سرویسهای جاسوسی خارجی» تأکید کرد(۱۳).

به این ترتیب، بار دیگر روشن شد که اقدامات کتیف سال ۱۳۶۵ علیه مسئولان و مقر مقاومت ایران «فی سبیل‌الله» یا از سر «عزم و عرق پرولتاریایی» آن هم در حومه پاریس نبوده و نیست!

۱۲ - نشریه نبرد خلق شماره ۱۲۷ و نشریه ایران زمین شماره ۷۷ به تاریخ ۲۷ آذر ۱۳۷۴ با عنوان: «پیرامون ادعای یک تبه‌کار» اطلاعیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

۱۳ - نشریه نبرد خلق شماره ۱۲۸ و نشریه ایران زمین شماره ۷۸ به تاریخ ۱۸ دی ۱۳۷۴ با عنوان: «تبه‌کاری که خود را افشا می‌کند» اطلاعیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران.

فصل چهارم

گریزی به اشرف
در صحاری عراق

وقایعی را که یادآوری کردم از این بابت بود که بدانید وقتی قوانین بین‌المللی و حقوق مسلم انسانی و پناهندگی در اشرف یا در فرانسه یا هرکجای دیگر زیر پا گذاشته می‌شود، عیناً مانند نقض حقوق بشر در داخل ایران، چه کسی فایده می‌برد و به جیب چه کسی می‌ریزد. منظورم وقایعی است که اشاره کردم:

- در مورد اخراج «بیشرفانه» پناهندگان به گابن به‌نقل از لیبراسیون.

- در مورد خنجرزدن بنی‌صدر علیه مریم و پناهندگان مجاهدین در ماجرای ۱۷ ژوئن در فرانسه.

- در مورد قول و قرار ننگین فرستادگان شیراک به تهران «که اگر بخواهید می‌توانید اشخاصی از مخالفان را هرکجا که خواستید و توانستید برابید و ما چشمانمان را خواهیم بست» به‌نقل از اریک رولو.

- و همزمان نمایشهای باند تبهکار اقلیت در برابر اقامتگاهمان در سال ۱۳۶۵ در پاریس که ۹ سال بعد سازمان چریکهای فدایی خلق ایران منشأ رژیم آن را روشن ساخت.

- و این که شورای ملی مقاومت در همان زمان در خود تصریح کرد «حرکات مضمّن‌کننده باند مزبور تجاوز آشکار به حقوق هم‌میهنان پناهنده ماست و بازتاب آن حریم پناهندگی سیاسی را نیز در تمامیتش مخدوش می‌کند».

- و این که شورای ملی مقاومت در همان زمان تأکید کرد «وظیفه کلیه نیروها و شخصیت‌های معتقد به آزادی و استقلال ایران می‌داند تا به منظور تأمین سلامت و روابط

انسانی ایرانیان در خارج کشور و تضمین حداقل حقوق پناهندگی سیاسی، اعمال اخیر این باند خائن و ضدانقلابی را محکوم نمایند».

- و سرانجام این که کشتار و سرکوب و محاصره اشرف را یادآوری کردم. بله، همه اینها را از این جهت یادآوری کردم تا بدانید وقتی قوانین و حقوق شناخته شده انسانی و بین‌المللی این چنین زیرپا گذاشته می‌شود، وقتی خشونت و جنایت و کشتار و سرکوب، انجام می‌شود، سر منشأ و آبشخور و پشت این شناعة و کسی که از آن فایده می‌برد، بدون شک، خواه و ناخواه، مستقیم یا غیرمستقیم، رژیم است، رژیم است، رژیم است.

جبهه متحد ارتجاع و بخش ولایت فقیه در عراق، علیه اشرف و مجاهدانش

همه می‌دانند که رژیم و بخش ولایت فقیه در دولت عراق، ۷ سال است، به هر شیوه و با انجام هر جنایت و رذالتی، برای برچیدن و انحلال و متلاشی کردن اشرف، تلاش می‌کنند. از آدم‌ربایی تا ترور ۵۵ واسطه و کانال تدارکاتی. از ترور شخصیت‌های سیاسی عراقی مدافع اشرف مانند آیت‌الله قاسمی تا شیوخ و رؤسای عشایر مانند شیخ فائز و شیخ ثامر و شیخ کامل دبیر «کنگره همبستگی مردم عراق». از انفجار لوله‌های آبرسانی و انهدام ایستگاه آب تا شلیک موشک‌های کاتیوشا. از محاصره و تحریم و قطع دیدارهای خانوادگی تا گروگانگیری و کشتار روزهای ۶ و ۷ مرداد...

تا این‌جا را همه می‌دانند. اما رژیم و همدستانش به‌غایت می‌کوشند تا با پرده‌یی از دود، مکتوم بماند که خامنه‌ای و شرکا و دست‌نشانده‌گان، چرا این کارها را در مورد اشرف محصور و بدون سلاح انجام می‌دهند و این امر با سرنگونی و قیام چه رابطه‌یی دارد؟ در ظاهر و در سطح، معلوم نیست که اصلاً چرا جبهه ارتجاع و متحدان ولی فقیه باید این قدر از گروهی محصور در بیابانهای عراق بترسند؟ چرا باید این قدر در مورد آنها خط و نشان بکشند و آنها را در همه جا مطرح کنند؟ چرا باید در سه دور مذاکره آمریکا و رژیم در عراق در خرداد و مرداد و آذر ۱۳۸۶، نخستین اولویت مذاکرات برای رژیم،

موضوع اشرف و مسأله مجاهدین باشد. آن قدر که وال استریت ژورنال پارسال از قول چندین دیپلمات که درگیر گفتگوها بوده‌اند، نوشت:

«مقامهای ایرانی سالهاست که سرکوب سازمان مجاهدین را به یک اولویت در مذاکراتشان بر سر مسأله هسته‌ای یا موضوعات دیگر با کشورهای غربی تبدیل کرده‌اند. این موضوع بر اساس اظهارات چندین دیپلماتی است که درگیر در این گفتگوها بوده‌اند» (۷ مه ۲۰۰۸).

من در این باره، در ادامه بحث‌هایمان، توضیح خواهم داد، اما در همین جا می‌خواهم بگویم:

کسانی که در دهه ۶۰ علیه محل اقامت خود من، و در دهه ۷۰ و ۸۰ علیه اقامتگاه رئیس‌جمهور برگزیده این مقاومت و اکنون علیه اشرف که محل اقامت مجاهدین است، چنگ و ناخن می‌کشند؛

کسانی که خواستار برچیدن و تعطیل اشرف هستند؛

کسانی که به‌جای جلاد با پستی و دنائت بر سر قربانی می‌کوبند؛

به‌جای ظالم، یقه مظلوم زیر تیغ را می‌گیرند، به‌جای سرکوبگر، به‌عمد به آن که ایستادگی و مقاومت می‌کند ضربه می‌زنند؛

کسانی که به اشرفیان خرده می‌گیرند که چرا مانند آنها به سواحل امن و عافیت نمی‌گریزند؛

کسانی که به‌جای دفاع از حقوق مسلم و انکارناپذیر اشرفیان که در همه قوانین و کنوانسیونهای بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است، خواهان تسلیم و زانوزدن مجاهدان اشرف در برابر ولایت فقیه و عوامل آن در عراق هستند؛ تمامی آنها، بدون شک، در خدمت همین رژیم و جبهه متحد ارتجاع و بخش ولایت فقیه در عراق، عمل می‌کنند.

چنان که گفتم، این فرومایگیها نه «فی سبیل‌الله» است و نه از سر «عرق پرولتاریایی» یا غیرت ملی.

سراپا بی‌غیرتی و بی‌شرافتی است. دست‌تکان دادن و عشوه سیاسی برای ارتجاع هار و وحشی است.

نادیده‌گرفتن مرزبندی سرخ و خونین با دشمن ضدبشری است. مخدوش کردن مرز

مقاومت با تسلیم است. که از ابراهیم بت‌شکن تا اسپارتاکوس و زاپاتا، و از امام حسین تا مقاومت یونان و اسپانیا، و از بابک خرم‌دین و سرداران تا دلبران تنگستان و ستارخان و امیرخیز، از برجسته‌ترین دستاوردهای بشریت است، از سوی هر کس که باشد، خائنه و مضمّن‌کننده و دقیقاً در خدمت بقای رژیم و بر ضد قیام و سرنگونی است. با هر بهانه و تحت هر عنوان و هر پوششی که در جبهه ارتجاع و بخش ولایت‌فقیه و پشتیبانان و دم و دنبالچه‌های آن در سراسر جهان، ارائه شود، فرقی نمی‌کند و مضمونش همین است. در خدمت بقای رژیم و بر ضد قیام و مقاومت برای رهایی است. این داستان مکرر تاریخ است:

وقتی مسیح را پاسداران امپراتوری رم در اتحاد عمل با آخوندهای زمان با همکاری خائنه یهودا به پای صلیب می‌برند، جز اشقیای زمانه چه کسی از او می‌پرسد: بگو ببینیم مادرت ترا چگونه به دنیا آورد؟! این سؤال در این هنگام، چیزی جز ترغیب و تشویق جلاد برکوبیدن میخ شقاوت بر دست و پای مسیح نیست. این سؤال را ۳۳ سال پیش از آن، لات و لومپنهای زمان از مریم عذرا پرسیده بودند اما او فقط نگاه کرد و سکوت...

هیچ گواه و شاهد و پشتیبانی هم جز طفل شیرخواری که بر خلاف رسم زمانه، به نام مادرش نامیده شد و عیسی بن مریم نام گرفت، نداشت. راستی آن کس که به دارکشیدن حلاج را نظاره کند و سنگ کوچکتری بزند و بعد بگوید، من سنگ نزدم و فقط ریگی پرتاب کردم، چنین کس را چه می‌نامید، چگونه تعریف می‌کنید و در کدام جبهه قرار می‌دهید؟^(۱) گمان می‌کنند که ما معنی و تعریف و شاخص و فرق انتقاد جدی مبارزاتی؛ با وادادگی و تسلیم، با ارتجاع و افتضاح، با خوشرقصی برای رژیم ولایت‌فقیه، و با ویراژهای دموکراتیک! را نمی‌دانیم و نیازموده‌ایم.

۱- حسین بن منصور بیضاوی معروف به حلاج، عارف شهیر قرن سوم هجری، در ۲۵۹ هجری قمری (۹۲۲ میلادی) به حکم شرعی فقیهان زمانه و امر دربار خلیفه عباسی به قتل رسید. در علت قتل او همه با حافظ هم عقیده‌اند که: گفت آن یار کزو گشت سردار بلند/ جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد!

گمان می‌کنند ما نمی‌دانیم که وزارت بدنام، سربازان گمنام را موظف کرده است قبل از هر چیز و مهمتر از هر چیز دیگر، شایع کنند و جا بیندازند که: مجاهدین به هر کس به آنها انتقاد دارد برچسب رژیم و وزارت اطلاعات می‌زنند. همان طور که یک بار یونسی وزیر اطلاعات خاتمی در ۵ شهریور ۱۳۷۹ در رسانه‌های رژیم آمار داد. این نخستین وظیفه همان «هزاران کارمند رسمی و صدها هزار خبرنگار». مخبر، همکار در سراسر کشور و در سراسر دنیا» و «صدها هزار پرسنل رسمی و غیررسمی» و «هزاران کارشناس مقتدر (بخوانید دژخیم) اطلاعاتی» است.

گمان می‌کنند آجیل مشکل‌گشای «بیست-هشتاد» وزارت بدنام از یادها رفته است که دستورالعمل داده بود برای موجه کردن ۲۰ درصد تاخت و تاز به مجاهدین، ۸۰ درصد هم به رژیم بزنند^(۲).

گمان می‌کنند که ما چند دهه پیش، خوشرفی برای رژیم تحت عنوان «تمرین دموکراسی» با شروع کردن از مجاهدین را نیازموده‌ایم.

نمی‌دانند که هم اکنون در اشرف، نزدیک به هزار زندانی سیاسی شکنجه شده در رژیم‌های شیخ و شاه ایستادگی می‌کنند. بیش از ۱۰ درصد آنها زندانیان زمان شاه و بقیه از شیخ، که از چند سال تا ۱۰ سال و ۱۲ سال و ۱۳ سال و ۱۶ سال و ۱۷ سال حبس کشیده‌اند و اسامی و مشخصات همه آنها در اختیار ارگانهای بین‌المللی است.

گمان می‌کنند که برجسته‌ترین انقلابیون دنیای معاصر در اشرف که کوهها جنبیدند اما آنان ۷ سال است از جای خود تکان نخوردند و خم به ابرو نیاوردند، نیازمند درس گرفتن از روضه‌خوانیهای امام جمعه‌ها و «جفتک چارکش»^(۳) انجمنهای «نجات» ولی فقیه

۲- در سال ۱۳۷۷ یکی از مأموران اطلاعاتی رژیم آخوندها که بعد از یک دهه فعالیت علیه مجاهدین در اروپا، طی نامه‌یی به گزارشگر حقوق بشر ملل متحد، گوشه‌هایی از شبکه وزارت اطلاعات رژیم در خارج کشور و شیوه‌های اطلاعاتی و تبلیغاتی آن علیه مجاهدین را فاش کرده از جمله به نقل از رهنمودهایی که سعید امامی، معاون امنیتی فلاحیان وزیر وقت اطلاعات و مسئول مستقیم قتل‌های زنجیره‌یی، به این مزدوران داده بود نوشته است: سعید امامی گفت: «شما نشریه منتشر کنید، هر چه می‌خواهد باشد. ۸۰ به رژیم بزنید و ۲۰ به مجاهدین. ۸۰ به رژیم مشکلی نیست، ولی حتماً آن ۲۰ به مجاهدین خیلی مهم است» (نشریه مجاهد شماره ۵۳۲).

۳- جفتک چارکش، یا خرپشتک یا پک‌پی و دویی از بازیهای کودکان است.

ارتجاع در داخل ایران، یا نیازمند آموزش گرفتن از «هولا هوپ»^(۴) عمامه‌یی از راه دور در خارج ایران هستند!

نگاهی به مواضع شورای ملی مقاومت ایران

چنین است که شورای ملی مقاومت، با صراحت از ۲۵ سال پیش در فروردین ۱۳۶۳ اعلام کرده است که حتی امکان «استحاله رژیم» را «تصور باطلی می‌داند که برای شکستن روحیه مقاومت و دلسرد کردن نیروهای مقاوم و رزمنده مردمی اختراع شده است و تبلیغ می‌شود». چرا که «تخطئه این مقاومت عادلانه، به هر عنوان و بهانه‌یی که باشد، در نهایت حاصلی جز ادامه حیات رژیم ارتجاعی خمینی نخواهد داشت». شورا در همان سال درباره نامه‌نگاری مخفیانه بنی‌صدر و مدنی به خمینی و رفسنجانی و در مورد مصاحبه‌های مربوطه پیرامون «گشایش» و «میان‌روی» رژیم خمینی به صراحت اعلام کرد:

«هرگونه موضع‌گیری یا فعالیتی را که در خدمت حفظ و تحکیم این رژیم ارتجاعی باشد و شبهه تحول‌پذیری و قابلیت اصلاح آن را القا کند همدستی با ضدانقلاب حاکم و تلاش مذبحخانه برای تضعیف روحیه مقاومت و در نتیجه خیانت به عالی‌ترین مصالح مردم ایران و آرمانهای آزادی‌خواهانه و استقلال طلبانه آنها ارزیابی می‌کند. شورای ملی مقاومت مصاحبه‌ها و نامه‌های فوق‌الذکر را مصداق چنین تلاشی می‌شناسد که ضمناً تطهیر مسئولان جنایت‌پیشه و خونخوار رژیم خمینی را مد نظر دارد. هر چند نخستین هدف این قبیل موضع‌گیریها متلاشی کردن شورای ملی مقاومت می‌باشد» (شورای ملی مقاومت - ۲۳ مرداد ۱۳۶۳)^(۵).

در دوره ریاست جمهوری خاتمی نیز شورا مجدداً در قطعنامه ۸ مهر ۱۳۷۶ خاطرنشان کرد که:

«تضعیف روحیه مقاومت را بر ضد عالیترین مصالح ملت و آرمانهای آزادیخواهانه و استقلال طلبانه می‌داند و "صدیت و تضعیف و تخطئه" شورا و مقاومت «در برابر دیکتاتوری

۴- *hula hoop* یا *hoopla hoop* = نوعی بازی، معمولتر برای دختر بچه‌گان. حلقه رنگارنگ معمولاً پلاستیکی را دور میان‌تنه‌شان با چرخاندن بدن معلق نگه می‌دارند.

۵- نشریه مجاهد شماره ۲۱۶ به تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۶۳ صفحه اول

شماره ۲۱۶

مصاحبه

برادر مجاهد مسعود رجوی

باروزنامه "فیگارو"

در صفحه ۲۲



سال ششم - جمعه ۲۴ مرداد ۱۳۶۲ - ۱۰۰۰ شماره ۱۰۰ (بالا) (خارج از کشور: یک دلار)

نگاهی به نامه های مدنی و بنی صدر

خطاب به درخیم خون آشام دوران

از: برادر مجاهد بنی امین

عضو دفتر سیاسی سازمان مجاهدین خلق ایران

در صفحه ۲۲ ***

مسابقه خیانت با سازش ...

از: برادر مجاهد منصور زاهدی

در صفحه ۱۸

نامه های مدنی و بنی صدر به خمینی و نامه های مدنی به رفسنجانی

مسابقه در سازش با ارتجاع خون آشام علیه تنها آلت رناتیبود مکر اتیک :

تلاش مذبحانه برای ممانعت از سقوط تمامیت رژیم خمینی (یاد آور نقش ضد انقلابی بختیار در اواخر رژیم شاه)

مرداد ۶۳/۱
جملاتی از نامه بنی صدر به خمینی
وضع پیش از آنچه باید وخیم شد، داشت، ویرانی و کشتار و بی اعتباری دور از حد اسلام و روحانیت در افکار مردم ایران و مردم جهان ندامت می شناسد... نمی خواهم احتیاط فرستاد ایران امروز را برای شما شرح کنم. شما آنقدر بی هوش نیستید که ندانید ایران در حال سقوط است. می دانم که در این آرزای ختم های سرگرفت شده چون شراره های آتش نشان بیرون خواهند زد. در آغاز شما فریادی این خشم ها خواهید شد، هزاران خانواده های چکر سوخته فریاد های خشم سر خواهند داد و... اما زمان خواهد گذشت. ایران فریادی آرامش از سر خواهد گرفت و تاریخ دوران انحطاط شما را گواه بزرگی روح و توانایی دینی خواهد شد. روحی و دینی که به شما انگار دادند از اعصاب سقوط به فراز آید و بزرگی از سر گیرد...
بگذارید یک دولت لایق از مردم دلسوز بر سر کار آید و امور را به جریان عادی باز گردانند. وقتی مجلس جدیدی با انتخابات آزاد تشکیل دهد تا وضعیت سیاسی کشور عادی گردد...
از آزادی تشریح به مردم ایران و مردم مسلمان کشورهای مسلمان اعتماد کنید. امروز مردم همه را از بورداند و همه را می شناسند و رژیمی که در آزادی متمدنی امور می شود، رژیمی شداسلامی نخواهد شد...

جملاتی از نامه مدنی به خمینی
۶۲/۱۹
مصرانه و مخلصانه تنها دارم حالا که مرحله اول انقلاب را پشت سر نهادیم و به دوران سازندگی و شکوفایی انقلاب روی آورده ایم، اجازه فرمائید که اداری ملوکت را مدیریت درستکار و گاردان و فعال و قاطع و ملی و معتدل که بر سستی فرزند انقلاب باشند و بدرستی به اسلام انسان پرور محمدی ایمان داشته باشند برعهده بگیرند و آنگاه کشورمدارند ملک را اداره کنند...
هر گاه حالا و تحت رهبری های چابغالی چنان گامی برداشته شود بعد از چابغالی فرستهای مناسب سازندگی از دست خواهد رفت و احتمالاً آنگاه افراط کاری عرصی ایران را فرا خواهد گرفت... و ایران این قلب شیمی جهان تجزیه و نابود خواهد گردید و لذا تا فرصت باقی می ماند ملتنامه تنها دارم به آنچه که به عرض رسانیده ام عطف توجه فرمائید...

مرداد ۶۳/۱
جملاتی از نامه بنی صدر به خمینی
وضع پیش از آنچه باید وخیم شد، داشت، ویرانی و کشتار و بی اعتباری دور از حد اسلام و روحانیت در افکار مردم ایران و مردم جهان ندامت می شناسد... نمی خواهم احتیاط فرستاد ایران امروز را برای شما شرح کنم. شما آنقدر بی هوش نیستید که ندانید ایران در حال سقوط است. می دانم که در این آرزای ختم های سرگرفت شده چون شراره های آتش نشان بیرون خواهند زد. در آغاز شما فریادی این خشم ها خواهید شد، هزاران خانواده های چکر سوخته فریاد های خشم سر خواهند داد و... اما زمان خواهد گذشت. ایران فریادی آرامش از سر خواهد گرفت و تاریخ دوران انحطاط شما را گواه بزرگی روح و توانایی دینی خواهد شد. روحی و دینی که به شما انگار دادند از اعصاب سقوط به فراز آید و بزرگی از سر گیرد...
بگذارید یک دولت لایق از مردم دلسوز بر سر کار آید و امور را به جریان عادی باز گردانند. وقتی مجلس جدیدی با انتخابات آزاد تشکیل دهد تا وضعیت سیاسی کشور عادی گردد...
از آزادی تشریح به مردم ایران و مردم مسلمان کشورهای مسلمان اعتماد کنید. امروز مردم همه را از بورداند و همه را می شناسند و رژیمی که در آزادی متمدنی امور می شود، رژیمی شداسلامی نخواهد شد...

۶۲/۱۹
جملاتی از نامه مدنی به خمینی
مصرانه و مخلصانه تنها دارم حالا که مرحله اول انقلاب را پشت سر نهادیم و به دوران سازندگی و شکوفایی انقلاب روی آورده ایم، اجازه فرمائید که اداری ملوکت را مدیریت درستکار و گاردان و قاطع و ملی و معتدل که بر سستی فرزند انقلاب باشند و بدرستی به اسلام انسان پرور محمدی ایمان داشته باشند برعهده بگیرند و آنگاه کشورمدارند ملک را اداره کنند...
هر گاه حالا و تحت رهبری های چابغالی چنان گامی برداشته شود بعد از چابغالی فرستهای مناسب سازندگی از دست خواهد رفت و احتمالاً آنگاه افراط کاری عرصی ایران را فرا خواهد گرفت... و ایران این قلب شیمی جهان تجزیه و نابود خواهد گردید و لذا تا فرصت باقی می ماند ملتنامه تنها دارم به آنچه که به عرض رسانیده ام عطف توجه فرمائید...

بیانیه شورای ملی مقاومت

شورای ملی مقاومت در جلسه فوق العاده ۲۳/مرداد/۱۳۶۲ فعالیت های خمینی گرایانه در خارج کشور محصله مباحثه های اخیر آقباس بنی صدر و مدنی و نیز نامه های آنها به خمینی و رفسنجانی را که از سوی سازمان مجاهدین خلق ایران به آگاهی شما رسید، سراسر و ارزبانی نمود. شما وظیفه خود دانست که برای روشن شدن ادعاهای عمومی نکات زیر را با اطلاع برسانید:

۱ - چنانکه در بیانیه ۶۲/۱/۲۱ شورای ملی مقاومت نیز آمده است، این شورا رژیم خمینی و تمام دستمندی های درونی آن را بکفر ضدانقلابی می شناسد و طبعاً هرگونه موفقی با فعالیت را که در خدمت حفظ و تحکیم این رژیم ارتجاعی باشد و شبهه تحول پذیری و قابلیت اصلاح آبرالفا کند همدستی با ضدانقلاب حاکم و تلاش مذبحانه برای تضعیف روحیه

مقاومت و در نتیجه خیانت به عالی ترین مصالح مردم ایران و آرمان های آزادخواهانه و استقلال طلبانه آنها ارزیابی می کند. شورای ملی مقاومت مباحثه و نامه های فوق الذکر را مصداق چنین تلاشی می شناسد که ضمناً نظیر مسئولان جنایت پیشه و خونخوار رژیم خمینی را مدنظر دارد. هرچند نخستین هدف این قبیل موفقی ها مصلحتی کردن شورای ملی مقاومت می باشد، اما بداند که کوشش این قدرتمندان صوفق تر از کوشش آخرین نخست وزیر ناه برای پیگیری از اسواچ پیروزمند انقلاب مردم و حفظ رژیم نخواهد بود.

شورای ملی مقاومت بگبار دیگر خاطرنشان می کند که مبارزه با رژیم خمینی را براساس مقاومت مسلحانه و با استفاده از تمامی طرق و وسایل مکمل آن تا پیروزی نهایی بر این رژیم و استقرار حاکمیت ملی و مردمی

ادامه خواهد داد.
۲ - شدت باطن اخیر فعالیت های ضدانقلاب حاکم کشور، نه غلات نیات رژیم خمینی بلکه نشانه می توانی این رژیم و ترس از عواقب برگ خمینی است. ترسی که البته با توجه به اوچگیری و اعتدالی جنبش مقاومت عادلانه و نوابندی مردم ایران قابل درک است، اما هرگز نمی تواند هیچ روزنه ای امید بر روی کسانیکه به استحالای رژیم منززل خمینی دلبنده اند بکشاید.
۳ - شورای ملی مقاومت بار دیگر تاکید می کند که باستانای ضدانقلاب غالب و معلوب خواهان اتحاد همه جریانات فریخواه مردم ایران برای سرنگونی رژیم خمینی و بازسازی ایرانی آزاد و دیمکراتیک و مستقل می باشد.
شورای ملی مقاومت

نامه‌ی بنی صدر به خمینی ۱/ مرداد ۶۳

۱۳۶۳ هجری قمری ... ۳ اردیبهشت ...

نامه‌ی مدنی به خمینی ۱۹/ آذر ۶۲

بسم الله الرحمن الرحیم ...

نامه‌ی مدنی به رفسنجانی ۱۹/ آذر ۶۲

بسم الله الرحمن الرحیم ...

اندرینجا دارم آنچه را که از دانش و تجربه ام به شما در راه خدمت به ملت و انقلاب ...

مذهبی و تروریستی به هر عنوان و بهانه‌یی که باشد، در نهایت حاصلی جز ادامه حیات رژیم ارتجاعی نخواهد داشت»^(۱).

در هفتم آذر ۱۳۷۷ شورای ملی مقاومت، بیانیه ملی ایرانیان را تحت عنوان «دفاع از دموکراسی یا توجیه همکاری با رژیم؟» تصویب و منتشر کرد. قسمت‌هایی از آن را می‌خوانم:

«تکلیف کارگزاران و همدستان رژیم، که از مدتها پیش زره "البته خمینی" به تن کرده‌اند تا به جنگ جنبش مقاومت بروند، کاملاً روشن است. آنها به وظیفه‌یی که به عهده گرفته‌اند عمل می‌کنند. اما آن عده از فضلا و مدرسین حوزه دموکراسی، که از روی خودنمایی یا برای اظهار فضل حاضرند با آنها همصدا شوند تا نقش «ناصرحین» بسیجی را بازی کنند و به دیگران درس ادب و اخلاق یا عبرت‌آموزی از تاریخ بدهند، بهتر است اول مراقب جلو پای خودشان باشند تا در چاهی که رژیم برای «تبدیل معاند به منتقد» برایشان کنده است، نیفتند. در ضمن پرسیدنی است که چرا این مدعیان دفاع از آزادی و دموکراسی همه حساسیت خود را در مورد «خطر» مجاهدین و شورای ملی مقاومت بروز می‌دهند و در قبال ترفندهای تروریستی و جاسوسی رژیم در داخل و خارج کشور که به‌طور روزمره ادامه دارد، وظیفه خود را در امر به معروف و نهی از منکر مدام فراموش می‌کنند».

«سنت مبارزات آزادیخواهانه ایرانیان و نیز حداقل شرافت اخلاقی و احساس همبستگی با مردم سمت‌دیده میهن حکم می‌کند که عمال این رژیم و همدستانشان را به نحوی قاطع تحریم کرد و در انزوای کامل قرار داد. ما مرزبندی قاطع با رژیم ضدبشری ولایت‌فقیه را عمده‌ترین معیار برای ارزیابی ادعاهای افراد و گروهها و شناسایی دوست و دشمن تلقی می‌کنیم.

بنابراین تأکید می‌کنیم که هرکس حق دارد مخالف شورای ملی مقاومت ایران یا سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقاداتش را آزادانه ابراز کند. اما بهانه‌کردن این مخالفت برای مخدوش کردن مرزبندی با رژیم یا مشروعیت‌بخشیدن به یکی از جناحهای درونی آن را خیانت به مصالح ملت می‌دانیم».

«... از این رو افشای این شگردهای مودیان را - که در پوشش تمرین دموکراسی، راهگشای

تمرین خوشترقصی برای رژیمند- وظیفه خود می‌دانیم»(۱).

اکنون بگویید ببینیم «تخطئه مقاومت عادلانه» و تاریخی رشیدترین فرزندان مردم ایران در اشرف، «به‌هر عنوان و بهانه‌یی که باشد»، به‌سود کیست و چه حاصلی دارد؟ و هرگونه تلاش برای زیرآب‌زدن و بستن و متلاشی‌کردن و انهدام اشرف که در صدر خواستها و اولویتهای فاشیسم دینی است، جز خیانت چه نام دارد؟ به‌خصوص در شرایطی که اشرف بسا فراتر از نمونه‌های مشابه در تاریخ معاصر در زیر مهیب‌ترین بمبارانها، در معرض انواع فشارها و صدمات و لطامات و توطئه‌ها، در برابر جنایتهای جنگی و جنایت علیه بشریت در ۷ مرداد گذشته، در برابر گروگانگیری رذیلانه، و در برابر شدیدترین محاصره و تحریم پزشکی و سوخت و ارزاق از سوی دولت فعلی عراق، ۷ سال است که مقاومت کرده و به فاشیسم دینی تسلیم نشده است. اکنون علاوه بر موارد متعدد نقص عضو، دهها مورد از بیماران حاد و ویژه هستند که در اثر محاصره و تحریم پزشکی و ضدانسانی در وضعیت بسیار خطرناکی به‌سر می‌برند و دولت کنونی عراق جز با تسلیم و ندامت آنان به‌برداشتن تحریم پزشکی رضایت نمی‌دهد. اسامی و مشخصات شماری از این بیماران در اختیار ملل متحد است.

۳۴ سال پیش وقتی که اپورتونیستهای چپ‌نما تحت عنوان مارکسیسم و پرولتاریا مجاهدین را در یک مقطع متلاشی کردند و راه را برای اعمال هژمونی و حاکمیت مطلق‌العنان ارتجاع گشودند، در همان زمان، با استندهای لازم و کافی به همه متون مبارزاتی و سیاسی و ایدئولوژیک، خیانت را نقض آگاهانه اصول و زیرپا گذاشتن تعهدهای اساسی، تعریف کردیم.

البته این تعریف در مورد کسانی صادق است که در مبارزه مردم ایران برای رهایی از دیکتاتوری و برای آزادی و حاکمیت مردم به جای رژیم ولایت‌فقیه، به اصل و تعهدی قائل باشند. والا اگر با رژیم درآمیخته‌اند که دیگر حرفی با آنها نیست...

تعریف اصل و قانون

نزدیک به ۲۸ سال پیش درباره اصول حاکم بر مبارزه در برابر دیکتاتوری ولایت‌فقیه،

ناگزیر به تعریف اصول و کلمه «اصل» پرداختیم که من قسمتی از آن را خلاصه می‌کنم:

«اصل»، قانون بنیادی، مفهوم مرکزی یا ایده هدایت‌کننده در عملکرد هر مجموعه یا دستگاه و سیستم مشخص است. بنابراین وقتی در قلمرو هر یک از علوم صحبت از اصل یا اصول می‌شود، منظور، بیان قوانین بنیادی در قلمرو مربوطه می‌باشد. قوانینی که کل حرکات، روابط و کارکردهای تحت نفوذ خود را در هر زمینه مشخص (چه در علوم ریاضی یا علوم طبیعی یا علوم اجتماعی) در برگرفته و روابط و حرکات مزبور، تحت‌الشعاع آن قوانین انجام می‌شود و اساساً بوسیله آن قوانین قابل توضیح است. بدیهی است که هر یک از قوانین اساسی، قوانین بسیار دیگری را نیز در برمی‌گیرد که از مشتقات آن قانون محوری (یا مرکزی) یا حاصل عملکردها و ترکیبات پیچیده‌تر همان قانون به‌شمار می‌روند. به‌عنوان مثال: اصل اقلیدس را بایستی قانون اساسی و پایه‌یی هندسه مسطحه اقلیدسی محسوب نمود که سنگ بنای سایر قواعد و قوانین هندسه اقلیدسی بشمار می‌رود^(۲).

مکانیک یا علم‌الحرکات نیوتونی نیز با تمامی قوانین و قواعد فرعی‌اش بر قانون اساسی $f=mv$ مبتنی است.

یعنی که نیرو، حاصلضرب جرم اشیاء در شتاب حرکت آنهاست. هم‌چنین در اقتصاد کلاسیک، قانون (اساسی) «تبادل عرضه و تقاضا»، نقش بنیادین و مرکزی دارد به‌طوری که تمامی کارکردها و روابط اقتصاد کلاسیک سرمایه‌داری را در نهایت با آن توضیح می‌دهند؛ بنحوی که وقتی دوران حاکمیت این قانون به‌سر می‌رسد و دیگر توانایی پاسخگویی به رویدادهایی را که خارج از سیطره آن واقع است، ندارد؛ ظرفیت و محدوده اقتصاد کلاسیک نیز به انتها رسیده و بایستی به «اقتصاد» دیگری که بر مبنای تبادل استثمارگرانه «عرضه و تقاضا» استوار نشده، متوسل شد.

۲- اقلیدس - *Euclid* - (ریاضیدان یونانی قرن سوم قبل از میلاد) او واضع اصل پایه هندسه مسطحه (اصل اقلیدس) است که می‌گوید: «از یک نقطه در خارج یک خط فقط یک خط دیگر به موازات آن می‌توان رسم کرد». همه قوانین و اصول دیگر هندسه مسطحه از همین اصل ناشی شده‌اند.

حالا بیاید ببینیم تعریف «قانون» به لحاظ علمی چیست؟ قانون «رابطه» ضروری ناشی از ماهیت یک شیء را بیان می‌کند. مثلاً می‌گوییم آب در شرایط متعارف در ۱۰۰ درجه می‌جوشد و این یک قانون است. پس اگر چیزی را هرچه حرارت دادیم و دیدیم که نجوشید، آب نیست و چیز دیگری است. زیرا آن چه را که جوشاندیم پایبند به این رابطه ضروری نبوده است.

بر همین سیاق، قوانین مکانیک نیوتونی، بیان بسیار فشرده «روابط» حاکم در دایره حرکات مکانی است و ضرورت‌های موجود در این دایره را برملا می‌کند. ضرورت‌ها و قوانین و اصولی که کاملاً از اراده و خواست ما مستقلند و ما تنها با «شناختن» و پذیرش آنها، می‌توانیم بر آنها غلبه نموده و به نفع خود به کارشان بیندازیم.

در قلمرو علوم اجتماعی و دانش مبارزاتی، وضع البته بسیار پیچیده‌تر است. اما معنی آن، این نیست که قاعده و قانون و اصولی وجود ندارد. بسته به مرحله هر انقلاب، یعنی هدف یا هدف‌هایی که دارد، در این جا هم اصول و قوانینی حاکم هست. دوباره یادآوری می‌کنم که اصل، به‌طور ساده همان قانون بنیادی یا قانون مادر است. در علم حقوق هم، قانون اساسی، قانون مادر و بنیادی محسوب می‌شود و بقیه قوانین، مبتنی بر آن هستند و از آن ناشی می‌شوند.

پس در بحث ما که یک بحث سیاسی و مبارزاتی است، اصولی وجود دارد که: اولاً- از ماهیت همین مرحله می‌جوشد و رابطه ضروری و همبسته میان پیشرفت‌های مختلف در آن مرحله را عیان می‌کند.

ثانیاً- پایه و سنگ بنای بقیه قوانین و کارکردها و تاکتیک‌های همین مرحله محسوب می‌شود و در قبال آنها دارای نقش محوری و مرکزی است.

ثالثاً- مستقل از خواسته‌ها، تفکرات، بینش‌ها، عقاید اختصاصی و آرمان‌های تاریخی و فلسفی این یا آن فرد، و این یا آن گروه است. چنین اصولی خود را به کل مرحله (تا رسیدن به هدف آن مرحله) تحمیل می‌کند و از پذیرش آن گریزی نیست والا باعث شکست و ناکامی نظری و عملی منکران خود می‌شود.

نتیجه این که در یک مبارزه علمی و قانونمند و با حساب و کتاب، اصولی حاکم است که همه باید به آنها گردن بگذاریم تا آن تضاد اصلی که می‌خواهیم حل شود. تا آن هدفی

که می‌خواهیم حاصل شود. والا به‌جایی نخواهیم رسید.

اصل وحدت و همبستگی نیروها علیه استبداد مذهبی

اگر کسی واقعاً می‌خواهد دیکتاتوری ولایت‌فقیه در کار نباشد و سرنگون شود. این امر هم لابد اصولی دارد که باید آن را کشف کند. اصولی که دلخواه من و شما نیست. از یک‌طرف باید مشی و روش ضروری و لازم و قانونمند برای این کار را دریابد که همان استراتژی و تاکتیک است. به شرط این‌که قانونمند و بر اساس خصایص و کارکردها و روابط ضروری ناشی از ماهیت نظام ولایت‌فقیه باشد که در این مورد بعداً بحث خواهیم کرد.

از طرف دیگر کسی که واقعاً می‌خواهد دیکتاتوری دینی در کار نباشد باید دید که خودش با سایر نیروها، چه رابطه‌ی برقرار می‌کند (اعم از مثبت یا منفی) و چه تنظیم‌هایی را کافی و وافی به مقصود می‌بیند. این‌جاست که به اصل وحدت و همبستگی نیروها علیه رژیم ولایت‌فقیه می‌رسیم. در حالیکه رژیم می‌خواهد این نیروها متفرق باشند، با یکدیگر سرشاخ شوند و یکدیگر را نفی کنند تا خودش اثبات شود، به‌عکس، اصل وحدت و همبستگی نیروها ایجاب می‌کند که نیروهای جبهه خلق با هم یکی شده و علیه رژیم یکدیگر را تقویت کنند تا این رژیم نفی شود.

حالا به من بگویید، چگونه می‌توان فرد یا گروهی را تصور کرد که می‌خواهد این رژیم نباشد، آزادی و دموکراسی می‌خواهد، اما در عین حال، با اشرف و مجاهدانش یا با شورای ملی مقاومت ایران خصومت و عناد می‌ورزد و آنها را به سود رژیم تخطئه و تضعیف می‌کند و به‌درجه‌ی از درجات، سرکوب و کشتار و محاصره آنها راه، خواه و ناخواه، موجه می‌نماید و به‌لحاظ سیاسی راه را برای رژیم هموار می‌کند. آن هم در شرایطی که می‌بیند از سراسر جهان چه از بابت انسانی و حقوقی و چه از بابت سیاسی به حمایت از اشرف و اشرفیان برخاسته‌اند.

این‌جا دیگر دست رو می‌شود و در فقدان این «رابطه» ضروری، معلوم می‌شود که طرف مربوطه سودای دیگری در سر دارد والا حتی اگر با سرتاپای مجاهدین و مقاومت ایران هم مخالف می‌بود و هزار و یک انتقاد هم می‌داشت، دست‌کم تا وقتی که آنها در حال

جنگ با استبداد مذهبی هستند، عدم خصومت و عدم تعرض پیشه می‌نمود و برای نابودی اشرف، گلو پاره و قلم فرسوده نمی‌کرد. آخر مگر نه این است که مجاهدین خلق هر ایرادی هم که داشته‌باشند، در برابر یکی از وحشیانه‌ترین سرکوبیهای تاریخ بشری، عظیم‌ترین و شکوهمندترین مقاومت سازمانیافته تمامی طول تاریخ ایران را عرضه کرده و در برابر استبداد دینی ایستاده‌اند. آخر مگر نه این است که شورای ملی مقاومت ایران، هر ایرادی هم که داشته باشد، نزدیک به ۲۹ سال است که تنها جایگزین و آلترناتیو جدی را در برابر رژیم ولایت‌فقیه عرضه و حفظ و نگاهبانی کرده است؟

ارائه جایگزین،

مرحله عالی تکامل وحدت و همبستگی نیروها

بحث ما فعلاً در مراحل اولیه بود. اما اگر به تکامل وحدت و همبستگی نیروها بیندیشیم، سرانجام شما باید به جای آن چه می‌خواهید نفی و سرنگون کنید، مابه‌ازای آن را اثبات و سرپا کنید. در دیالکتیک سیاسی و اجتماعی هم تر و آنتی‌تر یعنی اثبات و نفی لازم و ملزوم یکدیگر هستند. در انقلاب ضدسلطنتی مردم می‌دانستند که چه نمی‌خواهند اما به‌وضوح روشن نبود که چه می‌خواهند. در اثر سرکوبگری شاه و از دور خارج شدن نیروهای اصلاح‌طلب ملی یا فرمیست به‌دنبال «انقلاب سفید» و یکپایه‌شدن رژیم شاه از یک رژیم بورژوازملاک به یک رژیم یکدست سرمایه‌داری وابسته، در اثر سرکوب و سربریدن نیروهای انقلابی و به‌خصوص در اثر متلاشی‌شدن سازمان مجاهدین خلق ایران به‌خاطر کودتای اپورتونیستی (در سال ۱۳۵۴)، سرانجام خمینی خلاء را پر کرد که بحث جداگانه‌یی است. در یک کلام ارتجاع رهبری انقلاب را ربود و بعد حق حاکمیت مردم را به ولایت‌فقیه یعنی حاکمیت آخوندهای فوق‌ارتجاعی هم‌جنس خودش، تبدیل کرد. حالا ۳۱ سال گذشته و مردم باید این بار بدانند که چه می‌خواهند؟ منظورم فرد یا شخص نیست. منظورم جایگزین مشخص با برنامه مشخص است به‌شرط این‌که انشانویسی و لفاظی نباشد. ما شورای ملی مقاومت ایران را پیشنهاد کرده‌ایم و نزدیک به ۲۹ سال است که با همسنگران شورایی، با همه مشکلات و ورود و خروج‌هایش، با تلاشی فوق‌سنگین،

محکم به آن چسبیده‌ایم و حفاظت و نگهداری از آن را در سخت‌ترین سالیان، تماماً مرهون و مدیون مریم در جایگاه رئیس‌جمهور منتخب همین شورا برای دوران انتقال حاکمیت به مردم ایران هستیم. ضرورت جایگزین سیاسی، علاوه بر نفی و اثباتی که گفتم، در این است که شهیدان و رزمندگان و فعالان این مقاومت بدانند که برای چه چیز و کدام جایگزین و کدام برنامه و چه هدفهایی مبارزه و مجاهدت می‌کنند.

برمی‌گردم به خمینی در آستانه سرنگونی رژیم سلطنتی که در این جا می‌خواهم به تفاوت خمینی آن روز با موسوی امروز دقت کنید: خمینی حتی از موضع فرصت‌طلبانه، پس از این که بوی سقوط رژیم شاه را استشمام کرد، تفاوتش با موسوی امروز، این بود که صریح و روشن می‌گفت: شاه باید برود! حتی بختیار را هم نپذیرفت. یعنی یک‌تنه خودش را با نفوذ مذهبی و سابقه سیاسی که داشت، به‌عنوان آلترناتیو و جایگزین جانداخت. کاش موسوی هم امروز می‌گفت: ولی فقیه باید برود! خامنه‌ای باید برود! و اصل ولایت‌فقیه ملغی و منتفی است! اما افسوس که به‌خصوص آنچه بعد از قیام عاشورا دیدیم عکس این بود. تنزل و تنازل بود و نه پیشرفت و پیشروی. این بحث را هم می‌گذارم برای بعد.

پس حرف این است که بالاخره در اوج وحدت و همبستگی نیروها، خواه و ناخواه باید یک جایگزین سیاسی یا آلترناتیو عرضه کرد که در نقش «جبهه واحد» عمل کند. توجه کنید که این جایگزین و آلترناتیو، فقط برای مرحله بعد از سرنگونی رژیم ولایت‌فقیه لازم نیست. خیر، قبل از آن و ضروری‌تر از آن، برای سرنگونی و در همین مرحله سرنگونی استبداد مذهبی لازم است تا بتواند قیام و سرنگونی را به سرانجام برساند.

سعی می‌کنم منظورم را دقیقاً برای همین مرحله تغییر رژیم و تحقق سرنگونی، با یک مقایسه بین خمینی و موسوی ساده‌تر و روشن‌تر بگویم:

اگر یادتان باشد دو روز بعد از قیام عاشورا، در پیام ۸دی، قدم بعدی خامنه‌ای را با همه هموطنان در میان گذاشتم و گفتم:

«متهم کردن آقای موسوی به این که راه مجاهدین را می‌رود کذب محض و زمینه‌سازی برای ارباب و اسکات و یا دستگیری است» و «باند خامنه‌ای و شرکا به‌غایت تلاش می‌کنند کروی و موسوی و اطرافیان و نظایر آنها را متقاعد کنند که به شرط تأیید یا شراکت در سرکوب

مجاهدین و مقاومت ایران و موضعگیری علیه آنها، از تیغ آخته ولایت در امان خواهند بود. تلاش می‌کنند مانند لاریجانی رئیس مجلس ارتجاع آنها را قدم به قدم، به همسفری و هم‌سفرگی مجدد در همین راستا بکشانند».

استدلال من در آن پیام این بود که موسوی خودش به‌صراحت اذعان کرده است که هدفش از شرکت در انتخابات بازگرداندن «عقلانیت دینی به فضای مدیریت کشور» بوده است. به‌عبارت دیگر هدف سیاسی نداشته و هدف اداری، آن هم در چارچوب «عقلانیت دینی» داشته است. اگر درست فهمیده باشم منظور این است که مدیریت شلتاق و پلتاق و حرکات مضحک و بی‌دنده و ترمز احمدی‌نژاد مورد پسند او نبوده است.

اگر سخنرانی رئیس‌جمهور برگزیده مقاومت ایران را در ۳۰ خرداد امسال خوانده باشید، در فردای انتخابات رژیم گفت که در مناظره‌های انتخاباتی، همه شرکت‌کنندگان «به دقت مراقب خطوط قرمز رژیم بودند که مبادا ذره‌یی از آنها عدول کنند...» به همین دلیل در مناظره‌ها هم:

هیچ‌کس! حتی برای یکبار از حاکمیت مردم و تعارض ماهوی آن با ولایت‌فقیه صحبت نکرد و قانون اساسی و سلطنت مطلقه فقیه را زیر سؤال نبرد!
هیچ‌کس، حتی برای یکبار از آزادی و این که مردم ایران، تشنه آزادی هستند حرفی نزد.

هیچ‌کس، حتی برای یکبار از این که در این رژیم و قانون اساسی آن، زنان حق رهبری و ریاست و قضاوت ندارند، و از نابرابری و تبعیض جنسی رنج می‌برند صحبت نکرد، از قتل‌عام زندانیان سیاسی و اعدام‌شدگان در این رژیم حرفی نزد.
هیچ‌کس! حتی برای یکبار به قانون ضدانسانی قصاص و سنگسار و دست‌وپا‌بریدن و اعدام ۱۵۰ زندانی سیاسی در ۴ سال اخیر تحت عنوان محارب و مفسد اعتراض نکرد» و «این آغاز پایان رژیم ولایت‌فقیه است».

حالا سؤال این است که آیا به‌راستی این موسوی می‌تواند، سری برای تغییر و سرنگونی این رژیم یا حتی استحاله و اصلاح آن باشد که لازمه‌اش پس‌زدن خامنه‌ای است؟ کاش اینطور بود که در این صورت کار ما آسانتر و بارمان سبکتر می‌شد. اما واقعیتها، همیشه

سرسخت‌تر از خواسته‌های ساده‌گزینانه من و شماس. حالا قضاوت کنید که در چنین وضعیتی که مردم قیام کرده‌اند تا استبداد مذهبی را پایین بکشند، زدن زیرآب اشرف و مجاهدین و شورای ملی مقاومت تا کجا در خدمت ولایت‌فقیه است.

خمینی اقلّاً در مرحله سقوط شاه، هرکار که کردند حاضر نشد برچسب «مارکسیست-اسلامی» علیه مجاهدین را تایید کند و آن را در مصاحبه با لوموند در پاریس قویاً رد کرد. حواسش جمع بود که اگر پای چنین چیزی بیاید، بازنده خود اوست. خودش هم که بعدها به زبان اشهدش گفت که چند سال قبل از این که به پاریس برود، یعنی از نجف با مجاهدین عناد داشته و آنها را یهودی دوآتشه‌تر از مسلمان، می‌دانسته و با مبارزه مسلحانه آنها هم از اساس مخالف بوده است. در عین حال در آن زمان دم فروبست. خمینی حتی برخلاف دکتر سنجابی که علناً «تروریسم» را محکوم کرد تا مقبول آمریکاییها واقع شود، هرگز در آن روزگار مرتکب چنین اشتباهی نشد. به‌خاطر منافع خودش هم که شده، نه فقط تا سقوط شاه با ما تضاد کار نکرد بلکه به‌طرق مختلف درصدد جذب ما بود. با وجود این که یک جزوه درونی مجاهدین در زندان اوین در اثر اشتباه و تصادف در همان سال ۵۷ به‌دست آخوندها و شخص رفسنجانی افتاده بود که در آن خصوصیات ارتجاعی خمینی را ردیف کرده بودیم. آنها هم بدون شک با هرچه غلیظ‌تر کردن آن چه در این جزوه بود، آن را قبل و بعد از آزادیشان از زندان به خمینی رسانده بودند. اما خمینی حواسش جمع‌تر از این چیزها بود.

به‌عنوان مثال: در فاصله اول تا دهم بهمن ۱۳۵۷ یعنی از فردای روزی که ما از زندان آزاد شدیم تا دو روز قبل از ورود خمینی به تهران، تقریباً هر روز احمد خمینی با من از پاریس تماس تلفنی داشت و از قول خود خمینی هم برای مجاهدین دست تکان می‌داد. یکبار به‌صراحت در همان روزهای اول که هنوز اوضاع تعیین تکلیف نبود به من گفت اگر شما تابلو بزیند و مجاهدین را علنی کنید، یک میلیون جوان در تهران و شهرستانها می‌آیند و ثبت‌نام می‌کنند. یکبار هم تماس گرفت و گفت آقا تأکید کرده‌اند که می‌خواهند در موقع ورود به تهران حفاظتشان با مجاهدین باشد و شما برای این موضوع حتماً آقای بهشتی را ببینید، بقیه‌اش را در تلفن نمی‌توانم بگویم...

روز بعد من به دیدن بهشتی رفتم. آن قدر گرم گرفت که حد نداشت و گفت از پاریس به ما هم ابلاغ شده که مجاهدین باید حفاظت ایشان را به عهده بگیرند و ما را برای ترتیبات اجرایی این کار به «کمیته استقبال امام» احاله داد. سردار خیابانی از جانب مجاهدین به این کمیته رفت و مخاطب او هم هاشم صباغیان و جمعی از آخوندها بودند. وقتی موسی از آن ملاقات برگشت، دیدم که بسیار عصبانی است. در حالی که سالیان سال در زندان از نزدیک دیده بودم که تا کجا خویشتنداری می کند.

به طعنه گفتم: چه شده، نتوانستی خودت را کنترل کنی؟!

گفت: اصلا با اینها نمی شود کار کرد. انگار منطق و زبان آدمیزاد ندارند و هرچه برایشان از حفاظت و نکات آن و شرایط خودمان گفتم، زیربار نمی رفتند...

با توضیحات موسی برای من و سایر برادرانمان روشن شد که این کار عملی نیست و قبل از هر چیز حالا که خود خمینی هم چنین چیزی را خواسته، لابد عده دیگری از اساس مخالف هستند یا هم که خودش پشیمان شده است.

۲۹ سال بعد، در بهمن ۱۳۸۶ در خاطرات ناطق نوری، چنین خواندم:

«در نوفل لوشاتو برنامه ریزی کرده بودند که اداره مراسم به دست مجاهدین خلق باشد و آنها تربیون دار باشند و مادر رضایی و پدر ناصر صادق و حنیف نژاد نیز به امام خیرمقدم بگویند و صحبت کنند. وقتی از این برنامه خبردار شدیم در تلفنخانه مدرسه رفاه، آقای مطهری و کروی و انواری و معادخواه و بنده جمع شدیم. همه عصبانی بودیم که اگر فردا اینها بهشت زهرا بیایند و تربیون دست اینها بیفتد چه می شود؟ آقای کروی تلفن زد به احمدآقا در پاریس و با احمدآقا با عصبانیت صحبت کرد و نسبت به این کار اعتراض کرد و تلفن را با عصبانیت پرت کرد و قهر کرد. سپس آقای معادخواه گوشی تلفن را برداشت و با حاج احمدآقا صحبت کرد. ایشان هم عصبانی شد و گوشی را زمین زد. توی اینها تنها کسی که عصبانی نمی شد، بنده بودم. گوشی را برداشتم و یک خرده صحبت کردم که اگر اینها بخواهند با آن سوابق و اعلان مواضع داخل زندانشان، اداره امور را بگیرند، دیگر نمی شود جلو آنها را گرفت. در همین لحظه، آقای مطهری فرمود: «تلفن را به من بده» ایشان تلفن را گرفت و با عصبانیت (علامت عصبانیت مرحوم مطهری حرکت زیاد سر ایشان بود) به حاج احمدآقا گفت: «آقای حاج احمدآقا این که من می گویم ضبط کن و ببر به آقا بده». احمدآقا گویا به ایشان گفته بود ما داریم حرکت

می‌کنیم. امام هم راه افتاده و سوار ماشین شده است. مرحوم مطهری گفت: «من نمی‌دانم، این جمله‌یی را که من می‌گویم را به امام بگو». احمدآقا گفت: «چیست؟» گفت: «به امام بگو مطهری می‌گوید اگر فردا شما بیایید و تربیون بهشت زهرا دست مجاهدین خلق باشد، من دیگر با شما کاری نخواهم داشت». تا این جملات را شهید مطهری گفت، حاج احمدآقا جا خورد و ایشان خطاب به مرحوم مطهری گفت: «آقا هرکاری شما کردید قبول است. فردا تربیون را خود شما اداره کنید». بعد از این ماجرا تمام بساط مجاهدین خلق را به هم ریختیم و تربیون را از دست آنان گرفتیم و آقای بادامچیان و معادینخواه جزو گردانندگان تربیون شدند و آقای مرتضایی فر هم قرار شد شعار بدهد. من جزو برنامه آن‌جا نبودم و بعداً در آن‌جا قرار گرفتم» (خبرگزاری فارس ۱۴ بهمن ۸۶).

واضح است که خمینی به مقتضای زمان و مصلحت خودش، در پاریس که بود، می‌خواست هرطور شده مجاهدین را حتی به‌عنوان وزنه تعادل در برابر سایر آخوندها به سود خودش داشته باشد.

اخیراً هم در جایی خواندم که یکی دیگر از نزدیکان خمینی گفته است که در آن روزگار: آقا، در پاریس مصلحت را در این دیدند، اولاً - به‌جای حکومت اسلامی که سابق بر این می‌گفتند، بگویند ما جمهوری اسلامی می‌خواهیم. ثانیاً - کاری نکنند که مقبول جوانهای دانشگاهی باشد و جذب شوند (نقل به مضمون).

فصل پنجم

همسویی
اصلاح طلبان واقعی
با مقاومت

در بیانیه شورا در فروردین سال ۱۳۷۸ در مورد معیار تشخیص استحاله‌طلبان قلبی از اصلاح‌طلبان واقعی دیدیم که «بنا بر همه تجارب جهانی، رفرم و اصلاح واقعی در هماهنگی با اپوزیسیون انقلابی و با تکیه به این نیرو صورت می‌گیرد. رفرمیست واقعی، در مبارزه علیه استبداد مذهبی، با شورای ملی مقاومت همسوست. وگرنه ادعای اصلاح‌طلبی، گشایش یا طلب «جامعه مدنی» حرفی پوچ و ادعایی میان‌تهی خواهد بود»^(۱).

حالا می‌خواهم به موازات بحث اشرف و مجاهدین و تنظیم رژیم و ضد رژیم با آنها، یک نمونه از نحوه برخورد مهندس بازرگان با مجاهدین را بگویم. اما مقایسه بین بازرگان و موسوی را به عهده خودتان می‌گذارم:

با وجود این که در سال ۵۷ و ۵۸، ما همه اختلاف‌فایمان را با بازرگان علناً می‌گفتیم و می‌نوشتیم، با وجود این که او بعد از عزل از نخست‌وزیری، بسیار تحت فشار خمینی بود، در عین حال در دور دوم انتخابات مجلس به صراحت از من حمایت کرد و برای خودش در دسر زیادی هم خرید.

قبل از این که موضوع را شرح بدهم، باید این نکته را خاطر نشان کنم که وقتی بازرگان روی کار آمد، در همان اسفند ۵۷ من به‌طور علنی، انتقادهای صریح و جدی را علیه سیاستهای دولت او عنوان کردم که روز بعد تیتراژ اول مطبوعات آن زمان هم شد. چندی

۱- نشریه مجاهد شماره ۴۳۶ به تاریخ ۳۱ فروردین ۱۳۷۸ قطعنامه شورای ملی مقاومت ایران

کمیسان
تک شماره - ۱۵ ریال
پخشیه ۶ اسفند ۱۳۵۷ - ربهن لاول ۱۳۹۹ - شماره ۱۰۶۶۶

بازرگان: از اعدام ژنرالها از طریق روزنامه‌ها مطلع شدم

فدائیان و حزب توده فراموش شده‌های انقلاب نخواهند بود و مثل دیگران جای خود را خواهند داشت

شرایط کشور های همجوار، کم و بیش شبیه قبل از انقلاب ایران است

محل: شه سول هتم

انقلابیون بیشتر بهر هبرشان نزدیک نیستند

هشدار مجاهدین خلق درباره نقایص انقلاب

جزئیات نظران دکتر شایگان درباره مشکل حکومت و روش سیاسی آینده ایران

ایران نمیتواند به قرن اول اسلام باز گردد

اطلاعات

پخشیه ۶ اسفند ماه ۱۳۵۷ - شماره ۱۰۹۳۳ تک شماره ۱۰ ریال

استقلال برای ایران و خودمختاری برای کردستان

پو نویس جمهوری خلق
آسود است و مسئولیت
هور یا نخستوزیر باید
باشد (سیستم آلمان -
فدرال)

پو یا شوروی و آمریکا
ماتسوان مسافر باید
داشت بدون آنکه تحت
تأثیر هیچکدام قرار
نموند

پو نفت سرمایه‌های است
که متصرف باید برای
رفع احتیاجان علم بکار
گرفته شود

تر صفحه ۱

با احتمال زیاد

هشدار مجاهدین خلق بدولت مهندس بازرگان

نماینده هیئت
اعزای دولت:
بعضی
خواستنها
را جواب
نمیدهم
ولی بقیه
بمهدد

بعد که با او در دفتر نخست‌وزیری دیدار داشتم، گله‌گزاری کرد که چرا این قدر تند به دولت من حمله کردید؟ برایش شرح دادم ما که مواضع خودمان را گفتیم، اما اگر شما عنایت می‌کردید از قضا به بهترین صورت می‌توانستید، از حمله و انتقادی که از موضع چپ به دولتتان کردم، در برابر «علما» بهره‌برداری کنید. بعد هم مثال مصدق و هندرسون و هریمن را زدم که وقتی از آمریکا آمدند و او را برای گرفتن امتیاز نفت تحت فشار گذاشتند، موضع‌گیریهای جناح چپ جبهه ملی و از جمله سرمقاله‌های دکتر فاطمی در باختر امروز را جلو آنها گذاشت، تا زیاده‌خواهی آنها را مهار کند... وقتی این مثال را برای بازرگانان زدم، به فکر فرورفت و بعد از چند لحظه گفت، درست می‌گویید ولی کاش قبلش این را به من گفته بودید... حالا برمی‌گردم به دور اول و دوم نخستین انتخابات مجلس شورای ملی در زمان خمینی و مواضع بازرگانان:

در دور اول انتخابات مجلس شورای ملی، بازرگانان و نهضت آزادی گروه انتخاباتی خودشان را داشتند و تعدادی از آنها هم در همان دور اول وارد مجلس شدند. خمینی در حد مجلس (و نه دولت) می‌خواست آنها را داشته باشد. حدس می‌زنم که بازرگانان در دور اول یقین داشت که ما هم وارد مجلس خواهیم شد و در آن جا می‌تواند همان جبهه مورد نظرش را (که قبلاً گفتم) با شراکت ما تشکیل بدهد. سرمقاله‌های آن روزگار حزب خمینی (جمهوری اسلامی) را اگر ببینید با وحشت و نگرانی بسیار این ارزیابی را ارائه می‌دادند که بین ۸۰ تا ۱۲۰ کرسی مجلس را ممکن است مجاهدین ببرند، نمی‌دانستند که خمینی شخصاً نخواهد گذاشت، حتی پای یک مجاهد هم به مجلس برسد! اما بازرگانان وقتی که دید در دور اول، مجاهدین عمدتاً حذف شدند و چند ده نفر هم مثل خود من به دور دوم رفتند، باید شوکه شده باشد. چون خوب می‌فهمید که حضور مجاهدین در مجلس شورای ملی دست کم وزنه تعادلی برای افسارزدن به نفرات خمینی خواهد بود. از طرف دیگر حمایت‌های اجتماعی و سیاسی از مجاهدین برای این که لااقل چند نفر از آنها به مجلس راه پیدا کنند خیلی بالا گرفته بود.

در روز ۱۶ اردیبهشت ۵۹ چند روز مانده به دور دوم انتخابات، در حالی که خمینی در این

فاصله دانشگاهها را تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» سرکوب کرده و بسته بود، بازرگان با اعلام حمایت علنی از من همه را غافلگیر کرد:

«بسمه تعالی

خواهران و برادران همشهری تهران و حومه. در این موقع که ملت شرافتمند و قهرمان عزیز برای دور دوم انتخابات به پای صندوقها می‌روند، برای تامین وحدت و حقوق گروههای اقلیت امیدواریم آقای "مسعود رجوی" که معرف جناح پرشوری از جوانان با ایمان می‌باشد نیز به مجلس راه یافته، موفق به همکاری صادقانه با گروههای با حسن نیت و در خدمت به خدا و خلق بشود.

۱۳۵۹/۲/۱۶ - مهدی بازرگان»

به این ترتیب، در صحنه سیاسی چیزی ورق خورد و با حمایت بازرگان از کاندیدای مجاهدین، خمینی و حزبش در قبال مجاهدین در انزوای کامل قرار گرفتند چون اغلب جریانات و گروههای سیاسی، به‌طور یکدست از ما حمایت کرده بودند و بازرگان آخرین و مهمترین وزنه‌یی بود که در این رابطه وارد شد و آرایش سیاسی ما را در برابر خمینی کامل کرد.

اما اشتباه دردناک بازرگان که به‌قول خودش از سنخ تن‌دادن به «حیات خفیف و خائنه» بود در سال ۱۳۶۴ با کاندیداتوری در انتخابات ریاست جمهوری صورت گرفت. از پیش روشن بود که خمینی دوباره خامنه‌ای را به همین منصب خواهد گماشت و اصولاً روزگار این قبیل مانورها سپری شده است. خمینی از اوایل خرداد تا روز ۷ مرداد ۱۳۶۴، به مدت دو ماه بازرگان را در جریان انتخابات ریاست جمهوری رژیمش بازی داد. به این وسیله هم بازرگان را در برابر مقاومت قرار داد تا به آن برچسب «تخریب و ترور» بزند، هم تنور انتخابات را گرم کند، هم دهان استحاله‌طلبان داخلی و بین‌المللی را علیه ما آب بیندازد و هم صفوف دیگر نیروهای اپوزیسیون را متزلزل کند. شورای ملی مقاومت سفت و سخت ایستاد و در بیانیه ۱۱ تیر ۱۳۶۴ خود اعلام کرد:

«نخستین نتیجه عینی، عملی و قابل لمس نامزدشدن بازرگان صرفنظر از بزرگ کردن این نامزدی به انحاء مختلف، تائید مشروعیت نظام ضد‌مردمی و ضدملی خمینی در تمامیت آن است که خیانت به عالیترین مصالح مردم ایران و آرمانهای آزادیخواهانه طلبانه آنها محسوب

می‌شود».

هم‌چنان که شورا در بیانیه خود خاطرنشان کرده بود، بازرگان برای این که کاندیداتوری او رد نشود و مقبول خمینی واقع شود، با برچسب «تخریب و ترور»، از کیسه مقاومت ایران و رنج و خون بیکران مردم ایران، به خمینی پرداخت کرد. اما در روز ۷ مرداد ۱۳۶۴ ناگهان شورای نگهبان ارتجاع به دستور خمینی بازرگان را حذف کرد. یعنی نخست‌وزیر دولت «امام زمان» را هم که خود خمینی به آن عنوان داده بود، دارای شرایط لازم، محسوب نکرد. ساعتی بعد من ضمن یک اطلاعیه از آقای بازرگان خواستم که: «امیدوارم که باندازه کافی درس گرفته باشند و به مردم بیبوندند و به جای پشت کردن به مقاومت، به خمینی پشت کنند. به جلادان و شکنجه‌گران او پشت کنند».

آخرین فرصت

یک ماه‌ونیم بعد، بازرگان به خارج کشور آمد. من فرصت را مغتنم شمردم. به دلایل متعدد بسیار دوست داشتم و علاقمند بودم که دیگر به نزد خمینی بازنگردد و در کنار ما باشد. علاوه بر دلایل سیاسی، آخر او از «نیاکان» سیاسی و ایدئولوژیک خودمان در دهه ۴۰ بود و مجاهدین از سال ۴۲ به بعد از او جدا شدند. جداً دوست داشتم که «راه طی‌ناشده» عمر خود را دور از خمینی و رژیمش، جدای از خمینی و رژیمش و بدنامیهای آن بگذرانند. جداً خواهان عاقبت‌به‌خیر شدن و موضعگیریها و طنز جانانه او علیه خمینی و رژیمش بودم. تقریباً تمام کتابهای او را خوانده بودم. وقتی در زندان شاه بود جزوه‌یی نوشت با عنوان «اسلام مکتب مولد و مبارز» که اوج سیاسی او بود. در تاریخ معاصر ایران نخستین پرچمدار و روشنفکری است که رابطه علم و اسلام را دوباره کشف نمود، و به‌همین دلیل نیز مدتها ملعون و منفور بسیاری از حوزه‌نشینان واقع شد. هرچند که هیچ‌گاه از علوم طبیعی فراتر نرفت و به علوم اجتماعی که رسالت اخص مجاهدین بود، راه نبرد. اما در هر حال هم‌چنان که قبلاً هم نوشته و گفته‌ام، افتخار پیشگامی او از نظر ما چیز کمی نبود و از این لحاظ به او مدیون بودیم. در سالهای ۴۶ تا ۵۰ در سازمان مجاهدین کتاب «راه طی‌شده» او را - که در سال ۱۳۲۷ نوشته بود - به استثنای قسمت اجتماعی‌اش می‌خواندیم و سه دور سؤال و جواب

داشت. من پاراگراف دوم صفحه ۹۶ «راه طی شده» را دهها و دهها بار ضمن بحثهای ایدئولوژیک خوانده بودم و تقریباً حفظ بودم. زیر نظر حنیف بنیانگذار آن سه دور سؤال و جواب را که آن زمان هم مرحله یک و دو و سه می‌گفتیم، خودم نوشته بودم و وقتی که حنیف شهید به بازرگان - پس از آزادی بازرگان از زندان - نشان داده بود، خودش هم تعجب کرده بود که چه کارهایی بر روی کتابش صورت گرفته است. بعد که ما از زندان آزاد شدیم، و او در خانه رضاییه‌های شهید به دیدنمان آمد، با یکدیگر به اتاق خصوصی رفتیم. من بعدها فهمیدم که او برای تشکیل دولتش در حال تست من بوده است. پرسید حالا که دیگر رژیم شاه نیست و مخفی‌کاری ندارید، به من بگویید که سؤال و جوابهای راه طی شده را در سازمان چه کسی نوشته بود؟ گفتم: من که الان در خدمتتان هستم... بعد هم وقتی که به مجموعه آثار و کتابهایش و مفاد آنها اشاره کردم تعجب کرد. با این همه پس از عزل از نخست‌وزیری که آخرین بار در مرداد ۵۹ به دیدنمان آمد و می‌خواستیم شکایت‌هایمان از خمینی را با او در میان بگذاریم و درد دل کنیم، ماه رمضان و نزدیک غروب بود. پرسید، روزه‌اید؟ گفتم، بله. گفت تا افطار می‌نشینم. یک خرما بخورید، افطار شما را ببینم بعد بروم... گفتم آقای مهندس علتش چیست؟ گفت می‌خواهم پیش امام و علما شهادت بدهم که خودم دیدم که روزه است و افطار کرد! به شوخی گفتم آقای مهندس اگر این‌طوری چیزی حل می‌شود، ما هر روز در خدمتیم و روزه می‌گیریم و شما موقع افطار ما را هر کجا خواستید ببرید تا معاینه و چک کنند بعد افطار می‌کنیم، تا ببینیم مشکل حل می‌شود؟ و آیا مشکل در نماز و روزه و خدا و نبوت است؟!

وقتی در شهریور ۱۳۶۴ مهندس بازرگان به آلمان آمد من معطل نکردم. چون هیچ دسترسی به او نداشتیم، شخصاً خواهر مجاهد‌مان شهرزاد صدر را که با مهندس بازرگان آشنایی دیرینه خانوادگی داشتند توجیه کردم و نامه را به‌دست او سپردم تا به آلمان برود و هرطور شده مهندس را پیدا کند و آن را همراه با یک نسخه از لیست شهیدان، از جانب من به او تقدیم کند. این کار انجام شد، اما دریغ و افسوس که ۳ روز بعد از دریافت نامه از آلمان به تهران بازگشت. نامه را عیناً از روی نشریه مجاهد به تاریخ ۱۸ مهر ۱۳۶۴ می‌خوانم:

«بسم الرحمن الرحيم

۲۵/شهریور/۶۴

آقای مهندس بازرگان،

فهرست شهدا را ملاحظه کردید؟ آیا شراکت در چنین رژیم ضدبشری و خون‌آشامی کافی نیست؟ فکر می‌کنم به خوبی می‌دانید که خمینی دجال از قبل شراکت امثال شما و این که هنوز هم حاضر به بریدن از رژیم او نیستید، تا کجا در ادامه کشتار و جنایت دست بازتر پیدا می‌کند. آیا آن همه سخن‌گفتن از "اسلام" و داعیه "آزادی" همین است؟ راستی چرا خمینی که این همه شکنجه و اعدام می‌کند در مقابل شما - حتی برای همین سفرندان به خارجه - منعطف است؟ برای آخرین بار از موضع نصیحت و خیرخواهی به شما می‌گوییم و از شما می‌خواهم که بیایید و در این سن و سال به حکم "اختیار" وجه مثبت و مردمی و تکاملی "دره بی‌انتهای" وجود خود را نیز به اثبات رسانده و بخش "طی‌ناشده‌ی راه" عمر را با نام نیک و دوری کامل‌العبار از ننگ رژیم خمینی به‌سر برید...

مشخصاً پیشنهاد می‌کنم دیگر به نزد خمینی و تحت سلطه ننگین او برنگردید. سیاست تبعید و مهاجرت پیش بگیرید. همه وسایل را هم بدون کمترین چشمداشت سیاسی برایتان شخصاً تضمین می‌کنم. به‌یاد داشته باشید که اگر تا دیروز می‌توانستید عذر و بهانه‌ی نزد خلق و خالق داشته باشید که تحت شرایط خفقان و به واسطه کهولت سن درمانده و معذور بوده‌اید، حال که به خارجه آمده‌اید دیگر هیچ عذر و بهانه‌ی از شما پذیرفته نخواهد بود. به‌خصوص که من از سوی مجاهدین و به‌ویژه از سوی خانواده شهدا اعلام می‌کنم که اگر نزد خمینی و تحت حاکمیت او برنگردید و باز هم با حضور در درون رژیم او - که صدمبار تبهکارتر از رژیم شاه است - دست او را بر جان و مال و نوامیس ما و سایر خلق‌الله بازتر نسازید؛ حفظ حرمت و تأمین معیشت جنابعالی و هر تعداد از همراهانتان علی‌الدوام برعهده ما خواهد بود.

آقای مهندس بازرگان

یادتان هست که بیست سال پیش مجاهدین از شما جدا شدند. ما بدخواه کسی نیستیم و به حکم خدا و قرآن به وظیفه تاریخی خود که قیام به عدل و قسط و احراز آزادی و حاکمیت ملی است قیام کرده‌ایم. یک نکته آخرین را هم می‌گوییم و درمی‌گذرم و دیدار را به قیامت‌احالت می‌دهم. نکته که حقیماً همانا "شرط بلاغ" است، این است:

فرصت بیرون آمدن جغرافیایی از زیر علم خمینی هر روز فراهم نمی‌شود؛ هیئات که یک روز افسوس

نخورید که چرا امروز فرصت گریز از ظلمات خمینی را از دست دادید.

والسلام علی من اتبع الهدی

با ایقان به سرنگونی تام و تمام رژیم ضدبشری خمینی و تمامی دارودسته‌های ضد مردمی رژیمش و با ایمان به پیروزی مردم و مقاومت ایران و استقرار صلح و آزادی و حاکمیت مردمی و استقلال ملی

مسعود رجوی

۲۵/شهریور/۱۳۶۴»

سرنوشت

سالها بعد وقتی که بازرگان از «حیات خفیف و خائنانه» در ایران تحت سلطه رژیم خمینی نوشت، بسیار حسرت خوردم و خمینی را هزار بار لعنت کردم که مانند شیطان مجسم، چگونه کسی مانند بازرگان را هم به بازی گرفت و به این نقطه رساند.

آخرین کتاب بازرگان که همزمان با درگذشت او در دیماه ۱۳۷۳ منتشر شده، اما بعد از آن اجازه انتشار نیافت، برگرفته از سخنرانی او در عید مبعث سال ۱۳۷۱ است. حکومت آخوندی و عملکرد رژیم ولایت فقیه آن چنان او را منزجر و در عین حال در هم فشرده و درب و داغان کرده است که پس از سالیان دراز صحبت از رسالت انبیا که طبق نص صریح قرآن برای «اقامه قسط» و سرنگونی ستمگران و باز کردن زنجیرها بوده، حرفهای قبلی خود را هم نفی کرده است. مثلاً می‌گوید:

«موسی مانند ابراهیم کاری به امپراتوری و قصد سرنگونی فرعون را نداشته».

«حضرت عیسی کاری به مسائل دنیایی و امپراتوری قیصر و کسری نداشته، صرفاً به امور اخلاقی و معنوی یا نوعدوستی می‌پرداخت».

«سیدالشهدا حسین بن علی امامی است که قیام و نهضت و شهادت او را غالباً ... به منظور سرنگون کردن یزید و تأسیس حکومت حق و هدایت و عدالت اسلامی ... می‌دانند. در حالی که اولین حرف و حرکت امام حسین ... امتناع از بیعت با ولیعهدی یزید بود».

«پیغمبران ... عمل و رسالتشان در دو چیز خلاصه می‌شود: انقلاب عظیم فراگیر علیه خودمحموری انسانها، برای سوق دادن آنها به سوی آفریدگار جهانها و ... اعلام دنیای آینده جاودان بی‌نهایت بزرگتر از دنیای فعلی».

باز هم باید گفت: ای دو صد لعنت بر خمینی و خامنه‌ای باد.
باید گفت: تبت یدای خمینی... و مرگ بر اصل ولایت‌فقیه



بسم الله الرحمن الرحيم

۲۵ خرداد ۶۴

آقایهندس بازرگان

فدیت شهید اسلام حفظه کردید؟ آیا شرکت در چنین رژیم ضد منبری و خون-
آشامی کافی نیست؟ مگر می‌کنم تجوی میدانید که غنیمی وصال از قبل شرکت اشال
شما و اینکه هنوز هم حاضر به بریدن از رژیم اوستید تا کی در اوانه گت رو چنایت
دست باز تر بیدای کند. آیا آینه سخن گفتن از اسلام و داعیه و آزادی و همین
است؟ راستی چرا چنین کارنامه شکنجه و اعدام نکند در مقابل شما حتی برای همین سزای ناخوار و بیگناه
برای آخرین بار از موضع نصیحت و خیرخواهی بشناسم که از شما میخواهم که بیایید
و در این سن و سال و حکم و اعتبار « وجه مثبت و مروت و کمالی » ذره‌ای به انتهای «
وجود خود را با ثبات رسانده و بخش علی ناشده راه عمر را با نام نیک و دور کامل العیار

از ننگ رژیم غنیمی مبر برید ...
شخصاً بشنیدای کنم و گیر به نزد غنیمی و حکمت سلطه تکلیف از بر عمر دید بسیار بقید و بصورت
در پیش بگیرید. چه در سایل راهم بدون کمترین عیبم دانست بسیار بر اینان شخصاً نصیحت می‌کنم.
بیاد داشته باشید که اگر تا دیر در حیرتستید خود رو بهانه ای نزن و خلق و خالق داشته باشید که

در اسطوخودوس

تحت شرایط خفصان در مانده و مستورد بوده اند، حال که بخار هم آمده اند دیگر هیچ غدر و بلای از دشمنان نماندند. مخصوصاً که من از سوی مجاهدین و پوزنه از سوی مخالفان شنیده اند که من که از نزد خیمین و تحت حاکمیت او بزرگ بودم و ~~خیمین~~ باز هم با حضور در درون و دریم او که صد بار تهنیت از دریم شاه است دست او را بر جان و مال و زواجیس ما و سایر خلق الهی با ترسنا زید با حفظ حرمت و تأمین معیشت خندان و هر تعداد از حرا خاندان علی الدوام بر عهده ما خواهد بود.

آقایهندس بزرگان

یادمان هست که بیست سال پیش مجاهدین از شاه عبدالستاد . ما به خواه کسی بنسیم و بچشم خدا و قرآن بر طبق تاریخ حقه که قیام به عدل و احراز آزادی و حاکمیت ملی است قیام کرده ایم . یک نکته آخرین را هم بگویم و دردی که در دلم در این قضایات احالت میدهد . نکته که حقایق نا مشروط بلایع « است کفایت : فرصت بیرون آمدن جنرالینائی از زیر علم خیمین هر روز فراهم می شود ؛ حیاهات که یک روز از منس خودید که چرا امروز فرصت گزیر از ظلمات خیمین را از دست

دلایر . والسلام علی من اتبع الهدی

باقیان بزرگوار نام و نام و دریم ضد ضری خیمین
و نامی دلدار و کشته های ضد بروی دریمین
و باقیان بجز روزی مردم و صداقت ایران را استوار
صلح و آزادی و حاکمیت ملی و استقلال ملی

مسعود رجوی

۱۵ شهریور ۱۳۵۲

فصل ششم

قیام و انقلاب

«قیام» را خروج جمعی توده مردم برای انهدام دستگاه‌های حاکمیت در شرایطی که دیگر حاضر به تحمل ظلم و ستم نیستند، تعریف می‌کنند. خصوصیت ویژه قیام حالت شورش و عصیان است. در این حالت توده‌ها حداکثر تفوق روحی را با حداکثر تهور و آمادگی در هم می‌آمیزند. برای دادن همه‌گونه قربانی، بدون هراس از مرگ آماده‌اند و تا از بین بردن شبکه پلیسی و نظامی دشمن از پا نمی‌نشینند. طبق تجربه‌های تاریخی، قیام‌های توده‌یی در قله و نوک پیکان خود با شعار «مرگ یا پیروزی» به حسابرسی بلاواسطه از جنایتکاران و عناصر خائن روی می‌آورند. اگر شرایط عینی برای انقلاب مهیا باشد، قیام می‌تواند بسته به هدفها و ماهیت دستگاه و عنصر رهبری‌کننده‌اش به انقلاب اجتماعی بالغ شود. هم‌چنان‌که می‌تواند، در یک مسیر خودبه‌خودی شیب نزولی طی کند یا حتی مهار و سرکوب و خاموش شود. هر قیامی الزاماً استمرار ندارد و الزاماً به انقلاب منجر نمی‌شود، اما هر انقلاب واقعی، قیام یا سلسله‌یی از قیامها را در خود دارد.

– «انقلاب»^(۱) به‌طور خیلی خلاصه «دگرگونی جهش‌وار و تکاملی جامعه از طریق سقوط طبقه حاکم و انهدام نهادها و روابط مربوط به آن توسط توده‌های مردم»

۱- انقلاب = برگشتن از حالی به‌حالی دگرگون‌شدن/زیروروشدن/شورش عده‌یی برای واژگون کردن حکومت موجود و ایجاد حکومتی نو(فرهنگ معین) «جمعیت بزرگی از مردم کنترل و مهار حکومت را اغلب با اقدام‌های خشن نفی می‌کنند و حکومت خودشان را بنا می‌نهند»(فرهنگ کمبریج).

تعریف می‌شود. حکومت‌کننده دیگر نمی‌تواند مثل سابق حکومت کند، طلسم حاکمیت درهم‌شکسته و با انحلال و ریزش و گسستگی شتابان مواجه است. از طرف دیگر تنگدستی و نارضایتی و بدبختی‌های جامعه به آن‌جا رسیده است که دیگر تحمل‌پذیر نیست و حکومت‌شوندگان برای تغییرات بنیادین به میدان می‌آیند. این‌جاست که حداکثر پیوستگی در صفوف مردم ایجاد می‌شود و پیشروترین قشرها و طبقات مردم در صف مقدم قرار می‌گیرند.

وقتی چنین شرایطی آماده باشد ما با یک وضعیت عینی انقلابی روبه‌رو هستیم که خصوصیت ویژه آن، بحرانهای فراگیر و پایان‌ناپذیر در هیأت حاکمه است. اما از این پس، دیگر همه‌چیز بسته به عامل ذهنی، یعنی عنصر هدایت‌کننده و دستگاه و تشکیلات رهبری‌کننده است که سیل خروشان را چگونه و به کجا می‌برد؟ این‌جا دیگر سؤال این است که راننده کیست و به کجا می‌برد؟ سمت‌گیری او به کدام جانب است؟ بلادرنگ باید توجه بدهم که منظور از عنصر جهت‌یاب و هدایت‌کننده و دستگاه و تشکیلات رهبری‌کننده، اسم و نام نیست، بلکه راه و رسم است. صورت ظاهر نیست، بلکه خط مشی عملی و واقعی است.

به‌عنوان مثال: ما با عبا و عمامه و شخص خمینی، دعوا نداشتیم. دعوی ما با خط ارتجاعی حاکمیت آخوند زیر عنوان «ولایت فقیه»، به جای حاکمیت مردم است. با کت و کلاه و کراوات شاه و فرد او هم دعوا نداشتیم، دعوی ما با خط دیکتاتوری و وابستگی بود.

حالا هم که به بحث قیام اشتغال داریم، با هیچ‌کس در داخل یا خارج رژیم ولایت‌فقیه، دعویمان فردی و شخصی و شکلی و ظاهری نیست.

صورت مسأله این است که کدام عنصر و خط مشی هدایت‌کننده می‌تواند، شر رژیم ولایت‌فقیه را از سر مردم ایران کم کند.

هم‌چنان که در بحث‌های قبلی گفتیم، سرنگونی دیکتاتوری ولایت‌فقیه، اصول خود را دارد. از یک‌طرف باید مشی و روش لازم برای این کار را دریافت که همان استراتژی و تاکتیکی است که باید متناسب و مبتنی بر قانونمندی‌های این رژیم باشد و خصایص ویژه رژیم ولایت‌فقیه و «رابطه»های ضروری ناشی از ماهیت آن را در نظر بگیرد. از طرف

دیگر مشروط به وحدت و همبستگی نیروها و ارائه آلترناتیو دموکراتیک است. اما قبل از این که استراتژی سرنگونی را موضوع بحث و سؤال و جواب قرار بدهیم من می‌خواهم روشن کنم و با صراحت بگویم که اگر موسوی و امثال او بتوانند قیام را به‌جانب سرنگونی این رژیم یا اصلاح آن هدایت کنند، که لازمه‌اش با همان شاخصه‌هایی که در مورد اصلاح‌طلبان واقعی گفتیم نفی ولایت‌فقیه است، البته که باید هژمونی و رهبری سیاسی آنها را با حفظ مواضع و نقطه‌نظرهای خودمان بپذیریم. این وظیفه ماست و از آن به هیچ وجه رویگردان نیستیم و خجالت هم نمی‌کشیم و با صدای بلند هم می‌گوییم.

آن چه خجالت دارد این است که آنها اهل این کار نباشند و ما با دنباله‌روی از «موسویان» و هرکس که به ولایت‌فقیه پایبند است، خاک در چشم قیام و قیام‌آفرینان بپاشیم و قیام، سرد و بی‌روح و خاموش شود.

در زمان شاه هم، خجالت از آن اپورتونیست‌هایی بود که در یک مقطع، مجاهدین را با چپ‌نمایی‌های میان‌تهی به‌سود خمینی متلاشی کردند والا تا سال ۵۴، همین رفسنجانی، می‌گفت: خمینی بدون مجاهدین آب هم نمی‌تواند بخورد!

خمینی و مجاهدین

هرکدام با انقلاب ضدسلطنتی چه کردند؟

گفتم دعوا با خمینی، بر سر حاکمیت آخوند ارتجاعی به‌جای حاکمیت مردم بود. در همین راستا خمینی، با مهیب‌ترین نیروی ارتجاعی تاریخ ایران، سر برداشته از دورانهای کهن، بر آن بود تا انقلاب ایران را بمیراند و بسوزاند و خاکستر کند. او نیروهای آزادشده در این انقلاب ضدسلطنتی را یا سر برید و سرکوب کرد یا به تنور جنگ ریخت. او به‌خاطر ماهیت ارتجاعی قادر نبود این نیروها را به‌جانب آزادی و توسعه و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی هدایت کند. پس، باید هر طور شده آنها را به بند می‌کشید و نابود می‌کرد.

در چنین وضعیتی، چندمیلیون ایرانی که در میان آنها، بسیاری از دانشمندان، استادان، متخصصان، کارشناسان، اطباء، هنرمندان و قهرمانان ورزشی هم بودند، ناگزیر جلای

وطن کردند و مصیبت آواره شدن در این سو و آن سوی جهان را به جان خریدند. به راستی بیش از این نمی شد آن تکان عظیم انقلابی را تا این حد عقیم و بی بهره کرد و به عقب برد. اگر انقلاب و دین و مذهب و اسلام و مسلمانی، همین است که خمینی یا خامنه‌ای در این ۳۰ سال به ما نشان دادند، نخواستیم، نمی‌خواهیم و هرگز نخواهیم خواست. حالا اگر از من بپرسید که مجاهدین چه کردند؟ در یک کلام می‌گویم، انقلاب را، نه به معنی واژگونه و مجازی آن، بلکه به معنی حقیقی آن، با مقاومت و ایستادگی خودشان و با ضرباتی که از هر سو به این رژیم زدند، با رزم و رنج و رود خروشان خون شهیدان، با تشکیلات مجاهدین خلق ایران و با برپایی ارتش و جایگزین سیاسی، زنده و رویان نگهداشتند و الا مانند حمله مغول، با یک دوران طولانی از خودبیگانگی مواجه بودیم که سده‌های متوالی به طول می‌انجامید^(۳) آخر این همه کشتار و اعدام و شکنجه و دجالگری و ابتذال و ریا و ذبح همه کلمات و ارزشها و رجاله‌گری که چیز کمی نیست. همه چیز دروغ و پوچ و واهی می‌شود. همه معیارها در هم می‌شکنند. شرایطی ایجاد می‌شود که حضرت علی(ع) آن را درباره امثال معاویه و یزید و همین خمینی و خامنه‌ای، چنین توصیف کرده است:

«هیچ خانه گلین و هیچ خیمه پشمینه‌یی باقی نمی‌ماند مگر آن که ستم ایشان وارد آن شده و فساد و تباہکاریشان آن را فراگرفته و سوءرفتارشان اهل آن را پراکنده سازد. آنقدر که مردم به دو دسته گریان تقسیم می‌شوند. یکی به خاطر وضعیتش در دنیا می‌گرید و گریهنده‌یی به خاطر دین و مرامش.

خدمتگزاری برای آنان، هم‌چون رابطه برده با ارباب است که در حضور ارباب، اطاعتش می‌کند، و در غیاب او به بدگویی می‌پردازد.

در چنین حکومتی، برترین شما در تحمل رنج و سختی، کسی است که بیشترین حسن ظن و امید را به خدا دارد. پس اگر خدا عاقبت عنایت کرد، به دیده منت دارید، و اگر دچار حادثه

۲- در حمله مغولها که در تاریخ و فرهنگ ایران بالاترین مثال ویرانگری است (از ۶۱۶ هـ.ق)، بزرگترین شهرهای ایران از جمله نیشابور و طوس ویران شد. مغولها سراسر ایران، گرجستان، ارمنستان، آسیای صغیر (ترکیه امروز) و بین‌النهرین (عراق امروز) را گرفتند و خلافت پانصدساله عباسیان را هم برانداختند. سلسله ایلخانان مغول بیش از ۱۵۰ سال (تا ۶۵۷ هـ.ق) در ایران حاکم بود.

شدید، صبر پیشه کنید که عاقبت از آن پرهیزکاران است»^(۳).

بله در چنین شرایطی، اگر با بیشترین امید به خدا و خلق، رنج و سختی را تحمل کنیم، اگر صبر و شکیبایی انقلابی پیشه کنیم، اگر با مرزبندیهای قاطع و روشن نسبت به چنین حکومتی پرهیزکار بمانیم، بدون شک پیروزی و رستگاری از آن ماست و دشمن قهار و جبار نمی‌تواند بر سرنوشت این خلق و این میهن چیره بماند.

از این‌رو، هم‌چنان‌که در سال ۱۳۷۵ هم گفتم:

«تکرار می‌کنیم و از تکرار آن هرگز خسته نمی‌شویم که انقلاب بزرگ مردم ایران نه‌مردده و نه خاکسترشده، بلکه در مقاومت کبیر میهنی برضد سارقان آن انقلاب مردمی و غاصبان حق حاکمیت ملی و مردمی تداوم و تعمیق یافته است».

«تکرار می‌کنیم و از تکرار آن هرگز خسته نمی‌شویم که مأموریت تاریخی خمینی و ارتجاع آخوندی تخریب انقلاب ضدسلطنتی برسر سازندگانش بود، اما نقش تاریخی این مقاومت و این شورا، حفظ ثمره خون شهیدان آن انقلاب بزرگ و بازسازی همه امیدهای برحق، ولی پرپر شده مردم ستمدیده‌ی است که به‌پاخاستند، سینه را در برابر گلوله‌ها سپر کردند و دیکتاتوری شاه را سرنگون کردند»^(۴).

عهد مجاهدین و مقاومت ایران برای آزادی خلق و میهن

همان‌طور که در بحث‌های قبلی گفتم، شورای ملی مقاومت ایران از روز اول در سال ۱۳۶۰ در ماده ۲ برنامه دولت موقت اعلام کرده است، مشروعیت خود را تماماً از مقاومت علیه رژیم ارتجاعی خمینی و خون‌های رشیدترین فرزندان مجاهد و مبارز این میهن کسب می‌کند.

کما این‌که بلادرنگ در ماده ۳ تصریح شده است: پس از خلع ید و سلب حاکمیت از رژیم

۳- «... وَ حَتَّى لَا يَبْقَى بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا دَخَلَهُ ظَلْمُهُمْ وَ نَبَا بِهِ سُوءَ رَعِيَّتِهِمْ وَ حَتَّى يَقُومَ الْبَاكِينَ بَيْنَكُمُ الْبَاكِينَ لِدِينِهِ وَ بَاكِ يَبْكِي لِدُنْيَاهُ وَ حَتَّى تُكُونَ نُصْرَةً أَحَدِكُمْ مِنْ أَحَدِهِمْ كُنُصْرَةَ الْعَبْدِ مِنْ سَيِّدِهِ إِذَا شَهِدَ أَطَاعَهُ وَ إِذَا غَابَ اغْتَابَهُ وَ حَتَّى يُكُونَ أَكْثَرَكُمْ فِيهَا عَنَاءً أَحْسَنَكُمْ بِاللَّهِ ظَنًّا فَإِنَّ أُنَاكُمْ اللَّهُ بِعَاقِبَتِهِ فَاَقْبِلُوا وَ إِنِ ابْتَلَيْتُمْ فَاصْبِرُوا فَإِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ» (نهج البلاغه خطبه ۹۷)

۴- هفته‌نامه ایران‌زمین شماره ۱۲۸ به تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۷۵، پیام هجدهمین سالگرد انقلاب.

ضدخلق‌ی خمینی که حیاتی‌ترین حق مشروع مردم ایران یعنی «حق حاکمیت مردم» را غصب نموده... مجلس مؤسسان منتخب مردم را از طریق انتخابات آزاد (با هرگونه نظارت و تضمین لازم) برای تعیین نظام قانونی جدید و تدوین قانون اساسی آن دعوت به کار می‌کند.

در ماده اول هم گفته شده است مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی حداکثر تا ۶ ماه پس از سرنگونی رژیم خمینی... از طریق انتخابات آزاد، با رأی عمومی، مستقیم، مساوی و مخفی تشکیل خواهد شد.

- پس حرف ما این بوده و هست که مشروعیت خود را از مقاومت می‌گیریم و در دورانی که دسترسی به رأی آزادانه مردم و صندوق انتخابات آزاد امکانپذیر نیست، منشأ و شاخص مشروعیت، مقاومت است و بس، ایستادگی در برابر این رژیم است و بس، وگرنه هر کس می‌تواند الی‌غیرالنهاییه حرف بزند، ادعا کند و این رشته سر دراز دارد. راستی بدون مقاومت و ایستادگی، در روزگار اختناق و استبداد، چه معیار دیگری می‌توان یافت که اصالت و حقانیت داشته باشد؟

دقیقاً بر همین اساس، پیوسته گفته‌ایم و باز هم من تکرار می‌کنم، اگر کسی بیشتر از ما مقاومت کند و در مقابل این رژیم بایستد، هر که می‌خواهد باشد، وظیفه خود می‌دانیم که در مقابل او زانو بزنیم، ایدئولوژی ما سر جای خودش، اما از نظر سیاسی هژمونی او را می‌پذیریم و باید هم بپذیریم و گرنه معلوم می‌شود که در سرنگونی این رژیم صداقت نداریم و بیشتر به فکر منافع گروهی خودمان هستیم و به این می‌گویید اپورتونیسیم. همان خطی که حزب توده قبل از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ با تخطئه مصدق و از دور خارج کردن او رفت. همان خطی که در سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ اپورتونیستهای چپ‌نما در تخریب و متلاشی کردن مجاهدین رفتند.

گفتگو با خواهر مجاهد فرشته نبئی

(نشریه مجاهد ۳۱۷-۲۹ شهریور ۱۳۷۲)

«مسعود: حاضری به یک سؤال جواب بدهی؟ بارها در سخنان مختلف، چه مسئول اول سازمانتان و چه من گفته‌ایم، اگر کسی از نظر سیاسی از مجاهدین ذیصلاح‌تر باشد، ما در مقابل

او زانو خواهیم زد. این جمله را به یاد می‌آوری؟

- بله.

- این حرف، واقعی است یا ژست سیاسی است؟

- واقعی است.

- یعنی واقعاً اگر سازمانی باشد که از مجاهدین در مسیر انقلاب بیشتر کار کند، فدا کند، مسأله حل کند، ایدئولوژی‌تان هرچه هست مال خودتان، ولی از نظر سیاسی، هژمونیش را می‌پذیرید؟

- همان طور که شما گفتید، بله.

- فرض کنیم چنین سازمانی باشد، هرچه هم می‌خواهد باشد. لیبرال باشد، میانه‌باز، ملی‌گرا، مارکسیست لنینیست، و... آیا باز هم هژمونی آن را می‌پذیری؟

- چون معیار ما ایدئولوژیک است، من فکر نمی‌کنم که در عمل بپذیرم، برایم خیلی سخت است.

- ما که نگفته‌ایم ایدئولوژی آن را بپذیر. بلکه گفته‌ایم و می‌گوییم با حفظ اصول و مرزبندی‌های ایدئولوژیکی و سیاسی و تشکیلاتی خودتان بایستی هژمونی سیاسی‌اش را بپذیرید، یعنی قبول کنید که در عمل سیاسی و مبارزاتی از شما ذیصلاح‌تر است و لذا باید او را تقویت و پشتیبانی کرد و با او هم‌جبهه شد بر علیه دشمن. باید بپذیرید یا نباید بپذیرید؟

- با چیزهایی که گفتید فکر می‌کنم باید هژمونی و صلاحیت و اولویت سیاسی آن را بپذیریم.

- (خطاب به حضار) اگر نپذیرید خائنیند، آری یا نه؟

حضار: بله».

در سال ۱۳۷۵ به مناسبت ۲۲ بهمن بار دیگر خاطرنشان کردم:

«هم‌چنان که بارها گفته‌ایم، اگر در صحنه عمل مبارزاتی و مشی سیاسی، نیروی مقاوم و سازمان و تشکیلات و در یک کلمه رهبری بهتر و کارآمدتری برای سرنگونی رژیم خمینی با مرزبندی خدشه‌ناپذیر با دیکتاتوری دست‌نشانده سابق عرضه شود، ما با تمام توش و توان در برابرش زانو می‌زنیم و هر مرام و مسلکی هم که داشته باشد، با حفظ اعتقاداتمان و حتی انتقاداتمان، رهبریش را به‌جان و دل می‌پذیریم».



پیامهای تبریک به خواهر مجاهد بریم رحوی بدنامیست معرفی شورای رهبری مجاهدین از سوی:

- خانم برترین لوبد نامیده کنکوذا آمریکا
- خانم التوات سیدنی ونس کینه خجری زنان لیبرال دموکرات انگلستان

گفتگوی برادر مجاهد مسعود رحوی با شماری از خواهران و برادران مسئول در نشست مسئولان بخشهای سازمان بیامون شورای رهبری

شماره: ۳۱۷ - دوشنبه ۲۹ شهریور ۱۳۷۲

دولت موقت، دولتی است شورائی و ائتلافی که همه گرایشهای موجود در شورادر برمی گیرد



ما این را همچون همین نسل وفا و مقاومت و پایداری و هم چنین مبنی استواری و ماندگاری تک تک سازمانها و شخصیتهای حضور شورا هستیم. در مورد ترکیب دولت آینده نیز چنان که در یکی از جلسات اجلاس تشریح کردم و در صورت جلسه نیز ثبت شد، دولت موقت، دولتی است شورائی و ائتلافی که همه گرایشهای موجود در شورا را در بر می گیرد.

بازتاب مانور غرش شیر

خبرگزاری فرانسه: مانور نظامی با شلیک واقعی به نام «غرش شیر» ، اکثر فرماندهان مانور را زنان تشکیل می دادند. سن خوزه برکوری: یک مانور نظامی با آتش واقعی، ارتش آزادیبخش برای سرنگونی رژیم ایران تلاش می کند.



دار خلق قهرمان ایران



خواهر مجاهد فرشته نبئی

مسعود: حاضری به یک سوال جواب بدهی؟ بارها در سخنان مختلف، چه مسئول اول سازمانتان و چه من گفته ایم، اگر کسی از نظر سیاسی از مجاهدین ذیصلاحتر باشد، ما در مقابل او زانو خواهیم زد. این جمله را به یاد می آوری؟

بله، این حرف، واقعی است یا ژست سیاسی است؟ واقعی است.

یعنی واقعاً اگر سازمانی باشد که از مجاهدین در مسیر انقلاب بیشتر کار کند، فدا کند، مسئله حل کند، ایدئولوژیستان هرچه هست مال خودتان، ولی از نظر سیاسی، همونیش را می پذیرید؟ همان طور که شما گفتید، بله.

فرض کنیم چنین سازمانی

باشد، هر چه هم می خواهد باشد، لیبرال باشد، میانه باز، ملی گرا، مارکسیست، لنینیست و... آیا باز هم همزونی آن را می پذیرید؟

- چون معیار ما ایدئولوژیک است، من فکر نمی کنم که در عمل بپذیریم، برایم خیلی سخت است. - ما که نگفته ایم ایدئولوژی آن را بپذیریم. بلکه گفته ایم و می گوئیم با حفظ اصول و مرزبندیهای ایدئولوژیکی و سیاسی و تشکیلاتی خودتان بایستی همزونی سیاسی اش را بپذیرید، یعنی قبول کنید که در عمل سیاسی و مبارزاتی از شما ذیصلاح تر است و لذا باید او را تقویت و پشتیبانی کرد و با او هم جبهه شد بر علیه دشمنان باید بپذیرید یا نباید بپذیرید؟

- با چیزهایی که گفتید فکر می کنم باید همزونی و صلاحیت و اولویت سیاسی آن را بپذیریم. - (خطاب به حضار) اگر نپذیرید خائنیند، آری یا نه؟ حضار: بله.

بله، این حرف، واقعی است یا ژست سیاسی است؟ واقعی است. یعنی واقعاً اگر سازمانی باشد که از مجاهدین در مسیر انقلاب بیشتر کار کند، فدا کند، مسئله حل کند، ایدئولوژیستان هرچه هست مال خودتان، ولی از نظر سیاسی، همونیش را می پذیرید؟ همان طور که شما گفتید، بله. فرض کنیم چنین سازمانی

من از این هم فراتر رفته‌ام. گفته‌ام و تکرار می‌کنم که اگر برای پیش‌رفتن انقلاب دموکراتیک نوین ایران و برای سرنگونی استبداد دینی ضروری باشد، ما آمادگی داریم، شورا و سازمان مجاهدین و ارتش آزادیبخش را هم منحل کنیم.

اپورتونیسیم، عارضه قیام

حالا که هدف، یعنی جایگزین کردن استبداد دینی با یک ایران آزاد و دموکراتیک که قیام و سرنگونی هم به‌خاطر آن است روشن شد، حالا که معلوم شد بازی با کلمات نداریم و هر کلمه و مقوله‌ی معنی و تعریف خاص خود را دارد، و حالا که معلوم شد تغییر رژیم ولایت‌فقیه، فراتر از همه دیدگاه‌های شخصی و گروهی، اصول و قانونمندیها و استراتژی و تاکتیک و آلترناتیو سیاسی خود را می‌خواهد، دیگر می‌توانیم، اپورتونیسیم را تعریف کنیم.

استراتژی قیام و سرنگونی و اپورتونیسیم پیرامون خط مشی تغییر رژیم ولایت‌فقیه را در فصول بعدی به بحث و سؤال و جواب خواهیم گذاشت. اما اکنون مسأله عاجل و مبرم، قیامی است که بیش از ۷ ماه است در ایران جریان دارد؛ قیامی که به‌خاطر «استمرار و سرعت پیشروی و درجه تعمیق و گسترش نیروهای» آن در روز عاشورا (۶دیماه) شعله‌های خشم خلق را علیه «ولایت یزیدی» فروزان نموده و با شعار «مرگ بر اصل ولایت‌فقیه» استراتژی سرنگونی پیشه کرده است. پس، قبل از هر چیز باید اپورتونیسیم را در ارتباط با همین قیام که از زمان انتخابات ریاست جمهوری رژیم و شقه درونی آن تا به‌حال ادامه یافته است، مورد بحث قرار داد.

طبعاً منظور ما در این بحث، فرصت‌طلبی و اپورتونیسیم سیاسی است و مقولات تشکیلاتی یا ایدئولوژیک بحث جداگانه خود را دارد.

هم‌چنان که بدن آدم در معرض انواع بیماریهاست و باید از آن مراقبت کرد، هر جنبش و قیام و انقلابی هم در معرض انواع عارضه‌ها و آفتها است. ساده‌اندیشی است اگر بگوییم که قیام و انقلاب دموکراتیک در معرض هیچ عارضه‌ی نیست. هر جنبشی باید خودش را مراقبت کند و از انواع عارضه‌ها مصون سازد و با آنها مبارزه کند.

راستی در اوضاع و احوال کنونی، تهدید قیام و دست‌اندرکاران آن چیست و در معرض

چه عارضه‌یی هستند؟

این سؤال با ساده‌سازی مثل این است که بپرسیم یک اتومبیل در حال حرکت در مسیر سنگلاخ و بغرنج و در شرایط جوی نامناسب چه تهدیدهایی دارد؟ یکی تصادف است و دیگری انحراف از مسیر، علاوه بر مشکلات مربوط به موتور و سوخت و قطعات... در مورد قیام که تهدید تصادف نیست، چون تصادف با رژیم و برانداختن آن که هدف قیام است، به وضعیت راننده و موتور محرک و سیستم هدایت هم در تعریف انقلاب اشاره کردیم، پس می‌پردازیم به انحراف از مسیر که مفهوم اپورتونیسیم است. ترجمه تحت‌اللفظی کلمه «اپورتونیسیم»، فرصت‌طلبی است^(۵). با مفهوم فرصت‌طلبی و نان به نرخ خوردن و برنگ روز درآمدن، همه آشنا هستند و در زمان خمینی هم آن را به چشم دیده‌ایم.

اما در فرهنگ اخص سیاسی، در حیطه کسانی که خواهان سرنگونی و تغییر رژیم ولایت‌فقیه و جایگزینی آن با یک جمهوری دموکراتیک هستند، اپورتونیسیم را «انحراف» ترجمه می‌کنیم.

تعریف اپورتونیسیم، نقض اصول در عمل، دنباله‌روی از جریان خودبه‌خودی، حرکت در سمت امواج و بادهای موسمی و جهت‌گیری در سمت تعادل برتر است. خطرناکترین نوع اپورتونیسیم، نوع به‌اصطلاح صادقانه آن است. تئوریزه کردن اپورتونیسیم و دفاع آگاهانه از آن خیانت محسوب می‌شود.

توجه کنید که حرکت اپورتونیسیم خودبه‌خودی (ناخودآگاه)، موربانه‌یی (تدریجی) و پیش‌رونده (از ساده به پیچیده) است و در روزگار ما در ارتباط با رژیم به خوبی می‌توان آن را دید.

در مرحله اول که مرحله پیدایش اپورتونیسیم و گرایشهای اپورتونیستی است، با کم‌رنگ شدن مرزبندیها و خطوط قرمز در قبال تمامیت رژیم و مدافعان آن، مواجه

۵- در انگلیسی و فرانسه *opportunism* = فرصت‌طلبی و *opportunist* = فرصت‌طلب: کسی که از هر شرایطی برای بهره‌برداری یا رسیدن به قدرت استفاده کند (فرهنگ کمبریج) در عربی «انتهازیه» = فرصت‌طلبی.

هستیم.

در مرحله دوم که مرحله رشد اپورتونیسیم و بارز شدن خصایص اپورتونیستی است، اپورتونیسیم زبان باز می‌کند، پرخاشگر می‌شود، به هزل و هجو رو می‌آورد و زیرآب مقاومت تمام‌عیار در برابر این رژیم را می‌زند ارزشها و مناسبات و سیاستها و افتخارات یک مقاومت اصولی و انقلابی و تمام‌عیار را یکی پس از دیگری به باد طعنه و سخره و حمله می‌گیرد.

در مرحله سوم که مرحله بلوغ اپورتونیسیم و بروز ماهیت ارتجاعی است، دیگر مبارزه کردن و نبرد تمام‌عیار با این رژیم، به بهانه‌های مختلف و با عناوین و پوششهای گوناگون نفی می‌شود. هم‌جبهگی و هم‌کاسگی با ارتجاع یا بخشهایی از آن دیگر قبحی ندارد و مستقیم یا غیرمستقیم تبلیغ هم می‌شود. این‌جا دیگر، طرف هر که باشد، بی‌تعارف در موضع دم و دنبالچه رژیم حاکم عمل می‌کند.

قیام و اپورتونیسیم چپ و راست

انحراف از مسیر قیام، می‌تواند به چپ باشد یا به راست:

- اپورتونیسیم چپ (انحراف به چپ) در مرحله پایانی این رژیم در قیامی که جریان دارد، نادیده‌گرفتن یا کم‌بهادادن به شقه درونی رژیم و به کسانی است که از درون همین رژیم از ولی‌فقیه و ولایت‌فقیه فاصله می‌گیرند و با آن به مخالفت برمی‌خیزند. بنابراین اگر فکر کنیم که شقه و آثار و محصولات آن در درون رژیم هیچ بهایی ندارد و با آن مثل این برخورد کنیم که گویا واقع نشده و وجود ندارد، انحراف و اپورتونیسیم چپ محسوب می‌شود. به عکس، ما باید در سلسله‌مراتب تضادها، باند غالب را در برابر جناح مغلوب تضعیف کنیم. باید مخالفان ولی‌فقیه را در برابر ولی‌فقیه به میزانی که مخالفت آنها جدی است و در برابر او ایستادگی می‌کنند، تقویت کنیم. اگر به موضع‌گیریهای مقاومت ایران در ۷ ماه گذشته توجه و دقت کرده باشید، این امر در سراسر آنها موج می‌زند. آنقدر که فکر می‌کنم کسی از ما در این زمینه، مثال و نمونه و دلیل و مدرک نخواهد.

- اپورتونیسیم راست (انحراف به راست) در مرحله پایانی این رژیم در قیامی که جریان

دارد، دنباله‌روی و پربها دادن به شقه در بالا و به کسانی است که از درون رژیم به مخالفت برخاسته یا داعیه مخالفت دارند. بنابراین، اگر فکر کنیم که شقه در بالای رژیم، که بدیهی است، محصول فشار از پایین است، به‌خودی‌خود، به تغییر یا حتی اصلاح این رژیم منجر می‌شود نادرست، و مصداق انحراف و اپورتونیسیم راست است که از نقض اصول مبارزاتی شروع می‌شود و درنهایت به طعمه ارتجاع تبدیل‌شدن و خارج‌شدن از جبهه مردم ایران منجر می‌شود که خواهان سرنگونی این رژیم هستند. از این‌رو در سلسله مراتب تضادها، بین رژیم ولایت‌فقیه (با همه جناح‌هایش) و ضد رژیم (همین اشرف و مجاهدین و شورای ملی مقاومت ایران)؛ هر عنصر انقلابی و ملی و میهنی و دموکرات و هر اصلاح‌طلب واقعی، باید ضد رژیم و مقاومت را یاری و تقویت کند. اگر آگاهانه عکس آن را انجام بدهد، این خیانت است. مانند کسانی که در طرف خاتمی، ۸ سال بر سر مجاهدین و مقاومت ایران ریختند و راه بمباران و خلع سلاح مجاهدین و شبه‌کودتای ۱۷ ژوئن را هموار کردند و امروز هم برای زدن و بستن و کشتن اشرف و اشرفیان جاده صاف می‌کنند.

تهدید اصلی

در سال ۱۳۵۴ اپورتونیست‌های چپ‌نما، سازمان مجاهدین را متلاشی کردند. هم‌چنان که دو سال بعد در بیانیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران اعلام کردیم: «جریان اپورتونیستی چپ‌نما، موجب بروز زودرس یک جریان راست ارتجاعی شده است که در مرحله کنونی تهدید اصلی درونی مجموعه نیروهایی است که تحت عنوان اسلام مبارزه می‌کنند، و ما با آن هم مبارزه می‌کنیم. جریان فوق از ضدیت با نیروهای انقلابی به‌ویژه مجاهدین شروع شده و سپس در مسیر رشد خود با نفی مشی مسلحانه به سازشکاری و تسلیم‌طلبی و سرانجام خروج از جبهه خلق و تغییر تضاد اصلی منجر می‌شود. این جریان اپورتونیستی خطر بروز و رشد خصایص ارتجاعی را در درون نیروهای مترقی مسلمان پیش می‌آورد».

هم‌چنین در مورد اپورتونیست‌های چپ‌نما اعلام کردیم که این جریان هرچند که سردمدارانش به مجاهدین و در نتیجه به جنبش خیانت کرده‌اند، اما هیچ‌گونه تغییری

در تضاد اصلی ما با رژیم شاه ایجاد نمی‌کند.

در همان بیانیه، جریان اپورتونیستی را تحریم کردیم و گفتیم که در داخل زندانها هم رابطه‌یی جز رابطه انسانی و حداقل رابطه صنفی با آنها برقرار نمی‌کنیم تا زمانی که از آرم و نام مجاهدین دست‌بردارند.

در عین حال تصریح کردیم که مبارزه ما با این جریان اپورتونیستی، یک مبارزه سیاسی با شیوه‌های افشاگرانه است و هرگونه استفاده از شیوه‌های ارتجاعی از قبیل: کشتن، لودادن، همکاری با پلیس و کمک‌گرفتن از امکانات رژیم را در این مبارزه، محکوم می‌کنیم.

گفتیم که بین این اپورتونیستها و سایر مارکسیستها تفاوت قائلیم، به آنها احترام می‌گذاریم و از همه دستاوردهای علمی و تجارب انقلابی استفاده می‌کنیم. این برای آخوندهایی که در آن زمان هوادار و تماماً زیر هژمونی مجاهدین بودند اما در اثر ضربه اپورتونیستی به منتهای «راست» پرتاب شدند و ماهیت ارتجاعی آنها بارز شده بود، بسیار سنگین و گزنده بود.

واکنش آخوندهایی مانند رفسنجانی و کروبی و معادخواه که آن زمان در زندان بودند، صدور دو فتوای پیاپی بود که با هدایت و تشویقات مخفیانه ساواک کارسازی شده بود. یکی علیه مشی مبارزاتی و دیگری علیه ایدئولوژی مجاهدین بود که به‌خصوص فرمایش آقایان را درباره نجس‌عینی‌بودن مارکسیستها به پیشیزی نخریده بودند.

در آن روزگار مجاهدین در همین خصوص، شاهد بسیاری صحنه‌های مضحک از جانب همین آقایان و امثال بهزاد نبوی و رجایی و لاجوردی و عسگر اولادی بودند. به‌عنوان مثال به دستگیره دری که زندانیان مارکسیست باز می‌کردند دست نمی‌زدند یا آن را آب می‌کشیدند! ظرفهای آبجوش را که برای درست کردن چای که روزانه دو یا سه وعده به ما داده می‌شد، به‌خاطر استفاده مارکسیستها از این ظروف، آب می‌کشیدند. وای به وقتی که از دست یک مارکسیست، قطره آبی بر روی دست یا لباس آنها می‌چکید! در داخل حمام جمعی بند هم، وقتی لباسهایشان را می‌شستند، مصیبتی بود. مثلاً بخار حمام و بخاری را که از شستشوی لباسهای مارکسیستها بلند می‌شود چه باید کرد! پهن کردن لباس روی طنابی که مارکسیستها هم لباس پهن کرده بودند حرام و از سنخ

اظهارات محسن رفیق دوست از نزدیکان خامنه‌ای

وزیر پیشین سپاه در دولت میر حسین موسوی

ورئیس بنیاد مستضعان در دولت رفسنجانی

(نقل از کتابی به نام «خاطرات محسن رفیق دوست» - ناشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی. از مؤسسات وابسته به شخص خامنه‌ای)

قضیه فتوا از این قرار بود که مذهبیان از همزیستی بسیار شدید منافقین و چپیها زجر می کشیدند، وقتی فتوای علمای مبنی بر تحریم این افراد (چیپیها) صادر شد، مذهبیان تصمیم گرفتند به فتوا عمل کنند. بنابراین ما اعلام کردیم که مثلاً غذایی که این افراد به آن دست می زنند نمی خوریم یا لباسهایی که ما می شویم و آنها دست می زنند نجس می شود و از آنها هم می خواستیم این مسائل را رعایت کنند.

منافقین برای این که ما را اذیت کنند مسئول تقسیم غذا را از میان یکی از چپیها انتخاب می کردند، آنها هم مثلاً وقتی ظرف غذا را می آوردند اصرار می کردند که دستهایشان را در غذا فرو کنند یا اگر غذایمان مرغ بود برمی داشتند و با دستهایشان آن را تکه تکه می کردند. وقتی ما این صحنهها را می دیدیم و می فهمیدیم که غذا در اثر تماس با دست آنها (چیپیها) نجس شده غذا نمی خوردیم و اصرار می کردیم که غذای ما را جدا بدهند.

یا خود مأموران غذای ما را بدهند که البته هفت، هشت روز طول کشید تا مسئولان زندان با درخواست ما موافقت کردند... وقتی مأموران غذای ما را می دادند چپیها می گفتند که شما از دست دژخیمان و مأموران رژیم غذا می گیرید، ولی از دست ما که با رژیم در حال مبارزه هستیم نمی گیرید، ما هم می گفتیم که برای ما مهم فتوای علماست که صادر کرده اند که کمونیستها نجس هستند. ما اغلب صبحها برای ورزش به محوطه زندان می رفتیم و اوایل با چپیها ورزش می کردیم، اما بعد از جریان فتوای علما دیگر با آنها ورزش نمی کردیم. ... قرار گذاشتیم با مجاهدین خلق بحث اعتقادی کنیم... مجاهدین

می گفتند که شرط بحث ما با شما این است که قبول کنید سران مجاهدین و دیگر افراد سازمان مجاهدین خلق که کشته شده‌اند شهیدند، ما هم می‌گفتیم که " و امرهم الی الله " یعنی این مسئله با خداست... مهمترین اختلاف ما در این بحثها، بحث تقلید بود، مجاهدین خلق معتقد بودند که چطور انسانی که در میدان عمل است و به صورت مخفی زندگی می‌کند، مسائلش را از کسی تقلید کند که در گوشه‌یی از شهر قم نشسته است؟ بنابراین اصلاً بحث تقلید را جایز نمی‌شمردند. وقتی که ما به این جا رسیدیم دیگر بحثهایمان را قطع کردیم و گفتیم که در این جا اختلاف مبنایی داریم، چون ما عقیده داشتیم به زندان افتادنمان در رابطه با تقلیدمان است، نه در رابطه با مبارزه‌مان. ما مدام استدلال می‌کردیم که این عقاید شما منجر به چپی شدن و انحرافتان از اسلام می‌شود، ... وقتی که ما در زندان قصر بودیم عده زیادی از دستگیرشدگان را که بیشتر از مبارزان جوان مجاهدین خلق بودند به بند ما می‌آوردند،... غیوران و عزت شاهی می‌رفتند و با آنها صحبت می‌کردند، به خصوص عزت شاهی... غیوران... وقتی که فرد تازه‌واردی را می‌دید بلافاصله با صدای بلند می‌گفت که طرف آنها(مجاهدین خلق) نروید که "آنها کمونیست هستند

کارهای «مجاهدین التقاطیش» بود!

برادر مجاهدمان مجید معینی، که خودش قبلاً از طلاب و روحانیان انقلابی قم و یکی از قهرمانان شکنجه در زندانهای شاه بود، روزی در طبقه بالای بند ۲ اوین بسراغ من آمد و با خنده به صدای بلند که همه می‌شنیدند، گفت: می‌خواهم بروم، یک دست خودم را به بهزاد نبوی، قرض بدهم! اشکال شرعی ندارد؟!
گفتم یعنی چه؟

گفت: توی حمام گیر کرده بود، لباسهای شسته شده را در دو دست گرفته و حوله را هم روی دوشش انداخته بود و در را هم نمی‌توانست با پایش باز کند و یک دست کم آورده بود، چون نمی‌خواست در مکانی که مارکسیستها بوده‌اند نجس بشود! بعد هم از من پرسید، مگر این بابا خودش عضو یک گروه مارکسیستی نبوده و به همین خاطر به زندان نیفتاده، پس در این گروه، در و پنجره را چطور باز می‌کرده؟!
جالبتر از او لاجوردی بود که در قسمت پایین فرنج‌های مردانه که لباس زندان بود به‌اندازه نیم‌متر دیگر پارچه اضافی می‌دوخت تا حجاب اسلامی مردان هم رعایت شود! همه این کارها هم بغضاً للمجاهدین بود و دست آخر هم به این نتیجه رسیدند که پاسبانها و نگهبانهای زندان و زندانبانان و ساواکیهای مسلمان! از سایرین و حتی مجاهدین به آنها نزدیکترند.

آیا بروز خصایص و ماهیتهای ارتجاعی را می‌بینید؟

عبرت‌آموز این که در بلوغ همین ضدیت با مجاهدین، آنها از ندامت تلویزیونی و سپاس‌گویی برای شاه و عفوخواهی از او سر در آوردند و با این وضعیت از زندان آزاد شدند.

البته بعد از این که حضرات به حکومت رسیدند ما هیچ‌وقت نفهمیدیم آن فتوا که علیه مجاهدین داده بودند، در مراوداتشان با شورویها و چینی‌ها، کوباییها و کشورهای اروپای شرقی چه شد و به کجا رفت؟!

هم‌چنان که نفهمیدیم لاجوردی با آن حجاب‌سازی برای مردان، وقتی که خودش میرغضب اوین شد، چرا هیچ حد و اندازه‌یی درباره زنان نگه نداشت.
نکته عبرت‌آموز دیگر این که اپورتونیستها و بریدگانی که در آن روزگار، بریدگی خود

را تحت لوای مارکسیسم پنهان می‌کردند، در کنش و واکنش‌های سیاسی، به همان دست‌راستی‌های مرتجع، نزدیکتر از مجاهدین بودند و با تعجب در بسیاری موارد می‌دیدیم که هم‌خط و هم‌جبهه می‌شوند. مخالفت ریشه‌یی هر دو دسته، خیلی بیش از این‌که با یکدیگر باشد، با مجاهدین بود. جریان راست ارتجاعی به ظاهر دعوایش با مجاهدین این بود که چرا کسانی را که به خدا و رسول اعتقاد ندارند «نجس عینی» نمی‌دانید و می‌گفتند مگر همین «خدانشناس‌ها» نبودند که شما را کشتند و سازمانتان را متلاشی کردند. اما در عمل «خدانشناسی» را که مخالف مشی مبارزاتی و سیاسی مجاهدین بود، صدمبار بر مجاهد خدانشناس نمازخوان و روزه‌گیر، ترجیح می‌دادند.

آخر مجاهدین، ملاک و معیار تنظیم رابطه با هر شخص یا نیروی سیاسی را، عمل و مرزبندی‌های سیاسی او می‌دانستند. چرا که عقاید فلسفی و مواضع طبقاتی، در نهایت در مرزبندی‌ها و عمل سیاسی تبلور و فعلیت پیدا می‌کند. بنیانگذار مجاهدین، حنیف شهید که بسیار خدانشناس و مؤمن بود، گفته بود که مرز اصلی، نه بین خدانشناس و خدانشناس، بلکه بین استثمارکننده و استثمارشونده کشیده می‌شود. این درست همان چیزی است که خمینی هرگز نمی‌توانست بفهمد و به آن تن بدهد. همان مرزبندی اصلی که اسلام مجاهدین را از اسلام خمینی و آخوندهای ارتجاعی سراپا متمایز می‌کند.

اما پس از ضربه اپورتونیستی، خمینی هم که تا آن زمان در برابر مجاهدین سکوت پیشه کرده بود، فرصت را مغتنم یافت و به‌طریق مختلف دق دل خالی می‌کرد. در مهر سال ۱۳۵۶، هم‌زمان با ریاست‌جمهوری کارتر در آمریکا و ایجاد فضای باز سیاسی در رژیم شاه زمان را پس از سالها بریدگی و افول در برابر شاه، برای تصفیه حساب با مجاهدین مناسب یافت و در مجلس درس خود در نجف گفت: «یک دسته‌یی پیدا شده که اصل تمام احکام اسلام را می‌گویند برای این است که یک عدالت اجتماعی بشود. طبقات از بین برود. اصلاً اسلام دیگر چیزی ندارد، توحیدش هم عبارت از توحید در این است که ملت‌ها همه به‌طور عدالت و به‌طور تساوی با هم زندگی بکنند. یعنی، زندگی حیوانی علی‌السواء. یک علفی همه بخورند و علی‌السواء با هم زندگی کنند و به‌هم کار نداشته باشند، همه از یک آخوری بخورند... می‌گویند: اصلاً مطلبی نیست، اسلام آمده است که آدم بسازد، یعنی یک آدمی که طبقه نداشته باشد دیگر، همین را بسازد، یعنی حیوان بسازد. اسلام آمده است که انسان بسازد،

اما انسان بی‌طبقه...»^(۶)

حالا برمی‌گردم به داخل مجاهدین و اعضا و هوادارانشان پس از ضربه اپورتونیستی بعد از سال ۱۳۵۴.

در آن زمان، چون ما ضربه را از چپ نماها خورده بودیم پس به‌طور خودبه‌خودی تهدید اصلی می‌باید آنها باشند. همانها که مجاهد خلق مجید شریف واقفی و شماری دیگر را کشته و حتی جسد مجید را هم سوزانده بودند. من مجید را از اواخر سال ۱۳۴۷ می‌شناختم. فامیلش را نمی‌دانستم اما با یکی دیگر از همشهریانش که هر دو دانشجوی «دانشگاه صنعتی آریامهر» بودند، تحت مسئولیت خودم بود، او را خیلی دوست داشتم. هفته‌ی یکی دو بار به تک اتاقی که آنها در حوالی همان دانشگاه اجاره کرده بودند می‌رفتم و نشست آموزشی و تشکیلاتی داشتیم که از صبح تا شب یا از شب تا صبح طول می‌کشید.

در سال ۱۳۵۳ هم در زندان قصر، یک تابستان را صرف نوشتن کتاب تبیین جهان کردم. همزمان چند تیم با مسئولیت مجاهد شهید، فرمانده کاظم ذوالانوار، آن را روی کاغذ سیگار ریزنویس می‌کردند و کاظم آنها را در جاسازی مناسب، از طریق قهرمان شهید مراد نانکلی به بیرون از زندان و به‌دست مجید می‌رساند. مراد این کار را با شیوه‌های مختلف از طریق خواهرش، که گاه به ملاقات او می‌آمد انجام می‌داد. مراد، شمالی و بسیار رشید و درشت اندام بود. عاقبت هم بر سر همین ارتباطات با بیرون از زندان، جان باخت و در زیر شکنجه در کمیته به شهادت رسید. فکر می‌کنم که شهادتش در اواخر سال ۵۳ بود. مدتی پس از این که کتاب تبیین را فرستادیم، کاظم بمن گفت مجید پیام داده که مثل این است که برای ما «تانک» فرستاده باشید. یکی دو سال بعد، که جریان اپورتونیستی برملا شد، من تازه معنی حرف مجید را فهمیدم که بچه‌های آن روزگار، در فقدان آموزش، آن هم در شرایط دربدری، تاکجا زیر ضربات و حمله‌های تئوریک اپورتونیستها، نیازمند این بحث و این کتاب بوده‌اند.

در حمله‌های بعدی پلیس به زندان، تنها نسخه ریزنویس این کتاب از دست رفت تا وقتی که دوباره همین بحث را، در سال ۵۸ در دانشگاه صنعتی شریف، در کلاسهای «تبیین جهان»، از نو شروع کردیم. اولین بار که برای این بحث، وارد همان دانشگاهی شدم که مجید دانشجوی آن بود و حالا دانشگاه به نام او «دانشگاه صنعتی شریف» نامگذاری شده

۶- سخنان خمینی به تاریخ ۶ مهر ۱۳۵۶ (صحیفه نور جلد ۱)

بود، در همه لحظات تصویرش جلویم بود و در ذهن و قلبم موج میزد. انگار که همان جا حی و حاضر و ناظر است و می‌خواهد شاهد انتقال آن «تانک» ایدئولوژیکی که گفته بود به نسل انقلاب باشد.

نحوه کشتن و سوزاندن مجید توسط اپورتونیستهای چپ نما، طوری بود که خون آدم بجوش می‌آمد و واکنش خودبه‌خودی آن هم نیازمند ذکر نیست. مثل همین امروز که می‌گوییم اگر دین و مذهب و اسلام و مسلمانی، همین است که خمینی یا خامنه‌ای در ۳۰ سال گذشته به ما نشان دادند، نخواستیم، نمی‌خواهیم و هرگز نخواهیم خواست، آن روز هم حرف این بود که اگر سوسیالیسم و مارکسیسم و پرولتاریا همین است که اپورتونیستها به ما چشانده‌اند، نخواستیم و نمی‌خواهیم ... واقعاً در آن فشار سه‌جانبه و هماهنگ از سوی ساواک و آخوندها و اپورتونیستها علیه مجاهدین پس از متلاشی‌شدن سازمان، شرایط ما بسیار سخت و طاقت‌فرسا بود.

وقتی در سال ۵۵ یعنی پنج‌سال بعد از دستگیری، برای سومین بار به شکنجه‌گاه کمیته (کمیته مشترک ضدخرابکاری) رفتم و دوباره به اوین برگشتم، به جای این‌که به طبقه بالا نزد برادران خودمان بروم، مرا به عمد برای اذیت‌کردن به طبقه پایین فرستادند تا در جمع مجاهدین نباشم. تعدادی از اپورتونیستها و مدافعان آنها هم در همین طبقه پایین بودند. همین قبیل افراد، گاه وقتی که نماز می‌خواندم پشت سرم شکلک در می‌آوردند. تا این‌که بعد از ۶ ماه در شب ماه رمضان، بازجویان، ناگزیر قبول کردند که به‌خاطر روزه و سحری و افطار نزد برادران خودمان برگردم.

در آن‌جا تقریباً یکسال طول کشید تا همه مجاهدین و هوادارانشان در اوین و سایر زندانها، که به‌طرق مختلف ارتباط برقرار می‌کردیم، قانع شوند که هرچند ضربه را از چپ‌نمایان خورده‌ایم ولی برایمان در چنین شرایطی به‌طور قانونمند تهدید اصلی از راست، از جانب ارتجاع و همین آخوندهایی است که بعداً سران و سردمداران رژیم خمینی شدند.

این خاطرات و یادآوریه‌ها را از این بابت می‌گوییم که روشن باشد:

اولاً - تهدیدها یکسان نیستند و در هر شرایط مشخص بسته به اوضاع و احوال یک تهدیدی هست که وجه عمده و غالب دارد. مثل این‌که در یک روز یخبندان تهدید اصلی برای یک

خودرو و سرنشینانش، یخ‌زدن و لغزندگی جاده است. درحالی‌که در یک روز آفتابی چنین نیست.

ثانیاً - امروز هم تهدید اپورتونیسیم چپ و راست یکسان نیست و به اقتضای شقه درونی رژیم و شکستن طلسم و هژمونی ولی فقیه ارتجاع و آثار و امواج آن، تهدید اصلی و خودبه‌خودی برای نیروهایی که در بیرون از رژیم، خواهان تغییر و سرنگونی آن و مبارزه قاطع به این منظور بوده‌اند، اپورتونیسیم و انحراف به راست است. عملکرد این تهدید، مهار کردن و متوقف کردن قیام و قیام‌آفرینان است. از تعمیق و رادیکال شدن قیام می‌ترسد. به موسوی و امثال او پر بها می‌دهد و به همین خاطر وقتی که آنها در برابر خامنه‌ای تنازل و تنزل می‌کنند، دلسرد و گیج و گم می‌شود. گمان می‌کند که تهدید عمق پیدا کردن قیام و شلوغ کاری بیش از حد دانشجویان است. انتظار پیروزی سهل و سریع و ارزان دارد. گمان می‌کند که با ممانعت از شدت یافتن قیام و مهار کردن آن، خامنه‌ای و نیروهای سرکوبگر عقب می‌نشینند و به فضای باز سیاسی رضایت می‌دهند. گویا که ولی فقیه رنگ می‌شود(!) و این حقیقت ساده را نمی‌داند که «هرگونه عقب نشینی... زنجیره تمام‌نشینی از فشارها و عقب‌نشینی‌های دیگر را به دنبال خواهد داشت» (خامنه‌ای - ۲۳ اسفند ۸۴).

به‌جای این‌که به‌گونه دیالکتیکی و قانونمند، سیر تحولات رژیم و ضد رژیم را از ۳۰ خرداد ۶۰ تا ۳۰ خرداد ۸۸، یا به‌درستی از بهمن ۵۷ تا بهمن ۸۸ ببیند، به‌جای این‌که پروسه تغییر و حرکت و تحول و تکامل سی‌ساله را بنگرد، واقعیت را مثله و مجزا و ایستا می‌بیند و عمدتاً بر روی تضادهای بالایی رژیم متمرکز می‌شود و به آن چشم دوخته است. طبعاً این هم که چرا رژیم هر روز به ترتیبی یقه مقاومت ایران و اشرف و مجاهدین را می‌گیرد برایش مفهوم نیست و جای چندانی ندارد.

نکته‌ی درباره سلسله‌مراتب تضادها

در بحث اپورتونیسیم به سلسله مراتب تضادها اشاره کردیم. در جریان مبارزه معلوم است که با مسائل و تضادهای متعدد روبه‌رو هستیم. گاه مانند اشرف، بعد از مباران و گردآوری سلاح‌هایش و اجرای طرح و برنامه مشخص برای متلاشی کردن آن از درون

و بیرون که بحث جداگانه می‌طلبد، وضعیت بسیار بغرنج است. شگفتا که در این جا هم بمباران را آمریکا کرده اما از روز بعد، تضاد اصلی کماکان رژیم و مزدورانش بوده و هستند و خواهند بود. فعلاً این موضوع را کنار می‌گذاریم و به اصول حاکم بر سلسله مراتب تضادها اکتفا می‌کنم:

اصل اول - بین حق و باطل و بین انقلاب و ارتجاع باید از حق و انقلاب دفاع کرد و طرف آن را گرفت و آن را تقویت کرد. باید باطل و ارتجاع را تضعیف کرد و نه بالعکس. واضح است که منظور از حق و باطل نسبی است و نه مطلق.

اصل دوم - در تضاد دو نیروی برحق مثلاً بین دو نیروی مبارز و مترقی، باید طرف آن را که موضعش حق تر و مبارزتر و مترقی تر است گرفت. واضح است که باز هم منظور از برحق و مترقی بودن، نسبی است.

اصل سوم - در تضاد دو باطل و دو نیروی ارتجاعی، تا آن جا که به ما مربوط می‌شود و در حیطه ما می‌گنجد، باید ضعیف تر را علیه قویتر تقویت کرد. البته حدش این است که نیروی برحق که در اصل اول گفتیم تخطئه و تضعیف نشود وگرنه نقض غرض می‌شود.

به‌طور خلاصه این یک دستگاه منطقی است که از شاخص حقانیت و ترقی و انقلاب چیده می‌شود و با آن محک می‌خورد. بر این اساس تا وقتی که استبداد دینی و رژیم ولایت فقیه در کشور ما حاکم است، همه تضادها علیه آن و به‌سود تغییر دادن و سرنگون کردن آن باید حل شود. اعم از تضادهای واقعی در درون رژیم، یا تضادهای بیرون رژیم و هم‌چنین تضادهای بین‌المللی. الزام مبارزه بر حق و عادلانه برای رهایی از شر استبداد دینی و حاکمیت مطلقه آخوندی و لازمه دستیابی به آزادی و حاکمیت مردم، همین است.

فصل هفتم

درسهای قیام
در روز عاشورا

پس از آگاهی و اشراف نسبت به انحراف و اپورتونیسیم راست به‌عنوان تهدید اصلی قیام، اکنون باید یکبار دیگر درسهای قیام در روز عاشورا (۶دی ۱۳۸۸) را مرور کنیم. در پیام هشتم دی، به اختصار گفتم:

«استمرار و سرعت پیشروی و درجه تعمیق و گسترش نیروهای قیام در شش‌ماه گذشته و مخصوصاً انبار باروتی که در ایام تاسوعا و عاشورا در ایران سر باز کرد، به همگان نشان داد که آن‌چه مقاومت ایران درباره وضعیت جامعه ایران و درباره رژیم می‌گفت، حقیقت داشته و در آن مبالغه‌یی نبوده است».

– کسی منکر استمرار قیام در ۶ماه گذشته نیست.

– کسی منکر سرعت پیشروی قیام هم نیست. بسیار می‌گویند و می‌نویسند که، بحث در خیابانهای تهران و سراسر ایران و در دانشگاهها و مجادلات و زدوخوردهای سیاسی، در بیرون رژیم و در درون، دیگر انتخابات نامشروع ریاست جمهوری در رژیم ولایت‌فقیه نیست. شعارها هم این نیست. خواسته‌ها هم، این نیست. مشکل هم این نیست. زیرا به‌محض این‌که در مناظره‌های انتخاباتی روزنی باز شد، همه دیدند که چه خبر است و چه ظرفیت انفجاری و بخارات متراکمی در ایران زیر عمامه و نعلین ولایت فقیه فشرده شده است. نقطه عزیمت البته انتخابات و مناظره‌های ۴ نفری بود که از همان فیلتر شورای نگهبان ارتجاع عبور کرده بودند و از همین جا بود که حتی قبل از انتخابات، رفسنجانی به خامنه‌ای نامه نوشت و هشدار داد: «من ادامه وضع موجود را به صلاح

نظام و کشور نمی‌دانم». رفسنجانی بی‌پرده گفت «آشفشانهایی که از درون سینه‌های سوزان تغذیه می‌شوند، در جامعه شکل خواهد گرفت». رفسنجانی در همین نامه از خامنه‌ای خواست «مانع شعله‌ورتر شدن این آتش در جریان انتخابات و پس از آن شوید» (خبرگزاری حکومتی مهر - ۱۹ خرداد ۸۸).
متقابلاً باند خامنه‌ای از طریق سپاه پاسداران و خبرگزاری آن رفسنجانی را به باد حمله گرفت و نوشت:

«هرگز در ذهن بدبین‌ترین دشمنان نظام هم این ظن بد خطور نمی‌کرد که روزی هاشمی رفسنجانی برای رهبر معظم انقلاب "نامه سرگشاده" بنویسد». «اعتراض غیرمنطقی شما... آن هم به رهبر انقلاب، که خود پرچمدار عدالت و مبارزه با ظلم است بسی جای شگفتی و البته تأسف است».

«آقای رفسنجانی؛ متهم همیشگی پرونده استانت‌اوایل کجا و نظامی که با خون شهیدان آبیاری شده است، کجا؟ مدیر مادام‌العمر مترو کجا و خمینی کبیر کجا؟ اگر آن روز که دلسوزان شما و انقلاب، نصیحت کردند تا جلوی رانت‌خواری و سوءاستفاده‌های گسترده فرزندان و وابستگان خود را بگیرید همه را به چوب تحجر و کج‌اندیشی و زهدفروشی نمی‌راندید، اگر توصیه‌های صریح و تذکرات لطیف رهبری معظم را در مورد لزوم پرهیز از تجمل‌گرایی و اشرافیگری در میان مدیران نظام اسلامی در همان سالهای ابتدایی دهه هفتاد جدی می‌گرفتید و اگر به دستگاه محافظه‌کار قوه قضاییه جرئت مقابله با خویشاوندان و اطرافیان خود را می‌دادید، امروز چنین نمی‌شد».

«آقای رفسنجانی؛ چرا رسانه‌های غربی و مخالفین نظام شما را به غلط مهم‌ترین شخصیت جهت‌ایستادگی در برابر رهبری می‌دانند؟ ... به خود بیایید و از سرنوشت بزرگان این انقلاب که در کشاکش حوادث و فتنه‌ها کم آوردند و از قافله انقلاب جا ماندند و روی بر قافله‌سالار آن ترش کردند عبرت بگیرید» (خبرگزاری فارس - ۲۲ خرداد ۸۸).
هم‌چنین کسی منکر تعمیق و رادیکال شدن قیام و شعارهای آن نیست. شعار این است که «مرگ بر اصل ولایت‌فقیه».

صحبت از «ساختارشکنی» و «سرنگونی» و «اغتشاش» و «آشوب» و «تخریب» و «آتش‌سوزی» است.

سرکرده انتظامی تهران بزرگ می‌گوید:

«آشوبگران روز عاشورا با تجهیزات کامل به صحنه آمده بودند که در آن سنگ و آجر قرار داده شده بود، اغتشاشگران تیر و کمان همراه خود داشتند و برنامه داشتند تا ایجاد آشوب کنند» و «کلکسیون‌های از نیروهای ضدانقلاب بودند» که «تا نفر آخر را دستگیر می‌کنیم» (۲۷دی).

به‌نوشته مطبوعات رژیم:

«علاوه بر تخریب اموال نیروی انتظامی و حمله وحشیانه به پرسنل آن، یک زن رزمی‌کار به فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ حمله نموده و به شدت وی را از ناحیه صورت زخمی کرده است». هم‌چنین «مسئول حفاظت یکی از مقامات عالی‌رتبه هم مورد ضرب و شتم قرار گرفته است». «اصلی‌ترین ماموریتی که دستگیر شدگان ... مطرح ساخته‌اند هدایت آشوبها و شعارها و شناسایی افراد برای جذب و همکاری با مجاهدین خلق بوده است» (روزنامه رسالت ۲۴دی).

درجه عمق پیدا کردن قیام و هم‌چنین ترس و وحشت باند غالب رژیم و قشقوی که در روزهای بعد به‌راه می‌اندازد به‌حدی است که موسوی به‌سرعت فاصله می‌گیرد، خط خود را جدا می‌کند و بیانیه می‌دهد:

«برای مراسم عاشورای حسینی به‌رغم درخواستهای فراوان، نه جناب حجت‌الاسلام‌والمسلمین کروبی اطلاعیه دادند و نه حجت‌الاسلام‌والمسلمین خاتمی اطلاعیه صادر کردند و نه بنده و دوستانم»^(۱).

علاوه بر این، برای مصون ماندن از تیغ آخته ولایت، به خواسته اصلی باند غالب رژیم برای موضع‌گیری علیه مجاهدین گردن می‌گذارد. باند ولی‌فقیه ابتدا به او گوشزد می‌کند که در آستانه انقلاب ضدسلطنتی هوادار مجاهدین بوده تا حواس خود را جمع کند. سپس لاریجانی «برادرانه» از او می‌خواهد همسفری و هم‌سفرگی پیشین را از سر بگیرند.

موسوی که پیداست، حفظ خود به هر قیمت، خط قرمز اوست، قتل جنایتکارانه خواهرزاده خود را که می‌توانست، با استفاده از محمل خانوادگی، از آن اعتراض بزرگی به‌پا کند، فشار زیادی بر رژیم خون‌آشام وارد آورد و قیمت حداکثر را از بابت این

جنایت سیاسی و در ضمن آن سایر جنایتها، از باند غالب وصول کند، نه فقط این امر را با ظاهر فروتنانه به حداقل ممکن تخفیف می‌دهد و از کنارش می‌گذرد و فعلاً به باند غالب می‌بخشد، بلکه به جای این، درست به عکس، بر «جنایتها و خیانت‌های مجاهدین» انگشت می‌گذارد. تازه در مورد مجاهدین روی دست حریف هم بلند می‌شود که مطمئن باشید من خودم از شما دلسوزترم و از پس مجاهدین، بهتر برمی‌آیم. می‌گوید:

«من به‌عنوان یک دلسوز می‌گویم منافقین با خیانتها و جنایتهای خود مرده‌اند، شما برای کسب امتیازهای جناحی و کینه‌ورزی آنها را زنده نکنید».

فراتر از این، بار دیگر بر وفاداری به قانون اساسی ولایت فقیه از جانب خودش و جنبش سبز مهر تأکید می‌گذارد:

«لازم می‌دانم قبل از آن که راه‌حل خودم را برای خروج از بحران مطرح سازم، برهویت اسلامی و ملی و مخالف سلطه بیگانگان و وفادار به قانون اساسی ما و جنبش سبز، تأکید نمایم».

از دعاوی پیشین، درباره نامشروع بودن ریاست‌جمهوری و دولت احمدی‌نژاد هم خبری نیست بلکه خواستار «اعلام مسئولیت‌پذیری مستقیم دولت در مقابل ملت و مجلس و قوه قضاییه» می‌شود!

۴خواسته دیگرش هم عبارتند از: تدوین قانون شفاف انتخابات، آزادی زندانیان سیاسی، آزادی روزنامه‌های توقیف شده (یعنی روزنامه‌های جناح مغلوب رژیم و نه آزادی همه روزنامه‌ها و مطبوعات)، و همچنین اجتماعات قانونی و تشکیل احزاب (آن هم طبق قانون اساسی ولایت فقیه و نه آزادی بی‌قید و شرط احزاب و اجتماعات تا مرز قیام مسلحانه).

آقای موسوی به همین بسنده نمی‌کند و چون خوب می‌داند که این خواسته‌ها یا پوشال‌بافی است یا طبق «مر قانون» ولایت، مشروط به «اعتقاد قلبی و التزام عملی» به ولایت فقیه است، بلادرنگ اعلام می‌کند که حتی در همین موارد هم حاضر به نسیه‌کاری است و می‌نویسد: «ضرورتی ندارد همه بندها با هم شروع شود. مشاهده عزم در این راه به‌روشنی افق کمک خواهد کرد»!

اما این چیزها برای معده و روده سیری‌ناپذیر مقام ولایت، کفایت نمی‌کند و «هل من

مزید» توبه و ندامت می‌طلبد!

خامنه‌ای که در روز ۱۹ دی در جمع بسیجیان قم روی عبارت «مر قانون» تأکید می‌کرد، خوب می‌فهمد که چه می‌گوید. منظورش این است که: در توبه و ندامت و غلط کردن گفتن، بیشترش اشکالی ندارد ولی نه «یک کلمه کمتر!». بگذریم که رژیم کتیف ولایت، کلمه «توبه» را هم که به معنی بازگشت به «صراط مستقیم» و راه خدا و خلق و فاصله گرفتن از راه غضب‌شدگان و منحرفان است (غیرالمغضوب علیهم وَلَا الضَّالِّینَ)، ذبح نموده و با واژگونه‌سازی مطلق، به پافشاری در جاده جهل و جنایت و به اصرار در بربریت و مسیر ولایت، تعبیر و تفسیر می‌کند.

یادآوری می‌کنم که من ۳ روز قبل از موضع‌گیری موسوی، با مختصر آشنایی نسبت به ایشان و عملکرد رژیم ولایت، چند نکته را اختصاراً و با سرعت در پیام ۸ دیماه به عرض رسانده بودم:

اول این‌که: «متهم کردن آقای موسوی به این‌که راه مجاهدین را می‌رود کذب محض و زمینه‌سازی برای ارباب و اسکات و یا دستگیری است» و «سمپاتی نسبت به مجاهدین در اوایل انقلاب و در زمان شاه منحصر به آقای موسوی نبوده و هیچ کشف جدیدی نیست» کما این‌که خامنه‌ای خودش بعد از انقلاب هم تا مدتها با ما رابطه داشته و هر شب جمعه به درخواست خودش توسط یکی از برادرانمان در جریان تحلیلهای مجاهدین از اوضاع و احوال سیاسی قرار می‌گرفته است.

دومین نکته که از سه روز قبل گفتیم این بود که «واضح است که باند خامنه‌ای و شرکا به‌غایت تلاش می‌کنند کروی و موسوی و اطرافیان و نظایر آنها را متقاعد کنند که به شرط تأیید یا شراکت در سرکوب مجاهدین و مقاومت ایران و موضعگیری علیه آنها، از تیغ آخته ولایت در امان خواهند بود. تلاش می‌کنند مانند لاریجانی، رئیس مجلس ارتجاع، آنها را قدم به قدم به همسفری و هم‌سفرگی مجدد در همین راستا بکشانند اما واقعیت این است که کار از این چیزها گذشته و مواضع و برجسبهای پیشین به مجاهدین دیگر اثر ندارد و مشکلی حل نمی‌کند. چرا که ولایت یزیدی فقط انقیاد و تسلیم مطلق می‌طلبد و حالا دیگر در سرانگونی، صرف لفاظی علیه مجاهدین و مقاومت ایران دردی را از او دوا نمی‌کند».

سومین و مهمترین نکته که باز هم تأکید می‌کنم، این‌که:

«به‌رغم هرآن‌چه موسوی یا دیگران علیه مجاهدین و مقاومت ایران گفته باشند یا بگویند، هرگونه تعرض به آنها و خانواده و اطرافیان‌شان را قویاً محکوم می‌کنیم و به ولی‌فقیه ارتجاع اخطار می‌کنیم که مسئولیت دستگیری و محاکمه و مجازات موسوی و هرگونه اقدام تروریستی مشخصاً و مستقیماً برعهده شخص خامنه‌ای است. علاوه بر این، در پی صدور پنجاه‌وششمین قطعنامه ملل متحد درباره نقض وحشتناک حقوق بشر در ایران، از دبیرکل سازمان ملل متحد و کمیسر عالی حقوق بشر باز هم می‌خواهیم که در همین خصوص یک هیأت ثابت نظارت بین‌المللی برای نگرهبانی از حقوق بشر و به‌ویژه آزادی بیان و اجتماعات در تهران مستقر کند».

از این‌رو تنها نکته‌یی که باید اضافه کنم و البته خاص موسوی و کربوبی و امثالهم نیست، نفرت و اشمئزاز از هرگونه چراغ سبزدادن و هموارکردن راه و صاف کردن جاده و توجیه مستقیم یا غیرمستقیم اعدام و کشتار مجاهدین و غیرمجاهدین در داخل ایران و به‌ویژه در اشرف است. این کار از جانب هرکس با هر تفکر و عقیده و مرام و ادعایی که باشد، با هر شکل و توجیهی هم که ارائه شود، با هر جمله‌بندی و عبارتی هم که برای دم به تله‌ندادن بالانس شود، یک اقدام خائنانه ضدانسانی است و در این مورد با احدی شوخی و نرمش و انعطاف نداریم و نخواهیم داشت.

چه آقای موسوی که قبل از روی کارآمدن خمینی هوادار مجاهدین بوده، چه آنها که بعد از روی کارآمدن خمینی عضو یا هوادار مجاهدین یا پشتیبان و عضو شورای ملی مقاومت ایران بودند یا هستند و خواهند بود و چه خود این حقیر که ارادتمند و در خدمت مجاهدین و مقاومت ایران بوده و هستم و خواهم بود و دقیقاً هم به همین خاطر است که خواهان سلامتی و امنیت و آزادی بیان و اجتماعات و آزادی آقای موسوی و خانواده و دوستان و اطرافیان ایشان در مخالفت با ولی‌فقیه ارتجاع بوده و هستم و خواهم بود. کما این‌که در پیام ۸دیماه از بابت این‌که خامنه‌ای کمترین بهانه‌یی علیه ایشان پیدا نکند، خودم را سپر بلا نموده، به عرض رساندم که آقای موسوی چنان‌که خود به‌صراحت گفته است اصلاً هدفش از شرکت در انتخابات، مقدمتاً نه یک هدف سیاسی رودرروی قدرت حاکم یا باند حاکم ولایت، بلکه یک هدف اداری و برگرداندن «عقلانیت دینی به فضای مدیریت کشور» بوده است.

گمان نکنید که این تفسیر را من از خودم درآورده‌ام. اگر غلط است یا من درست نفهمیده‌ام تقصیر خودم نیست! ۴۳ سال پیش، روز اولی که ما به دانشکده حقوق دانشگاه تهران رفتیم، چون در رشته سیاسی قبولمان کرده بودند، استادمان فرق مدیریت را با سیاست توضیح داد و گفت: سیاست و امور سیاسی در رابطه با قدرت حاکم است. بعد هم نمی‌دانم دکتر حمید عنایت بود یا دکتر محمدعلی حکمت که هر دوشان با بزرگواری به سوالات کلافه‌کننده حقیر همیشه جواب می‌دادند، گفتند: برو کتاب «دو چهره ژانوس» درباره علم سیاست را بخوان تا بهتر بفهمی.

منهم حرف استاد را اطاعت کردم و رفتم از کتابخانه این کتاب را قرض نموده و عجولانه خواندم. ولی نمی‌دانم که آیا درست تفاوت «مدیریت» و «سیاست» را فهمیده‌ام یا خیر؟

از شما چه پنهان معنی «عقلانیت دینی» را هم نمی‌دانم و لذا نفهمیدم که منظور از برگرداندن عقلانیت دینی به فضای مدیریت در رژیم ولایت فقیه چیست؟ کلمه عقل و عقلانیت به معنی خرد و خردورزی را می‌دانم که معطوف به خصلت تفکر و اندیشمندی انسان است و پایگاه فیزیولوژیک آن قشر فوقانی مغز می‌باشد که از لحاظ کارکردی به آن سیستم علائم ثانویه می‌گویند (فقط خواهشمندم با احکام ثانویه که امام راحلتان می‌گفت، اشتباه نشود!).

کلمه دین را هم که چهار دهه پیش خیلی دنبالش بودم، بالاخره فهمیدم که یک دستگاه اعتقادی و ایدئولوژیک است که در آن یک ارزش متعالی فراتر از زمان و مکان وجود داشته باشد که در این صورت به چنین دستگاه اعتقادی، دین می‌گویند. با این حال باید با کمال احترام! اذعان کنم که معنا و مفهوم «عقلانیت دینی» مورد نظر آقای موسوی و تزریق آن به «مدیریت نظام ولایت» را باز هم نمی‌فهمم و از درک آن عاجزم! مگر این که منظور ایشان را باید از همان تجربه عملی نخست‌وزیری ۸ساله مستفاد نمود.

یادم هست که در روز ۱۱ دیماه ۱۳۶۶ خامنه‌ای که در منصب رئیس‌جمهور هیچکاره بود، در رقابت شخصی با ایشان، نافهمیده به وضعیت و سیاست اقتصادی دولت موسوی که البته توسط خمینی دیکته می‌شد، حمله کرد. تا آن جا که می‌دانم در آن زمان هم آقای

موسوی نقشی در سیاست نداشت و مدیر و مجری ولایت مطلقه بود. عیناً هم‌چنان که اعلیحضرت همایونی، هویدای بیچاره را از هرگونه دخالت در سیاست منع کرده بود، خمینی هم علی‌الاطلاق اجازه دخالت در سیاست به موسوی بیچاره نمی‌داد. آقای موسوی در عین‌حال، برای خامنه‌ای که رئیس‌جمهورش بود، تره خورد نمی‌کرد و خامنه‌ای هم ناگزیر بود به سفرهای خارجی یا نماز جمعه یا روضه‌خوانی درباره اشعار حافظ شیراز در کنگره‌های مضحکی که رژیم به همین مناسبت‌ها برگزار می‌کرد، بسنده کند. آخوندها می‌خواستند نشان بدهند که همه‌فن‌حریف هستند و از جنگ (به شیوه پتوییچ کردن دانش‌آموزان نوجوان بر روی میدانهای مین) تا ساختن زیردریایی (به شیوه حجت‌الاسلام بحرالعلوم!) و شعر حافظ با تفسیر خامنه‌ای، سر در می‌آورند. تا این که کسی فکر نکند فقط بریدن دست راست و پای چپ و محاکمه و تیرباران ۵ دقیقه‌یی جوانان این مرز و بوم را، حتی بدون احراز هویت و دانستن اسم آنها، خوب می‌توانند انجام بدهند.

الغرض، در زمستان سال ۱۳۶۶، عماه قبل از آتش‌بس تحمیلی، وضع رژیم از هر بابت خراب بود. در جنگ به ته خط رسیده بود و آن‌چنان که خمینی عماه بعد در نامه ۲۵ تیر ۶۷ نوشت: «گزارشهای نظامی-سیاسی» متعدد در این خصوص دریافت می‌کرد. در این زمان ارتش آزادیبخش در کمتر از یکسال، در بیش از ۹۰ رسته عملیات، صدها میلیون دلار سلاحهای جنگی به غنیمت گرفته و بیش از ۲۰۰۰ نفر هم از خمینی اسیر گرفته بود و می‌رفت تا برای عملیات بزرگ و متمرکز از قبیل «آفتاب» و «چلچراغ» و جاروکردن تپهها و لشکرهای ولایت‌فقیه خیز بردارد.

خمینی در همان نامه‌یی که اشاره کردم بعد از آفتاب و چلچراغ و شکستهای فجیع در جنگ ۸ ساله نوشته، به خط خودش، اذعان می‌کند که:

«مسئولین جنگ می‌گویند تنها سلاحهایی را که در شکستهای اخیر از دست داده‌ایم به‌اندازه تمام بودجه‌یی است که برای سپاه و ارتش در سال جاری در نظر گرفته‌ایم».

در عرصه بین‌المللی هم ما با تمام قوا جنبش صلح و آزادی برای ایران را پیش می‌بردیم. از طرف دیگر افشای افتضاح ایران‌گیت یکسال و اندی قبل، رژیم خمینی را به کلی بی‌آبرو کرده بود.

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره ۲۵ / تیر ۱۳۶۷

باید خداوند تعالی و با بسم و صلوات بر نبی و بزرگواران و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
حال که سولین نظامی مایم از آتش و ساء که خزان جنگ پیشه صحنه فرزند میکند که آتش
اسم این بودیم بیا بر سر دست فرزند کند و نظیر اینکه سولین در سوز نظامی و سیاسی
جمهور سدهی از این پر جنگ را میجوید بصودح کوز فرزند و با همت میگویند که کیش
را که استیلا شرق و غرب در دنیا رسد کم ندارد آنه میجوید و با بی قیاسی می شود در جهان پیشه کرد

قول فدای آفتاب و در بود و وضع ماله نظام را از هر صفت مهم کرد اند بسولین جنگ میگویند تا سده ها را
که دستها بر چیز لذت و ان ایم به اذن آتام بود است که ما را ساء و لذت در حال چادر در نظر آورید
سولین سیاسی میگویند که آنجا که مردم نصیب اند بر روز سر می برت می آید شوق رفتن میباید که آنها کم شده است
شاعران از آتش بر سر میبند که این تقسیم با مردم چون بر کشند است و بی رخصی به رضا خداوند تعالی است
در احویات از این اودر حالت از جمهور سدهی اگر آبرو داشته باشم خرج میکنم . خداوند اما با ما

برنده نوشته است تا پنج سال دیگر با بی بر سر مردم مکن است در صورت داشتن
و مانع که در طول پنج سال است می آید قدرت هایت هند می و با ساء بر سر
دست به پنج و بعد از این سال ۷۱ اگر ما در ۳۵۰ بی بیاید و ۲۵۰۰
۳۰۰۰ قرب ۳۰۰۰ بر ما بر جنگ و ۳۰۰۰ بیگویند قدرت حق برنده

نارضایتی اجتماعی هم به خاطر گرانی و رانده شدن ۴ میلیون آواره جنگی به حاشیه شهرهای بزرگ به شدت افزایش پیدا کرده بود. آوارگانی که متقاضی کار و نان و مسکن و خدمات شهری بودند و دولت موسوی از پس آن بر نمی آمد. یکی از مسائل آن روزها تخریب منازل و مناطق مسکونی همین حاشیه نشینان بود. آوارگان جنگی و فقیران جنوب شهر ناگزیر برای این که همسر و فرزندانشان سرپناهی داشته باشند، به سرعت خانه های گلی می ساختند و مزدوران خمینی هم هر روز خانه ها را با لودر و بولدوزر بر سر آنها خراب می کردند.

این مجموعه تضادها در پایین، مثل همین امروز در بالای رژیم سرریز شده و دعوای متعددی را بین جناحهای متخاصم برانگیخته بود.

دعوی عمده بین خامنه ای و باند بازاریهای رژیم از یک طرف و موسوی و دولتش بر سر مسائل اقتصادی و اقتصاد جنگی بود که موسوی با دیکته خمینی مجری آن بود. دعوی شدید دیگر بین شورای نگهبان و آخوندهای آن با مجلس رژیم به ریاست رفسنجانی بود که قویاً از جانب شخص خمینی حمایت می شد.

در یک کلام، چون رژیم به شدت ضربه خورده و ضعیف شده بود، باند مغلوب آن، که آن زمان همین خامنه ای و برخی آخوندهای شورای نگهبان و گروهی از مجلسیان بودند، سر برداشتند.

تا این که در روز ۱۱ دی ۱۳۶۶، خامنه ای در مقام رئیس جمهور در نماز جمعه فرصت را برای وارد آوردن ضربه به حریف (یعنی موسوی) مغتنم شمرد و مخالفت خودش را با اختیارات دولت موسوی بر سر مسائل اقتصادی علنی کرد. خامنه ای فکر می کرد، به این وسیله پشتیبانی بازاریهای مخالف با محدودیتهای اقتصاد جنگی و دخالتهای بیش از حد دولت موسوی در مسائل اقتصادی را برای خود ذخیره می کند. خامنه ای گفت:

«اقدام دولت اسلامی، در برقرارکردن شروط الزامی، به معنای برهم زدن قوانین و احکام پذیرفته شده اسلامی نیست... امام که فرمودند دولت می تواند هر شرطی را بر دوش کارفرما بگذارد، این هر شرطی نیست، آن شرطی است که در چهارچوب احکام پذیرفته شده اسلام است، و نه فراتر از آن... برخی این طور از (این) فرمایشات استنباط می کنند که می شود قوانین اجاره و مضاربه، احکام شرعی و فتاوی پذیرفته شده مسلم را نقض کرد و دولت

می‌تواند برخلاف احکام اسلامی شرط بگذارد، امام می‌فرمایند: «این شایعه است»، ببینید قضیه چقدر روشن و جامع‌الاطراف است».

از آن سو سردمداران و مهره‌های باند غالب، با نامه‌های شدیداللقن، به مقابله با خامنه‌ای آمدند و حرفشان این بود که این چه رئیس‌جمهوری است که در مورد «دولت اسلامی» و «اختیارات حکومتی» چنین و چنان می‌گوید.

بیچاره خامنه‌ای هم که حساسگری و ریاضیات ضعیفی دارد! ناپرهیزی کرد و با نوشتن یک نامه به خمینی، پای او را رسماً به میان کشید و از خمینی خواست نظرش را درباره حرفهایی که در نماز جمعه راجع به «اختیارات دولت» گفته بود، اعلام کند.

اما خمینی که به وضوح می‌دید و در خشت خام خوانده بود که اگر در برابر چنین شکافی در رژیمش ساکت بنشیند، شقه و بعد هم قیام در تقدیر خواهد بود و خطرناکتر این که ارتش آزادیبخش سر می‌رسد، لحظه را برای شدیدترین گوشمالی دادن به خامنه‌ای و بستن شکاف رژیم، شکار کرد.

شیطان جماران در جوابیه‌یی که روز ۱۷ دی ۱۳۶۶ از رادیو و تلویزیون رژیم پخش شد، نه فقط اختیارات دولتی و حکومتی را سفت و سخت و کاملاً آبندی کرد بلکه، بسا فراتر از آن، بدون هیچ رودربایستی و بدون کمترین شرم و حیایی، پرده را کنار زد و رژیم «ولایت مطلقه فقیه» را ضمن یک نامه پر توپ و تشر خطاب به «حجت‌الاسلام خامنه‌ای» اعلام کرد.

دارودسته خمینی گویا خودشان هم چنین انتظاری نداشتند، بعدها منابع رژیم نوشتند: «این سخنان (سخنان خامنه‌ای) سبب خیر شد و باعث شد حضرت امام خمینی (ره) طی نامه‌یی تاریخی پرده از «ابتکار ولایت مطلقه فقیه» بردارند».^(۳)

حالا به نامه بهت‌انگیز خمینی به خامنه‌ای گوش کنید:

«از بیانات جنابعالی در نماز جمعه این طور ظاهر می‌شود که شما حکومت را به معنای ولایت مطلقه‌یی که از جانب خداوند به نبی اکرم واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعی الهیه تقدم دارد صحیح نمی‌دانید و تعبیر به آن که این جانب گفته‌ام «حکومت در چهارچوب احکام الهی دارای اختیار است» به کلی برخلاف گفته‌های این جانب است.

اگر اختیارات حکومت در چهارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اکرم یک پدیده بی معنا و محتوا باشد. اشاره می‌کنم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی‌تواند ملتزم به آنها باشد...

حکومت که شعبه‌یی از ولایت مطلقه رسول الله است، یکی از احکام اولیه است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است.

حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در مواقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو نماید.

حکومت می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیرعبادی، که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است، جلوگیری کند.

آنچه گفته شده است که شایع است مزارعه و مضاربه و امثال آن با این اختیارات از بین خواهد رفت، صریحاً عرض می‌کنم که فرضاً چنین باشد، این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسائلی است که مزاحمت نمی‌کنم»^(۳).

و این هم جواب من از جانب شورای ملی مقاومت ایران در فردای اعلام رژیم ولایت مطلقه فقیه که بعدها توسط همین آخوندها «سلطنت مطلقه» هم گفته می‌شد:

«در شرایطی که رژیم خمینی بنا به تصریحات نخست‌وزیرش در موقعیت اقتصادی وخیمی قرار گرفته، بار دیگر دعوای درونی گرگهای گرسنه و هار، اوج می‌گیرد و در همین راستا پیوسته از خمینی تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد!...

خمینی در جوابیه علنی خود به خامنه‌ای نامبرده را شلاق کش نموده و او را از "تخطئه یک هدیه الهی" که همان "حکومت... به معنای مطلقه" باشد برحذر می‌دارد... به رغم آن همه شاگردی در مکتب امام رذیلت‌پیشه‌اش هنوز، آن‌چنان که باید، خوب شیرفهم نشده که "حکومت مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است".

پیرکفتار فرتوت که در حضيض فلاکت و بدنامی به سر می‌برد... به نحو بی‌سابقه‌یی طینت وحشی استبدادی، و شهوت افسارگسیخته خود به قدرت و حکومت را برملا نموده و تصریح می‌کند که حتی "حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته"، هرآن‌گاه مخالف مصالحش باشد، "یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیرعبادی

باشد" جلوگیری کند...

چنین بود که دیروز بر خلاف ابتدایی‌ترین اصول قضایی و حتی با نادیده گرفتن قوه قضاییه رژیم خودش، "تجزیرات حکومتی" در حق کسبه خرده‌پا را به دولت واگذار نمود. و امروز اختیارات حکومت را آشکارا، بی‌قید و شرط و بی‌حد و مرز اعلام می‌کند. گوئیا که مردم و مملکت، سراپا ملک طلق شخصی او و "ولایت" سفیانی و نامشروع اوست. تازه به این هم قانع نشده و به شیوه‌یی که به در می‌گویند تا دیوار هم بشنود، به رئیس‌جمهورش خاطر نشان می‌کند که "بالاتر از آن هم مسائلی هست که مزاحمت نمی‌کنم!"...

دعوا، دعوای داخلی گرگهای هاری است که کارد به استخوانشان رسیده و دارند زوزه می‌کشند و همدیگر را از هم می‌درند. یعنی دعوا نه بر سر "فقه و اصول" بلکه بر سر "بود و نبود" حکومت نجس و منحوسی است که به هر خس و خاشاکی برای ادامه عمرش متشبث می‌شود.^(۴) این را هم یادآوری می‌کنم که منظور از تجزیرات حکومتی، شلاق زدن کسبه جزء در ملاءعام به‌خاطر گرانفروشی بود. زیرا محض نمونه، حتی یک گردن کلفت نامدار و چپاولگر هم در تمام سی‌سال حکومت خمینی و خامنه‌ای در ملاءعام شلاق نخورده و انگشتان یا دستش هم به‌خاطر دزدی قطع نشده است. و این هم غلط‌کردم‌گویی شتابان خامنه‌ای در آن زمان:

«بر مبنای فقهی حضرتعالی که این‌جانب سالها پیش آن را از حضرتعالی آموخته و پذیرفته و براساس آن مشی کرده‌ام، موارد و احکام مرقومه در نامه حضرتعالی جزو مسلمات است و بنده همه آنها را قبول دارم، مقصود از حدود شرعیه در خطبه‌های نماز جمعه چیزی است که در صورت لزوم مشروحاً بیان خواهد شد».^(۵)

خامنه‌ای به این هم اکتفا نکرد بلکه روز جمعه اول بهمن ۱۳۶۶ با یک آکروبات‌بازی و کله‌معلق‌زدن ولایت‌نشان به نماز جمعه شتافت و گفت:

«اصلاً اکثریت مردم چه حقی دارند که قانون اساسی را امضا و لازم‌الاجرا کنند؟»

می‌بینید چه ولی‌فقیه آکروبات‌بازی داریم؟! هم روی طناب ولایت راه می‌رود، هم معلق

۴- نشریه اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان خارج کشور- شماره ۱۲۵- صفحه ۲- پاسخ مسئول شورا به سوال خبرنگار صدای مجاهد- دی‌ماه ۱۳۶۶

۵- رادیو رژیم ۲۱ دی ۱۳۶۶

می‌زند، و هم دلی دلی «مردمسالاری دینی» می‌خواند!
این از خامنه‌ای رئیس قوه مجریه رژیم در آن زمان بود، رئیس قضایه وقت، موسوی اردبیلی، هم معطل نکرد و روی دست خامنه‌ای بلند شد و گفت:
«ولی فقیه می‌تواند رئیس‌جمهور را بدون این‌که همه مردم رأی بدهند، نصب نماید» (روزنامه رسالت - ۳ بهمن ۱۳۶۶).

لا بد شما هم سرتان دارد مثل من سوت می‌کشد! ولی هنوز صبر کنید تا تعریف ولایت‌فقیه را از دادستان انقلاب خمینی در تهران و مؤسس روزنامه رسالت هم بشنویم. آذری قمی روی دست همه اینها بلند شد و بعدها در روزنامه رسالت نوشت:
«ولایت‌فقیه ولایتی است مطلقه... ولایت بر دنیا است و آنچه در دنیاست اعم از موجودات زمینی و آسمانی و جمادات و نباتات و آنچه که به‌نحوی به زندگی جمعی و انفرادی انسانها ارتباط دارد».

در بازنویسی قانون اساسی رژیم در سال ۶۸ عبارت «ولایت مطلقه امر» رسماً وارد اصل ۵۷ آن گردید که می‌گوید:
«قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارت هستند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امام امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند، این قوا مستقل از یکدیگر هستند».

حالا ببینیم داستان اختلاف آخوندهای شورای نگهبان با رفسنجانی که هم، «قمر وزیر» و هم «شمس وزیر» خمینی بود، در سال ۱۳۶۶ به کجا رسید:
آخوندهای مزبور قبل از این‌که خمینی تنوره بکشد، بعضاً زیرسرشان بلند شده بود و حتی ادعا می‌کردند، چون خودشان مجتهد هستند و تقلید بر آنها حرام است حق کنترل بر مصوبات مجلس را دارند. شیخ محمد یزدی نایب‌رئیس وقت مجلس خمینی هم که از شورای نگهبان حمایت می‌کرد صریحاً گفت:
«فقهای شورای نگهبان از مجتهدین هستند یعنی تقلید بر آنها حرام است... تا زمانی که... رهبری قانون اساسی را امضا کرده، شورای نگهبان باید کنترل کند».^(۶)
رفسنجانی یکبار به آنها هشدار داد:

۶- مصاحبه آخوند محمد یزدی با روزنامه رسالت ۷ بهمن ۱۳۶۶

«از شورای نگهبان و از آقایانی که منصوب حضرت امام هستند، تقاضا می‌کنم که نظرات امام را جدی گرفته و نظرات خود و دیگران را مانع اجرای نظرات امام نکنند.»^(۷)

این «فقهها» هم، مانند خامنه‌ای که در آن زمان رئیس‌جمهور بود حالیشان نبود که اگر قرار بود خمینی حتی به قاعده و قانونی که خودش نوشته و امضا کرده پایبند باشد، که دیگر این همه اختناق و زنجیر و ده‌ها هزار اعدام لازم نبود!

خمینی برای دفع شر آن آخوندهای کودن شورای نگهبان که همین حقیقت ساده را نمی‌فهمیدند و گاه نفهمیده به مخالفت‌های «طلبگی» و «حوزوی» مبادرت می‌کردند ابتدا صحبت از تشکیل کمیسیون کنترل تصمیمات شورای نگهبان توسط خودش را به میان کشید تا «خفه» شوند. هر چند که طبق قانون اساسی، آن ۶ آخوند را خودش مستقیماً منصوب می‌کند و ۶ حقوقدان را هم از طریق رئیس قوه قضاییه که منصوب خودش است به مجلس معرفی می‌کند.

بعد هم، به‌طور غیرقانونی، یعنی برخلاف همان قانون خودش، حکم به تشکیل یک چیز عجیب‌الخلقه به نام «مجمع تشخیص مصلحت نظام» داد که در هنگام بازنویسی قانون اساسی آن را برایش نوشتند و بردند و دید و پسندید. اما خودش مرد ولی همین چیز عجیب‌الخلقه بعداً وارد قانون اساسی جدید رژیم شد.

حالا تو را به خدا اگر از این معمای ولایت سر درآوردید ما را هم خبر کنید! یک ولی‌فقیه است، یک مجلس، یک شورای نگهبان دوزیست، یعنی نیمه‌آخوند - نیمه‌حقوقدان، که معنی همه اینها به‌طور سرجمع می‌شود: «هیچ - هیچ» به نفع مقام ولایت!

در بازنویسی قانون اساسی رژیم در سال ۶۸ مجمع تشخیص مصلحت هم به‌صورت اصل ۱۱۲ وارد این معما و «چیستان» شگفت‌آخوندی گردید:

«- اصل یکصد و دوازدهم:

مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنها ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است به‌دستور رهبری تشکیل می‌شود.

۷- سخنان رفسنجانی در جلسه مجلس رژیم پنج‌شنبه ۱۷ دی ۱۳۶۶

اعضای ثابت و متغیر این مجمع را مقام رهبری تعیین می‌نماید. مقررات مربوط به مجمع توسط خود اعضا تهیه و تصویب و به تأیید مقام رهبری خواهد رسید».

چنین بود که شورای ملی مقاومت اعلام کرد:

«تشدید مداوم تضادهای درون حاکمیت طی سال ۱۳۶۶، که خمینی را به دخالت مستقیم و مکرر برای حل و فصل مشکلات روزمره رژیم وادار کرده بود، در نیمه دوم سال به جایی رسید که خمینی مجبور به دست بردن رسمی و علنی در بنیادهای حقوقی رژیم شد و این امر معنایی جز اعلام بی‌اعتباری قانون اساسی ساخته و پرداخته خودش نداشت. اعلام "ولایت مطلقه" و انتصاب "مجمع" نوظهوری برای "تشخیص مصلحت نظام"، در واقع تتمه اعتبار صوری ارگانهای "انتخابی" و "شورای نگهبان قانون اساسی" رژیم را از میان برد و صورت حقوقی نظام استبداد دینی را با ماهیت آن هماهنگ کرد» (بیانیه شورای ملی مقاومت ایران - ۱۶ اردیبهشت ۱۳۶۷).

بگذارید، برای کامل کردن مطلب، این را هم بگویم که مبدا فکر کنید، آن چه بر قانون اساسی افزودند، و آن چه خمینی توانست انجام بدهد، برایش کافی و کفایت بود. خیر، حرفهای خودش (و طبعاً هر که بر مسند ولی فقیه بنشیند) منحصر به مواردی که تا این جا گفتیم نیست. گوش کنید:

بر خلاف قوانین خودش، به محض این که برای سرکوب دانشگاهها، ضروری دید حکم به تشکیل یک ارگان غیرقانونی به نام «شورای عالی انقلاب فرهنگی» داد.

بر خلاف قوانین خودش، به محض این که، برای سرکوب روحانیان مخالف، ضروری دید، حکم به تشکیل یک دادگاه غیرقانونی به نام «دادگاه ویژه روحانیت» داد که مورد گلایه نمایندگان مجلس شورای اسلامی خودش هم واقع شد.

برخلاف قوانین خودش حکم به عزل منتظری داد و به صراحت در این باره نوشت: «مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است».

به صراحت می گفت:

«آحاد مردم یکی یکی شان تکلیف دارند برای حفظ جمهوری اسلامی که یک واجب عینی و اهم مسائل واجبات دنیا و از نماز اهمیتش بیشتر است برای این که این حفظ اسلام است نماز فرع اسلام است».

هر وقت هم که «فقها» می‌خودش و حقوقدانان خودش می‌گفتند که فلان مطلب با قانون اساسی سازگار نیست، می‌گفت: اینها «نقض ظاهری» است. و اشکالی ندارد. از جمله در دیماه ۶۷ در تذکر به مجمع تشخیص مصلحت نظام گفت: «این بحثهای طلبگی مدارس که در چهارچوب نظریه‌هاست، نه تنها قابل حل نیست، بلکه ما را به بن‌بست‌هایی می‌کشاند که منجر به "نقض ظاهری" قانون اساسی می‌گردد». جالب‌تر این که طلبکار هم درمی‌آمد که:

«این که در قانون اساسی است بعضی شئونات ولی فقیه است نه همه شئون ولایت فقیه». و می‌گفت:

«روحانیت بیشتر از این در اسلام اختیارات دارند و آقایان برای این که با این روشنفکرها مخالفت نکنند، یک مقدار کوتاه آمدند. این که در قانون اساسی است، این بعضی شئون ولایت فقیه است نه همه شئون آن... مسأله بالاتر از این است».

خمینی حتی اعتبار و کالت نمایندگان را به رضایت ولی فقیه می‌داند و خطاب به خبرنگاران گفت:

«همه‌تان هم اگر چنانچه یک چیزی بگویید برخلاف مصالح اسلام باشد، وکیل نیستید، از شما قبول نیست، مقبول نیست، ما به دیوار می‌زنیم حرفی را که برخلاف مصالح اسلام باشد».

«رئیس‌جمهور منتخب مردم، اگر از طرف ولی فقیه نصب نشود طاغوت است».

«من به واسطه ولایتی که از طرف خدا دارم شما را منصوب می‌کنم».

«من که ایشان را حاکم کردم یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از شارع مقدس دارم ایشان را قرار دادم».

«"ولایت" مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، برخلاف تصویری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ی خطیر است...»

... مثلاً یکی از اموری که فقیه متصدی ولایت آن است، اجرای حدود است. آیا در اجرای حدود بین رسول اکرم(ص) و امام و فقیه امتیازی است؟ یا چون رتبه فقیه پایین‌تر است باید کمتر بزند؟».

نتیجه این که طبق صورت جلسات شورای بازنگری قانون اساسی:

«ولایت مطلقه نه در چارچوب احکام فرعیه اولیه و ثانویه الهیه محصور است و نه در محدوده

قانون اساسی اسبیر و نسبت به هر دو امر مطلق است نه مقید».

«اوامر او در حکم قانون است و در صورت تعارض ظاهری با قانون، مقدم بر قانون می‌باشد».

ضمناً خمینی از همان اول به روشنی می‌گفت که «آخوند یعنی اسلام. روحانیان با اسلام در هم مدغمند... آن که با عنوان روحانی و آخوند مخالف است، این دشمن شماس است» (۲ خرداد ۵۸).

یعنی که آخوند و اسلام در هم ادغام شده و یک چیز است و نه دو چیز! آیا این همانی آخوند و اسلام را در تفکر قرون وسطایی خمینی می‌بینید؟ آیا شرک آشکار را، در نشان دادن خود بر جای خدا و پیامبر خاتم و ائمه معصوم و مظلوم، می‌بینید؟

حالا خودتان قضاوت کنید که به‌راستی با این قانون اساسی و با آن چه در این ۳۰ سال به چشم دیدیم، این یک نظام نجاست بربری و جاهلیت است یا نظام مقدس جمهوری اسلامی؟

آیا این خمینی اهانت مجسم به تاریخ ایران و اسلام نیست؟ مصداق بارز «مغضوب علیهم» هست یا نیست؟

آیا سوءاستفاده و لکه‌یی بر دامن قرآن و اسلام و پیامبر و حضرت علی و امام حسین، هست یا نیست؟

راستی کسانی که هنوز سنگ خمینی را به سینه می‌زنند چه بیماری دارند و چگونه تعریف می‌شوند؟

راستی آخوند خاتمی موقعی که می‌گفت هرگونه تغییر در این قانون خیانت به ملت ایران است، این کلمات او چه معنی و چه باری داشت؟

و مهمتر این که، آیا امروز موسوی و غیرموسوی و هرکس که مدافع یا پایبند این قانون است و یا حتی به مصلحت می‌خواهد در چارچوب این قانون حرکت کند، می‌تواند قیام را به‌جانب سرنگونی و یا دست‌کم اصلاح این رژیم هدایت کند؟

آی بچه‌ها، صبر کنید، من هنوز چند سؤال دیگر هم دارم:

علاوه بر همه بازتابها و گزارشها و مقالات و موضع‌گیریهای داخلی و بین‌المللی، آیا معنا

و مفهوم و علت بنیادین استمرار و سرعت پیشروی و درجه تعمیق و گسترش نیروهای قیام در عمای گذشته و آن انبار باروتی که در روز عاشورا جرقه زد، روشن است؟ آیا اپورتونیسیم و انحراف راست را چنان که باید و شاید دریافتید؟ آیا قیام در این نقطه، پرده‌یی را کنار زد یا نزد؟ ضرورت و حقانیت استراتژی سرنگونی این رژیم را ثابت کرد یا نکرد؟

اگر چنین باشد مقاومت و ایستادگی و جانبازی در برابر چنین رژیم‌یی، از همان روز ۳۰ خرداد تا همین امروز، برای آزادی خلق و میهن، عادلانه و برحق و ضروری بوده است یا خیر؟

اگر جوابتان مثبت است خوشا به حال زحمتکش‌ان و رزم‌آوران آزادی ملت ایران! و تا کجا سنگدل و ناپینا هستند نشستگانی که به جای رژیم بر سر و روی ایستادگان و مجاهدان می‌کوبند.

فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً...

فصل هشتم

جبهه خلق
و استراتژی سرنگونی

بر اساس آن چه تاکنون گفتیم، از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، استراتژی جبهه خلق، تغییر و سرنگونی رژیم ولایت فقیه برای آزادی و جایگزین کردن حاکمیت جمهور مردم، یعنی توده مردم ایران است.

فصل مشترک جبهه خلق، تعارض و تضاد آشتی‌ناپذیر با دیکتاتوری ولایت فقیه و غصب حاکمیت مردم ایران است. استراتژی سرنگونی از همین جا حقانیت و ضرورت پیدا می‌کند.

از این‌روست که از ۳۰ خرداد سال ۶۰ تا همین امروز، از این اصل بنیادین در هیچ شرایطی کوتاه نیامده و پیوسته بر آن تأکید کرده‌ایم.

رژیم ولایت فقیه حاکمیت مردم را در جریان انقلاب مردم ایران برضد دیکتاتوری سلطنتی، ربوده و آن را با شرک و ارتجاع، به مایملک خداگونه و انحصاری خود تبدیل کرده است. حق حاکمیت مردم ایران را غصب کرده است. «ولایت» و حکومت و حاکمیت آن، مطلقاً نامشروع و سراپا باطل است.

خواست مقدم و عاجل مردم ایران، آزادی و حاکمیت مردم است و این جز از طریق سرنگونی رژیم ولایت فقیه به‌دست نمی‌آید. نفی کامل رژیم ولایت فقیه، مرز متمایز و خط قرمز پیکار آزادی مردم ایران، معیار تشخیص دوست از دشمن، مبنای تنظیم رابطه با همه افراد و جریانهای سیاسی و شاخص جذب و دفع نیروهاست. هویت سیاسی ایرانیان میهن‌دوست و آزادیخواه بر همین اساس تعریف و مشخص می‌شود.

بنابراین «جبهه خلق» یا «جبهه مردم ایران»، به معنی علمی، دربرگیرنده تمام طبقات و اقشار و جریانها و نیروها و افراد ایرانی است که خواستار تغییر و سرنگونی دیکتاتوری ولایت فقیه و برقراری دموکراسی و در یک کلام، خواستار حاکمیت جمهور مردم ایران هستند.

«جبهه خلق» یا «جبهه مردم ایران»، دربرگیرنده مجموعه نیروهایی است که به طور مشترک تحت ستم و سرکوب رژیم ضدبشری ولایت فقیه قرار دارند و به همین خاطر می‌توانند به طور مشترک و همبسته و متحد در سرنگونی این رژیم شرکت و آن را محقق کنند.

معیار عمده برای شناخت و تعیین اعضا و اجزای «جبهه خلق» یا «جبهه مردم ایران» در برابر رژیم ولایت فقیه، منافع مشخص عینی آنها، پیشرفت جامعه و توانایی آنها برای شرکت در به انجام رساندن وظیفه سرنگونی است.

سرنگونی این رژیم، وظیفه هر ایرانی آزادیخواه و میهن‌پرست و هویت سیاسی هر نیروی ملی و انقلابی و مردمی است.

برای همسویی و اشتراک و اتحاد عمل در همین خصوص، شورای ملی مقاومت ایران طرح «جبهه همبستگی ملی برای سرنگونی استبداد مذهبی» را ارائه کرده است.

هم‌چنان که در بیانیه ملی ایرانیان یادآوری شده:

«بعد از جنگ جهانی دوم، اغلب کشورهای جهان، نازیسم و فاشیسم را مرامهایی ضدبشر شناختند و در قوانین خود هرگونه تبلیغ و ترویج آنها را جرم و مستوجب کیفر اعلام کردند» (بیانیه ملی ایرانیان).

اکنون پس از ۳۰ سال تجربه، هر ایرانی آگاه و آزادیخواه به روشنی می‌داند که ولایت فقیه، از نظر ماهیت جنایتهایش در مورد مردم ایران، بسا فراتر از آن مرامهای ضدبشر رفته است.

کلمات ضدخلق و ضدخلقی، ضدمردم و ضدمردمی، از همین جا و در تضاد با آزادی و حاکمیت مردم معنا و مفهوم پیدا می‌کند. در زمان شاه با دیکتاتوری سلطنتی می‌جنگیدیم و اکنون طرف جنگ ما و مردم ما استبداد مذهبی، همین رژیم ولایت فقیه، است. به‌همین خاطر شالوده شورای ملی مقاومت ایران از روز نخست، «نه شاه، نه شیخ» بوده

است. نفی دیکتاتوری لازمه برقراری دموکراسی و اثبات حاکمیت مردم است. «انقلاب دموکراتیک» آن روی سکه استراتژی سرنگونی برای آزادی و حاکمیت مردم ایران در این مرحله تاریخی است.

«انقلاب» را قبلاً دگرگونی جهش‌وار و تکاملی از طریق سقوط طبقه حاکم و انهدام نهادها و روابط مربوط به آن توسط توده‌های مردم تعریف کردیم.

«دموکراتیک» به معنی «مردم‌سالارانه»، برگرفته از کلمه «دموکراسی» یک واژه یونانی، مرکب از کلمه «دموس» به معنی مردم و «کراسی» به معنی حکومت است که آن را به فارسی، «مردم‌سالاری» ترجمه می‌کنند.

اکنون روشن می‌شود که همه مدافعان دیکتاتوری، بالاخص مدافعان و مأموران و قداره‌بندان و قلمزنان و مداحان و روضه‌خوانان رژیم ولایت فقیه و اصل ولایت فقیه که عصاره و «عمود خیمه» استبداد مذهبی و قانون اساسی آن است از جبهه خلق خارج و در جبهه ضد مردم ایران قرار می‌گیرند. هم‌چنین همه خیانتکارانی که به‌جای سرنگونی این رژیم درصدد سربریدن و نابودی و متلاشی‌کردن اشرف و مجاهدین هستند، هر کس و در هر کجا و تحت هر عنوان و پوششی که باشد، ادامه و امتداد همین رژیم در داخل یا خارج کشور است.

از آن‌جا که استراتژی نفی و سرنگونی ولایت فقیه، حقانیت و ضرورت دارد و مهمترین و بالاترین اصل و فصل مشترک جبهه خلق است، شورای ملی مقاومت، طبق ماده ۱ اساسنامه‌اش، از همان سال ۱۳۶۰ «برای سرنگونی رژیم خمینی و استقرار دولت موقت تشکیل شده است».

– طبق ماده ۱ برنامه شورا، دولت موقت «اساساً وظیفه انتقال "حاکمیت" به مردم ایران و مستقر ساختن حاکمیت جدید ملی و مردمی را به‌عهده دارد».

– طبق ماده ۳ برنامه شورا، «پس از خلع ید و سلب حاکمیت از رژیم ضدخلقی خمینی، که حیاتی‌ترین حق مشروع مردم ایران یعنی "حق حاکمیت مردم" را غصب نموده» است، این دولت باید «حداکثر تا ۶ماه» «مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی» را «از طریق انتخابات آزاد، با رأی عمومی، مستقیم، مساوی و مخفی» با «هرگونه نظارت و

تضمین لازم» تشکیل بدهد و بلافاصله استعفای خود را به این مجلس تقدیم کند. نخستین وظیفه مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی، «تدوین قانون اساسی و تعیین نظام جمهوری جدید» است.

– طبق ماده ۵ برنامه شورا،

«کلیه مقامات، مسئولیتها و نهادهای دوران انتقال، صرفاً جنبه موقتی داشته و فقط تا استقرار مقامات، مسئولیتها و نهادهای جدید بر طبق قانون اساسی جدید معتبر است».

– علاوه بر این، شورای ملی مقاومت برای رفع هرگونه سوء تفاهم پیرامون موقعیت و اختیارات خود پس از سرنگونی رژیم ولایت فقیه، با صراحت و به اتفاق آرا اعلام کرده است:

«هیچ یک از مصوبات شورای ملی مقاومت، بخشی از قانون اساسی نظام جمهوری آینده کشور که توسط مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی تدوین خواهد شد تلقی نمی شود».

استقبال از هرگونه فاصله گرفتن از دیکتاتوری

و بازگشت به جبهه مردم ایران

ما از خروج از جبهه خلق و تغییر آشکار یا بالفعل تضاد اصلی علیه مقاومت ایران و علیه مجاهدین و اشرف، که به سود دیکتاتوری ولایت فقیه است، متنفریم.

گرایشهای اپورتونیستی و کم رنگ شدن مرزبندیها و خطوط قرمز در قبال تمامیت رژیم و مدافعان و همسویان آن را محکوم می کنیم.

از بارز شدن خصایص اپورتونیستی و زدن زیرآب مقاومت تمام عیار در برابر این رژیم، منزجریم.

در مرحله بلوغ اپورتونیسم و بروز ماهیتهای ارتجاعی، هم جبهه گی آشکار یا بالفعل با ولایت فقیه را غیرقابل قبول و غیرقابل تحمل می دانیم.

اما دقیقاً به خاطر جدیت و ایستادگی مان در همین مواضع، به طور مضاعف، از هرگونه فاصله گرفتن از استبداد و وابستگی و مخصوصاً فاصله گرفتن از ولایت فقیه و رژیمش و پشت کردن به آن و نهایتاً از بازگشت به جبهه خلق، استقبال و حمایت می کنیم.

این هم نه یک امر دلخواه، بلکه یک وظیفه ملی و میهنی و انقلابی، بر اساس همان تعاریف و شاخصها و معیارهایی است که در اثبات صداقت نسبت به استراتژی سرنگونی و میانی آن، بحث کردیم.

وقتی آیت‌الله منتظری که در اعلمیت او بر سایرین جای تردید نبود، به عدم صلاحیت و عزل خامنه‌ای از ولایت جانشینش حکم داد، من در ۱۹ تیر همین امسال، خاضعانه این حکم را «شایان تقدیر» خواندم و یادآوری کردم:

«بالاترین سرمایه دنیوی و اخروی منتظری در پیشگاه خدا و خلق همانا عزل او توسط خمینی دجال از منصب جانشینی، به خاطر اعتراض به قتل عام زندانیان مجاهد است.»

در عین حال با صراحت به استحضار رساندم:

«جای آن دارد که آقای منتظری که اکنون در ۸۷ سالگی به‌سرمی‌برد، برای خیر دنیا و آخرت خود و جبران مافات، قبل از ممات، تمامی حق و حقیقت را خالصانه و لوجه‌الله با مردم ایران در میان بگذارد. حق و حقیقت همانا غصب حاکمیت حقوق مردم ایران و سرقت انقلاب ضدسلطنتی تحت عنوان ولایت فقیه است. لکه ننگ و رژی می که باید بالکل از تاریخ ایران و از دامن مطهر اسلام علوی زدوده شود...»

امیدواریم که آقای منتظری در همین رابطه، هرگونه «ترس از مخلوق» و کفار و مشرکان آزادی و حقوق ملت ایران از قبیل خامنه‌ای و احمدی‌نژاد را به کناری بگذارد و به این وسیله دین خود را به ایران و اسلام و به‌ویژه به ائمه تشیع، ادا کند. در راستای ادای همین وظیفه، برای او آرزوی سلامت و توفیق و طول عمر می‌کنم.»

در ۱۳ تیر همین امسال گزارش کمیته صیانت از آرای موسوی با ذکر موارد جدیدی از دجالگری و تقلبات نجومی در انتخابات رژیم آخوندی منتشر شد. در این گزارش از جمله فاش شده بود که وزارت کشور و ۲۵ استاندار نظامی آن در مجموع ۳۲ تا ۳۳ میلیون برگه رأی مازاد بر نیاز، مورد استفاده قرار داده‌اند و علاوه بر آن در اتاق «تجمیع آراء»، که همان تاریخخانه وزارت کشور نظام باشد، هر طور خواسته‌اند رقم‌سازی کرده‌اند.

در همان روز سیزدهم تیر، ولی‌فقیه ارتجاع در ارگان اخص خود (کیهان آخوندی)، موسوی را به ارتکاب «جنایت»، انجام «مأموریت دیکته‌شده بیرونی» و ایفای نقش «ستون پنجم» دشمن متهم کرد که یا باید «توبه» کند و «عذر تقصیر» بخواهد یا

«مجازات قطعی (را) به جرم قتل انسانهای بی‌گناه، برپایی آشوب و بلوا، اجیرکردن ارادل و اوباش برای تعرض به جان و مال و ناموس مردم، همکاری آشکار با بیگانگان و ایفای نقش ستون پنجم آمریکا» بپذیرد.

من بلادرنگ، اعلام کردم که به‌دور از هرگونه «نکوهش و بستانکاری» از موسوی، «وظیفه و اصول ما اقتضا می‌کند که در برابر یاوه‌ها و تهدیدها و تیغ‌کشی پررذیلت سردمدار ولایت»، نکات زیر را خاطر نشان کنیم:

«۱- محکوم‌کردن هرگونه تعرض و ستمی که بر موسوی و خانواده و اطرافیان او در چارچوب همین رژیم جریان دارد. همچنین اخطار به رژیم در مورد محاکمه و مجازات وی با تأکید بر این‌که مسئولیت هرگونه تعرض، دستگیری یا اقدام تروریستی برعهده شخص خامنه‌ای است.

۲- هشدار نسبت به امنیت و سلامت آقای موسوی و درخواست از دبیرکل و شورای امنیت ملل متحد برای اعزام بلادرنگ یک هیأت نظارت بین‌المللی به تهران در همین خصوص و وادارکردن رژیم به ابطال انتخابات نامشروع و پذیرش انتخابات آزاد تحت نظر ملل متحد بر اساس حق حاکمیت مردم ایران.

۳- فراخوان به سازمان ملل متحد، به کمیسیون حقیقت‌یاب بین‌المللی، به حقوقدانان و سازمانهای جهانی مدافع حقوق بشر، و به همه دولتهایی که نتیجه انتخابات قلابی در ایران را به رسمیت نشناخته‌اند؛ برای ارجاع پرونده این انتخابات و سرکوب مردم ایران و کشتار بیگناهان به شورای امنیت سازمان ملل متحد.

بی‌گمان بازگشودن پرونده انتخابات ایران در شورای امنیت، در خدمت صلح جهانی است. زیرا به ممانعت از تسلیح اتمی و صدور تروریسم و دست‌اندازی فاشیسم مذهبی حاکم بر ایران به عراق و لبنان و فلسطین هم منجر می‌شود».

اندرز و پیشنهاد به خبرگان

یک هفته بعد، من از این هم فراتر رفتم و در ۲۰ تیر در یک موضع‌گیری علنی به «ریاست و اعضای خبرگان نظام» که رفسنجانی رئیس آن است اندرز و پیشنهاد دادم: «با سلام به آقایانی که در خبرگان رهبری جلوس فرموده و به پاسداری از جوهره و جانمایه

نظام ولایت فقیه اشتغال دارید. مخاطب قراردادن حضرات برای این‌جانب بسیار دردناک و پرصعوبت است چرا که مجلس خبرگان در این رژیم، نماد غصب و سرقت حق حاکمیت مردم ایران و از این‌رو مصداق بارز مغضوب علیهم از جانب خلق و خالق است. لیکن امید است در بحبوحه قیام ملت، برخی آقایان صدای انقلاب نوین مردم را شنیده باشند.

مطمئناً همه حضرات در شرایط و سن و سالی هستید که مانند حقیر به یاد می‌آورید که مجلس خبرگان، از اساس محصول خیانت خمینی به مردم ایران و خلف وعده او درباره تشکیل مجلس مؤسسان با انتخاب آزاد ملت ایران است.

از جانب مردم ایران و نسل انقلاب (انقلاب ضدسلطنتی) که خمینی را به قدرت رساند و برای او فرش خون گسترد سخن می‌گوییم، از جانب محکومان به اعدام، از جانب شکنجه‌شدگان، از جانب زندانیان سیاسی و همه آنها که حاصل رنج و خونشان برای آزادی را خمینی ربود و ولایتش را در نهادی نامشروع به نام خبرگان، نهادینه کرد.

اما هدف از تحریر این سطور، طعن و لعن نیست. هدف من یک اندرز و دو پیشنهاد است، هرچند بیم آن دارم که به مصداق آیه شریفه "لا تحبّون النّاصحین" نصیحت کنندگان را خوش ندارید. با این‌همه، از بابت اتمام حجت و ثبت در سینه تاریخ، به‌عنوان اندرز درباره "استبداد زیر پرده دین" که تعبیر پدرطالقانی است، به عرض می‌رسانم: باور کنید که آب از سر این رژیم و سلطنت مطلقه دینی، هم‌چون سلطنت شاهنشاهی، گذشته و بهتر است آقایان در فکر کاستن از بار تقصیرات خود در محضر عدل الهی و پیشگاه ملت ایران باشند و بدنامی و نفرت و انزجار بیشتر به‌جان نخرند. پیشنهاد این است که: با توجه به حکم اخیر آقای منتظری درباره عزل تلویحی خامنه‌ای، که تالی تلو^(۱) حجاج بن یوسف در روزگار ماست^(۲)، برای ممانعت از خونریزی و بغی و فساد هر چه بیشتر از سوی نامبرده:

اولاً- با تشکیل جلسه فوق‌العاده خبرگان، خامنه‌ای را برکنار و موقتاً آقای منتظری را که اَعْلَم همه شمایان است، جایگزین کنید تا مقدمات انتخابات آزاد تحت نظارت بین‌المللی براساس

۱- تالی تلو = همانند، پیرو (لغتنامه دهخدا)

۲- حجاج بن یوسف، در زمان خلافت عبدالملک مروان (پنجمین خلیفه اموی) سرکوب شبه‌جزیره عربستان و ولایت عراق و خراسان را به عهده داشت. در سال ۷۳ هجری برای سرکوب قیام مکه و تحکیم سلطه اموی خانه کعبه را به منجنیق بست. تا هنگام مرگش در ۵۳ سالگی، در قلمرواش ۱۲۰ هزارتن را کشته بود و ۵۰ هزارتن در زندانهایش اسیر بودند.

اصل حاکمیت مردم ایران فراهم شود.

ثانیاً - پس از اتخاذ این تصمیم، بلادرنگ مجلس خبرگان را منحل کنید و آن را از دامان خود و روحانیت معاصر بزدايید.

همه شما به خوبی می‌دانید که براساس معیارها و قانون خودتان، خامنه‌ای هرگز و هیچ‌گاه در سطح و جایگاه مرجعیت و ولایت نبوده است. موسوی اردبیلی در نماز جمعه دوم تیرماه ۱۳۶۸، سه هفته پس از مرگ خمینی، به صراحت خاطر نشان کرد، علت انتخاب خامنه‌ای به‌عنوان ولی‌فقیه از سوی خبرگان، ترس از مجاهدین و ارتش آزادی‌بخش ملی ایران و مبادرت کردن آنها به عملیات دیگری مانند فروغ جاویدان بوده است. او گفت: «دوستان می‌ترسیدند و می‌لرزیدند، دشمنان هم خیلی امیدوار بودند به چنین روزی» که همه مسئولین نظام به‌زودی «تکه و پاره شوند».

رفسنجانی هم در نماز جمعه هفتم آذر ۱۳۶۶ درباره عنوان مرجعیت برای خامنه‌ای تصریح کرد:

«شماها همه یادتان است که دورانی که (بحث) مرجعیت بود من سخنرانی نکردم. درباره مرجعیت ایشان هیچ نگفتم و هیچ‌کس از من چیزی نشنیده. شاید هم باعث تعجب شماها باشد که چرا فلانی حرف نمی‌زند. خیلپها هم از من می‌پرسیدند، ولی من نخواستم بگویم چرا؟! ...»

من می‌دانستم ایشان راضی نیست مرجع بشود. یقین داشتم که ایشان مخالف است». فضیحت به حدی بود که خامنه‌ای سرانجام از دعوی مرجعیت عقب نشست و به معرفی خود به‌عنوان مرجع شیعیان خارج از ایران اکتفا کرد و به خواندن «درس خارج» روی آورد... اما اگر آقایان درباره جایگزینی موقت منتظری، از این نظر مشکل داشته باشند که با حرف صریح خمینی مبنی بر فقدان طاقت و لیاقت و ساده‌لوحی منتظری، چه باید کرد؟ و به‌خصوص اگر نامه خمینی به منتظری در ششم فروردین ۱۳۶۸ را راهبند می‌دانید که نوشته بود منتظری در «هیچ کار سیاسی» نباید دخالت کند؛ توجه شما را به نامه ۸ فروردین ۱۳۶۸ خود خمینی جلب می‌کنم که نوشته است:

«در اسلام، مصلحت نظام، مقدم بر هر چیز است!»

ملاحظه می‌فرمایید که در شریعت خمینی هیچ چیزی مانع آن‌چه شما بخواهید برای نجات

خود انجام بدهید، وجود ندارد. با آرزوی توفیق برای پذیرش رأی و حاکمیت مردم ایران و جلب رضایت خلق و خالق».

هم‌چنین وقتی که کروبوی هم به تنگ آمد و ۲۱ سال بعد از منتظری و با همان توصیف منتظری پس از قتل‌عام زندانیان در سال ۱۳۶۷ نوشت:

«اتفاقی در زندانها رخ داده است که چنانچه حتی اگر یک مورد نیز صدق داشته باشد، فاجعه‌یی است... که روی بسیاری از حکومت‌های دیکتاتور از جمله رژیم ستمشاهی را سفید خواهد کرد».

در ۱۸ مرداد نوشتیم:

«ای کاش که آقایان منتظری و کروبوی و دیگرانی که از این پس به آنان می‌پیوندند، از سی سال پیش نسبت به همین شقاوتها و شناختها بیدار و هشیار شده بودند. افسوس... اما باز هم دیر نیست و بنی بشر برای جبران مافات تا لحظه وفات فرصت و امکان بازگشت دارد. توبوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا. به خدا و خلق باز گردید و توبه بازگشت‌ناپذیر نصوح به‌جای آورید.

آخر در زندانها و شکنجه‌گاههای خمینی و لاجوردی و در واحدهای مسکونی قزل‌حصار از اول همین بساط بود.

فتوای خون‌کشیدن از زندانیان قبل از اعدام برای جبهه‌های جنگ ضدمیهنی را به یاد دارید؟ فتوای تجاوز به دختران قبل از اعدام برای این‌که به بهشت نروند را به یاد دارید؟

گمان می‌کنید پاسدار شکنجه‌گر احمدی‌نژاد یا پاسدار شکنجه‌گر حسین شریعتمداری از کجا و طی چه پروسه‌یی به قعر جنایت و رذیلت و وقاحت درغلتیدند؟ بسیاری شاهدان، هنوز حی و حاضرند هر چند که هزاران و هزاران تن دیگر از آنان تیرباران یا به‌دار کشیده شدند.

نگاهی هم به صحنه‌های جنایت دست‌آموزان رژیم ولایت در اشرف بیندازید. باور کنید که میلیونها نفر در سراسر جهان به خود لرزیدند، اشک ریختند و خونشان به جوش آمده است. در عین حال در برابر پایداری شگفت‌فرزندان رشید ایران برای آزادی، سر تعظیم فرود می‌آورند و به حتمیت پیروزی مردم ایران یقین می‌کنند».

من در همین پیام خاطر نشان کردم:

«واضح است که تا همین جا هم که کروبوی قدم برداشته، بهای سنگینی دارد. تا همین جا هم شایسته و ارزشمند است و خدا از معاصی کبیره در خدمت به یزیدیان و فرعون و طاغوت‌های

عمامه‌دار زمان مانند خمینی و خامنه‌ای، می‌کاهد. این البته به رابطه او و هرکس دیگر، با آفریدگارش برمی‌گردد. آن چه من می‌خواهم با آرزوی در امان ماندن کربوبی از گزند خامنه‌ای و دژخیمان و جلادانش بگویم، تنها یک نکته است. نه فقط به او، بلکه خطاب به همه آنهایی که در درون یا حاشیه همین رژیم به‌ستوه آمده و از کثرت و غلظت فاجعه‌ها و ستم اکنون به خود می‌لرزند.

چه خوب که بخشی از حقیقت تکانه‌هنده را بیان می‌کنید و به همین میزان نزد خلق و خالق مأجورید. اما باور کنید که خانه از پای‌بست ویران است و خشت ولایت از روز اول کج و برخلاف رأی و حاکمیت ملت و با خنجر و خیانت نسبت به انقلاب ضدسلطنتی کار گذاشته شده است.

جرثومه و ام‌الفساد، همین رژیم ولایت و حاکمیت آخوندی‌ست. در اوین یا کهریزک یا هزاران زندان و شکنجه‌گاه و خانه‌های امن اطلاعات و سپاه هیچ فرقی نمی‌کند. از کوزه همان برون تراود که در اوست. دادگاهها و تبلیغات و اتهامات و برجسبهای این رژیم، از ابتدا، همین بود. کدام کلمه بود که خمینی آن را ذبح نکرده باشد؟ مگر نمی‌گفت که مجاهدین خرمنهای روستاییان را آتش می‌زنند؟ مگر به تناوب نمی‌گفت جاسوس شوروی و عامل آمریکا و اسرائیل و بعث عراق هستند؟

بله، این رژیم، همان است که بود. تنها راه، آزادی و حاکمیت مردم است. این تمامی حقیقت است.

به‌خدا سوگند که در بیان این حقیقت به‌اندازه دانه ارزنی هم، منفعت شخصی یا گروهی را در نظر ندارم. با اشرفیان خونفشان و با اشرف‌نشانان در ایران و سراسر جهان، برای چادر زدن در خاوران هم اعلام آمادگی و ثبت‌نام کرده‌ایم. اگر خواستار آسودگی و خلاصی خود و رهاشدن مردم ایران از این همه ظلم و ستم هستید، این تمامی حقیقت است. تنها راه، آزادی و حاکمیت مردم ایران است.

درست به همین دلیل، به‌خاطر عصمت جسم و جان، و روح و روان مردم ایران، و همان پسران، و همان دختران، و به‌خاطر سعادت و حق حاکمیت یک خلق در محنت و زنجیر، با تمام وجود فریاد بزنید:

مرگ بر دیکتاتور

مرگ بر خامنه‌ای

حکومت آخوندی، سرنگون، سرنگون، سرنگون».

اما متأسفانه بعد از قیام عاشورا و رادیکال شدن اوضاع، کروبی هم چهار روز بعد از موسوی، عیناً با همان الگو، برای درامان ماندن از تیغ آخته ولایت، به خواسته اصلی خامنه‌ای که با قاضی صلواتی‌اش در پی زمینه‌سازی برای اعدامها بود تن داد و گفت: «با دست خودشان به‌زور دلسوزان را به مجاهدین وصل می‌کنند و یک سازمان مرده منافق صفت را زنده می‌کنند».

کروبی گمان کرد به این وسیله توپ را به زمین باند غالب می‌اندازد در حالی که فی‌الواقع به دروازه خودش شلیک کرد!

البته آقای کروبی یک چیز را واقعاً درست می‌گوید، نباید فرق «دلسوزان» رژیم ولایت فقیه را با مجاهدینی که می‌خواهند ریش و ریشه این رژیم را بسوزانند، نادیده گرفت! کروبی هم‌چنین به باند غالب ایراد گرفت که «منتقدان خود را منافق می‌نامند». و افزود:

«خدایا تو شاهد باش که چگونه یک جدال سیاسی را به یک جنگ مذهبی تبدیل کردند». به‌نظر من حاج‌آقا کروبی درست می‌گوید. این ولی‌فقیه است که در تنگنای قیام به آن‌جا رسیده که منتقد و به گفته لاریجانی «برادر همسفر و همسفره» خودش را هم حالا به مجاهدین می‌چسباند و ادعا می‌کند که موسوی و کروبی راه مجاهدین را می‌روند. هر چقدر هم ما تکذیب می‌کنیم فایده ندارد!

به‌خصوص در مورد تبدیل «جدال سیاسی» به «جنگ مذهبی» هم، من به حرف حاج آقا کروبی اکتفا می‌کنم و می‌گویم: خدایا تو شاهد باش که از روز اول هم در رژیم ولایت به انحصارطلبی و استبداد دینی و تمام جرم و جنایتهای سیاسی لباس دین و جنگ مذهبی پوشاندند. بر مجاهدین نام منافقین گذاشتند. جنگ هشت‌ساله ضدمیهنی را هم که از روز اول با دست برداشتن از صدور ارتجاع و تروریسم، قابل‌اجتناب بود و به‌خصوص بعد از عقب‌نشینی نیروهای عراقی در خرداد ۱۳۶۱، دیگر هیچ عذر و بهانه‌یی برای ادامه‌دادن آن وجود نداشت، شش سال دیگر با صدها هزار کشته و میلیونها آواره و معلول و مجروح و با بیش از ۷۰۰ میلیارد دلار هزینه و خسارت اضافه برای ملت ایران

ادامه دادند. به آن لباس «دفاع مقدس» پوشاندند، نعره‌های «قدس قدس از طریق کربلا» سردادند. برای روحیه‌دادن به پاسداران و بسیجیها انبوهی امام زمان قالایی بر روی اسب سفید، به جبهه‌ها فرستادند و هزاران کلید حلبی بهشت توزیع کردند. البته امام ملعون، در عین دریافت کلت و کیک و انجیل از آقای ریگان و دریافت سلاحهای اسرائیلی، خودشان فرمودند که: «صلح با صدام دفن اسلام است». البته در سال ۱۳۶۵ هم که خودشان آن را «سال تعیین سرنوشت» اعلام نمودند، از طریق رفسنجانی به‌صراحت اعلام کردند که آمادگی دارند با هر حکومت دیگری در عراق ولو کاملاً «آمریکایی» باشد، قرارداد صلح امضا کنند.

تعجب من فقط از فراموشکاری آقای کروی است که شاید هم سهواً باشد والله أعلم! آخر مگر یادتان رفته است که امام ملعون، خودشان به لسان و قلم نامبارک گفتند و نوشتند که آنچه بر همه چیز اولویت دارد حفظ نظام است و دین و شریعت و بقیه چیزها فرع است. برای همین چنان که شما هم فرموده‌اید مصلحت نظام همیشه در پوشاندن لباس مذهبی بر جنگ و جدال سیاسی بوده است و تازگی ندارد. حالا هرچقدر هم شما قسم و آیه بخورید که دلسوزتر هستید و می‌خواهید نظام را اصلاح کنید، اینها باور نمی‌کنند! فقط یک اشکال مختصر در محاسبات سیاسی جنابعالی به چشم می‌خورد که عنایت ندارید. «فضولتاً!» عرض می‌کنم که «اصلاح» این نظام، در باب «اسقاط» صرف می‌شود! از دود و دم هشت‌ساله آقای خاتمی در باب آرایش و اصلاح نظام عبرت بگیرید و اجازه بدهید از قول رودکی اضافه کنم:

آن که نامخت از گذشت روزگار
نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

از مهندس بازرگان یاد بگیرید!

اگر موسوی و کروی و امثال ایشان باور کنند که قصد بدی درباره آنان ندارم، می‌خواهم دوباره از بازرگان یاد کنم، شاید اینان یاد بگیرند. هرچند که به خواست و انتخاب و اراده خودشان مربوط است.

یکی از نقاط مثبت بازرگان به‌عنوان نماینده تتمه بورژوازی ایران در دولت و مجلس خمینی، این بود که برخلاف آخوندها و حتی همین آقایان موسوی و کروی، حرفها

بسمه تعالی

نهضت آزادی ایران

تأسیس ۱۳۴۰

شماره:

تاریخ: ۶۷/۷/۱۲

نامه سرگشاده دبیرکل به رهبر انقلاب در مورد اقدامات غیرقانونی علیه نهضت

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

مقام محترم رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران

با عرض سلام و دعای سلامت و توفیق آن جناب در خدمت به اسلام و ملت ایران و به محرومین جهان، در آنچه خواست و خشنودی خداوند رحمن است، زحمت افزا می‌شوم. از آنجا که در شرایط حاکم بر کشورمان چنین رسم شده است که سررشته همه امور و اوامر منتهی و منبعث از مقام رهبری باشد، به ناچار مطالب حیاتی خود را که مربوط به جریان اخیر نهضت آزادی است با جنابعالی در میان می‌گذارم. البته اگر متصدیان امور سنت شاهنشاهی "پیروی از منویات" و سلب شخصیت و مسئولیت از خود را تداوم نبخشیده بودند و لاقلاً به یکی از صدها شکایت یا پیشنهاد نهضت ترتیب اثر و جواب می‌دادند این مزاحمت و مراجعه مورد پیدا نمی‌کرد.

باشد. ثانیاً با تظاهر به اینکه در جمهوری اسلامی ایران حزب قانونی مخالف (و شاید چند حزب دیگر و گروه‌های فرمایشی) حضور و فعالیت و امنیت دارند، بتوانند به تبلیغات نادرست سیاسی و انتخاباتی و به خلافت‌کاری اقتصادی و اداری و سیاسی خود جامه حق به جانب ببوشانند و نهضت آزادی وسیله برای فریبهای سیاسی و خیانت بشود.

در هر حال دو انتخاب پیش روی ما گذارده‌اند: حیات خفیف خائنه یا توقف داوطلبانه و تعطیل شرافتمندانه.

طبیعی است که نهضت آزادی ایران، به رهبری و یاری خداوند و به تائید ملت ایران، تن به ذلت و خیانت نهد و اگر چاره نباشد راه دوم را برگزیند. ولی لازم بود قبلاً به شخص جنابعالی و به هموطنان شرافتمند اعلام نمائیم که گردانندگان پس پرده حاکمیت هستند که ما را وادار به تعطیل و توقف می‌نمایند.

قدرت نمی‌گشت تا به حال بیش از ده بار فاتحه نهضت آزادی ایران و پایه گزاران آنرا خوانده بودند. همانطور که استحضار دارید و مدعیان ما به خوبی مطلع هستند نهضت آزادی ایران بنا به تجارب سایر انقلاب‌های دنیا و تندرویها و انحرافهای متداول آنها و با توجه به عمق و وسعت و اصالت انقلاب خودمان شدیداً مخالف با مبارزه مخفی و خشونت برای براندازی نظام جمهوری اسلامی بوده از توسل به بیگانگان و انتظار عمل آنان نیز امتناع می‌ورزیده است. از طرف دیگر برای تحقق و دفاع از آرمانهای والایی که مردم به خاطر آن انقلاب کرده بودند و برای جلوگیری از خطا و خرابیها، تنها راه حل مشروع و سازنده موثر را در مبارزه سیاسی مردمی و مسالمت‌آمیز علنی جستجو می‌کرده است. مبارزه و قیامی که در چارچوب قرآن و قانون اساسی از طریق تذکرات انتقادی و تحلیلهای منطقی مثبت صورت بگیرد. ولی متأسفانه و علیرغم حسن نیت صادقانه و وظیفه دینی و ملی که برای خدمت به نظام و ملت احساس

را نمی‌پسچاند. رک و روشن و صریح می‌گفت که: من انقلابی نیستم، اگر بولدوزر می‌خواهید، من «فولکس واگن» هستم!

صریح می‌گفت که:

تا استقرار نظام جدید به همان نظام قبلی، ولی بدون شاه و سلطنت، عمل می‌کند و خارج از آن وظیفه‌ی برای خودش قائل نیست.

هیچ‌وقت هم برخلاف آخوندها از استکبار و استکبارستیزی حرفی نزد و صرفاً استبداد را هدف قرار می‌داد.

یکبار با طنز جالبی در سخنرانی درگذشت پدر طالقانی گفت:

نمی‌دانم چرا برای پیغمبر یک صلوات ولی برای امام خمینی سه صلوات می‌فرستند؟! در مورد مجلس رژیم هم گفت که:

تا نمایندگانش را از «شیر امامت» نگیرند، مجلس نخواهد شد!

درباره استفاده‌های عوام‌فریبانه مرتجعین از مفهوم شهادت هم گفت:

«تا وقتی که نوشیدن شربت شهادت مجانی است، اوضاع به همین ترتیب باقی خواهد ماند!»

مهمترین نکته اما، در همین اواخر صراحت بازرگان در اذعان به دو حقیقت بود:

- یکی این که بی‌رودربایستی می‌گفت:

«ما موافقین غیرحاکم رژیم هستیم».

- نکته دیگر، هم‌چنان که در فصول قبلی هم اشاره کردم این بود که با صراحت بر

«حیات خفیف خائنه» در این رژیم انگشت می‌گذاشت.

حالا من می‌خواهم به‌طور مشخص به سخنرانی او بعد از ۵مهر در مجلس رژیم بپردازم

تا هرکس که می‌خواهد درس و عبرت بگیرد.

اشاره‌ی به قیام مجاهدین در ۵مهر ۱۳۶۰

همه کسانی که سال ۱۳۶۰ را به‌خاطر دارند، می‌دانند که مجاهدین از نیمه شهریور

سال ۶۰ تا اوایل مهر و سپس در اوج خودش در روز ۵مهر در تهران و برخی دیگر از

شهرستانها، به آزمایش یک قیام جانانه و راهگشای شهری روی آوردند. سنگین‌ترین

بهای خونین را هم پرداختند تا هرچند الگوی سقوط رژیم شاه را قابل تکرار نمی‌دانستند اما می‌خواستند به میدان آوردن عنصر اجتماعی را یک بار دیگر بیازمایند. نخستین هدف مطرح کردن شعار «مرگ بر خمینی» و بردن آن به میان مردم بود. این شعار را تا آن موقع هیچ‌کس در عرصه اجتماعی نداده بود و جرات و جسارت فوق‌العاده‌یی می‌خواست. خمینی در آن زمان پشت افراد دیگری مانند بهشتی سنگر می‌گرفت که برای او نقش فیلتر و عایق داشتند و انزجار اجتماعی مردم بر روی آنها متمرکز و کانالیزه می‌شد. مثل همین حالا که خامنه‌ای تا مجبور نشده بود، احمدی‌نژاد را جلو صحنه می‌فرستاد تا ضربه‌گیر او باشد. در آن زمان «کارisma» یا هیبت و جاذبه خمینی بر دوش جامعه و به‌خصوص اقشار عقب‌مانده بسیار سنگینی می‌کرد. مجاهدین باید پا پیش می‌گذاشتند و «بت» را با عبور از آتش و خون با سنگین‌ترین بها درهم می‌شکستند.

پیام قشر پیشتاز جوان و دانشجویان و دانش‌آموزان این بود: «مرگ بر خمینی، زنده‌باد آزادی»، «شاه سلطان خمینی، مرگت فرارسیده»، «شاه سلطان ولایت، مرگت فرا رسیده»، خمینی حیا کن، سلطنت را رها کن»، «ای جلاد ننگت باد».

– دومین هدف به‌میدان کشیدن عنصر اجتماعی و مردمی بود تا اگر از این طریق هم کاری می‌توان کرد، آیندگان گواهی بدهند که مجاهدین مضایقه نکردند اما در اثر شدت و حدت سرکوب، جواب منفی بود.

من در همان زمان نوشتم که:

«زبان من از توصیف صحنه‌های سراسر شور و ایمان و سراسر پاکبختگی و فدا در آن ایام قاصر است. چیزهایی را که در این باره خوانده و شنیده‌ام، نه می‌توانم بگویم و نه می‌توانم بنویسم. از من بر نمی‌آید. کار شعراست، کار استادان نقاشی و موسیقی است. کار معلمان سخنوری و کتابت است.»

فقط می‌گویم که خدایا تو گواه باش که در آن روزها و به‌خصوص در جنگهای خیابانی و در تظاهرات مسلحانه روز ۵ مهر ۱۳۶۰، مجاهدین حق تو و حق خلق تو را به کمال و در حد توان خود ادا کردند. گواه باش که برای تو، برای خلق تو و برای آزادی و برای ایران چه گله‌های نازینی در دسته‌های ۵۰ تایی، ۱۰۰ تایی و ۲۰۰ تایی با فریاد «مرگ بر خمینی، زنده‌باد آزادی»

توسط دشمن تو و دشمن خلق تو (خمینی) پرپر شدند». در عین حال دجال خون آشام با قساوت مافوق تصور، بسا فراتر از شاه، در ذهن توده‌های مردم به گور سپرده شد.

شتاب رژیم در اعدام‌های خیابانی و فتوای‌های پیاپی خمینی که از جانب نمایندگان و سخنگویانش در رادیو و تلویزیون اعلام می‌شد، بسیار گویاست. حتی شماری از پاسداران و کمیته‌چیهای خودش را هم که در صحنه به مجاهدین تیراندازی می‌کردند، به اشتباه همراه با مجاهدین دستگیر کرد و شکنجه‌گران و بازجویانش در اوین، قسم و آیه‌های آنها را هم که علیه مجاهدین می‌جنگیدند باور نکردند. فرصت یک تلفن کردن به کمیته‌ها هم به آنها ندادند و کارت پاسداری آنها را هم جعلی دانستند و می‌گفتند خیلی از «منافقین» از همین کارتها جعل کرده‌اند! و آنها را هم سرضرب اعدام کردند. می‌گفتند که به فرموده امام امت! دادگاه و تحقیقات لازم نیست، هر خیابان دادگاه و هر فرد عادل! خودش یک قاضی است...

نیم‌کشته‌ها را تمام‌کش کنید... مجروحان را از روی تخت بیمارستان به قتلگاه بفرستید.

«باغی» را (چه حامله باشد و چه دختر نوباوه) باید کشت...

بله بت خمینی این چنین شکست.

رفسنجانی می‌گفت:

۴ حکم بر اینها (مجاهدین) لازم الاجراست

۱- کشته شوند/ ۲- بدار کشیده شوند/ ۳- دست و پایشان قطع شود/ ۴- از جامعه جدا شوند
اگر آن‌روز (اول انقلاب) ۲۰۰ نفر از آنها را می‌گرفتیم و اعدامشان می‌کردیم، امروز اینقدر نمی‌شد.

آخوند موسوی تبریزی:

اسیرش را باید کشت، زخمی‌اش را باید زخمی‌تر کرد که کشته شود. هر کس در برابر نظام بایستد، حکمش اعدام است.

لاجوردی:

ظرف مدت دو ساعت که از دستگیری می‌گذرد، محاکمه پایان می‌یابد و حکم صادر می‌شود

توجیه شرعی شقاوت، کشتارهای خیابانی و اعدام جوانان ایرانی از زبان سران رژیم

رفسنجانی: بر طبق فرامین الهی ۴ حکم بر اینها (مجاهدین) لازم الاجراست: ۱- کشته شوند ۲- به دار کشیده شوند ۳- دست و پایشان قطع شود ۴- اینها از جامعه جدا بشوند... اگر آن روز (منظورم اوائل انقلاب است) ۲۰۰ نفر از اینها را می گرفتیم و اعدامشان می کردیم، امروز این قدر نمی شد. امروز اگر با قاطعیت در مقابل این گروهکهای مسلح منافق و عمال آمریکا و شوروی نایستیم، سه سال دیگر به جای ۱۰۰۰ اعدام باید چندین هزار نفر را اعدام بکنیم... بار دیگر اعلام می کنم که ما به حکم قرآن راه قاطع قلع و قمع منافقین مسلحی را که در برابر اسلام و مسلمین ایستاده اند، در پیش گرفته ایم... (اطلاعات، ۱۱ مهر ۶۰)

محمولی گیلانی: محارب بعد از دستگیری توبه اش پذیرفته نمی شود. کیفر همان کیفری است که قرآن تعیین می کند. کشتن به شدیدترین وجه، حلق آویز کردن به فضااحت بارترین حالت ممکن و دست و پای چپ آنها بریده شود. اسلام اجازه می دهد اینها را که در خیابان تقاهرات مسلحانه می کنند دستگیر شوند و در کنار دیوار، همان جا آنها را گلوله بزنند... از نظر اصول فقهی لازم نیست به محاکم صالحه بیاورند. برای این که محارب بوندند... اسلام اجازه نمی دهد که بدن مجروح این گونه افراد باغی به بیمارستان برده شود، بلکه باید تمام کشته شود. اسلام اجازه می دهد حتی اگر زیر تعزیر آنها جان هم بدهند کسی ضامن نیست که عین فتوای امام است... مگر در تهران چقدر اعدام شدند از این گروهکها؟ فقط هزار و اندی... (کیهان، ۲۹ شهریور ۶۰)

لاجوردی: کسانی که جریشان محرز می شود و خودشان اعتراف می کنند که با اسلحه زدیتم آدم کشتیم، برای دادگاه دیگر زمان نمی خواهد. ظرف مدت ۲ ساعت که از دستگیری می گذرد محاکمه اش پایان می یابد و حکم صادر می شود و اجرا می گردد... (روزنامه کیهان، ۷ بهمن ۶۰)

موسوی تبریزی: اگر اینها را دستگیر کردند، دیگر معطل این نخواهند شد که چندین ماه اینها بخورند و بخوابند و مال بیت المال را مصرف کنند... اینها محاکمه شان توی خیابان است... کشتن اینها واجب است نه جایز... هر کس در برابر این نظام و امام عادل مسلمین بایستد، کشتن او واجب است. اسیرش را نباید کشت و زخمی را زخمی تر کرد که کشته شود... هر کس از اطاعت امام عادل خارج شود و در برابر نظام بایستد حکمش اعدام است... (روزنامه کیهان، ۷ بهمن ۶۰)

مشگینی: هر کس در خیابانی و در هر جای دیگر علیه حکومت اسلامی قیام کرد، در همان جا باید حکم اعدامش صادر شود... (روزنامه کیهان، ۷ بهمن ۶۰)

خمینی: من از مخصوص این قشری که سر و کارشان با این اشخاص هست که ضد انقلاب هستند و اشرار هستند، من علاقه به اینها زیاد دارم و زحمت آنها را می دانم و من در آن نوشته ای که نوشته ام (فرمان هشت ماده ای) ضد انقلاب را استثنا کردم. آنها باید با جدیت تعقیب بشوند و حسابشان را هم درست بکنند. هر وقت هم که معلوم شد این شخص باید فلان حد را بخورد، فلان حد را بخورد... (روزنامه اطلاعات، ۱۹ بهمن ۶۰)

خمینی: قوه قضاییه... با قدرت تمام به تمام کج رفتارها و منحرفان مهلت ندهد... باید عدالت اسلامی در حق آنان بدون غمض عین اجرا شود... (رسانه های رژیم، ۱۲ فروردین ۶۲)

و اجرا می‌گردد.

آخوند محمدی گیلانی:

اینها را که در خیابان تظاهرات مسلحانه می‌کنند در کنار دیوار همان‌جا آنها را گلوله بزنید. بدن مجروح این‌گونه افراد باغی نباید به بیمارستان برده شود، بلکه باید تمام کشته شوند... کشتن به شدیدترین وجه، حلق‌آویز کردن به فضاحت‌بارترین حالت ممکن و دست راست و پای چپ آنها بریده شود.

آخوند مشکینی:

هرکس در خیابان یا هر جای دیگر علیه حکومت اسلامی قیام کرد، همان‌جا باید حکم اعدامش صادر شود (نگاه کنید به نشریه مجاهد شماره ۴۰۷ مورخ ۳۱ شهریور ۷۷).

صداقت مجاهدی

من اخیراً پس از روز ۲۴ آذر (۱۵ دسامبر) که دولت عراق آن نمایش مسخره را برای جابه‌جا کردن مجاهدان اشرف به‌راه انداخت، به‌طور تصادفی در گفتگو با یکی از زندانیان مجاهد که در ۵ مهر ۱۳۶۰ در اوین خودش شاهد برخی صحنه‌ها بوده است، تصویر جدیدی از ۵ مهر و ابعاد آن پیدا کردم. توجه شما را به همین قسمت از مکالمه جلب می‌کنم.

اما قبل از آن برای این که حساب همه‌چیز برای مردم ایران روشن باشد بگویم که وقتی از زندانیان سیاسی مجاهدین صحبت می‌کنیم، به‌خصوص آنان که در اشرف هستند، چه آنان که مقاومت کرده‌اند، چه آنان که به‌تصادف جان به‌در برده‌اند و چه شماری که کم و کسری داشته و در زیر شکنجه یا در برابر جوخه اعدام، نقطه ضعف داشته‌اند، هم در بدو ورود و هم در نشستهای انتقادی و «عملیات جاری» بی‌محابا صداقت پیشه می‌کنند و هر آن‌چه را که حتی از ترس یا تشویش در برابر مرگ در ذهنشان هم گذشته، برای هم‌زمانشان، در جمع بر روی دایره می‌ریزند.

فراتر از بزرگداشت قهرمانان و یاران مقاوم، هدف از این صداقت بی‌منتها، تجدید عهد با خلق اسیر و در زنجیر برای جبران کردن کمیها و کاستیها و ضعفهاست. رو به‌جلو است، نه رو به‌عقب. بالا کشیدن و فرارفتن و رستن از بندهای روحی و روانی است که از



تهران - ۵ مهر ۱۳۶۰

«شاه سلطان خمینی - مرگت فرارسیده..»

- تظاهرات در آخرین روزهای شهریور ماه آغاز شد و تا هفتم مهرماه ادامه یافت. در این فاصله چندین تظاهرات موفق شکل گرفت که تا ساعات متمادی ادامه داشت. اما نقطه اوج، سلسله تظاهرات حماسی روز ۵ مهر بود
- بالاخره ساعت موعود فرا رسید و اولین شعار مرگ بر خمینی، زنده باد آزادی در خیابان طنین افکند. مردم که با شور زیادی به آن جا آمده بودند بلافاصله به این شعار پاسخ دادند و در یک لحظه شعار کوبنده مرگ بر خمینی - زنده باد آزادی منطقه را به لرزه درآورد
- منطقه مرکزی و اصلی، در خیابان مصدق بین میدان
- نیروهای مجاهد خلق و مردم شرکت کننده در تظاهرات بود
- با هجوم و حشمانه تیراندازی پاسداران به تظاهرکنندگان، نبرد و مقاومت قهرمانانه تیمهای عملیاتی مجاهد خلق در برابر آنان آغاز گشت. آنها با تظاهرات مسلحانه، شعار مرگ بر خمینی، درود بر آزادی را رعدآسا طنین افکن می کردند
- میلیشیا و تیمهای عملیاتی با استفاده از کانالهای کنار خیابان، درختها و ماشینها سنگر گرفتند و با پاسداران که از هر طرف می آمدند، درگیر شدند
- چندین مرکز کمته، ساه همه ما: با تظاهرات

توجیه شرعی شقاوت، کشتارهای خیابانی و اعدام جوانان ایرانی از زبان سران رژیم

- رفسنجانی: ۲ حکم بر اینها [مجاهدین] لازم الاجراست:
- ۱- کشته شوند ۲- به دار کشیده شوند ۳- دست و پایشان قطع شود ۴- از جامعه جدا شوند
- اگر آن روز [اول انقلاب] ۲۰۰ نفر از اینها را می گرفتیم و اعدامشان می کردیم امروز این قدر نمی شد
- آخوند موسوی تبریزی: اسیرش را باید کشت، زخمیش را باید زخمی تر کرد که کشته شود. هر کس در برابر نظام بایستد، حکمش اعدام است
- لاجوردی: ظرف مدت ۲ ساعت که از دستگیری می گذرد، محاکمه پایان می یابد و حکم صادر می شود و اجرا می گردد
- آخوند محمدی گیلانی: اینها را که در خیابان تظاهرات مسلحانه می کنند در کنار دیوار همان جا آنها را گلوله بزنید. بدن منجروح این گونه افراد باغی نباید به بیمارستان برده شوند، بلکه باید تمام کشته شوند... کشتن به شدیدترین وجه، حلیق آویز کردن به فضا ساحت بازترین حالت ممکن و دست راست و پای چپ آنها بریده شود
- آخوند مشکینی: هر کس در خیابان یا هر جای دیگر علیه حکومت اسلامی قیام کرد، همان جا باید حکم اعدامش صادر شود در صفحه ۱۶

شبهه
۷ مهر ماه ۱۳۶۰

۵۷ نفر از عوامل تظاهرات مسلحانه اخیر در تهران اعلام شدند

۵۷ نفر از میان کشته شده های مسلحانه هم

کیمیا
شبهه ۷ مهر ماه ۱۳۶۰

حکم دادگاه انقلاب اسلامی هرگز

۵۴ تن از عاملین تظاهرات خونین پنجم مهر تهران تیرباران شدند

حکم دادگاه انقلاب اسلامی: تیرباران، رجم، شلاق، زجر، فرودن بنای عقاب

چهارشنبه هفتم مهر ماه
۱۳۶۰ - شماره ۱۶۳۳

۵۳ محارب و باغی در تهران و شه ستانها اعدام شدند

زندان خمینی و خاطرات دردناکش بر دست و پایشان پیچیده است و نه صرفاً یک انتقاد از خود صوری و سطحی. شاخص این است که در تشعشع این صداقت شگفت و بیکران در جمع یاران، شنوندگان نه فقط سر تعظیم و تکریم فرود می‌آورند، بلکه راه مقابله و درهم‌شکستن کابوس خمینی و راه غلبه و مسخرکردن آثار او را هم در گره‌های کوری که دژخیمان خمینی در اعماق ذهن و ضمیر ایجاد کرده‌اند، می‌آموزند. در برابر آن آسیب‌ناپذیر می‌شوند. در یک کلام، نه فقط تنمه آثار آن کابوس خونسرشته را از خود می‌زدایند، بلکه مهمتر از این ده‌بار و صدبار و هزاربار بیشتر، جنگاور می‌شوند و از شیب نزولی و از انفعال و پاسیویسم و بریدگی و روی آوردن به معیشت و زندگی که مطلوب خمینی و دژخیمانش بوده، فاصله می‌گیرند. تقدیر کور و خودبه‌خودی این چنین با «جهاد اکبر» و صدق و فدای مجاهدی، مغلوب و محو و نابود می‌شود. چنین مواردی اگر با نگاهبانی و حفاظت مستمر سیاسی و ایدئولوژیک فرد از خودش همراه باشد، آن چنان که هرگز رو به عقب و رو به خمینی بازنگردد، و به هرچه خمینی‌گرایی و شیطان‌صفتی و نامردمی و معیشت مطلوب خمینی است، تف کند، به سند افتخار و حماسه ماندگار مقاومت ما تبدیل می‌شود. هم فرد و هم جمع را احیا می‌کند. این یک کارزار پرشکوه با ایدئولوژی ذلت و تسلیم و با شیوه شناخته‌شده خمینی برای به «قبر» بردن روانشناسانه زندگان است. این بخشی از مقاومت ماست که با هرگونه گرد و غبار و آثار کاهنده خمینی و فرهنگ و ایدئولوژی او بستیزیم و از آن پاکیزه شویم.

گواهان زنده حماسه ۵مهر

حالا به مکالمه با مجاهدی که ده‌سال و هفت‌ماه را در شکنجه‌گاه‌های خمینی سپری کرده است، درباره ۵مهر و شهیدانش گوش کنید:

«محمد زند: فکر می‌کنم که الان همه حرف را شما زدید، آن چیزی که شما می‌خواهید یک مجاهد تمام عیار که انشاءالله لایقش باشیم، همان چیزی که شما می‌خواهید. چون واقعیتش اینه که اگه انقلاب نباشه، مجاهدی وجود نداره. من می‌خوام، فقط این را، به قول معروف بینه‌بی را، که خیلی دوست دارم هر بار بگم. بعد از این که این برادران فاتحان آمدند، واقعا سبقت‌گرفتن برای صفر صفر کردن چیزی بود که آدم می‌دید. آدم به عیان می‌دید که رابطه‌ها عوض شده بود،

خارج از لحظاتی که می‌آید.

این لحظات را هم گفته بودید که صرف‌صفر کنید، و همینها لحظات مقدس است. همین‌طور که شما می‌گویید، من انقلاب را می‌دیدم. یعنی حداقل می‌توانم بفهمم که در اطراف من، این بود، انقلاب بود. از برادران مسئولمون تا ما که پایین‌اش باشیم. اصلاً روابط عوض شده بود. من همیشه این لحظات را به برادر احمد می‌گفتم. شما آن چیزی را آوردید که همیشه احساسش را داشتیم ولی این طوری بهش رسیدیم، آن هم این بود که چطور با خود انقلاب تنظیم کنیم، این از این قضیه.

● احسنت! وقتی که از آن فضا، پای حرفهای تو می‌آییم، یعنی پای حرفهای محمد زند، که کلمات حالت هست؛ چون، ده سال زندانی این رژیم بوده‌ی و من خوب یادم هست. یعنی معلوم است که الکی کلمات را نمی‌پرانی، بلکه معنی‌شان را می‌فهمی که چیست. آیا تو، وقتی آن فضا را برای خودت مرزسرخ کردی، آیا در پرداخت ورودیه و بیابا، عمیقتر و راسختر می‌شوی و بالاتر می‌روی؟ و سفت و سخت‌تر می‌شوی؟ یا نه، پایین‌تر می‌روی و عقبتر و شل‌تر می‌شوی؟ که مثلاً بگویی این دل‌خوش‌کنکه... دیگر احتیاج به ورودیه نیست... احتیاج به بیابا نیست... دیگر ولش کنید...؟ کدامش؟

محمدزند: همان که شما اول گفتید. راسختر! و از قضا، سکینه در قلبم بیشتر است. خیلی طمأنینه بیشتری دارم. خودم را گذاشتم در آن فضا که قبلمش گفتم. باخودم گفتم که الان دوباره شده همان ورودیه‌دادن، الان دوباره می‌ریزند این‌جا، الان همه جا را بستند، الان همه اینها هست، بیابا هم هست، هرروز هم زدن هست، هر روز هم بگیروبیند هست، هر روز هم دادگاه بردن هست، آیا اهلش هستی؟ وقتی از آن فضا درآمد، دیدم که چرا نیستیم؟! بیشترش هم هستیم! چرا؟ چون، این باز هم یک فتح مبین است. باز هم یک فتح مبین بزرگتر است، دیگر تردیدی در آن نیست.

● بچه‌ها! گوش کنید، گوش کنید، محمد! آن‌چه را که تو آن دفعه به من آمار دادی که الان یادم رفته، دوباره به من بگو! گفتم که در عرض سه‌ساعت در ۵مهر شاهد و گواه اعدام چند مجاهد بودی؟ در عرض چندساعت؟ دوباره به من بگو!

محمدزند: گفتم خدمتون که ۳۰۰ تا ۴۰۰ تا در عرض سه تا چهار ساعت بود. حدود ۱۸۱۰ تا. البته فکرمی‌کنم به گفته آمار سازمان ۱۴۵۰ است. ولی ۱۸۱۰ تا می‌گفتند تا فردای آن روز

مثلاً ظهر یا صبح که دیگه ما را برده بودند در یک اتاق ولی می‌شنیدم تا صبح یکسره صدای تیرباران بود و اصلاً قطع نشد تا صبح، یکسره قطع نشد، آن جا ده - دوازده هزار نفر دستگیر شده بودند، خیلی، اصلاً یک فضایی بود.

• ده دوازده هزار نفر؟

محمدزند: بله، ده-دوازده هزار نفر دستگیر شده بودند، شما که می‌دونید، اوین و دادسرای اوین توی مهرماه سرد است.

• آره.

محمدزند: تمام سه طبقه پر شده بود. به طوری که اصلاً جا نبود و ماها رو که قدیمی‌تر بودیم بردند توی یک اتاق. حالا داستانهایی دارد که توی اون اتاق خواهی دیدیم که وحشتناک شکنجه شده بود که آن یک داستان جداسه. ولی در تمام آن سه طبقه آدم بود، طوری که گرم شده بود، در جایی که همیشه سرد است.

• خوب؟

محمدزند: دیگر نمی‌توانستند آدم بیاورند، آدمها را بیرون نشانده بودند که داد می‌زدند داریم از سرما می‌میریم. نمی‌دانم چقدر آن جا آدم می‌تواند جا بگیرد، توی فضای بیرون کلی آدم نشانده بودند.

• پس ای خواهران و ای برادران! مجاهدی دارد حرف می‌زند که در سال ۱۳۶۰، بیست‌وهشت سال پیش، شاهد چنین صحنه‌هایی بوده در یک قسمت از اوین! فقط در یک قسمت زندان اوین، نه کل زندانهای رژیم! آمار سازمان می‌گوید ۱۴۰۰ تاست. آمار سازمان که کامل نیست. چون معلوم است که خیلی از اسامی را ما نداریم، یا فقط اسم کوچک داریم، چون آن موقع در سازمان رسم نبود که اسم کسی را بپرسند. با یک اسم مستعار همه چیز حل و فصل می‌شد، فرم پرسنلی و ارتش آزادیبخش و این‌طور چیزها نبود. اصلاً قرارگاهی وجود نداشت، هر کسی در خونه خودش بود و حداکثر مخفی‌کاری بود حتی در فاز سیاسی، مثلاً همین اسامی مستعار اکثر خواهران و برادران مثل احمد واقف از آن جا و آن زمان آمده است.

معلوم است که آمار تو (محمد) درست‌تر و دقیق‌تر است. چون شاهد صحنه بودی. محمد می‌گوید تا صبح روز بعد، از بعدازظهر این رژیم ۱۸۱۰ اعدام کرده! ای خدا! ای خدا! اللهم فاشهد! می‌گوید ده تا دوازده هزار دستگیری بوده است. شعار «مرگ بر خمینی» و «شاه سلطان

خمینی مرگت فرا رسیده» این طوری وارد شده‌ها! والا، چه کسی می‌توانست به خمینی چپ نگاه کند. عکسش را توی ماه می‌دیدند. نگو که جواب تاریخش مجاهدین بوده‌اند و انقلاب مریم. آیا در سوآلی که از این محمد- که خودش شاهد این صحنه‌ها بوده و برایش خیلی جدی است- کردم دقت کردید؟ دقت کردید که در پرداخت ورودیه و بیابا جدیدتر و بیشتر می‌شود یا کمتر؟ ای برادران و ای خواهران، او چه جواب داد؟

جمعیت: بیشتر

● بله بله، بسا بیشتر!

درست به این دلیل، هم‌چنان که قبل از جنگ گفتیم، شرایط صدار هم که پرفتنه‌تر بشود؛ هم‌چنان که شما خودتان در اول این بهار یک به من گفتید و قرار دادمان بود و الحمدلله که به آن جا نرسید؛ علف بیابان، ریشه گیاهان، برگ درختان؛ اما، این رژیم را این مجاهدین بر زمین می‌زنند و سرنگون می‌کنند، حالا صبر کنید و ببینید!»

سخنرانی بازرگان در مجلس ارتجاع پس از ۵مهر

ابعاد اعدام و تیربارانها به‌ویژه از نوجوانان بیگناه که تصاویر آنها به سراسر جهان مخابره شد، به حدی بود که بازرگان تاب نیاورد. دل به دریا زد و روز ۱۵مهر ۱۳۶۰ در مجلس ارتجاع شجاعانه به‌پاخاست و قبل از دستور به سخنانی همت گماشت که بر سرش ریختند و نگذاشتند سخنانش را به پایان برساند. هر چند در این سخنرانی با نیشهایی هم به مجاهدین سعی کرده بود تعادلی برقرار کند. به قسمتی از سخنان او توجه کنید:

«با کمال تأثر و با توسل به درگاه ذوالجلال باید اقرار کنیم که آتشی هولناک در کشور عزیزمان شعله کشیده، خرمن امت و دولت و دین را مورد تهدید قرار داده، کمتر کسی است که درصدد خاموش کردن آن برآید... هم‌چنین نونهالان دختر و پسر و کسان وابسته و هوادار یا برکنار که در درگیریهای خیابانی و دادگاههای انقلابی، قربانی التقاط و انحراف یا انتقام می‌گردند، نونهالانی که هرچه باشد جگرگوشگان و پرورش‌یافتگان امید این مملکت بوده عاشق‌وار یا دیوانه‌وار، فداکار یا گناهکار، در طاس لغزنده‌ی افتاده‌اند. درحالی که هر طرف گروه مقابل را منافق یا مرتجع و ضداسلام و عامل امپریالیسم می‌خواند. نه روحانیان ارجمند و مکتبیهایی

فهرست اسامی ۱۱۴۲ تن از شهیدان مجاهد خلق در مهر ۱۳۶۰



فهرست اسامی ۱۱۴۲ تن از شهیدان مجاهد خلق در مهر ۱۳۶۰



فهرست اسامی ۱۱۴۲ تن از شهیدان مجاهد خلق در مهر ۱۳۶۰



غیرتمندمان از آمریکا وارد شده‌اند و نه جوانان جانباز در خانواده‌های آمریکایی زاییده و بزرگ گشته‌اند، که بتوان مزدورشان خواند».

به اشاره خامنه‌ای که در آن زمان در مجلس خمینی، لیدر فراکسیون اکثریت یعنی حزب جمهوری اسلامی بود، نمایندگان دست‌نشانده ارتجاع همان‌جا تا حد کتک‌زدن مهندس بازرگان «نخست وزیر دولت امام زمان» (عین عبارت خمینی را در بهمن ۵۷ می‌گویم) در مجلس پیش رفتند. حتی حکم دستگیری او را لاجوردی به‌خاطر این سخنرانی صادر کرد اما بعداً رژیم از آن کوتاه آمد.

یکی از دوستان بازرگان که بیوگرافی و سوابق سیاسی بازرگان را بعد از درگذشت او منتشر کرده در این باره می‌نویسد:

«... شاید مهمترین سخن بازرگان در این مورد، نطق ایشان در ۱۵ مهرماه ۱۳۶۰ مجلس باشد که البته بر اثر جنجال عده‌یی از نمایندگان، سخن قطع شد و کلام به پایان نرسید... این سخنان در فضای پاییز سال ۱۳۶۰ بسیار شجاعانه و مهم و قابل توجه بود. در واقع می‌توان گفت این سخنان فقط از شخصی و شخصیتی چون مهندس بازرگان، انتظار بود. در عین حال چنان جنجال و سروصدایی در مجلس برخاست و چنان تهاجمی به مهندس بازرگان، صورت گرفت که نطق وی نیمه‌تمام قطع شد و به‌ویژه رئیس مجلس نیز دستور قطع بلندگو داد و بازرگان ناچار در محاصره انبوه مهاجمان از جایگاه نطق به زیر آمد و ناراحت، اما آرام سرجایش نشست. باز مهاجمان رهایش نکرده، دور او را گرفته و با سروصدا و گاه با توهین و الفاظ رکیک با او بحث و گفتگو می‌کردند. هرچند که او غالباً ساکت بود و عملاً نیز نمی‌توانست با ده‌ها تن پرخاشگر، هم‌زمان بحث کند... پس از آن طبق معمول، سخنان بازرگان در خارج از مجلس در جامعه و مطبوعات و نمازهای جمعه و محافل مذهبی و سیاسی، انعکاس وسیع پیدا کرد و در همه‌جا نویسندگان و گویندگان با شدت تمام بر ضد بازرگان، و نطق و عقاید او سخن‌پراکنی کردند. حتی عده‌یی در بیرون مجلس علیه بازرگان دست به تظاهرات زدند. در خود مجلس نیز تا مدت‌ها، برخی نمایندگان در نطق‌های پیش از دستور و یا مناسبت‌های دیگر، به بازرگان و نطق ۱۵ مهرماه ۱۳۶۰ او اشاره کرده، او و همفکرانش و دولت موقتش را زیر ضربات انتقاد و حمله خود گرفتند. البته امکان پاسخگویی برای او اصلاً وجود نداشت و اگر گاه اعتراضیه‌یی کتبی به رئیس مجلس داده می‌شد، قرائت نمی‌شد و لذا در صورت مذاکرات مجلس یا در مطبوعات و

خارج از مجلس، انعکاسی پیدا نمی‌کرد. در مطبوعات هم ماجرا کم و بیش از همین قرار بود. از جمله در کیهان و جمهوری اسلامی، مقاله‌ها و مطالبی بر ضد بازرگان، نوشته می‌شد ولی پاسخهای وی را هرگز چاپ نمی‌کردند.

ظاهراً فقط یک مورد بود که روزنامه کیهان، پاسخ بازرگان را چاپ کرد. البته طبق معمول، در کنار متن نطق و جوابیه بازرگان، مطالب دیگری به قلم آقای سیدمحمد خاتمی، سرپرست کیهان، در نقد مطالب مهندس بازرگان، درج شده بود «یوسفی اشکوری - در تکاپوی آزادی، جلد دوم صفحه ۵۰۳، ۵۰۷ و ۵۰۸».

در آن روزگار همین آخوند خاتمی به جای دژخیم حسین شریعتمداری به‌عنوان نماینده ولی‌فقیه موسسه کیهان را اشغال کرده بود. خاتمی که یک خطامامی «هفت‌خط» دوآتشه بود، سه روز پیاپی در روزهای ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ مهر در سرمقاله کیهان به قلم خودش بازرگان را شلاق کش کرد که چرا از مجاهدین دفاع کرده است؟ خاتمی نوشت که بازرگان به‌خاطر ترور انورالسادات ناراحت بوده، هم‌چنین ادعا کرد مسعود رجوی برای هماهنگی تظاهرات ۵ مهر سفری از پاریس به آمریکا داشته و با اشاره به این‌که مجاهدین بازرگان را نماینده بورژوازی و در نتیجه آمریکایی می‌دانند، بر آن بود که بازرگان را علیه مجاهدین تحریک کند و ندامت‌نامه بگیرد.

رفسنجانی در خاطراتش درباره سخنرانی بازرگان و آن‌چه رژیم یک هفته بعد از سخنرانی بازرگان برای قطع حمله‌ها به نهضت آزادی و «بهتر» شدن وضع، به آنها پیشنهاد می‌داد، به اجمال اشاره کرده است. گوش کنید:

۱۹ مهر: «امروز تومارهای پنجاه‌متری در سالن مجلس آورده‌اند که مردم به دنبال سخنان آقای بازرگان، خواستار اخراج لیبرالها از مجلس شده‌اند و اینها خیلی ناراحتند و از من گله دارند که چرا کاملاً از آنها حمایت نمی‌کنم».

۲۳ مهر ۶۰: «اول شب، جلسه‌یی طولانی با سران نهضت آزادی، آقایان بازرگان، سبحانی، یزدی، صدر و صباغیان داشتیم. از این‌که از سوی حزب‌اللهی‌ها و رسانه‌های جمعی تحت فشارند، شکایت داشتند و چاره‌جویی می‌کردند. گفتم، اگر موضع صریح در مقابل ضدانقلاب بگیرند، وضع ممکن است بهتر شود» (خاطرات رفسنجانی - جلد اول، صفحه ۳۲۳ و ۲۳۹).

این هم قسمتی از جواب خاتمی به بازرگان در سرمقاله کیهان:

بازرگان در حال نطق پیش از دستور - ۱۳۶۰



«آقای بازرگان، آنجا که از انتساب آشوبگران به آمریکا برمی آشوبند، خود حکایتگر نوعی نگرش آمریکایی به مسائل است... بدین ترتیب تشخیص درست امام و امت را که دشمنان داخلی... را آمریکایی می خوانند و اعمال و مواضع آنان را به نفع آمریکا می دانند، به تمسخر می گیرند... آیا شاه مخلوع که گوی سبقت را از همه حکمرانان جهان سوم در سوق دادن کشور به سوی وابستگی تام به غرب و خصوصاً آمریکا... ربوده بود، در خانواده آمریکایی زاده شده یا از آمریکا برگشته بود؟ ...»

آیا آقای بنی صدر که... آمریکا همه امیدهایش را برای بازگشت به ایران، به وی بسته بود، از خانواده آمریکایی بود؟ ...»

آیا آقای رجوی که روز و روزگاری، آقای بازرگان را نماینده بورژوازی که طبق تحلیلهای ماتریالیستی حضرات ماهیتاً آمریکایی است می دانست، و امروز که به منظور رهبری مقاومت ضدامپریالیستی در ایران به دامن فرانسه آویخته است! و برای تکمیل مبارزات ضدآمریکایی، این اواخر سفری به آمریکا کرده است، باکمال شهامت! به تمجید از بورژوازی ملی برخاسته

و برای سرنگونی جمهوری اسلامی پیشنهاد اتحاد با بورژواها را می‌دهد... و "جرج بال" به سیاستمداران آمریکا اکیداً توصیه می‌کند که مجاهدین خلق! را به‌عنوان جناح نیرومند مخالف با رژیم ارتجاعی! ایران مورد حمایت و تقویت قرار دهند و بالاخره مورد تمجید و ستایش فراوان رادیوها و سخن‌پراکنیهای آمریکای و اسرائیل و بی.بی.سی است، آیا آقای مسعود رجوی از خانواده آمریکایی است؟ ...

و امروز همان جوانان پاکباز! که شما به دفاع از آنان برخاسته‌اید، چشم و گوش بسته به فرمان آقای رجوی و همپالگیهانشان و به کمک بازمانده‌های رژیم شاه، و هنگامی که نیروهای رزمنده جمهوری اسلامی درگیر دفن تجاوز رژیم آمریکایی صدام هستند، به کشتار و تخریب دست می‌زنند.

مراد از آمریکایی‌بودن، نحوه‌یی از دید و بینش است که به‌سادگی، ابزار دست سیاستهای توسعه‌طلبانه آمریکا می‌شود، و به‌خاطر برخورداری از همین دید و بینش، جریان‌ی که شما در رأس آن قرار دارید همواره از مواضع ضدآمریکایی جمهوری اسلامی البته با توجیحات گوناگون اظهار نارضایتی و حتی مخالفت قوی و عملی کرده است... امروز این آمریکاست که پندارگرایانه برای سرنگونی جمهوری اسلامی به مجاهدین خلق! دل بسته است و از آنان حمایت می‌کند» (کیهان ۱۸ مهر ۱۳۶۰ - یادداشت روز خاتمی).

باز هم خاطراتی از مهندس بازرگان

خاتمی به‌خاطر توجیه اعدام و کشتار و قتل‌عام مجاهدین و به‌خاطر همین گونه حمله‌های رذیلانه به بازرگان، سال بعد در کابینه موسوی به وزارت ارشاد و تبلیغات گماشته شد. حمله‌های رذیلانه خاتمی به بازرگان در بحبوحه اعدامهای ۵مهر صورت می‌گرفت که قاضی شرع خمینی (محمدی گیلانی) می‌گفت «در کنار دیوار همانجا آنها را گلوله بزنید. بدن مجروح این گونه افراد باغی نباید به بیمارستان برده شود، بلکه باید تمام کشته شوند... کشتن به شدیدترین وجه، حلق‌آویز کردن به فصاحت‌بارترین حالت ممکن و دست راست و پای چپ آنها بریده شود». لاجوردی هم بدون هرگونه محذور اعلام می‌کرد:

«ظرف مدت دوساعت که از دستگیری می‌گذرد، محاکمه پایان می‌یابد و حکم صادر می‌شود



مهندس یدالله سبحانی، پدر طالقانی، مهندس مهدی بازرگان
و مجاهد شهید بنیانگذار اصغر بدیع زادگان

و اجرا می‌گردد».

این حرفهای خاتمی دوباره مرا به یاد بازرگان انداخت. بازرگان در دفاعیات خود در بیدادگاه نظامی شاه در تیرماه ۱۳۴۲ می‌گفت:

«ما آخرین سنگر دفاع از سلطنت مشروطه و قانون اساسی هستیم. بعد از این اگر دادگاهی تشکیل شود، با جمعیتی سروکار خواهد داشت که واقعاً مخالف این رژیم است». راست گفته بود. ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به راستی گورستان رفرمیسم و «دفاع از سلطنت مشروطه» و «مخالفت قانونی» با دیکتاتوری دست‌نشانده شاه بود.

– می‌گفت:

«نسل حاضر که ما مؤسسین نهضت آزادی ایران متعلق به آن می‌باشیم، در حکم نسل لولا یا مفصل تاریخ ایران به‌شمار می‌رود. واسطی هستیم مابین نسلهای قدیم ایران که قرن‌ها به یک منوال و افکار، راکد و ساکت بوده‌اند و نسل آینده‌یی که باید انشاءالله استقرار و استقلال و عظمت پیدا کند».

– اما نقطه اوج بازرگان در این دادگاه که ربط آن را به خاتمی بعد خواهیم گفت آن‌جا بود که مهندس بازرگان گفت:

«پس از واقعه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در دانشگاه تهران، نامه اعتراضی نوشتیم و به قرارداد کنسرسیوم نفت هم اعتراض کردیم. رئیس وقت دانشگاه، دکتر علی‌اکبر سیاسی، مرا خواست و خصوصی گفت نامه و اعتراض شما و سایر اساتید چه فایده داشت؟ در جواب رئیس دانشگاه گفتم، خوب می‌دانستم که نتیجه عملی ندارد و جلو قرارداد کنسرسیوم را نخواهد گرفت. اما این کار را کردم برای آن‌که بعدها پسر من که بزرگ شد نگوید پدرم مرد پیروز و بی‌غیرتی بود. نسلهای بعد ایران نیز وقتی به تاریخ گذشته نگاه می‌کنند، مایوس از نژاد و خون خود نباشند... ما این کار را کردیم که در آن روزگار، که نمی‌دانم ۱۰ سال دیگر، ۱۰۰ سال دیگر، ایرانی امیدیی به خود داشته باشد و شاید حرکتی بکند».

لابد می‌پرسید که حالا بگو ربط این موضوع با خاتمی چیست؟ جواب را از پسر خاتمی وقتی که بزرگ شد پرسید ...

در بحثهای قبلی، حمایت قوی بازرگان را، در دور دوم نخستین انتخابات مجلس شورای ملی در رژیم خمینی از خودم یادآوری کردم. دو روز بعد خمینی او را به شدت زیر ضرب

گرفت. خمینی در سخنرانی ۱۸ اردیبهشت سال ۵۹ که از تمام رسانه‌های رژیم پخش شد، در این باره گفت:

«... باید به اشخاصی که احتمال انحراف در آنان می‌رود رأی ندهند... آن‌که گفته شود، خوب است به همه گروهها چه چپی و چه انحرافی رأی دهید که مجلس شورا... جامع همه گروهها باشد، این یک مطلب غلطی است که منحرفین درست کرده‌اند تا در مجلس با خدعه شرکت کنند... ملت به این مطالب انحرافی گوش فرا ندهد».

اما بازرگان جا نزد و حرفش را پس نگرفت.

- ولی در آستانه ۳۰ خرداد، قبل از تظاهرات روز ۲۵ خرداد که جبهه ملی اعلام کرده بود و ضمناً همزمان با سالروز شهادت مجاهد بزرگ رضا رضایی بود؛ خمینی به تیغ‌کشی و هیاهوی شگفتی برای ممانعت از این تظاهرات در آستانه یکپایه کردن رژیمش پرداخت. رادیو و تلویزیون، خط‌درمیان از مسئولان جریانهای سیاسی کشور می‌خواستند که بیایند در تلویزیون و در برابر درخواست و حکم صریح امام امت! خودشان را تعیین تکلیف کنند والا هرچه دیدند از چشم خودشان است. این‌جا بود که متأسفانه بازرگان شاید تحت فشار دوستان ناباب از قبیل همین ابراهیم یزدی، طاقت و قرار از کف داد و به تلویزیون رفت و چیزهایی گفت که نباید می‌گفت. افسوس...

- آخرین نکته که نباید از ذکر آن فروگذار کنم این است که بازرگان با همه اینها، و با همه دعوای و اختلافهایی که داشتیم، تا دی‌ماه ۱۳۶۰ به مجاهدین کمک مالی هم می‌کرد اما نمی‌خواست احدی بفهمد. سردار شهید خلق موسی خیابانی در آخرین نامه‌یی که قبل از شهادتش به من نوشت به کمک مالی بازرگان و پسر ایشان (عبدالعلی) که در زندان قصر در سال ۵۲ و ۵۳ با مجاهدین بسیار نزدیک و صمیمی بود، اشاره کرده است.

مدتها گذشت تا این‌که همین مطلب را در کتاب یکی از اعضای نهضت آزادی هم خواندم. نوشته بود:

«سالها بعد- و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی- از خود مهندس بازرگان و دیگران شنیدم که ایشان به مجاهدین در مقاطع گوناگون کمک می‌کرده‌اند، خصوصاً کمکهای مالی بسیار، اما به هیچ وجه تظاهری به این کار نمی‌کردند» (محمد مهدی جعفری - کتاب سازمان مجاهدین خلق...).

جبهه خلق و ادامه بحث

درباره بازگشت به این جبهه و خروج از آن

باز می‌گردیم به ادامه بحث درباره جبهه خلق و ضدخلق و این که در رابطه مستقیم با آزادی و حاکمیت مردم تعریف می‌شود و از ۴۵ سال پیش تاکنون، جنگ ما و مرزبندیهای ما را با شاه و شیخ (دیکتاتورهای سلطنتی و آخوندی) تشریح و ترسیم می‌کند. - گفتیم که جبهه خلق در یک کلام، با «جبهه سرنگونی استبداد مذهبی» تعریف می‌شود.

- گفتیم که فصل مشترک تمام طبقات و اقشار و جریانها و نیروها و افراد ایرانی این است که خواهان دموکراسی و حاکمیت جمهور مردم ایران هستند. گفتیم که معیار عمده برای شناخت اعضا و اجزای «جبهه خلق» یا «جبهه مردم ایران» در برابر رژیم ولایت فقیه، شرایط عینی و منافع آنها در پیشرفت جامعه و قابلیت آنها برای سرنگون کردن مانع اصلی پیشرفت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران یعنی همین دیکتاتوری ولایت فقیه، است.

گفتیم که این نه یک تفنن یا امر مستحب بلکه واجب عینی و هویت سیاسی ایرانیان آزادیخواه و میهن‌دوست است.

گفتیم که با این معیار و این شاخص، هیچ نیرو و هیچ شخصی نمی‌توان یافت که به‌واقع تضاد اصلی او با رژیم ولایت فقیه باشد و سرنگونی آن را بخواهد، اما درعین حال، زیرآب اشرف و مجاهدین و شورای ملی مقاومت ایران را بزند. چنین چیزی خصیصه ارتجاعی و علامت خروج از جبهه خلق و ادامه و امتداد همین رژیم است.

چگونه می‌توان هم خواهان سرنگونی این رژیم، و هم خواهان سربریدن مجاهدین بود یا برای آن جاده صاف کرد؟ خواه و ناخواه، یکی از این دو رویکرد، اصالت دارد. خواه و ناخواه، یکی از این دو رویکرد، شکلی و صوری و دیگری محتوایی است. محتوا، عناصر متشکله یک شیء و هر مجموعه است.

خواه و ناخواه، یکی از این دو رویکرد، نمود و دیگری ماهیت جریان یا فرد مربوطه را نشان می‌دهد. ماهیت عنصر اصلی و پایدارترین عنصر در محتوای یک پدیده یعنی عناصر متشکله آن است.

تفاوت انتقاد با ضدیت و خصومت هم بر همگان واضح است یکی پیش برنده، تقویت کننده و احیاگر است، اما دیگری کاهنده، تضعیف کننده و امحارگر. در بحثهای بعدی راجع به این موضوع صحبت خواهیم کرد.

انتقاد و انتقاد از خود که توسط انقلابیون و نیروهای ترقیخواه در قرن نوزدهم، رایج و فرموله شد، یک اصل مسلم است که اکنون مجاهدین آن را در مناسبات خود به عنوان جهاد اکبر به حد «عملیات جاری» ارتقاء داده اند. هیچ بیم و باکی هم از آن ندارند، نیازمند آن هستند و از آن استقبال می کنند. از طرف دیگر، در عصر ارتباطات که ظرفیتها و راهکارهای آزادی بیان و انتقاد، پیوسته افزایش می یابد چه کسی می تواند یا جرات می کند این اصل مسلم را به زیر علامت سؤال بکشد؟

پس صورت مسأله، هم چنان که مقاومت ایران یک دهه قبل در بیانیه ملی خاطرنشان کرده است، «بهبانه کردن» انتقاد و مخالفت، برای ایجاد «جبهه های فرعی مقابله با جنبش مقاومت، از جمله از طریق نفوذ در محافل رنگارنگ موسوم به «اپوزیسیون» و برانگیختن آنها به لجن پراکنی علیه مقاومت» است.

در ابتدای فصل حاضر، هم چنین اشاره کردیم که استحکام و عزم راسخ در آزادی و حاکمیت مردم، اقتضا می کند که از فاصله گرفتن از دیکتاتوربیهای شیخ و شاه و نهایتاً از بازگشت به جبهه خلق، به طور مضاعف استقبال و حمایت کنیم. این امر نه فقط در مورد دیکتاتوری ولایت فقیه و جناحهای آن و کسانی مانند موسوی و کروبی، بلکه در مورد دیکتاتوری سلطنتی و جناحها و افراد آن هم صدق می کند. با این تفاوت که رژیم شاه در انقلاب ضدسلطنتی سرنگون شده و حاکمیت ندارد.

درباره سلطنت طلبی

طبق اصل سی و پنجم متمم قانون اساسی رژیم سلطنتی: «سلطنت ودیعه بی است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مَفوض شده» است. در سال ۱۳۰۴، رضاخان سردار سپه، پس از تقریباً ۵ سال کشاکش در پی کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹، احمدشاه قاجار را خلع و سلطنت را از آن خود کرد. طبق اصل سی و ششم، «موهبت الهی» بازنگری شد و مقرر گردید سلطنت «به شخص

اعلیحضرت شاهنشاه رضاشاه پهلوی تفویض شده و در اعقاب ذکور ایشان نسل بعد نسل برقرار خواهد بود».

اصل سی و هفتم مسأله جانشینی شاه را هم حل نموده و می‌گفت:

«ولایتعهد با پسر بزرگتر پادشاه که مادرش ایرانی‌الاصل باشد خواهد بود. در صورتی که پادشاه اولاد ذکور نداشته باشد تعیین ولیعهد بر حسب پیشنهاد شاه و تصویب مجلس شورای ملی به عمل خواهد آمد مشروط بر آنکه آن ولیعهد از خانواده قاجار نباشد ولی در هر موقعی که پسری برای پادشاه به وجود آید حقاً ولایتعهد با او خواهد بود».

به این ترتیب سلطنت رضاشاه آب‌بندی شد تا از هرگونه رخنه و داعیه خانواده قاجار که «موهبت الهی» را «نسل بعد نسل» از آن خود می‌دانستند، مصون بماند.

اصل سی و هشتم هم می‌گفت:

«در موقع انتقال سلطنت، ولیعهد وقتی می‌تواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که دارای ۲۰ سال تمام شمسی باشد. اگر به این سن نرسیده باشد نایب‌السلطنه‌یی از غیر خانواده قاجاریه از طرف مجلس شورای ملی انتخاب خواهد شد».

اما هنگام ازدواج ولیعهد (محمد رضا) با شاهزاده فوزیه از خانواده سلطنتی مصر، مشکلی وجود داشت که رضاشاه دیکتاتور آن را هم با اشاره انگشت، حل و فصل کرد. مشکل این بود که ولیعهد بعدی طبق اصل ۳۷ باید از مادر ایرانی‌الاصل می‌بود. بنابراین در آستانه این ازدواج، «قانون تفسیر اصل سی و هفتم مصوب چهاردهم آبان ماه ۱۳۱۷ شمسی» مشکل را به شرح زیر حل کرد:

«ماده واحده- منظور از مادر ایرانی‌الاصل مذکور در اصل سی و هفت متمم قانون اساسی اعم است از مادری که مطابق شق دوم از ماده ۹۷۶ قانون مدنی دارای نسب ایرانی باشد یا مادری که قبل از عقد ازدواج با پادشاه یا ولیعهد ایران به اقتضای مصالح عالی کشور به پیشنهاد دولت و تصویب مجلس شورای ملی به موجب فرمان پادشاه عصر صفت ایرانی به او اعطا شده باشد».

به این ترتیب به فوزیه که بعداً از محمد رضا شاه طلاق گرفت «صفت ایرانی» اعطا شد.

ملاحظه می‌کنید که:

اولاً- سلطنت، نه در تعریف ملوکانه آن، نه در عملکرد و نه در سابقه تاریخی، هیچ‌گاه امری طلبیدنی و موکول به خواسته و رأی مردم نبوده است. بنابراین چیزی به نام سلطنت‌طلبی از اساس موضوعیت ندارد. انگلیسیها هم اول می‌خواستند، سلسله قاجار را منقرض کنند و رضاخان را با الگوبرداری از ترکیه به‌عنوان رئیس‌جمهور روی کار بیاورند. اما مخالفت نیروهای ملی و رجال بزرگی مثل مدرس و مصدق این برنامه را به شکست کشاند و آن را به بایگانی سپرد. اما از بد روزگار و تحت حمایت انگلیسیها، مدتی بعد پروژه به سلطنت‌رساندن رضاخان سردار سپه به اجرا درآمد که جزئیات آن در کتابهای تاریخ آن روزگار نوشته شده است.

ثانیاً- جبهه مردم ایران، هم‌چنان که نمی‌پذیرد خمینی و خامنه‌ای نمایندگان و ولی امر خدا باشند، نخواهد پذیرفت که سلطنت ودیعه و موهبتی الهی است. وانگهی چگونه می‌توان رأی نسلهای آینده را هم پیش‌فروش نمود که باید سلطنت «اعقاب ذکور ایشان نسل بعد نسل» را هم بپذیرند. آخر چرا؟

و اگر این منطق درست است چرا هیچ‌کدام از سلسله‌های سلطنتی ایران که یکی پس از دیگری ماقبل خود را با زور شمشیر و با عسکر و لشگر برمی‌انداختند، «موهبت الهی» در «اعقاب ذکور»، یعنی فرزندان پسر سلسله قبلی را نپذیرفتند. حتی طبق اصل سی‌وهفتم بالا، شرط هم گذاشتند که مبادا ولیعهد و نایب‌السلطنه از سلسله قبلی باشد. کما این‌که احمدشاه قاجار تا سال ۱۳۰۸ که در ۳۳ سالگی در پاریس درگذشت، خود را شاه قانونی مشروطه می‌دانست و بعد از او هم برادرش محمدحسن میرزا، که ولیعهد احمدشاه بود، و در سال ۱۳۲۱ در لندن درگذشت خود را پادشاه قانونی مشروطه و صاحب قانونی همان «موهبت الهی» می‌دانست.

ثالثاً- قیاس بین اسپانیا و انگلستان با ایران در امر سلطنت، به گواهی تاریخ و همه واقعیات، قیاس مع‌الفارق است. زیرا آنها کشورهای صنعتی جهان اوّل هستند. با اقتصادهای شناخته‌شده و نه ایران شاهزده و خمینی‌گزیده با سوابقی که هر دانش‌آموز دبیرستانی می‌داند. قصد ورود به مباحث تئوریک از قبیل «شیوه تولید آسیایی» و علل دیکتاتورخیزی این منطقه از جهان را هم ندارم و به همین میزان کفایت می‌کنم. رابعاً- به حکم عقل سلیم و وجدان منصف، چرا «سلطنت‌طلبان» باید با دستاویز قراردادن

جنایتها و تبهکاری مضاعف دارودسته خمینی، در مورد پرونده مختومه سلطنت در ایران دچار توهم باشند؟ دفاع از گذشته و رژیم سلطنتی سابق، قبل از هر چیز به زیان آینده و به سود وضعیت موجود است.

چرا نباید به جای دفاع از دیکتاتوری نامشروع پیشین، طریقی پیشه کرد که علیه رژیم ولایت فقیه و به سود دموکراسی و آزادی ایران، و حاکمیت جمهور مردم ایران باشد. راه درست و نتیجه بخش و آینده دار، راه بازگشت به جبهه مردم ایران و خدمت به مردم ایران است. هم چنان که ضرورت فاصله گرفتن و طرد و نفی و سرنگونی رژیم ولایت فقیه را به موسوی و کروبی می گوئیم و به موازات همین، من آن چه را که مقتضی وضعیت و شرایط «سلطنت طلبان» است، می گوئیم. هدف این است که به جای این که سرنگونی رژیم ولایت فقیه را از موضع دیکتاتوری نامشروع سلطنتی طلب کنند، به جای بازگرداندن چرخ تاریخ به عقب که البته غیرممکن است، اگر خواستند و توانستند، در ساختن آینده شرکت کنند.

همین جا باید متذکر شوم که «رسیدگی به جرایم مسئولان رژیم خمینی (و هم چنین رژیم شاه) و آمران و عاملان شکنجه و کشتار و غارت و تجاوز به حقوق مردم در دادگاههای علنی با حضور هیئت منصفه و پذیرش ناظران بین المللی (همراه با تأمین اصل آزادی دفاع و حق فعالیت کانونهای وکلا» که از مصوبات شورای ملی مقاومت ایران است، بحث جداگانه‌یی است و ربطی به بحث کنونی ما ندارد. منظورم از این تذکر، ممانعت از خلط مبحث است. در یک جمهوری دموکراتیک با یک نظام قضایی مستقل و عادلانه، هرگاه که شکایتی از کسی وجود داشته باشد، ترتیبات و پرسودور^(۳) قضایی خود را طی می کند. بنابراین می خواهم روشن باشد که من در این بحث در موضع رسیدگی به شکایت یا قضاوت در مورد جرم هیچ کس نیستم و صلاحیت آن را هم ندارم. من در این بحث به دنبال سرنگونی فاشیسم دینی و آزادی خلق و میهن از چنگال استبداد و حاکمیت جمهور مردم ایران هستم و دقیقاً به همین خاطر است که می خواهم به صراحت درباره آقای رضا پهلوی هم صحبت کنم.

۳- perucedor = طرز کار، روش کار، دستورالعمل، رویه، شیوه، آیین کار

هر چند که به وضوح می‌دانم به لحاظ سیاسی و در تعادل سیاسی روز، بسیاری به من انتقاد خواهند کرد که اصولاً سلطنت و سلطنت‌طلبی، ثقلی شایان این بحث، که خودم ۲۸ سال از ورود به آن پرهیز کرده‌ام، ندارد. در پاسخ به این قبیل انتقادات برحق، پیشاپیش به عرضتان می‌رسانم که ما مشغول یک سلسله بحث آموزشی هستیم و اجازه بدهید که من برای نسل جوان و نسل قیام، این قبیل مباحث را به قدر توان محدود و ناچیز خود، بازکنم.

هم‌چنین می‌دانم مورد انتقاد قرار خواهم گرفت که اگرچه از بحث موسوی به خاطر این که روی «اکران» است ناگزیر بودی، ولی در بحث سلطنت، به خصوص در حال حاضر، چنین ضرورتی نیست. جوابم این است که: این انتقاد به لحاظ سیاسی درست است. اما اگر باور کنید، حرکت کردن با «موج» و «اکران» شرط انصاف و سزاوار ما نیست. بگذارید مسأله را تا عمق آن برویم و اگر ضروری هم به لحاظ سیاسی دارد، تقبل کنیم تا نسل قیام بداند و مردم ایران قضاوت کنند.

همه حرف را هم رک و روشن و عاری از هرگونه ابهام برای ثبت در سینه تاریخ به مسئولیت خودم می‌گویم. می‌دانم که پیشنهاد مشخصی که ارائه خواهم کرد، برای مجاهدین و دیگر اعضای شورای ملی مقاومت ایران غیرمترقبه و گزنده است. از نظر سیاسی باعث بل گرفتن رژیم و لجن‌پراکنیها و بهانه‌گیریهای بسیار علیه ما خواهد شد. صراحتاً می‌گویم که پشت کردن به دیکتاتوری و بازگشت به جبهه مردم ایران برای سرنگونی استبداد مذهبی و استقرار حاکمیت مردم ایران، به جای حاکمیت شیخ و شاه، نه فقط آقایان موسوی و کربوبی و امثال آنها، بلکه آقای رضا پهلوی را هم اگر بخواهد و اراده کند و اگر بتواند موانع این امر را کنار بزند، شامل می‌شود. هرچند که به ما ربطی ندارد و به میل و خواست خود او مربوط می‌شود. اما من حرف را می‌گویم، خواه از سخنم پند گیرد یا ملال...

اول نکات لازم را رو به همین مجاهدین و دیگر اعضای شورای ملی مقاومت ایران و هواداران و پشتیبانان آنها و هموطنان می‌گویم:

اول این که، رضا در زمان انقلاب ضدسلطنتی ۱۸ سال داشته و تا آن جا که من می‌دانم شخصاً مرتکب جرم و جنایتی از نوع کارهای پدر و پدربزرگش در داخل ایران نشده

است. وانگهی گناه پدر را که به پای پسر و هم‌چنین گناه پسر را که به پای پدر نمی‌نویسند. مگر این‌که کسی اعلام جرم مشخص کند و دادگاه قضاوت کند. آخر مگر ما باید گناهان رضاخان سردار سپه و گناهان خمینی را به پای نوه‌های آنها بنویسیم؟ دوم این‌که، برخلاف مجاهدین و برخی اعضای شورای ملی مقاومت که از کپی‌برداری سهل و آسان رضا پهلوی در مطبوعات و رسانه‌های غربی یا فارسی زبان از برخی مواضع و تعابیر مقاومت ایران، مانند راه‌حل سوم بدون ذکر منبع و مرجع ناراحت می‌شوند، من نه فقط بدم نمی‌آید، بلکه خوشم می‌آید. یک ضرب‌المثل عربی می‌گوید: ببین چه می‌گوید، نبین که می‌گوید...

به‌همین خاطر در مورد خودم چنان‌چه حرف مثبت و مفید و قابل‌استفاده گفته باشم، ذکر بدون منبع آن را برای همه نه فقط مجاز، بلکه موجب سپاس و قدردانی می‌دانم. آخر مگر تقلید از کار خوب و تکرار حرف درست، بد است که ناراحت بشویم؟ اگر نظر مرا بخواهید من دلم می‌خواهد که ایشان، از سایر کارهای مجاهدین در قبال خمینی و خامنه‌ای و حتی پدر خودشان هم سرمشق می‌گرفتند. چنان‌که بعداً خواهیم گفت، دلم می‌خواهد برچسب تروریستی علیه مجاهدین را هم که همه می‌دانند در حمایت از رژیم ولایت فقیه بوده است، قویاً و قاطعانه محکوم می‌کردند. دلم می‌خواهد که رسماً و علناً هرگونه داعیه سلطنت را هم کنار می‌گذاشتند و همه موانع و کاسه‌های داغتر از آش سلطنت‌طلب را کنار زده و در خدمت و یاری به جبهه مردم ایران، اعلام می‌کردند که خواهان یک جمهوری دموکراتیک و مستقل مبتنی بر جدایی دین از دولت و نفی تام و تمام رژیم ولایت فقیه و سرنگونی آن هستند. در این صورت به‌راستی چه نام نیکی از خود به‌جا می‌گذاشت.

سوم این‌که، اگر نظر مرا بپذیرید، درست این است که او را در این مقطع تاریخی در برابر وظایفش قرار بدهیم و این‌که چه باید بکند و چه می‌تواند بکند که تاکنون نکرده است. بگذارید او هم آزمایش خودش را از سر بگذراند. هم‌چنان‌که در مورد موسوی و کروبی و سایرین هم بدون استثنا همین را می‌گوییم. هم‌چنان‌که در مورد وظایف همه آنهايي که در داخل یا خارج این رژیم و در داخل یا خارج ایران هستند نیز همین را می‌گوییم. اما پیشنهاد مشخص من به آقای رضا پهلوی، اگر مانند برخی جناحهای رژیم ولایت

فقیه گمان نکنید که سودای فردی و گروهی یا قصد سوء دارم، این است که اگر بخواهید می‌توانید در این مقطع حساس و تاریخی، خدمت بزرگی به آزادی و پلانتان بکنید. اعلام کنید:

داعیه سلطنت ندارید و آن را بر هیچ‌کس دیگر هم نمی‌پسندید و خود را ملتزم به یک جمهوری دموکراتیک و مستقل و مبتنی بر جدایی دین از دولت با نفی کامل نظام ولایت فقیه و ضرورت سرنگونی آن می‌دانید. رو در رو و برخلاف فاشیسم دینی حاکم بر ایران، برچسب ناحق تروریستی بر مبارزان راه آزادی و وطن خود، به‌ویژه سازمان مجاهدین خلق ایران و مجاهدان اشرف را محکوم می‌کنید. علاوه بر این عموم هموطنان خود را به همبستگی ملی برای سرنگونی استبداد مذهبی و به‌دورماندن از هر نوع استبداد دیگر تحت هر عنوانی، فرا می‌خوانید...

من به‌خوبی به‌یاد دارم که روزی خمینی با اهانت به شما گفت: برو درست را بخوان و منظورش این بود که گرد سیاست نچرخید. حرف من معکوس خمینی است. از قضا با اعلام آنچه گفتیم، من خواهان حداکثر فعالیت شما علیه رژیم ولایت فقیه البته در جاده جمهوری و آزادی و استقلال مردم ایران و خواهان بازگشت شما از جبهه دیکتاتوری سلطنتی به جبهه مردم ایران هستم. در آن صورت اگر مایل باشید، خواهید توانست در انتخابات ریاست جمهوری هم شرکت کنید. اما لازمه آن، که به سود خود شما هم هست، قبل از هر چیز کسب مشروعیت برای کُنده‌شدن از گذشته و گام‌نهادن و حرکت به‌سوی آینده از طریق پیشنهاد مشخصی است که ارائه کردم و گرنه چیزی جز درج‌زدن در گذشته باقی نمی‌ماند.

مجاهدین و مقاومت ایران و رئیس‌جمهور برگزیده مقاومت، بارها قدردانی خود را از همدردی و تلاش عموم هموطنان و جریانه‌ها و گروه‌ها و شخصیتها در قبال حمله و کشتار و گروگانگیری عوام‌مرداد در اشرف، ابراز کردند.

چندی بعد از وقایع اشرف و تحصن و اعتصاب هموطنانمان، مطلع شدم آقای رضا پهلوی چندین نوبت، به طرق مختلف ابراز همدردی کرده و در محکوم کردن این کشتار و جنایت، اطلاعیه هم صادر نموده که شایان تشکر است.

واقعیت این است که به‌خاطر دست‌بستگیها و هم‌چنین سوء‌استفاده‌های سیاسی طرفهای

گوناگون، هم‌چنان که تا امروز نمی‌شد از کمکهای مالی مهندس بازرگان قردانی و یادآوری کرد، ما و به‌خصوص خود من، تشکرهای زیادی به بسیاری کسان از بابت همدردی یا ابراز لطفشان در مقاطع مختلف بدهکارم و خودم هم نمی‌دانم که در چه زمانی می‌توانم و باید بر زبان بیاورم.

دو نمونه در همین باره می‌گویم: یکی درباره دکتر امینی و دیگری درباره دریدار مدنی و نامه‌های تسلیت‌شان به من در ۱۹ بهمن به‌خاطر شهادت اشرف و موسی است، که در آن زمان ناگزیر بی‌جواب گذاشتم. زیرا هرگونه جواب در بهمن ۱۳۶۰ به سوءتعبیرهای جدی سیاسی منجر می‌شد.

دکتر علی امینی، آخرین رجل استخواندار زمان شاه و بازمانده از دوران فتودالی بود که بیش از آن چه که تا امروز موسوی با خامنه‌ای تضاد دارد، با شاه تضاد داشت. در حقیقت، با فشار کندی رئیس‌جمهور وقت آمریکا بود که شاه امینی را به نخست‌وزیری پذیرفت. کندی در دنیای دوقطبی آن روز اصرار داشت که اگر در ایران، اصلاحات سیاسی انجام نشود، کار به انقلاب می‌کشد و کنترل اوضاع از دست می‌رود.

امینی وزیر دارایی کابینه کودتای سرلشکر زاهدی علیه مصدق بود و از همین موضع قرارداد ننگین کنسرسیوم نفت را با «هوارد پیج» آمریکایی در شهریور ۱۳۳۳، یعنی ۱۳ ماه بعد از کودتای ننگین، امضاء کرد و از این بابت به‌حق مورد لعن و خشم رجال و نیروهای ملی بود.

امینی از اردیبهشت ۱۳۴۰ تا تیرماه ۱۳۴۱ نخست‌وزیر تحمیلی به شاه بود که با اختیارات زیاد سر کار آمد و پس از ۸ سال اختناق، از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰، با خود رفرم و فضای باز سیاسی و پروژه اصلاحات ارضی را آورد. شماری از مقامات لشکری و کشوری شاه را به‌خاطر دزدی و انواع و اقسام سوءاستفاده‌ها گرفت و به‌زندان انداخت. مهمتر این که شاه را هم وادار کرد مجلسین سنا و شورا را که پایگاه فتودالیسم و مانع اصلاحات بورژوازی به‌ویژه اصلاحات ارضی بودند، منحل کند. اما یکسال بعد شاه خودش به آمریکا رفت و در یک معامله با کندی، اجرای پروژه مورد نظر او را خودش به‌عهده گرفت و رژیم فتودال-بورژوازی خود را یکپایه و تبدیل به یک سرمایه‌داری وابسته کرد و در این جا بود که سرو صدای امثال خمینی از موضع مادون بورژوازی بلند شد.

اما شاه توانست در معامله‌اش با آمریکا از دست امینی خلاص شود و او را در تیر ۱۳۴۱ برکنار کرد و اسدالله علم را نخست‌وزیر کرد. بعد هم خودش همان اصلاحات ارضی را که امینی و وزیر پروسو صدای کشاورزی او، ارسنجانی، شروع کرده بودند، به دست گرفت و با بوق و کرنای زیاد، تحت عنوان «انقلاب شاه و مردم» و «انقلاب سفید» ادامه داد و در روز عیبهمن ۱۳۴۱ با صحنه‌سازیهای بسیار به فراندوم گذاشت. در همین حال، فضای خفقان را دوباره چیره کرد و همه احزاب سیاسی آن‌روز را از دور خارج ساخت.

به نظر می‌رسد خمینی «انقلابی» شدن را از شاه یاد گرفته باشد! و گرنه خمینی خودش در سال ۱۳۲۳ در کتاب کشف‌الاسرار نوشته است که:

«ترس ما از انقلاب سیاه و از پایین است.»

هم‌چنین نوشته است که آخوندهایی مانند او «هیچ‌وقت با نظام مملکت ... مخالفت نکردند». و حتی اگر «حکومت را جائزانه تشخیص دهند، باز مخالفت با آن نکرده و نمی‌کنند» و «لهدا حدود ولایت و حکومت را که تعیین می‌کنند بیشتر از چند امر نیست؛ از این جهت فتوا و قضاوت و دخالت در حفظ مال صغیر و قاصر و در بین آنها هیچ اسمی از حکومت نیست و ابداً از سلطنت اسمی نمی‌برند» و «هیچ فقیهی تاکنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که ما شاه هستیم یا سلطنت حق ماست» و «هیچ‌گاه مخالفت نکرده و اساس حکومت را نخواستند به هم بزنند» و «با اصل اساس سلطنت تاکنون از این طبقه مخالفتی ابراز نشده» است.

خمینی در کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ هم با کاشانی و دربار در یک جبهه بود. حتی بعد از انقلاب ضدسلطنتی علناً از این‌که مصدق از استعمار و ارتجاع «سیلی» خورده، ابراز خرسندی می‌کرد.

حالا بنگرید که در سال ۱۳۶۰، فداکاریهای مجاهدین و تأثیر شهادت اشرف و موسی و رود خونی که در آن‌زمان خمینی به‌راه انداخته بود، باید به کجا رسیده باشد، که حتی کسی با سوابق دکتر امینی راه، به نگارش چه تسلیتی و اداکردن چه گواهی و شهادتی واداشته است. در این‌جا خوب می‌توان حتی در قیاس با امینی، درجه سبعیت و سنگدلی رژیم ولایت و کارگزارانش را هم دریافت. گوش کنید:

«خدمت آقای مسعود رجوی مشرف است»

«هو

آقای عزیزم

در این موقع که عده‌ای از هم‌زمان جنابعالی به‌خصوص همسران جان خود را در راه مبارزه با رژیم فعلی ایران از دست داده‌اند- قطع نظر از اختلاف نظر در مشی سیاسی، چون در وطن پرستی جنابعالی و هم‌زمانتان تردید ندارم به‌نوبه خود به‌عنوان یک نفر هموطن در عزای جنابعالی شریک می‌شوم و از صمیم قلب مرتبت تسلیت خود را به تمام خانواده‌های عزا به‌خصوص جنابعالی تقدیم می‌دارم و از خداوند متعال سلامتی و بقای عمر و موفقیت عالی را خواستارم.

دکتر امینی

پاریس (۱ فوریه ۱۹۸۲)»

این هم نامه تسلیت در یادار مدنی وزیر دفاع بازرگانی و یکی از کاندیداهای دور اول ریاست جمهوری در سال ۵۸ که اگر درست به‌یادم مانده باشد، ۳-۴ میلیون رأی آورد. قبل از ارائه این نامه، که باز هم گواهی می‌دهد، مجاهدین تا کجا در آرمان خود صدق و فدا داشته‌اند، یادآوری می‌کنم که نامه‌نگاریهای مخفیانه بنی‌صدر به خمینی، و مدنی به رفسنجانی در سال ۶۳، و بیانیه شورای ملی مقاومت در این باره، در فصلهای قبلی از نظرتان گذشت. باز هم دقت کنید که تفاوت بین همین در یادار مدنی با رژیم و جناحین آن تا کجاست. این نامه‌ها را از این بابت ارائه می‌کنم که نسل جوان در ماهیت و عملکرد رژیم ولایت فقیه، به جد تحقیق و تدقیق کند.

«۱۹ بهمن ۱۳۶۰

برادر گرامی آقای مسعود رجوی

از خبر جانگزیای حمله به یکی از مراکز سازمان مجاهدین خلق اطلاع حاصل و بی‌نهایت متأثر شدم. شهادت مجاهدین لایق موسی خیابانی و همسرشان و خانم اشرف ربیعی همسر رزمنده شما و گروهی از اعضای سازمان مجاهدین به‌دنبال دیگر شهدای راه وطن به‌دست مزدوران

Monsieur M. Rajavi

B.P. 18

95430 AUVERS-SUR-OISE



فدست‌نماز سعید رجوی کرمان

میر عزیزم در این تاریخ که من با ازم روزان جانیان مخصوص مستران با حق دورا
در راه سعادت با ازم من پرین از دست داده اند - قطع نظر از همدست
نظر در شش ساله چون در دکن پرستی جانیان دیم روزانان تریه ازم
بونه جز لغوی آنک نظر ملولان در غربان جانیان شرک ازم دارم
تف ربک نسبت خود ما با هم تا فدا شده غرضاً کفایت جانیان تمام
سدان و از فدا شده مستان سدان و جانیان در وقت کار با خودم

میر عزیزم

این ۱۱ خرداد ۱۳۸۵

۱۹ ص ۱۳۶

را در لکری بنام سود صبر

از خبر جانم می خداید مگر از روزگار سزایان جیدین من مکتوب صبر و پابندیست
نثار شدم، شکر جیدین لایان روی خایه و پیرشان دفا ارف
بسی سر زنده تا در گذر از بعضی سزایان جیدین بدین دگر شدی
و در دل چست نردون جودی به مکتوب پسر خون در دل آزادی خواجه
و عدالت جویا که نشسته است

غم اراز بدرد ز بار تا آسند محرم که کم دیب سزایان جیدین من
تسلیت کس لوج

به جود قدرت و کرم دبا اکتفا به نردا ز زنده و زوال نایز است
در سایه ایستی نردا مستعد به اکتفا، انقلب و صبر به جان
بنیاد رخ داران و کرم آن جانین خلد کلد

آهسته برون در غمت است این
سید محمد
محمد

جمهوری به اصطلاح اسلامی، خون در دل آزادیخواهان و عدالت‌جویان نشانیده است. ضمن ابراز همدردی، برای شما آرزوی تحمل می‌کنم و به سازمان مجاهدین خلق تسلیت می‌گویم.

به حول و قدرت الهی و با اتکا به نیروهای رزمنده و زوال‌ناپذیر ملت و در سایه همبستگی نیروهای معتقد به دموکراسی، انقلاب و جمهوری، بی‌گمان، بنیاد ستم‌واژگون و حکومت حق جانشین خواهد گردید.

با آرزوی پیروزی و موفقیت ملت ایران. سید احمد مدنی»

فصل نهم

سخنی با مجاهدین
همراه با یک تعهد مشخص

حالا روی سخنم به‌ویژه با مجاهدین و دیگر اعضای مقاومت ایران و با هواداران و پشتیبانان آنهاست. سپس تعهد مشخص را به‌دلایلی که خواهم گفت به اطلاع عموم می‌رسانم:

اصلاً و ابداً از آزمایش درباره هیچ‌کس بیم نداشته باشید. چه خودمان و چه دیگران. بگذارید ما در راستای سرنگونی رژیم ولایت فقیه و در راستای آزادی و حاکمیت مردم و برقراری نظام جمهوری مورد نظر مردم ایران با همه اتمام حجت کنیم. فقط به یک شرط. به شرط این‌که کسی، و اول از همه خود من، در فکر خودش نباشد. به فکر رود خروشان خون شهیدانی هم‌چون اشرف و موسی و شهیدان قتل‌عام و جاودانه‌فروغها و شهیدان اشرف و شهیدان قیام، و به فکر به‌بارنشاندن و به مقصد رساندن این خونها و این رنج و رزمها باشد.

همه امتحان می‌دهیم و مردم و تاریخ ایران داوری می‌کنند. «بیا کاین داوریها را به پیش داور اندازیم» چرا که اگر معتقدید، آن داور نهایی وجود، که «خَيْرَ الْحَاكِمِينَ» و «أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ» است در روز بازپسین به قضاوت می‌نشیند، پس دیگر چه جای بیم و باک.

همان که برخلاف خمینی، که هیچ قاعده و قانونی نمی‌شناخت، خود را متعهد و ملتزم کرده است که حتی به‌اندازه «رشته میانی هسته خرما» به هیچ‌کس و هیچ چیز ستم نکند وَلَا تَظْلَمُونَ فَتِيلاً... چرا که متاع دنیا گذرا و اندک است و دستاورد آخرت برای

آن کس که پرهیزکاری پیشه کند و بر اصول و مرزبندیهای ضروری استوار بماند، بسا بهتر است.

وانگهی مگر مجاهدین حتی به فرزندان خودشان و شهیدانشان نمی‌گویند که افتخارات و خوب و بد آنها به یکدیگر ربطی ندارد. مگر نمی‌گویند هرکس تنها صاحب و مالک و پاسخگو و در گرو کردار و عمل خویشتن است.

خواهش می‌کنم در همین زمینه به قسمتی از پیامی که برای اعضا و کاندیداهای عضویت مجاهدین در ماه رمضان سال ۸۶ فرستادم توجه کنید:

«حرف من با شما، در آستانه رمضان و در چهل‌وسومین سال حیات سازمانتان، یک یادآوری ایدئولوژیک درباره خودتان است. درباره زندگی و حیات و مامت هر مجاهد خلق، بدون استثنا... دلم می‌خواست شرایطی بود که می‌توانستم «چهره به چهره، رو به رو» و «نکته به نکته، مو به مو» با اعضای جدید مجاهدین و کاندیداهای عضویت آنها صحبت کنم. مخصوصاً دلم می‌خواست در ماه رمضان، مثل گذشته، با اعضا و کاندیداها و با رزم‌آوران جدیدالورود ارتش آزادی، شب‌زنده‌داری می‌کردیم.

آن وقت من سؤالهایم را با تک‌تک شما در میان می‌گذاشتم تا خاطر من جمع شود که مثل مجاهدان استوار و رزم‌آوران قدیمی، همگی شیرزنان و کوهمردان رشیدی شده‌اید. معنی کلمات، معنی عهد و پیمان و معنی سوگندهایتان را با پوست و گوشت و استخوان فهم کرده‌اید و حاضر به پرداخت بهای آن هستید.

همان مسیری که در ۴۲ سال گذشته طی کردیم؛ در بحرانها و توفانها، در زندانها و شکنجه‌گاهها، در بیدادگاهها، در برابر جوخه‌های اعدام شیخ و شاه، در نبردهای دیرین سیاسی و نظامی، و به‌خصوص در پهنه‌ها و قلعه‌های ایدئولوژیک...

برایتان از فرازونشیبهای ۴۰ سال گذشته، و از دره‌ها و دشتهای و قلعه‌های می‌گفتم. از روزگاری می‌گفتم که در میدان مبارزه نشانی از آخوندها و مدعیان کنونی نبود، تا زمانی که ارتجاع در کسوت انقلاب، بر اریکه قدرت نشست. به لاف و گزاف و به هلاک حرث و نسل پرداخت. با دجالیّت و شقاوتی مافوق تصور، که هنوز هم ادامه دارد...

هم‌چنین برایتان می‌گفتم که وقتی دیو تنوره می‌کشد و چاه باطل بسیار عمیق است، چگونه می‌توان با بالا بردن قله حق و بالاتر بردن ستیغ صدق و فدا، دجالیّت و ارتجاع را پس زد و در

تمامیت آن درهم شکست. به شرط این که حاضر باشیم قیمت و بهای آن را پردازیم. پس اصل موضوع، در قیمتی است که یک خلق با فرزندان پیشتازش می دهد و در بهایی که پیشتاز با صدق و فدایش در کشاکشها و انواع و اقسام آزمایشها می پردازد. این جاست که رگبار سؤالهای من از تک تک شما آغاز می شود. نه در کنار گود و در ساحل رودخانه، بلکه در میان توفان و امواج خروشان خون شهیدان.

- آیا بر روی مرزبندیهای آرمانی و سیاسی خود استوارید و مرز سرخ دارید؟
- اگر مجاهد خلق هستید، آمدهاید چیزی بدهید، یا چیزی بگیرید، و یا آمدهاید که بده و بستان مرضی الطرفین انجام بدهید؟!

- اگر مجاهد و شیفته آزادی مردمتان هستید، راست بگویید، آیا بها- تمامی بها- را می پردازید یا می خواهید چندصباحی «خوش نشین» میدان مبارزه و مجاهدت باشید و برای خودتان هم، اسمی و رسمی و سابقه بی دست و پا کنید و از مزایای آن استفاده کنید؟!

دعوی عشق کردم، سوگندها بخوردم

از عشق یاوه کردم من ملک و شهادت

- راستی در سختیها، غر می زنید و بهانه می گیرید، وا می دهید و پشت می کنید؟ یا به قول قرآن، از آن هجرت کردگان و یاران مهاجرین و انصار هستید که در "ساعت عسرت" پیروی و همراهی می کنند؟

گفتا: که "چند رانی؟" گفتم: که "تا بخوانی"

گفتا: که "چند جوشی؟" گفتم: که "تا قیامت"

گفتا: "که خواندت این جا؟" گفتم: که "بوی جانان"

گفتا: "چه عزم داری؟" گفتم: "وفا و یاری"

گفتا: "کجاست ایمن؟" گفتم: که "زهد و تقوی"

گفتا: که "زهد چپود؟" گفتم: "ره سلامت"

گفتا: "کجاست آفت؟" گفتم: "به کوی عشقت"

گفتا: "که چونی آن جا؟" گفتم "در استقامت"

صبر کنید، سؤالات من از شما، مثل همه نشستهای درونی در سده ده گذشته، ادامه دارد:

- اگر مجاهدید، روزانه ۱۰ بار در نمازها در سوره حمد، از خدا می خواهیم که ما را به راه راست

هدایت کند و با انبیا و اولیا، با صدیقین، با شهیدان و با بندگان صالح خود، همراه نماید. راه کسانی که به آنها نعمت داده است صراط‌الذین انعمت علیهم. سپس، هر ۱۰ بار، بلافاصله به مرزبندی با «مغضوب علیهم» و «ضالین» می‌پردازیم و اینکه در شمار آنها قرار نگیریم غیرالمغضوب علیهم و لا الضالین:

آنهایی که مثل شجره خبیثه خمینی به‌خاطر حق‌کشی‌هایشان، مورد خشم خدا هستند و آنها که از راه حق، از صراط مستقیم منحرف و گمراه شده و مورد نفرت خدا هستند. افراد و گروه‌ها و جریان‌هایی که به‌عذر و بهانه‌های مختلف به همین غضب‌شدگان رضا داده یا به آنها امداد می‌رسانند.

- حالا به من بگویند که آیا شما سوره حمد را با خلوص و با فهم معنای آن می‌خوانید؟
- آیا در هر کجا که باشید، در روز عاشورا آماده جنگ و به میدان‌رفتن در خاک‌پای امام حسین هستید یا نیستید؟

- آیا پای پیاده به زیارت مزار شهیدان و به مسجد فاطمه زهرا، بزرگ مادر آرمانی‌مان می‌روید و تجدید عهد می‌کنید؟

هوای توست در جانم که می‌دارد مرا زنده
ندارم در همه عالم هوایی جز هوای تو
دلخوت سرای توست، خوش بنشین به‌جای خود
که غیر تو نمی‌زبید کسی دیگر به‌جای تو
دعای دولتت گفتیم و رفتیم از سر کویت
به هرجایی به صدق دل به‌جان گوئیم دعای تو

راستی یادتان هست یک‌بار در یکی از نشست‌ها پرسیدم، آیا به نسبت‌های موروثی و خانوادگی خودتان و این‌که پدر و مادرتان این و آن است چه بهترین فرد روزگار باشد چه بدترین آن متکی هستید یا به آن‌جا رسیده‌اید که از این قبیل ارث و میراث‌ها، بالکل قیچی کنید؟ پدر و مادر یا خویشاوندانتان را هر که هستند مبادا وارد دستگاه محاسبه مجاهد خلق کنید. در همان نشست گفتم که حساب‌بازکردن برای این نسبت‌ها را چه مثبت و چه منفی، قیچی کنید و دور بریزید. چه برجسته‌ترین شهدا و مجاهدین باشند و چه جنایتکارانی از قبیل محمدی گیلانی حاکم شرع خمینی، پدر سه مجاهد شهید که خودش اعدام پسر را دستور داد، یا همین آخوند

جنتی گرداننده شورای نگهبان پدر مجاهد شهید حسین جنتی»

یک تعهد مشخص

فراخوان و پیشنهاد و آنچه درباره بازگشت به جبهه مردم ایران گفتم، هرچند به اقتضای وضعیت و آرایش سیاسی موجود با اسامی مشخص همراه بود اما اختصاصی نیست بلکه فراگیر است.

به دیگران هم در این آزمایش تاریخی خوشامد می‌گوییم.

می‌گوییم که اگر راست می‌گویند، گریبان مجاهدین را رها نموده، یقه ملا را بچسبند. این را هم اول به خودمان می‌گوییم که هرگز و هیچ‌گاه شروع‌کننده خصومت و ضدیت و تعارض با احدی غیر از دیکتاتوریه‌های شیخ و شاه نبوده‌ایم. اغلب تا مدتهای مدید فروخورده‌ایم تا وقتی که طرف مقابل از حد گذرانده باشد، به‌نحوی که اگر به جوابگویی نمی‌پرداختیم، دیگر ضعف و ذلت تلقی می‌شد. و هیئات منّا الذله...

اما فراتر از این حرفها، من برای اثبات صدق عرایضم، باید تعهد مشخصی هم ارائه کنم تا کسی گمان نکند که سودای دیگری جز آزادی و حاکمیت جمهور مردم دارم. از آن‌جا که به هر حال کسی باید پا پیش بگذارد و امید و اعتماد پرپر شده از سوی خمینی و اعقاب عمامه‌دار و بی‌عمامه‌اش را جبران کند و آب رفته را از این حیث به جویبار وجدانهای خنجر خورده و ضمایر خیانت‌شده برگرداند، اعلام می‌کنم که پس از وفای به عهد در آزادی ایران زمین از چنگ رژیم ولایت فقیه و تشکیل مؤسسان منتخب مردم ایران، از هرگونه مقام و منصب و از هرگونه شرکت در انتخابات و هر دولتی که باشد، تحت هر نام و عنوان، معذورم. عضویت در سازمان پرافتخار مجاهدین خلق ایران، چنانچه شایسته آن باقی بمانم، برایم کفایت و کمال مطلوب است.

البته می‌دانم که خیانت خمینی به عهد و پیمانهایش، به‌خصوص به تعهدهایی که قبل از رسیدن به قدرت اعلام کرده بود؛ کلمات را ذبح و ملوث کرده و جایی برای اعتماد به تعهدها باقی نگذاشته است. اما این هم هست که مجاهدین با دریای خون و سلسله‌جبال ایستادگی در تاریخ معاصر ایران نشان داده‌اند که در سوگندها و تعهدهای خود جدی هستند. بنابراین، امیدوارم بتوانم در جریان عمل، در عهدی که با خود و خدای خود از

روز ۳۰ خرداد بسته‌ام و آن را با شما در میان می‌گذارم، اعتماد کسب کنم. از روز ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ که بالاترین و شکوهمندترین مقاومت سازمانیافته تاریخ ایران در برابر ارتجاع و دیکتاتوری آغاز شد، و از روز برخاک‌افتادن اولین دسته شهیدان آزادی، با خود و خدای خود عهد بستم که حتی اگر به رستگاری شهادت نرسم، چنان‌چه عمری باقی بود، با تدوین و تکمیل ۴ کتاب ناتمام تبیین جهان، انسان، تاریخ و شناخت، این چنین دفتر ایام را با هدیه به نسل جوان ببندم. در یک کلام، برترین و بالاترین خواسته برای خودم این است که می‌خواهم «مجاهد» بمانم و «مجاهد» بمیرم. فقط همین. البته با استعانت از خدا و دعای خیر شما.

فصل دهم

شناخت و تعریف رژیم دجال
و ضدبشری و لایت فقیه

گفتیم که «جبهه خلق» یا «جبهه مردم ایران» اکنون در رژیم ولایت فقیه، با شاخص و معیار «سرنگونی»، همان جبهه سرنگونی استبداد مذهبی برای استقرار حاکمیت جمهور مردم ایران تعریف می‌شود.

درباره گرایشها، تمایلات و خصایص اپورتونیستی و بارز شدن ماهیتهای ارتجاعی در درون جبهه خلق به اختصار اشاره کردم.

اکنون می‌خواهیم ببینیم رژیمی که جبهه خلق می‌تواند و باید آن را سرنگون کند و مانع اصلی پیشرفت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مردم ایران است، چیست و کیست و چگونه تعریف می‌شود؟

شناخت این رژیم و کارکردهای ویژه آن، لازمه مبارزه و سرنگونی آن است. هگل که متفکری بزرگ و در فلسفه سیستم‌ساز بود، یک‌بار گفت: فهمیدن، پذیرفتن است... هگل در واقع پدر دیالکتیک جدید است. هرچند در سیستم عقاید هگلی، به یک وجود «مطلق» یا نوعی خدا که البته خودش هم متحول است، احساس نیاز می‌شود، با این‌همه انگلس که هرگونه وجود مطلق را نفی می‌کند، در سال ۱۸۷۴ نوشت، بدون فلسفه هگل هرگز سوسیالیسم علمی به دنیا نمی‌آمد.^(۱)

در نیمه دوم قرن نوزدهم، مبارزه سوسیال دموکراسی سراسر اروپا را فراگرفته و

۱- *Friedric Wilhelm Georg Hegel* (۱۷۷۰-۱۸۳۱) از پرنفوذترین متفکران قرن هجدهم و نوزدهم آلمان.

به سوی انقلاب و ترقی رهنمون شده بود. در آن روزگار مرسوم بود که برای مبارزه عظیم سوسیال دموکراسی دو شکل سیاسی و اقتصادی قایل شوند. اما این انگلس بود که برای مبارزه با اپورتونسیسم و انحراف، «مبارزه تئوریک» را هم در ردیف مبارزه سیاسی و اقتصادی زحمتکشان و سرکوب شدگان قرار داد.^(۳)

مبارزه چیست؟

مجاهدین در ایران، نخستین گروه سیاسی مسلمانی بودند که ۶۰ سال پس از انقلاب مشروطه، در پی سلسله شکستهای این انقلاب که پیاپی مقهور ارتجاع و دیکتاتوری می شد، به مبارزه انقلابی و علمی و مکتبی روی آوردند. محمد حنیف بنیانگذار مجاهدین از این جا آغاز کرد. در سال ۱۳۴۴، مبارزه مکتبی مترادف همان مبارزه تئوریک و ایدئولوژیک بود. بگذریم که کلمه مکتب را هم بعداً خمینی مانند بسیاری کلمات دیگر از مجاهدین دزدید و لوٹ و ذبح کرد.

من در اردیبهشت ۱۳۴۶ به عضویت مجاهدین درآمد، که در آن زمان هیچ نامی نداشتند و در محاورات، در مورد خودشان فقط از کلمه «سازمان» استفاده می کردند. دوستی داشتم به نام حسین روحانی که در دانشکده کشاورزی کرج درس می خواند. او هم در تهران و هم در مشهد، به من سر می زد و گاه هر دو در یک محفل سیاسی و مذهبی آن روزگار شرکت می کردیم که در شبهای جمعه از دانشجویان و دانش آموزان مبارز تشکیل می شد.

بعدها فهمیدم که او قصد عضوگیری مرا داشته و از مدتی قبل به عنوان «رابط» عمل می کرده است. البته من نمی دانستم به دنبال چیست چون گاهی وقتها سؤالهای خیلی ریزی از من می کرد یا به خانه مان می آمد تا خوب مرا بشناسد.

در آن زمان محافل گوناگونی در همه جای ایران از جمله شهر مشهد وجود داشت. قبل از عضویت در مجاهدین، عمده وقت ما در همین محافل یا به خواندن کتابهای مختلف

۲ - Friedrich Engels (۱۸۲۰-۱۸۹۵) فیلسوف، اقتصاددان، سیاستمدار و انقلابی بزرگ آلمانی قرن نوزدهم که به مدت ۴۰ سال با شیفتگی خاصی نسبت به نبوغ مارکس در کنار او سوسیالیسم علمی را بنیان گذاشت. مهمترین اثر مشترکشان «مانیفست کمونیست» نام دارد.

می‌گذشت. منظورم اساساً محافل روشنفکری است که مضمون مشترک همه آنها مخالفت با حکومت و دیکتاتوری شاه بود.

از سال ۴۲ و ۴۳ در کانون نشر حقایق اسلامی که آقای محمدتقی شریعتی پدر دکتر علی شریعتی آن را اداره می‌کرد، با شهدای بزرگ فدایی، مسعود احمدزاده و امیرپرویز پویان آشنا شده بودم و تقریباً هم‌دوره بودیم. پویان در دبیرستان فیوضات تحصیل می‌کرد که دیواربه‌دیوار دبیرستان ما (دبیرستان شاهرضا) بود. بعدها مسعود احمدزاده و پویان قهرمانان خلق و پرچمداران پیشتاز سازمان چریکهای فدایی شدند.

دوستی ما تا اواخر سال ۱۳۴۸ در زمان دانشجویی در دانشگاه تهران ادامه یافت. ساعتها قدم می‌زدیم و بحث و گفتگو می‌کردیم و گاهی هم بحث را در چایخانه دانشکده علوم ادامه می‌دادیم. فدایی بزرگ مسعود احمدزاده، دانشجوی ریاضی در دانشکده علوم بود. بعد از سال ۴۸ دیگر یکدیگر را ندیدیم. به‌نظرم اشتغالات طرفین در سازمانهایشان فرصتی برای این کار باقی نمی‌گذاشت. آخرین بار مسعود احمدزاده را در اواخر سال ۱۳۵۰ در مینی‌بوسی دیدم که مشترکاً ما و او را از سلولهای اوین با دستهای بسته به دادرسی ارتش برای محاکمه می‌برد. دیدم که هم‌چنان فکور و سرفراز در ردیف اول نشسته و در محاصره ماموران ساواک فقط می‌توانستیم با نگاه و تکان دادن سر با هم صحبت کنیم...

جوانان مبارز آن روزگار، در نخستین سالهای دهه ۴۰ به‌راستی تشنه‌کام مبارزه انقلابی بودند. تشنه‌کام سرنگون کردن رژیم شاه بودند. از سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵ وقایع زیادی در ایران و جهان اتفاق افتاده بود. جنگ سوئز و پیروزی جمال عبدالناصر، انقلاب الجزایر، کودتای عبدالکریم قاسم و واژگونی سلطنت در عراق، انقلاب کوبا و ویتنام و نهضتهای آزادیبخش از آمریکای لاتین تا آفریقا، هر یک تأثیرات خود را در بیداری و برانگیختگی نسل بعد از مصدق در ایران داشتند. رژیم شاه هم جز در روزهای ۲۸ مرداد که می‌خواست شکست مصدق را یادآوری کند، اصولاً خوش نداشت اسمی از مصدق ببرد تا نسل ما چیزی از مصدق نداند. سیاست روز به فراموشی سپردن مصدق بود.

یک روز که پدرم در خانه نبود من پوشه اوراق و اسناد اختصاصی او را که دور

از دسترس ما در بالاترین طبقه قفسه کتابهایش، البته پشت کتابها می گذاشت و کنجکاو می مرا جلب کرده بود، با استفاده از یک چارپایه که زیرپایم گذاشتم، برداشتم. توی این پوشه انواع و اقسام نامه‌ها بود که یکی از آنها خیلی توجه مرا جلب کرد. تاریخش فروردین سال ۱۳۳۱ یا ۱۳۳۲ بود. یک کارت به امضای دکتر محمد مصدق بود که در آن از این که پدرم ۵۰ تومانی پول خرید لباس عید برادران بزرگتر مرا برای مصدق فرستاده، تقدیر و تشکر کرده بود و اولش هم نوشته بود: نامه گرامی عز وصول بخشید...

از دیدن این کارت و مفاد آن مثل برق گرفته‌ها شده بودم و انگار به‌راز بسیار مهمی پی برده باشم، در پوست نمی گنجیدم اما این دستبردزدن به پوشه اختصاصی پدرم را هیچ وقت از ترس جرأت نکردم به خودش بگویم!

منظورم از نقل این خاطرات برای شما این است که فضای بچه‌های آن روزگار را دریابید که در به‌در دنبال یک چیزی می گشتند که خودشان هم نمی دانستند چیست؟ ولی گمشده‌یی داشتند که بعدها فهمیدم اسمش ایران و آزادی است.

شهید بزرگوار خودمان منصور بازرگان، برادر بزرگتری به نام ناصر داشت که بعد از وقایع ۱۵ خرداد ۴۲ از تهران برگشته بود و برای ما گفتنی زیاد داشت. از طریق او فهمیدم که یک مهندس بازرگان هست که مخالف رژیم است و یک آیت الله طالقانی، که ارادتمند هردو آنها شدم. خودم هم نمی دانم به چه دلیل از آن روز به خودم رده عضویت در نهضت آزادی ایران دادم! بعد هم عکسها و جزوات آنها را پیدا کردم و مخفیانه در دبیرستانها به طرق مختلف پخش می کردم تا روزی که رئیس دبیرستان بو برد و گوشم را کشید...

در دو سال آخر دبیرستان، در دبیرستان دانش بزرگ‌نیا، یک معلم ادبیات داشتیم به نام آقای بازرگانی، که انسان بسیار شریف و معتقدی بود. کتابهای رسمی درس فارسی را قبول نداشت و به جای آن به ما گلستان و بوستان تدریس می کرد و از همان‌ها هم امتحان می گرفت. هر ماه هم یک لیست از کتابهای خواندنی در زمینه‌های مختلف به ما می داد که خودمان برویم آنها را پیدا کنیم و بخوانیم. از آقای بازرگانی بسیاری چیزها آموختم. انشای بچه‌ها را هم شب به خانه می برد و تصحیح می کرد و هر کدام

را با یک زیرنویس به ما برمی گرداند. یک بار زیر انشای من نوشت: امیدوارم نمونه‌یی از مردان راه حق بشوید...

از این که آقای بازرگانی چنین چیزی نوشته بود تکان خوردم. به همین خاطر در ماه رمضان سال ۱۳۴۳ دعایم پیوسته این بود که: خدایا مرا وارد یک جمع ذیصلاحی بکن که بتوانم کاری بکنم و وظیفه‌یی انجام بدهم. خدا این خواسته را دو سال و نیم بعد اجابت کرد و وارد «سازمان» حنیف شدم و بعدها فهمیدم نقشش «رهبری» است. به راستی او برجسته‌ترین رجل انقلابی معاصر بود.

اما در مشهد به توصیه آقای بازرگانی، دبیر ادبیات مدرسه علوی به نام آقای دکتر رکنی هم قبول کرد که من هفته‌یی یک ساعت به خانه ایشان بروم و در خدمتش قرآن و مقداری تاریخ اسلام بیاموزم. از طرف دیگر، آقای بازرگانی مرا موظف کرد که باید برای دبیرستانهای دیگر هم که ایشان ادبیات تدریس می‌کرد «کنفرانس» بدهم. از آقای بازرگانی پرسیدم کنفرانس یعنی چی؟ گفت یعنی این که اول خودت می‌روی و خوب مطالعه می‌کنی و خوب می‌فهمی که موضوع چیست و بعد در مورد همان موضوع، من دو ساعت زمان تدریس خودم را به تو می‌دهم که بیایی در دبیرستانهای فردوسی و ابومسلم، همان موضوع را برای بچه‌ها سخنرانی کنی. به شرط این که هر چه را که می‌گویی کتاب و منبع آن را هم نشان بدهی. عین آن چه را هم که می‌توانی استناد و ثابت کنی بگو و کم و زیاد نگو...

گفتم آقای بازرگانی، من می‌ترسم، بچه‌ها می‌خندند و هیچ کس گوش نمی‌کند. آقای بازرگانی گفت، نترس من خودم ته کلاس می‌نشینم و اگر هم ایراد و اشکالی در کار شما بود بعداً می‌گوییم.

در جریان همین چیزهایی که اسمش را آقای بازرگانی کنفرانس گذاشته بود، دوستان زیادی در سایر دبیرستانها پیدا کردم و فهمیدم که آنها هم عیناً مثل خودم هستند. می‌خواهند یک کاری بکنند ولی نمی‌دانند چطور و چگونه؟

سازمان مخفی

در اردیبهشت سال ۴۶ در دانشگاه تهران، تظاهرات اعتراض به شهریه شروع شد

و منمهم خودم را قاطی کردم. چند روز که گذشت، یک شب که به کوی دانشگاه برگشتم، یادداشت همان «رابط» را دیدم که از زیر در داخل اتاق انداخته بود و می‌گفت که امروز سه‌بار به دنبال من آمده و نبودم و فرداظهر در میدان فوزیه در انتظارم است. روز بعد ۶-۷ ساعت راه رفتیم و قدم زدیم و او می‌خواست مرا قانع کند که توی تظاهرات زیاد خودم را نشان ندهم تا شناسایی نشوم. ولی من قانع نمی‌شدم. آخر سر گفت پس چند دقیقه صبرکن، من باید زنگی بزنم و برگردم. احساس کردم ناگفته‌یی دارد و شاید می‌خواهد از کسی اجازه بگیرد. مدتی بعد برگشت و با لحنی که بسیار جدی شده بود، موضوع «سازمان» را با من درمیان گذاشت. از این لحظه به بعد دیگر هیچ چیز یادم نیست، فقط می‌دانم که انگار بال‌درآورده‌باشم. احساسم این بود که همان چیزی را که می‌خواستم و برای آن دعا می‌کردم خدا پذیرفته است.

فقط یک سؤال کردم که آیا «مهندس» بازرگان و آقای طالقانی هم هستند؟

او که خودش هم نمی‌دانست، گفت: ببین، از حالا به بعد دیگر یک عضو «سازمان» از این سؤالها نمی‌کند، تو اصلاً چکارداری که کی هست و کی نیست...؟ دیدم که واقعاً درست می‌گوید و دیگر از این سؤالها نکردم. اما از آن لحظه به بعد همه چیز یک مرتبه عوض شد. انگار به راهی «پرستاره» کشانده شدم و در «زورقی» نشستیم «ز عاجها، ز ابرها، بلورها» تا امروز که نزدیک ۴۳ سال است بهای آن چه رنجها، چه خونها، و چه فراقها و شکنجه‌هاست.

اکنون به‌طور نسبی معنی این آیه قرآن را می‌فهمم که چرا خدا از روز اول به‌روندگان این راه، بی‌هیچ پرده‌پوشی، گفته‌است: پیوسته در دار و ندار و در جانهای خود به‌آزمایش کشیده می‌شوید، از آنان که دعاوی مشابه خودتان دارند و قبل از شما به آنها کتاب داده‌شده و از منکران راه اذیت و آزار بسیار خواهید دید، اما اگر پایداری کنید، اگر دچار انحراف نشوید و پرهیزکار باقی بمانید، این نقش تعیین‌کننده خواهد داشت.

لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذْيًا كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ^(۳)

درس اول

اولین آموزش ما در سازمان مجاهدین مقاله‌یی بود تحت عنوان «مبارزه چیست؟» پاسخ این بود که مبارزه قبل از هر چیز یک علم است. دانش تغییر سیاسی و اجتماعی است. باید آن را با قانونمندیهایش آموخت و گرنه اظهارنظر کردن بی حساب و کتاب، موضع‌گیری دیمی^(۴) یا عکس‌العملی راه به‌جایی نمی‌برد.

مانند علم طب، که البته هرکسی می‌تواند در مورد هر بیماری و عارضه‌یی اظهارنظر کند. می‌تواند دارو و درمانی را تجویز کند. اما طبیب عمومی باید پس از دوره ابتدایی و متوسطه، هفت سال پزشکی بخواند. طبیب متخصص، بسته به نوع تخصص، چندسال اضافه هم لازم دارد. بعد تازه نوبت تجربه‌اندوزی عملی است.

کسی که پزشکی نخوانده و تخصص لازم را ندارد، چه بسا بیماری را تشخیص ندهد یا تشخیص او سراپا اشتباه باشد. چیزی را بزرگ کند و چیزی را که خطرناک است نادیده بگیرد. در هر قدم در معرض این است که دچار اشتباه شود و تشخیصی بدهد که مشابه او را دیده اما در واقع مشابه نیست و چیز دیگری است. پزشکان متخصص به تشخیص فردی خودشان هم اکتفا نمی‌کنند بلکه در موارد خطرناک شورای پزشکی است که تعیین تکلیف می‌کند.

می‌بینید، به محض این‌که موضوع خطیر و حساسی مانند جراحی قلب یا مغز یا جراحی کردن یک غده سرطانی مطرح می‌شود، آن وقت دیگر همه می‌دانند که همین‌طوری نمی‌شود دارو و درمان تجویز کرد یا به جراحی پرداخت. طبیب متخصص خودش هم به‌سادگی دست‌به‌کار نمی‌شود، ابتدا انواع و اقسام آزمایشها و عکسبرداری را انجام می‌دهد. بارها معاینه می‌کند. قبل از عمل جراحی آماده‌سازیهای همه‌جانبه آن را انجام می‌دهد و بعد از آن هم بیمار را تحت نظر دارد و بسته به وضعیت تدابیر و درمانهای مختلف را به‌کار می‌گیرد.

تازه این‌ها همه برای مراقبت از جان یک بیمار است، چه رسد به جامعه با همه پیچیدگیها و مشکلات و طرفهای متعدد و مختلف و خون و خونریزی و شکنجه و

۴-دیمی = بی‌مربی ماندن و از آن‌رو ادب و رسم و راه ندانستن. بی‌مربی بزرگ‌شده‌بودن (یادداشت علامه دهخدا) دیم یا دیمه = کلمه عربی = غله‌یی که از آب باران به عمل آمده باشد. آبیاری نشده (فرهنگ معین).

سرکوب...

هرچند که به عمد ساده‌سازی و مقایسه می‌کنم اما می‌خواهم بگویم که مبارزه هم مثل علوم پزشکی، نفرات حرفه‌یی و سازمان کار تخصصی خود را می‌خواهد. آیا کسی می‌تواند بدون این که دانشجوی حرفه‌یی پزشکی باشد، دکتر بشود؟ خیر. دانشجوی غیرحرفه‌یی طب مفهومی ندارد و از او طبیب متخصص ساخته نمی‌شود. مگر می‌شود که اگر من دانشجوی پزشکی هستم، هرازگاهی که وقت کردم، سری به دانشکده بزنم و کتابی را ورق بزنم و بعد بتوانم دکتر حاذقی بشوم؟ نه، این نمی‌شود.

بنابراین مبارزه سیاسی، یک علم است، افراد حرفه‌یی و سازمان کار حرفه‌یی خودش را می‌خواهد تا به هدف مورد نظر دست‌پیدا کند. به عنوان مثال یک وقت هست که ما فقط می‌خواهیم یک مقاله انتقادی بنویسیم، یا یک نشریه منتشر کنیم، یا در انتخاباتی در فضای دموکراتیک شرکت کنیم. اما یک وقت هست که می‌خواهیم رژیم ولایت فقیه را سرنگون کنیم. در این صورت همه چیز فرق می‌کند از افرادی که آموزش و آماده‌سازی آنها، از نوع و جنس تشکیلاتش تا مناسبات اعضای این تشکیلات با یکدیگر برای انجام این ماموریت، از شعارها و برنامه‌شان گرفته تا آلترناتیو و استراتژی و تاکتیکهایی که ارائه می‌دهند...

شناسایی دشمن

برای سرنگون کردن رژیم ولایت فقیه، قبل از هر چیز باید آن را شناخت و تعریف کرد و کارکردها و خصوصیات ویژه آن را دریافت. اگر این کار را نکنیم معلوم نیست چگونه باید با او برخورد کرد؟

حالا در نظر بگیرید که با یک آدم مرض‌داری مواجه هستیم که ادعا دارد:

- سالم‌ترین و آزادترین و با ثبات‌ترین و «انقلابی‌ترین فرد جهان است، آیت‌الله خمینی»!
- قولنج «اسلام» گرفته و می‌گوید فقط دردش، اسلام است!
- مستمر جیغهای ضداستکباری و ضدامپریالیستی می‌کشد و هر کس را که به سراغش می‌آید، یا خرده‌یی بر او می‌گیرد متهم می‌کند که عامل آمریکاست.
- سالها نعره «قدس قدس از طریق کربلا» سر می‌دهد اما سر از «ایران‌گیت» در

می‌آورد!

– می‌گوید «اقتصاد مال خر است» اما در همان سال اول بازاربهای باند او بالاترین سود نامشروع تاریخ ایران را به مبلغ ۱۲۰ میلیارد تومان به پول آن زمان یعنی بیش از ۱۲ میلیارد دلار بالا می‌کشند.

– به نحوی مافوق تصور، دروغ می‌گوید، تقلب می‌کند، و همه کلمات و مفاهیم را از انقلاب و مستضعفین گرفته تا انقلاب فرهنگی و دفاع مقدس و انتخابات، قلب و واژگونه می‌کند. آن قدر که حتی همسفرها و هم‌سفره‌های قبلی خودش هم می‌گویند بین ۲۲ تا ۳۲ میلیون برگه رأی مازاد بر نیاز در انتخاباتش چاپ زده است.

– از زیرزمین ادارات تا مساجد و طلبه‌خانه‌ها را به زندان و شکنجه‌گاه تبدیل می‌کند. – بسا فراتر از هر دیوانه‌یی که در دیوانه‌خانه‌های زمین و زمان یافت شود، می‌گوید: دارای ولایت مطلقه «بر دنیاست و آن چه در دنیاست، اعم از موجودات زمینی و آسمانی و جمادات و نباتات و آن چه که به نحوی به زندگی جمعی و انفرادی انسانها ارتباط دارد».

هر کس را هم که این را قبول نداشته باشد، از هم می‌درد و می‌کشد و قتل عام می‌کند. هرازگاهی هم یک نفر از جنس و سنخ خودش می‌آید که او را «مدره» و «اصلاح» کند، اما بعد معلوم می‌شود که یارومثل خاتمی نوع «آرایش» شده خودش بوده است. تو را به خدا بدون این که برچسب بزنی و مبالغه کنی، «نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر» به ما بگویند که این چه موجودی و چه رژیمی است و چه نام دارد؟ بله، این رژیم خمینی است، رژیم ولایت فقیه است.

۲۷ سال پیش، در جمع‌بندی نخستین سال مقاومت در تابستان سال ۱۳۶۱ در مورد این رژیم مطالبی گفته‌ایم که تلاش می‌کنم خلاصه آن را برایتان بگویم. به پشت جلد این کتاب نگاه کنید نوشته است:

«صرف‌نظر از پیامها و ابعاد اخص ایدئولوژیک مجاهدین، فقط به‌ذکر این نکته قناعت می‌کنم که وقتی مقاومت ما پیروز شود، یکی از بزرگترین موانع انقلابات معاصر و بلکه مهمترین عامل انحراف و اضمحلال آنان که همانا تجاوز به حریم مقدس «آزادی» تحت انواع و اقسام بهانه‌ها است از میان برداشته می‌شود. آری، اگر در انسان‌شناسی توحیدی،

کرامت بنی نوع ما نهایتاً در «اختیار و آزادی» اوست، احیای مقوله آزادی همانا احیای بشریت و انقلابات مغلوب است».

ویژگی تاریخی و طبقاتی رژیم

ما از همان روز به قدرت رسیدن خمینی، پایگاه طبقاتی او را خرده‌بورژوازی سنتی و رژیمش را به لحاظ سیاسی مادون سرمایه‌داری ارزیابی می‌کردیم. از نظر تاریخی، نیروی پشتوانه خمینی، نیروهای عقب‌مانده و بیرون کشیده شده از اعماق تاریخ جامعه ما بودند، با صبغه خشک‌اندیشانه، متظاهر و ریاکارانه و فرمالیستی مذهبی. مثل غولی که سالیان سال در بند و به‌زنجیر کشیده شده و حالا آزاد شده باشد. سابقه تاریخی این دارودسته که خودشان هم پنهان نمی‌کنند، به امثال کاشانی و مشروعه‌خواهانی نظیر شیخ فضل‌الله نوری می‌رسد. یعنی همان جریان تاریخی که در زمان مصدق هم به‌وسیله خود آن بزرگوار «توده- نفتی» نام گرفته بود. آن‌جا هم اجداد افرادی مثل کیانوری با اجداد مرتجعین امروزی علیه مجاهدین، علیه مشروطه‌خواهان و علیه آزادیخواهان متحد بودند. یعنی آنها همیشه یک جریان و در یک طرف طیف بودند. ما و اجداد مبارزاتی‌مان صرف‌نظر از پایه طبقاتی و چتر ایدئولوژیکی خاصمان نظیر مصدق، کوچک‌خان، ستارخان، باقرخان و مجاهدین صدر مشروطه و همه آزادیخواهان آن دوره، در طرف دیگر طیف قرار داشته‌ایم. پس این یک رژیم ارتجاعی، کهنه، روبه‌عقب، واپسگرا، ازدورخارج و ضدتاریخی است. فعلاً بر روی محور فلسفی از تبیین آن درمی‌گذریم و به تشریح موقعیت اقتصادی-اجتماعی و به جایگاه سیاسی آن که لاجرم ناشی از موقعیت اقتصادی-اجتماعی آن است اکتفا می‌کنیم.

فعلاً به کمدی-درام تناقض سر و بدنه آن هم از لحاظ سیاسی و از لحاظ اقتصادی-اجتماعی کاری نداریم که می‌خواهد یک سر مادون سرمایه‌داری به‌نام ولایت فقیه را با انواع سریشم‌ها^(۵) به بدنه مناسبات سرمایه‌داری بچسباند و تحمیل کند.

۵- سریشم = ماده چسبناک قدیمی. از پوست گاو میش یا شکم ماهی تهیه می‌شد، برای چسباندن قطعات کمان و آلات ناهمگون دیگر. یا سریش از آرد گندم برای چسباندن مقوا.

منظور من این است که بتوانیم هر چه ساده‌تر کلمه ارتجاع و ارتجاعی را تعریف کنیم تا روشن باشد که هدف برچسب‌زدن نیست. به‌لحاظ تاریخی، برخی طبقات و نیروها مثلاً برده‌داری و فئودالیسم عمرشان سرآمده و هیچ عنصر نو و مترقی در آنها نیست و دیگر مطلقاً کهنه، نفی شده و ارتجاعی یعنی متعلق به گذشته‌اند. در مثل، می‌توان آنها را به یک ارگانسیم و بدن مرده در مقابل ارگانسیم زنده توصیف کرد. این نیروها در یک نظام اجتماعی معین، در ارتباط با سهمی که از ثروت اجتماعی می‌برند و نقشی که در سازمان اجتماعی کار دارند و مالکیت‌هایی که از آن برخوردارند، مناسباتی را به نفع خودشان و برای خودشان برقرار می‌کنند. برخی فقط بهره‌کشی می‌کنند، برخی فقط مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند و برخی موضع دوگانه دارند.

این طبقات و نیروها در یک دوره معین تاریخی متولد می‌شوند، سپس مراحل کمی و کیفی رشد خود را طی می‌کنند و سرانجام به نفع نیروی نوتر نفی می‌شوند و میدان خالی می‌کنند. وقتی یک صورت‌بندی اقتصادی و اجتماعی نتواند از پس نیازهای روزافزون جامعه انسانی بر بیاید و حرکت به‌جانب مدارج بالاتر تکاملی را تأمین کند، دیگر کهنه، ارتجاعی و متعلق به گذشته است و «روابطی» را که ایجاد نموده و مدافع آن است مثل زنجیر به دست و پای حرکت جامعه می‌پیچد.

واضح است که نیروهای کهنه و میرا به‌سادگی از میدان خارج نمی‌شوند و به‌خاطر حفظ مناسبات بهره‌کشانه خود تا مدت‌ها هر چه از دستشان برمی‌آید، انجام می‌دهند. در بحث اقتصادی- اجتماعی فعلاً به همین میزان اکتفا می‌کنیم. منظور این بود که روشن باشد بنا بر دیالکتیک اجتماعی برخی اقشار و طبقات در حال زوال و رو به نفی و برخی در حال رشد و رو به اثبات هستند. کما این که امروز دیگر از رژیم برده‌داری یا رژیم فئودالی خبری نیست.

بنابراین بحث ما، مشخصاً بر روی محور و صفحه مختصات سیاسی در مورد رژیم ولایت فقیه است.

این رژیم رو به نفی و زوال است، رو به رشد و اثبات نیست.

این رژیم پس‌رونده و پس‌برنده است، پیش‌برنده نیست.

میرنده است، بالنده نیست.

کهنه است، نو و پاسخگوی شرایط و اوضاع و مقتضیات جامعه ایران نیست. این رژیم از روز اول، مشروعیت تاریخی نداشت زیرا چنان که گفتیم از اعماق تاریخ و از درون عقب مانده ترین نیروها سر برداشت.

این رژیم از روز اول از نظر مجاهدین مشروعیت ایدئولوژیک هم نداشت و ملغمه‌یی از جاهلیت و ارتجاع بود. اگر در یک منحنی فرضی تاریخی آن را به عقب برگردانیم، هم چنان که خمینی خودش در کشف‌الاسرار نوشته بود، هیچ‌گاه با حاکمان جائر در تعارض ماهوی نیست. در انقلاب مشروطه با شیخ فضل‌الله است. در روز عاشورا در طرف یزید و ابن زیاد قرار می‌گیرد. در بدر و احد، در خدمت سران مرتجع قریش است. تردید نکنید که در زمان نمرود، ابراهیم را هم به آتش می‌کشد.

اکنون به سراغ مشروعیت خمینی و رژیمش می‌رویم که به‌طور مقطعی مبتنی بر رأی مردم ایران بود. از روز ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، مشروعیت مقطعی سیاسی خود را هم از دست داده و از جبهه خلق به کلی خارج شده است. به‌همین خاطر هرگز و هیچ‌گاه حاضر نبوده و نیست که به انتخابات آزاد، بدون صافیهای شناخته‌شده از قبیل شورای نگهبان ارتجاع و تاریخخانه‌های «تجمع آرا» حتی در درون خودش، تن بدهد.

این رژیم بر ضد حاکمیت جمهور مردم ایران است. به‌همین خاطر باید سرنگون گردد. راه دیگری جز استراتژی سرنگونی وجود ندارد. جز این، هر چه هست، موهوم و غیرواقعی و بازی‌دادن و سردواندن است.

این هم نتیجه‌گیری ۲۷ سال پیش:

«آیا این رژیم، امکان رفرم دارد یا خیر؟ جواب ما این است که مطلقاً نه. یعنی این رژیم، آب از سرش گذشته، امکان هیچ نوع سروسامان‌دادن موضعی به‌کار خودش هم ندارد. این‌طور نیست که اگر جوخه‌های اعدام و حاکمین ضدشرعی و کمیته‌های ضداسلامی و امثالهم را جمع بکنند، بتوانند سرپا بایستند. نه، این غیرممکن است.

ضمناً معنای این پاسخ منفی ما به امکان رفرم، این است که رژیم آلترناتیوی در داخل خودش ندارد. یکی از فرضیات این است که: «خوب اگر کار به خمینی و به رژیمش زیاد سخت بشود، می‌آید و آدمهای چندآب شسته‌تری را از قبیل بعضی از آنهايي که هنوز به‌امیدهای کاذبی در

داخل مجلسش بیتوته کرده‌اند، درحالی‌که این مجلس، صدبار ناهق‌تر از مجلس شاه است روی کار می‌آورد». یعنی اشکالی نمی‌بینند که خمینی، جانورهای خون‌آشام کنونی را با یک تیپهای قدری نرم‌تر عوض کرده و به آموزش سروسامان بدهد. مثلاً می‌گویند: همان‌طور که شاه آمد هویدا را کنار گذاشت، نصیری را کنار گذاشت... و یک عده دیگر را آورد، خمینی هم بیاید یک قدری به این ترتیب، عمر خودش را طولانی کند.

اما ما به این فرض، پاسخ منفی می‌دهیم. آن قدر قضیه برای ما مسجل است که رژیم امکان رفرم ندارد که از قضا خیلی خوشمان می‌آید رفرم بکنند. برای این‌که در چنین شرایطی، همان‌طور که گفتیم، همین که سرکیسه ولایت سفیانی خمینی شل شد، تماماً پاره خواهد شد. و خمینی هم دقیقاً این نکته را می‌داند. دقیقاً می‌داند که فی‌المثل اگر تظاهرات اواخر شهریور و اوایل مهرماه در سال ۶۰ را با قساوت بی‌حد و حصر و غیرقابل تصور، سرکوب نمی‌کرد، از جرقه حریق برمی‌خاست. بنابراین، رژیم نه امکان رفرم دارد و نه آلترناتیوی در داخلش شانس وجود دارد.

ضمن این‌که از نظر سیاسی، ما نه تنها بدمان نمی‌آید، خیلی هم از یک رفرم فرضی یا آلترناتیو درونی رژیم سود خواهیم برد، زیرا در فاز سقوط، این، از قضا، برای شکاف برداشتن هرچه سریع‌تر تور اختناق، به نفع خود ما خواهد بود. البته بعید می‌دانیم که خمینی و این رژیم، با این روحیات و با این رهبریش، از این ناپرهیزیها به سرش بزنند. مگر این‌که در آخرین نفسها چاره‌ی جز این نبینند که البته این هم، نفس خودش را هرچه زودتر در سینه پلیدش حبس خواهد کرد»^(۶)

رژیم دجال و ضدبشری ولایت فقیه

این یک رژیم دجال و ضدبشر به معنی واقعی کلمه است. باز هم به جمع‌بندی نخستین سال مقاومت برمی‌گردم تا ببینید که حرف جدیدی نیست و ۲۷ سال دیگر آزمایش پس داده است:

«ما رژیم خمینی را یک دیکتاتوری ضدبشری و دجال می‌شناسیم. در مورد «دیکتاتوری» خمینی، که جای صحبتی نیست. می‌دانیم که همه شعبده‌بازیهایی مربوط به «باصلاح

ولایت فقیه" نیز بلاشک هدفش تحکیم ولایت سفیانی خمینی بود. یعنی دیکتاتوری مطلق. انحصارطلبی مطلق. چیزی که واقعا "در فرهنگ قرآن، دقیقا" معادل شرک است. یعنی خمینی تلویحا دعوی خدایی دارد!

چنین موجودی قطعا اگر در روزگاری بود که مثلاً صحبتی از خدا و پیغمبر نبود، قطعا فرعون وار خودش داعیه خدایی می‌داشت. کما این که شما در سراسر موضع‌گیریها و سخنرانی‌های خمینی طی سالهای اخیر را که ببینید، کلمات خدا، اسلام و انقلاب، در حقیقت اسم مستعار خودش هستند! هرگونه مخالفت با اوست که مخالفت با خدا تلقی می‌شود! در حالی که خدا به پیغمبرش هم می‌گوید که بگو که من بنده و فرستاده خدا هستم، چه رسد به موجودات شیطان‌صفتی مثل خمینی! خلاصه چنانچه سخنرانیها و موضع‌گیریهای خمینی را مرور کنید و هر جا که کلمات خدا و اسلام و انقلاب دیدید، اگر به‌جایش بگذارید "خمینی"، منظور او بهتر قابل فهم خواهد بود.

و اما گفتیم که این دیکتاتوری با یک خصلت ضدبشری و یک خصلت دجال‌گونه‌گی مشخص می‌شود.

چرا می‌گوییم خصلت ضدبشری؟ به‌خاطر این‌که در حقیقت کلمات ضدخلقی و ضدانقلابی رسا نیستند. کلمه ضدخلقی و ضدانقلابی مال شاه است. اما از موضع مادون سرمایه‌داری، از موضعی که خمینی حرکت می‌کند، با توجه به ابعاد جنایاتش، با توجه به این که واقعا علی‌الدوام و از اساس کمر به‌هلاک حرث و نسل بسته، کلمه "ضدبشری" گویاتر است. از قضا آن بازتابهایی را که جنایتکاران اکثریتی و توده‌یی و شرکا اسمش را می‌گذارند "ضدامپریالیستی"، در چهارچوب مقوله ضدبشری قابل فهم‌تر می‌شود. خمینی به‌همان اندازه ضدامپریالیست است که ضدبشر است!

خراب‌کردن، بهم‌ریختن، شلوغ‌کردن، توی سر علوم و فنون زدن، توی سر رشد تولید زدن، برای چی؟! مثلاً برای رسیدن به سوسیالیسم؟! نه! برای بازگشت به دوران ماقبل سرمایه‌داری، دوران برده‌داری و توحش»

باز هم درباره خصلت و کارکرد ضدبشری رژیم ولایت فقیه در ۲۷ سال پیش:
«این رژیمی است که خودش هم شکنجه و خون‌گرفتن قبل از اعدام و تجاوز به دختران خردسال را اصلاً انکار نمی‌کند.

قطعا حکم مکتوب دادستانی مستند به فتوای امام خون آشامشان را دیده‌اید. شاید باور نکنید که نسخه‌یی از این حکم، چند روز بعد از صدور، در دست من بود، اما باورم نمی‌شد. برادرانمان از "داخل" فرستاده بودند تا افشا شود. شخصا چندماه مانع انتشار و افشای آن شدم. چون وسواس داشتم که به‌طور قطع و یقین به‌رغم اشکالات ارتباطی مجدداً صحت آن از داخل کشور، تأیید شود. تأیید اول و دوم را هم باور نکردم. تا این که چندماه گذشت و تأیید قاطع نهایی رسید که البته در این فاصله مدرک مزبور از منابع متعدد دیگری نیز پخش شده بود.

راستی چند نفر در تاریخ بشر مثل خمینی بوده‌اند که هم از محکوم به اعدام، خونش را قبل از اعدام بگیرند و هم بر سر این مطلب فتوای رسمی و قابل استناد کتبی بدهند، به‌طوری که دادستانشان هم چنین احکامی را با مهر و امضای خود، مستند به آن فتوا نمایند؟ دروغهای تبلیغاتی واقعا نجومی رژیم را هم که خودتان بهتر می‌دانید. واقعا که سیمای تمام‌عیار همه سفلگی و دنائت و دریدگی بی‌حدومرز این جانی شرور خمینی است. بعضی وقتها اساساً خبر جعل می‌کند! واقعا در این موارد، گاه به اصطلاح «شب را روز و روز را شب» منعکس می‌کند! و در هر لحظه هم برای توجیه شهوت شیطانی خود، فتوایی در لباده‌اش حاضر و آماده دارد! از فتوای ازدواج اجباری زنان کشته‌شدگان خودش تا فتوای حلالیت روزه‌خواری برای شکنجه‌گران اوین که در رمضان سال ۶۰ به در دیوارهای شکنجه‌گاه نصب کرده بودند.

خوب، تا این جا گفتیم که این یک رژیم دیکتاتوری دینی و ضد بشری است. «خصوصیت برجسته بعدی رژیم دجال‌گونه‌گی است. عمداً نمی‌خواهم شیادی یا عوام‌فریبی بگویم. اینها کم است و رسا نیست. آخرین نمونه‌ها را شما بهتر می‌دانید. استخدام امام زمان قلابی برای فریب افراد ناآگاه در جبهه‌های جنگ با عراق! همین تازه‌گیها شخصاً در یکی از روزنامه‌های رژیم اعلامیه تسلیتی را دیده‌ام که در آن اشاره به دیدن امام زمان توسط فرد مربوطه داشت. شما هم که تیتیر روزنامه را لابد دیده‌اید که بر حسب آن خود خمینی تلویحا به "عنایت امام زمان به جبهه‌ها" اشاره داشت. حال آن که خود خمینی خوب می‌داند که بر حسب اخبار متواتر شیعه، هر موقع هم که امام زمان بخواهد ظاهر شود نخستین کار او، تطهیر دین از لوث وجود همه دین‌فروشه‌های ریایی

جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه ملی

شماره ۳۳۵ - تاریخ ۲۶/۳/۱۳۶۷

از دادستانی کل انقلاب اسلامی ایران

به

کلیه دادستانها و انقلاب استان و شهرستانها

و با اطلاع و درخواست سهام با عد ایران در مواضعی که برادران پاسدار رجسرایان
 و رشوه‌های خیابانی و جیبه چنگ زخمی و به بیمارستانها اعزام می‌شود و نیازمندی
 به تزریق خون دارند. بعضی از ایشان خون و هم امکان فوری به تهیه خون مستوی
 به فوت مجروح می‌گردد. لذا برای رفع این مشکل دستور فرمائید بطور سازماندهی
 معکوس به اقدامات و با اجرای حکم درباره آنان بلا درنگ باید اجرا کرد و قبل از
 اجرای حکم صادره توسط ما ' همین پزشکی که مورد اعتماد باشد خون معکوس
 پوسته سرنگ به طرف مصحوب منتقل و به نزد یک نفر بوداری و با پاک خون معال
 معمول دارند تا اولین فرصت ضروری مورد استفاده برادران پاسدار مرکز علمی
 جهت فرار کرد. از جهت اینکه نسبت به این اقدام اشکال شرم بر آن صورت گیرد
 یاد آور می‌شود. از حضرت مبارک ولایت علیه امام خمینی رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی
 که ظل العالی استغنا گردد به اطلاع بر می‌رساند اشکال شرمی ندارد.

دادستان کل انقلاب اسلامی ایران

انتهای

بخشنامه دادستانی رژیم در سال ۱۳۶۰ حاوی فتوای خمینی برای کشیدن خون زندانیان

و گردن زدن همه ستم‌پیشگان و شیطان‌صفتانی چون خمینی است که نام خدا را وسیله اسارت خلق ساختند.

بگذریم... تبلیغات رژیم کاملاً خصیصه دجال‌گونه‌گی‌اش را برملا می‌کند».

در همان زمان راجع به سپاه پاسداران هم گفته بودیم:

«خوب سؤال این بود که آیا رژیم خمینی هم مثل شاه یک رژیم پلیسی-نظامی است؟ یعنی ابتدا به یک دستگاه اطلاعاتی، به یک دستگاه ساواکی مثل شاه بند است و مقدمتاً از این طریق اعمال دیکتاتوری می‌کند؟

جوهر سؤال ما این بود که اساساً از چه طریق، مقدم بر هر طریق دیگر، سوار کار است و تا حالا سوار مانده؟ به عبارت دیگر، آن چه که جامعه را به‌طور مشخص از حرکت در قبال خمینی بازداشته، چیست؟ ساواکی مثل شاه است؟ جواب این است که مسلماً نه، بلکه بازوی نظامی آن است، کمیته‌چی و پاسدارش است، جوخه‌های اعدام و حکام شرعش است. یعنی قبل از هر چیز دقیقاً و مشخصاً محمل‌های عینی و عملی دیکتاتوری، پاسداران ارتجاع هستند. پاسداران هستند که جامعه را باصطلاح بسته و قفل کرده‌اند. اگر به‌یاد داشته‌باشید در اولین موضع‌گیری رسمی سازمان پس از انقلاب، در روز ۲ اسفند ۷۵ در دانشگاه تهران اعلام کردیم - و در همه روزنامه‌ها هم منعکس شد - که این "پاسداران نهایتاً شکارچی انقلاب و انقلابیون و جامعه" خواهند شد و این در دومین هفته انقلاب بود که هنوز چندان صحبتی از "پاسدار" یا سپاه پاسداران نبود و حتی هنوز به‌روشنی اسم رسمی هم برای سپاه در میان نبود. اما حالا شما به‌وضوح می‌بینید که در همه‌جا، قبل از هر چیز دیگر، حضور پاسدار، حضور رژیم را محسوس می‌کند. تصورش را بکنید اگر یک‌روز پاسدار نباشد چه خواهد شد».

کودتای نظامی در رژیم ولایت

در مورد امکان کودتای نظامی هم در داخل این رژیم، جواب ما از همان سال ۱۳۶۰ به ترتیب زیر بود:

«آیا امکان یک کودتای نظامی از درون رژیم هست؟ جواب ما این است که تا خمینی هست، امکان کودتای نظامی از درون رژیم وجود ندارد، مگر این‌که اول خمینی را

حذف نکنند. دقیقتر بگوییم اساساً با توجه به تمام خصوصیات رژیم، چنین امکانی وجود ندارد. رژیمی که سر تا پا ساواک و تفتیش عقاید است. از دوایر خبیث به اصطلاح سیاسی ایدئولوژیک گرفته تا کلیت رژیم و ایادی سرکوبگرش که یکپارچه ضدانقلابی و ضد مردمی هستند. از انجمنهای ضداسلامی تا نهادهای سرکوبگر رژیم در کارخانه‌ها در دهات و در ادارات تا چه رسد به پاسداران و حکام ضدشروع و دادگاههای ضدانقلاب و الی آخر.

فضا و جو ارتش بعد از جریان رجایی و باهنر به صورتی بود که به سرعت می‌توانست علیه خمینی و همسو با خودمان پیش برود ولی خمینی توطئه کرد. توطئه این بود که صیاد شیرازی را بیاورند روی کار و او هم تصفیه ارتش را از همه عناصر ضدارتجاعی، هرچه سریعتر پیش ببرد. خوب، بهانه جنگ را هم که در مرز داشتند، ضمناً ارتش هم که با توجه به همه تحولاتش از شاه به بعد، ارتشی مثل ارتش شیلی نیست. یعنی آن چنان کارایی و ابزاری برای یک کودتا در حال حاضر موجود نیست. بنابراین، ما اساساً تا موقعی که خمینی از صحنه حذف نشده، امکان کودتای نظامی را جدی نمی‌گیریم».

صدور ارتجاع و جنگ با عراق

درباره ادامه جنگ با عراق هم که وضعیت را بسیار بغرنج کرده بود، خوب است آن چه را در آن زمان می‌گفتیم، یادآوری کنم. سوال مان این بود که:

«در مورد ادامه جنگ با عراق، آخر، کدام رژیم می‌آید مسأله جنگ را درحالی که چنین دشمن داخلی هم دارد، این قدر طولانی می‌کند؟ مگر عقلش کم شده؟ مگر نیست که هر آدم عاقلی ترجیح می‌دهد در یک جبهه بجنگد تا در دو جبهه؟ خوب، پس چرا نباید رژیم هرچه زودتر مسأله جنگ با عراق را فیصله می‌داد تا بیشتر به ما بپردازد؟ مگر در صلح و سازش و حتی وطن‌فروشی و خیانت، دست خمینی بسته بود؟ مگر صدبار وطن‌فروش‌تر از شاه نیست؟ مگر از قرارداد گروگانها گرفته تا قیمت نفت، خمینی حد و مرزی در خیانت می‌شناسد؟ وانگهی مگر به‌طور غریزی و حسی هم شده، منافع خودش را نمی‌فهمد؟

پس به این ترتیب اگر کسی به او نصیحت کند که: "تو که با چنین جنگی در داخله

مواجه هستی، بیا و با عراق صلح کن تا بهتر بتوانی مخالفین داخلیات را بکوبی". چرا خمینی نباید بپذیرد؟ به خصوص وقتی که مردم هم از دست جنگ عاصی شده‌اند. وانگهی خمینی که هیچ پرنسپیی ندارد و از طرف دیگر منافعش را خیلی هم خوب می‌فهمد. اصلاً حسی و لمسی و غریزی می‌فهمد. پس چرا نباید از مدت‌ها پیش به جنگ با عراق خاتمه می‌داد؟ به خصوص که در همان بهار سال ۶۰ هم براساس پیشنهاد غیرمتعهدها یک صلح شرافتمندانه و عادلانه کاملاً امکان‌پذیر بود و اصلاً این قدر کشته و آواره و خرابی و مخارج نظامی هم لازم نبود.

اما مسأله خمینی اینها نیست. مسأله اصلی او این است که بایستی برای ترور و برای کشتار و اختناق داخلی و سرکوب ما، بهانه اجتماعی و سیاسی بتراشد و لذا از جنگ خارجی استقبال می‌کند. یعنی ترور و خفقان و کشتار را بایستی با کشتار و ویرانی و خرابی بیشتر در مرزها، برای بقای سلطه ننگین خودش، استمرار بدهد والا در حکومت نخواهد ماند. والا نخواهد توانست شما را ستون پنجم و عامل امپریالیسم و امثالهم خطاب کند. مگر نبود که از فردای جنگ ایران و عراق هر تکانی که ما می‌خوردیم، اتهام "ستون پنجم" ترجیع‌بند همه حرفها و جلو سخنرانیها و اعلامیه‌های رژیم بود؟ اضافه بر اینها او باید با جنگ، فشارهای نظامی و پلیسی به مردم را توجیه بکند، جلو خواستهها و حرکت عادلانه مردم را به این وسیله سد بکند، پرسنل انقلابی و ترقیخواه و میهن‌پرست و ملی‌ارتش را در آنجا مشغول بکند. والا اگر می‌توانست، ارتش را می‌آورد در داخل شهرها و می‌انداخت به‌جان منافقین!...

به‌عبارت‌دیگر تا وقتی مقاومت هست و شما هستید، "صورت مسأله" جنگ، برایش متفاوت است. اگر چه اصلاً نباید از یاد برد که این جنگ که به‌طور مقطعی و موضعی فواید زیادی برای خمینی داشته، به‌طور استراتژیک شیره رژیمش را هم کشیده است که خود، موضوع بحث جداگانه‌یی است.

اما اگر مقاومت و مبارزه‌یی در کار نبود، البته "صورت مسأله" طور دیگری بود. ضمناً نباید فکر کرد که دشمن این‌قدر احمق است که نمی‌فهمد این جنگ به‌طور استراتژیک شیره رژیمش را کشیده. نه، می‌فهمد ولی چنین رژیمی ناگزیر است و به‌ناچار مسائلش را استراتژیک نمی‌تواند ببیند و حل کند. لذا در "مقطع" این جنگ - همان‌طور که خود

خمینی گفت- برایش مائده‌یی بود که از آسمان رسید...»
خلاصه کنم: پیوسته باید به‌خاطر داشت و تذکر داد و بیان کرد که اساساً این مقاومت و مبارزه عادلانه انقلابی و گسترده و سراسری ماست که در وجوه مختلف، رژیم را تضعیف کرده و بحران را به اعماق آن نفوذ داده‌است. اینها وقتی می‌بینند یک چنین مقاومتی هست که به‌رغم این‌که هر روز اعلام می‌کنند ۹۰ درصدش از بین رفته، ولی باز فردا می‌بینند «وجود دارد». طبعاً برخوردشان با همه مسائل؛ نسبت به موقعی که بالفرض همه‌چیز ساکت و با ثبات می‌بود، خیلی متفاوت می‌شود.

ابزار سرنگونی

نکته بسیار مهم دیگری که از همان زمان تا به‌حال ما بر روی آن پافشاری کرده‌ایم، این است که نباید انتظار سرنگونی خودبه‌خودی این رژیم را داشت. می‌گفتیم: «سرنگونی رژیم، یک امر خودبه‌خودی نیست. یعنی نباید انتظار داشت که رژیم خودبه‌خود بیفتد یا بیاید اعتراف و معذرت‌خواهی بکند که زیاد جنایت کرده و بعد هم خودش بگذارد برود! پس وقتی صحبت از «سرنگونی» می‌کنیم، تا آن‌جایی که به ما و به مردم ما مربوط است این امر مستلزم قیام است.
اما خود قیام، مستلزم این است که امکان پاگرفتنش وجود داشته‌باشد. به‌عبارت‌دیگر، بایستی موانع قیام، یعنی چیزهایی که دست و پای توده مردم را می‌بندند که نتوانند قیام کنند برکنار و کنارزده بشوند. یعنی فرصت و لحظه مناسب برای قیام، در دسترس قرار بگیرد و ما در این مسیر هستیم»

حالا بیش از ۲۷ سال از روزگاری که من مطالب فوق را در نوار صوتی برای مجاهدین در داخل کشور می‌فرستادم، گذشته است. در سال ۶۱ و در همین جمع‌بندی، و در شرایطی که هیچ امکان و فرصتی برای تشکیل ارتش آزادیبخش نبود، مجاهدین در پی استراتژی سرنگونی، می‌خواستند آن را با قیام شهری محقق کنند که البته لازمه‌اش این بود که ابتدا تور اختناق ولایت فقیه از هم‌بگسلد و پاره‌شود تا امکان تمرکز و تجمع نیرو برای قیام توده‌های شهری فراهم شود. اما جنگ ضدمیهنی مانع بود. سپس ۴ سال طول کشید تا به تأسیس ارتش آزادیبخش رسیدیم که جداگانه باید

به آن پرداخت.

آنچه در این فصل می‌خواهم توجهتان را به آن جلب کنم، شناخت و تعریف رژیم ولایت فقیه به‌عنوان یک رژیم دجال ضدبشر با خصوصیت ویژه صدور ارتجاع و تروریسم است که در منتها درجه خود به‌جنگ ۸ساله ضدمیهنی منجر شد. بحران‌سازی و صدور ارتجاع و تروریسم لازمه حیات این رژیم است و بعداً درباره آن بیشتر صحبت خواهیم کرد.

پس تا این‌جا حرفها را خلاصه می‌کنم:

اول این‌که، ما با یک رژیم ارتجاعی و ضدتاریخی روبه‌رو هستیم که تعاریف دیکتاتوریه‌های شناخته‌شده و کلاسیک درباره آن صدق نمی‌کند زیرا سر سیاسی آن مادون سرمایه‌داری است و بنابراین یک رژیم دجال و ضدبشری است. دوم این‌که، اصلاح‌پذیر نیست و باید سرنگون شود.

سوم این‌که، سپاه پاسداران ابزار اصلی حاکمیت ولی فقیه است. چهارم این‌که، این رژیم کودتاپذیر نیست. منظور کودتای نظامی است مگر به انتهای خط رسیده و قبل از آن کودتای مفروض، امر سرنگونی به‌طور عمده و محتوایی انجام شده باشد.

پنجم این‌که، صدور بحران و ارتجاع و تروریسم که به جنگ ضدمیهنی ۸ساله منجر شد، لازمه بقای این رژیم و بخش لاینفک موجودیت آن است. ششم این‌که، سرنگونی چنین رژیمی خودبه‌خودی نیست و به‌طور قانونمند باید سازمانیافته محقق شود.

هفتمین نکته که بعداً خواهیم گفت ولی در همین‌جا نباید از قلم بیفتد و ناگفته بماند، ضعف مفرط ماهوی و شکنندگی حداکثر این رژیم به‌ویژه در برابر مجاهدین و کسانی است که در برابر آن محکم بایستند و در دهانش بکوبند در این‌صورت هیچ غلطی نمی‌تواند بکند و هیچ سلطه‌یی بر آنان نخواهد یافت. خدا به شیطان گفته بود که بر بندگان من سلطه‌یی نخواهی یافت: *إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ*»^(۷)

آخرین نکته در این فصل که حتماً باید بگوییم، این است که اگر پس از ۲۷ سال از من

پرسید در مورد دجالیت و خصلت ضدبشری رژیم ولایت فقیه، حالا چه می‌گویید و چه تصویری داری، جوابم این است که در آن زمان که عیناً همین حرفها را می‌گفتم، در حیطه دجالیت و خصلت ضدبشری، عشری از اعشار را هم نفهمیده بودم و توان تصور آن را هم نداشتم.

- من واقعاً در آن زمان تصویری از آنچه در «واحد‌های مسکونی» و «قفس»ها بر سر خواهرانمان برای درهم شکستن آنها آورده‌اند، نداشتم. کتابهایی که برادران و خواهرانمان، به‌ویژه اعظم حاج‌حیدری، در این‌باره نوشته‌اند، لرزه بر اندام می‌افکند. برادرش او را لوداده و همراه با پسرعمویش هر دو شکنجه‌گر او بوده‌اند. وای بر سنگدلان و شقاوت پیشگان...

- در تابستان سال ۶۱، من واقعاً تصویری از قتل‌عام زندانیان سیاسی و گورهای جمعی نداشتم.

- تصویری از ابعاد فحشا و اعتیاد که رژیم خودش مروج آن است و فروش اجزای بدن و فروش دختران در رژیمی که بر خود نام جمهوری اسلامی گذاشته است، نداشتم.

- تصویری از این نداشتم که چگونه رژیم در پاکستان در روز روشن در کوئته و کراچی ۲۰ پایگاه مجاهدین را می‌تواند به‌رگبار و موشک و «اس.بی.جی.ناین»^(۸) ببندد. نقدی را در روز روشن در رم و کاظم را در ژنو ترور کند و دولت‌های مربوطه دم‌برنیاورند.

- تصویری از آدمربایی و شکنجه در روز روشن توسط سفیر رژیم، منوچهر متکی در ترکیه و هم‌چنین ربودن و مثله‌کردن یک مجاهد خلق در آن‌جا نداشتم.

- تصویری از طاهره طلوع سمبل شهیدان فروغ، با دشنه‌یی در قلبش درحالی که بر فراز یک بلندی به‌صورت واژگون با طناب ولایت خمینی از درختی آویزان شده، هرگز نداشتم.

- تصویری از این نداشتم که چگونه و با چه معاملات و زدوبندهایی می‌تواند دولت فرانسه و شیراک را به اخراج پناهندگان به گابن، به چشم‌بستن بر ربودن و کشتن ما در پاریس و به کودتای ننگین ۱۷ ژوئن بکشاند. آن قدر که در اعتراض به آن ۲۵ مشعلدار فروزان آزادی، خود را در ۱۰ کشور به آتش بکشند.

۸ - SPG9، موشک‌انداز برد کوتاه نیروی رزمی پیاده برای حمله به تانکها و ادوات زرهی است.

- تصویری از این که این رژیم چگونه و با چه ترفندی و با چند میلیارد دلار رشوه و معامله، مجاهدین را در لیست تروریستی اتحادیه اروپا وارد می کند، نداشتیم.
- تصویری از این که آمریکا را چگونه به دام برچسب تروریستی علیه مجاهدین، به دام جنگ در عراق و به بمباران یکصدباره پایگاههای ارتش آزادیبخش ملی ایران خواهد کشاند، نداشتیم. هم چنان که تصویری از باج سبیلی نداشتیم که آقای جک استرا را به رضایت برای به دار کشیدن ۶۵ میلیارد دلار دست کم ۲۰ تن از رهبران مجاهدین پس از استرداد به تهران، می کشاند.

- تصویری از ابعاد دریدگی و کثافت و رذالت مزدوران عراقی رژیم نداشتیم.
- تصویری از ابعاد مزدورسازی و نیرنگها و مجعولات و لجن پراکنیهای این رژیم علیه مجاهدین و شورای ملی مقاومت و پولهای حیرت انگیزی که در این خصوص حتی برای کندن یک نفر و برای یک دروغ و یک ناسزا از جانب مزدوران علیه ما خرج می کند، نداشتیم.

سردار شهید خلق، موسی خیابانی، خمینی را که اسمش روح الله بود، «روح پلید شیطان» می خواند. به راستی درست گفته است. در قسمت بعد، چند نمونه را بازگو می کنم.



تعدادی از کتابهای خاطرات زنان مجاهد خلق در زندانهای رژیم

فصل یازدهم

دجالیت و تحریف

گفتیم که رژیم ولایت فقیه یک دیکتاتوری دینی دجال و ضدبشر با خصیصه صدور ارتجاع و تروریسم تعریف می‌شود. با سرشت و کارکردهای ضدبشری این رژیم کم‌وبیش آشنا هستیم. حالا می‌خواهیم در مورد ابعاد باورنکردنی دجالیت خمینی و تحریف و دروغ در رژیم ولایت فقیه صحبت کنیم. اما اول صبر کنید کمی راجع به معنی و سابقه تاریخی کلمه دجال بگوییم: کلمه دجال در لغت، صیغه مبالغه، برگرفته از دجل به معنی دروغ و خدعه و نیرنگ است.

می‌گویند «دجال» فردی است که در آخر زمان ظهور می‌کند. منتهای فریب و ریاکاری و تزویر و دروغ‌گویی است. بسیاری مردمان را می‌فریبد. حق را باطل و باطل را حق جلوه می‌دهد. جادوگر ماهری است که با جنبل و جادو کار می‌کند. یک چشم و یکسویه‌نگر یعنی بسیار قشری و دگم است. جلو او دیواره‌یی از اوهام و دود و آتش است و وعده می‌دهد که در پشت سر، نان و برکت بسیار همراه دارد. بر خری سوار است و ولایت دارد که از هر موی آن آوایی افسون‌کننده برمی‌خیزد و سرگینش، نقل و نبات جلوه می‌کند.

مسیحیان دجال را «مسیح دروغین» می‌خوانند چرا که دشمن و ضد مسیح است اما خود را در جای مسیح «روح خدا» معرفی می‌کند. در رساله اول یوحنا «روح دجال» روحی است که عیسای مجسم ر انکار کند «و آن دجال است».

دل بدو دادند ترسایان تمام
خود چه باشد قوت تقلید عام؟
در درون سینه مهرش کاشتند
نایب عیسی می‌پنداشتند
او به سر دجال یک چشم لعین
ای خدا فریادرس، نعم المعین
مسلمانان دجال را «رأس الکفر»، سردمدار حق‌ستیزی، ضد خدا و دشمن خدا می‌دانند.
گویی که تجسم همان روح پلید شیطان است. در خبر است که سرانجام قائم منتظر، که
عیسی مسیح یاری‌کننده و یاور اوست، دجال را از پادرمی‌آورد و مهلت شیطان بر فرزند
انسان، این چنین پایان می‌یابد.

ماکیاولیسم سیاسی

حالا بگذارید از روایات و اخبار به حیطه سیاست برویم.
در بحث‌های قبلی دیدیم که سلطنت و ولایت مطلقه فقیه که در قانون اساسی این رژیم
هم وارد شده، هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد.
خمینی می‌گفت این که در قانون اساسی وارد شده تازه «بعضی شئون ولی فقیه است»
و خامنه‌ای می‌گفت اصلاً اکثریت مردم چه حقی دارند که قانون اساسی را امضا و
لازم‌الاجرا کنند؟ سرانجام آذری قمی هم ولایت فقیه را برای ما تعریف کرد که
حاکمیت مطلق است بر دنیا و آن چه در دنیاست «اعم از موجودات زمینی و آسمانی و
جمادات و نباتات».
خمینی هم چنین تصریح کرد که حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را هم که خودش
با مردم بسته است هرگاه بخواهد یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند از همه امور عبادی و
غیرعبادی نیز چنانچه بر خلاف مصالح آن باشد، ممانعت کند. چرا که حفظ حکومت و
باقی ماندن بر سریر قدرت «أوجب واجبات» است.
واقعاً که خمینی و «اصل ولایت فقیه» به لحاظ سیاسی یکصدبار روی دست ماکیاولی
بلند شده است.

ماکیاولی^(۱) سیاستمدار و نظریه‌پرداز ایتالیایی در قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی بود. کتاب مشهوری دارد به نام «شهریار» که در آن کسب قدرت سیاسی و حفظ آن به هر قیمت را هدف فعالیت سیاسی و کارکرد طبیعی زمامدار می‌داند. ماکیاولیسم هرگونه رابطه بین اخلاق و سیاست را قیچی می‌کند. برای رسیدن به هدف استفاده از هر وسیله‌ی را مجاز می‌شناسد و صراحتاً می‌گوید: «زمامدار، اگر بخواهد باقی بماند و موفق باشد، نباید از شرارت بهراسد و از آن بپرهیزد. زیرا بدون شرارت نگهداشت دولت ممکن نیست... برای داوری درباره فرمانروا هیچ سنجی و مقیاسی جز میزان موفقیت سیاسی و افزونی قدرت او وجود ندارد. فرمانروا برای دستیابی به قدرت و افزودن و نگهداشت آن مجاز است به هر عملی از زور و حيله و غدر و خیانت و نیرنگ و پیمان شکنی دست‌زند» (دانشنامه سیاسی-داریوش آشوری-صفحه ۲۹۶ چاپ چهاردهم ۱۳۸۶).

اکنون خمینی و خامنه‌ای و رژیمشان را بنگرید که ۵۰۰ سال پس از ماکیاولی بر ماکیاولیسم خلص سیاسی عبا و عمامه دینی پوشانده و می‌خواهند به نام اسلام و نظام «مقدس» و «الهی»، آن را علاوه بر انسانها و مناسبات اجتماعی، بر موجودات زمینی و آسمانی و جمادات و نباتات هم، اعمال کنند.

حق مردم بر حاکمیت

در صحبت‌های قبلی گفتیم که در آخرین ملاقات با خمینی در اردیبهشت سال ۵۸، من خطبه حضرت علی در نهج البلاغه در مورد حق مردم بر والی و حاکمیت را برایش خواندم و نتیجه گرفتم که آزادی در محور و کانون خواسته‌های مردم در انقلاب ضدسلطنتی قرار داشت. او هم تایید کرد و هم‌چنان که دو روز بعد در مطبوعات هم منتشر شد، گفت: «اسلام بیش از هر چیز به آزادی عنایت دارد...»

و حالا به‌جملاتی از حضرت علی که در زمان ایراد این خطبه در موضع حاکمیت و فرمانروایی بر سرزمین‌های اسلامی از سند تا نیل یعنی از ایران بزرگ آن روزگار تا مصر و دروازه‌های مغرب عربی قرار داشت، گوش کنید تا روشن شود که دجالیت و ماکیاولیسم

۱- Niccolo Machiavelli (۱۴۶۹ تا ۱۵۲۷)

سیاسی دارودسته خمینی و خامنه‌ای و دعوی حاکمیت یک‌جانبه و بی‌قیدوشرط آنها، ریشه در فرعونیت دارد. هیچ ربطی به اسلام و مسلمانی و تشیع علوی ندارد و در فرهنگ قرآن شرک محض است:

«حق در هنگام وصف و سخن، فراخترین چیزها اما در کردار تنگترین و مشکل‌ترین است. کسی را بر دیگری حقی نیست مگر آن‌که آن دیگری هم بر او حقی دارد که این دو حق لازم و ملزوم یکدیگرند و بدون یکدیگر واجب و الزام‌آور نمی‌شوند. بالاترین و بزرگترین حقوقی که خداوند منزه واجب‌گردانیده حق والی و حکومت بر مردم و حق مردم بر حاکم است که آن را نظامی برای الفت و پیوستگی ایشان و برای عزت آیین‌شان قرار داده‌است. وضعیت و امور مردم درست و به‌سامان نمی‌شود مگر با درست‌شدن و شایسته‌شدن حکومت‌کننده، و حکومت‌کنندگان درست و شایسته نمی‌شوند مگر با ایستادگی و مقاومت مردم».

در میانه همین خطبه بود که یکی از حاضران که دگرگون شده و تاکنون چنین سخنانی از هیچ فرمانروایی نشنیده بود، برخاست و به تمجید علی پرداخت.

حضرت علی ادامه داد:

«از سخیف‌ترین حالات حکومت‌کنندگان نزد مردم صالح این است که به آنها گمان خودستایی و فخرفروشی برند و کردارشان را حمل بر کبر و خودخواهی کنند. همانا کراهت دارم که حتی به گمان شما راه یابد که ستودن و ستایش از خود را دوست می‌دارم. شکر خدا که چنین نیست اما اگر هم چنین بود، برای خاکسارشدن در نزد خدای منزه از آن‌چه او از عظمت و کبریا به آن سزاوارتر است، دوری می‌جستم. شاید که مردمی ثنای بعد از بلا و ستایش پس از آزمایش و کوشش را بیسندند و شیرین بدانند. اما مرا به‌خاطر پس‌زدن هوای نفس خودم به‌سوی خدا و به‌سوی شما به‌نیکی نستایید تا از بقیه حقوقی که از ادای آنها فارغ نشده‌ام، و از وظایفی که باید به اجرا دریاورم، بازمانم.

پس مبادا با من آن‌چنان سخن بگویید که با جباران و مستبدان صحبت می‌شود. مبادا با من همان خویشتنداری را به خرج دهید که در سخن‌گفتن با حکام غضب‌کرده مراعات می‌کنند. به چاپلوسی و ظاهرسازی با من رفتار نکنید. مپندارید که شنیدن حرف حق برایم سنگین و دشوار است و درصدد بزرگ‌داشتن نفس خویشتم. چرا که اگر گفتن حرف حق و دعوت به عدل بر کسی گران آید، پس عمل به آن برای او بسا سنگین‌تر خواهد بود. پس، از گفتن حق و مشورت

به عدل، با من خودداری نکنید. زیرا من خود را برتر از خطا نمی‌دانم و از آن در کار خود ایمن و مصون نیستم مگر آن که خدا مرا از نفس خود در امان دارد و کفایت کند که او بیش از خودم بر من توانایی و مالکیت دارد.

جز این نیست که هم من و هم شما بندگان پروردگاری هستیم که جز او خدایی نیست... اوست که مالک و حکمران وجود ماست در آن چه که خود بر آن تملک و حاکمیتی نداریم. اوست که ما را از دنیای جاهلیت و ظلمت که در آن بودیم به‌جانب آن چه خیر و صلاح ماست بیرون کشید، پس از گمراهی، ما را هدایت کرد و پس از نابینایی، به ما چشم بصیرت بخشید».^(۲)

آیا برایتان روشن است که این حق حاکمیت انحصاری و یک‌جانبه که خمینی و آخوندهای هم‌مسلك او برای خود بر انسان و بر موجودات زمینی و آسمانی و جمادات و نباتات قائلند، تا کجا شرک‌آمیز و زبان‌درازی و دست‌درازی در حیطه حاکمیت و مالکیت خداست؟ قل اللهم مالك الملك...^(۳)

این را هم بگویم که وقتی در آخرین دیدار با خمینی به‌این عبارات از همین خطبه حضرت علی رسیده بودم که با من مانند جباران و مستبدین سخن نگویند و زبان به‌مداهنه نکشایید، احساس کردم که دیگر کاسه صبر خمینی لبریز و به‌حالت انفجاری نزدیک می‌شود...

عدل الهی

اکنون اجازه بدهید از بابت روشنگری پیرامون دجالیت خمینی و رژیم ولایت فقیه که بالاترین حق مردم ایران یعنی حق حاکمیت آنها را به‌نام اسلام غصب کرده، مقداری هم وارد بحث‌های ایدئولوژیک اخص مجاهدین در برابر آنها بشوم و امیدوارم برای هموطنانمان به‌ویژه پیروان سایر مکاتب و ادیان که این بحث‌های اخص را در برابر خمینی و اسلام او ندارند، خسته‌کننده نباشد.

ابعاد شرک و حق‌ستیزی در دستگاه نظری و عملی رژیم ولایت فقیه، به آن جا می‌رسد

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵

۳- سوره آل عمران آیه ۲۷

که از خود خدا هم پیشی می‌گیرد.

آیا رابطه خدا با انسان که مخلوق خود اوست، همان رابطه یکسویه و عاری از تعهدی است که خمینی در ولایت و حاکمیت مطلقه فقیه طلب می‌کند؟ هرگز، هرگز چنین نیست.

آیا خدا خودش متعهد نشده که به اندازه پوسته خرما یا دانه ارزن یا ذره و مثقالی هم به هیچ‌کس و هیچ چیز ستم نمی‌کند؟ آیا این لازمه هستن و هستی ذات کبریا نیست؟ آیا هم او نیست که بدون اینکه کمترین نیازی داشته باشد، صدها بار در کتابش برای انسان که مخلوق خود اوست قسم می‌خورد که در وعده‌ها و میعادها و هر آنچه در نظم و نظام تکاملی انسان و جهان برعهده گرفته است، هیچ نقض عهد و خلف میعاد و تغییر و استحاله سنن تکاملی در کار نخواهد بود؟

فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (۴)

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ (۵)

مگر هم او نیست که مخلوق خود را تشویق می‌کند تا از او وعده‌هایی را که به رسولان داده شده است، طلب کند و خطاب به او بگوید، در روز بازپسین ما را خوار ندار چرا که تو هرگز خلف وعده و نقض عهد نمی‌کنی.

رَبَّنَا وَأَتْنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَيَّ رَسَلِكَ وَلَا تَخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ (۶)

مگر هم او نیست که وقتی برای پیشبردن ارابه تکامل فدا و قربانی می‌طلبد، دست وام‌خواهی به‌جانب مخلوق خود دراز می‌کند و متعهد می‌شود که قرضی را که می‌گیرد به‌طور مضاعف و با پاداشی کریمانه به او باز گرداند.

مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۷) پس اگر خدایی هست، ضرورتاً و ذاتاً عادل است.

حضرت علی در این باره گواهی می‌دهد که همانا او نفس عدالت و عدالت گستر

۴- سوره فاطر آیه ۴۳

۵- سوره آل عمران آیه ۹

۶- سوره آل عمران آیه ۱۹۴

۷- سوره الحديد آیه ۱۱

است:
أَشْهَدُ أَنَّهُ عَدْلٌ عَدْلٌ (۸)

عدل، نخستین اصل مذهب شیعه جعفری

هر مبتدی در شریعت اسلام می‌داند که این آیین بر سه اصل «توحید» یگانگی، «نبوت» هدایت و «معاد» مسئولیت مبتنی است هرچند که مرتجعان کلمات را لوٹ و عاری از محتوا کرده‌اند.

۳۰ سال پیش در درسهای تبیین جهان رودرروی رژیم خمینی و اسلام‌پناهی او می‌گفتیم:

«همه حرفهای ما همین سه کلمه است سرنخهایی که سایر حرفها به آن منتهی می‌شوند و از این جا می‌جوشند، سایر موضعگیریهایمان در مواضع مختلف حتی در قلمروهای سیاسی، شما سراسر قرآن و تاریخ انبیا را هم که ببینید، در اساس چیزی جز تشریح و تأکید روی این سه بنیاد و به خصوص بنیاد اساسی، یعنی توحید نیست. و ما هم این اصول را در قالبها و مثالهای مختلف جامعه‌شناسی، تاریخی، فردی، وجودشناسی می‌بریم، که به هر حال همه مسائل از این جا سر در خواهد آورد.

می‌دانیم که این اصول، آن سه اصلی هستند که در اسلام تقلیدی نیست و نمی‌توان آن را تقلید کرد. هر کس باید در سرنخها و اصول مجتهد باشد. یعنی قانع شده باشد، آگاهانه انتخاب کرده باشد و مثلاً بداند چرا خدا هست؟ باید واقعاً عقیده‌مند باشد. آموزش ایدئولوژی یعنی همین! چرا که در فقه اسلامی، تقلید در فروع است، اما در سرنخها و اصول و پایه‌ها، انسان باید خودش عقیده‌مند و فقیه یعنی آگاه باشد و بر اساس آن حرکت کند و موضع بگیرد. به خصوص به دلیل ضرورت حرکت آگاهانه، که قبلاً روی آن تأکید بسیار زیادی کردیم.

تمام احکام، شعائر و دستورات اسلام نیز از همین اصول سرچشمه می‌گیرد. البته به شرط این که ما، به مفهوم این احکام، و دینامیسم تاریخی و اجتماعی آن واقف باشیم. و مثلاً برای اثبات حقانیت این احکام، یا مفید بودنشان، آنها را لوٹ و مبتدل نکنیم...

پس باید دید جوهر مطلب چیست و به کجا راه می‌برد، از کدام اصل ناشی می‌شود؛ کدام اصل

آنها اقتضا می‌کند، که این‌طور باید برخورد کرد. به شرط این‌که اول اصول را بفهمیم بعد سراغ فروع برویم.

اصول دین اینها بودند. فروع دین قطعیت اصول را ندارند، البته لازم‌الاجرا هستند؛ ولی از اصول بیرون آمده‌اند.

بنابراین باید جوهر این احکام و دستورات را فهم کرد، که چه هستند، چه چیز را می‌خواهند ارایه کنند و به چه راه‌می‌برند؟»^(۹)

«بعدها دیدیم دو اصل دیگر در «مذهب جعفری» مورد تأکید قرار گرفت، البته در کنار اصول دین و همان سه پایه‌ی دین اسلام: عدل و امامت که اولی مشتق از توحید و دومی مشتق از نبوت است.

مذهب جعفری چیز جدیدی نیست جز همان اسلام واقعی و مبتنی بر همان سه اصل پایه‌ی، که لازم دیده‌است برای ممانعت از انحراف افکار، مشتقات توحید و نبوت را هم بالصریح مورد تأکید اصولی قرار بدهد و از این‌رو آنرا اصول و پایه‌های مذهب جعفری خوانده‌اند. یعنی رویکرد و نظرگاه امام جعفر صادق و همه پیشوایان تشیع در مورد توحید و در مورد نبوت.

اگر در تاریخ هم مطالعه کنید، خواهید دید عدل و امامت از همین اصول توحید و نبوت بیرون آمده است و هیچ چیز جدیدی نیست. از مشتقات و معانی همان اصول هستند.

«عدل» مشتق و معنی بلافصل توحید است و «امامت» هم به‌مثابه پذیرش و ضرورت رهبری، از نبوت بیرون می‌آید.

مسئله چه بود؟ بعد از رحلت پیغمبر(ص)، کشمکش قدرت بین گروه‌ها و طبقات مختلف شروع شد و به‌اوج رسید. بازتاب این کشمکش‌های عینی و سیاسی طبیعتاً در سطوح روشنفکری، کسوت و جامعه تئوریک به‌تن می‌کند.

به‌لحاظ تئوریک و ذهنی، موضوع بحث روشنفکران و حکمای زمان است. مسائل جدیدی پیش آمد.

توده مردم، خواستار عدالت و برابری یکتاپرستانه و امحای نابرابری و ستم اجتماعی بودند؛ اما جباران‌مانند معاویه و یزید برای توجیه نابرابری و ستمگری، لاجرم بایستی زیرآب عدالت خدا را می‌زدند. یعنی وقتی دعوا از زمینه سیاسی و عینی به‌زمینه تئوریک منتقل شد، از این‌جاها

سردرآورد، چرا؟

حکومت‌کننده می‌خواست «فعال مایشاء» باشد، هرچه خواست بکند و کسی هم پرس‌وجو نکند، و اصلاً مردم رخصت سؤال و جواب نداشته باشند. تئوریسین‌هایشان مسأله را به این ترتیب درآوردند که لازم نیست خدا عادل باشد، هرکار که خدا کرد، همان عین عدل است». حالا ۳۰ سال گذشته و تجربه خمینی و رژیم ولایت فقیه پیش چشم همه است. ملاحظه می‌کنید که حکمران ستمگر، در قدم اول، می‌خواهد آن چه را که دلش می‌خواهد و به نفع نظام حاکم است، انجام بدهد و کسی هم خرده‌نگیرد و مخالفت نکند.

در قدم دوم، خودش را خداگونه «فعال مایشاء» می‌کند.

در قدم سوم، خدا را مانند خودش می‌کند، به حد خودش تنزل می‌دهد و چنین جلوه می‌دهد که خدای «فعال مایشاء» مثل خود اوست که بدون حساب و کتاب و بدون حکمت و قانونمندی، عیناً مانند خود او هر کاری را می‌کند و اصلاً نیازی به عادل بودن ندارد بلکه مانند او، هر آن چه بکند عین عدل است. به این ترتیب عدل و عدالت هم یکسره از مفهوم خود تهی می‌شود. تبدیل به واژه پوچ و بی‌معنایی می‌شود که فقط لقلق زبان است.

غافل از این که «فعال مایشاء» از مشتقات توحید و منزّه بودن خدا از هرگونه بی‌عدالتی است. تجلی و جلوه عدالت مطلق است. به همین خاطر در هر رکعت نماز دوبار باید سجده کرد و «سبحان ربی» گفت و خدا را منزّه و برتر از این لاطلائات شمرد.

در سجودت کاش رو گردانی
معنی سبحان ربی دانی

برمی‌گردم به امام صادق در همان درسهای تبیین جهان:

«در یک طرف طبقات و حکما و روشنفکران وابسته به آنها بودند، که دلشان می‌خواست کارهای خدا مثل کارهای خودشان، بی‌حکمت و بی‌دلیل و منطبق باشد. در آن طرف دیگر، مبلغین و روشنفکران انقلابی تشیع بودند که این اندیشه را نمی‌پذیرفتند و زیر بارش نمی‌رفتند. هر دعوایی بر سر مسائل تئوریک، به یک جایی راه می‌برد، روی آسمان که دعوا نمی‌کنیم! این قضیه تئوریزه شد و بالاخره از عدالت خدا سر در آورد؛ به این ترتیب که در فرهنگ آنها خدا عادل نیست، به این نیاز داشتند و این نتیجه را می‌گرفتند. انکار عدل خدا، قدم بعدی‌اش، به

این منجر می‌شد که حرف خلیفه هم مثل حرف خدا احتیاجی به پرس‌وجو و سؤال نداشته‌باشد. هراندازه پای عدل خدا شل می‌شد، پای جبر و اختناق اجتماعی محکم‌تر می‌شد. این تمایل، بعداً مسیر تدوین تئوریکش را طی کرد، شکل‌گرفت و اشاعره (جبرگرایان یا جبریون صرف) را نتیجه‌داد. در برابر این‌ها، روشنفکران و انقلابیون و ائمه تشیع که آبخشور پاک توحیدی داشتند، مطرح می‌کردند که خدای "واحد" و "صمد" به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند ظالم بوده و کارهایش از روی نابخردی و بی‌حکمتی باشد. چرا که توحید در معنای عمیقش اصولاً از عین عدل و حکمت، جدا نیست».

«در مقابل چنین اقدامات و چنین برخوردهایی بود که حضرت صادق(ع) از شرایط بالنسبه دموکراتیک یا نیمه‌دموکراتیک دوران گذار اموی به عباسی، استفاده کرد و با یک کار عظیم تئوریک به‌نسبت آن دوره، چهارهزار دانشجو را جمع کرد، اصول اسلام را تدوین نموده و به‌آنان آموزش داد. به‌این‌ترتیب، اصول اسلام را از دستبرد غاصبین و منحرفین زمان مصون‌نگهداشت و اصول مذهب جعفری - شیعه جعفری - که اصول همان اسلام راستین است، پرداخته شد. یعنی عدل، مشتق از توحید و امامت مشتق از نبوت. تا به‌این‌ترتیب و با این تأکیدات، برای فتنه‌جوها دیگر جایی برای ازکلیت‌انداختن و ازشمول‌انداختن این قواعد اساسی نماند. برای چه؟ برای این‌که خلفا با نبوتی که تعمیم‌پیداکنند و بر سر حقوق ائمه پافشاری نکنند، درگیری نداشتند. بی‌غمبر هم که آمده و رفته است، پس بگذار به‌صورت یک اصل بی‌آزار، باشد! این چنین بود که اسلام راستین، برای مشخص‌شدن مرزهایش با اسلام ستمکارها و اسلام یزیده‌ها، و به‌جهت تخصیص و مشخص‌شدن مرزهایش، شیعه «جعفری» نام گرفت. کمالین که امروز وقتی ما در اعلامیه‌های رسمی‌مان، بعد از نام خدا، نام خلق را می‌آوریم، به‌مفهوم این نیست که بخواهیم چیز جدیدی آورده‌باشیم و مثلاً خلق را به‌جای خدا بنشانیم! تأکید و تصریح به‌این‌خاطر است که نشان بدهیم خدای مورد پرستش ما، خدای خلق‌هاست، خدای آزادی خلق‌ها، خدایی که از قبل احقاق حقوق خلق‌ها می‌توان به‌آن رسید؛ نه خدای باسمه‌یی، در آن دوردستها، توی آسمان، که شاهان هم با همه شیطان‌صفتی‌هایشان مدعی پرستش آن هستند.

ما می‌خواهیم بفهمانیم که این خدای مطلق، امروز عملاً در مسیر یک نسبی، در مسیری که همان راه خلق‌ها و راه آزادی آنها می‌باشد، قابل حصول و وصول است. همان‌طور که در

زیارت عاشورا می‌خوانیم ”بَرْنَتْ إِلَيَّ اللهُ وَ إِلَيْكُمْ“ ”از آنها تبری می‌جویم، فاصله می‌گیرم و می‌گریزم به‌جانب خدا و شما“ برای چه؟ برای این‌که حسین ع هم به‌طور نسبی تجلی ارزشها و راه خداست.

باز در همان زیارت عاشورا می‌خوانیم ”السلام عليك يا ثارالله“ خون خدا! درود بر تو ای خون خدا!^(۱۰)

عدالت اجتماعی

پس از آزادی، عمده‌دعوی ما با خمینی بر سر عدالت اجتماعی بود.

هم‌چنان‌که در پیامهای پیشین گفته‌ام:

«از مهر ۱۳۴۴ تا مهر ۱۳۵۷ خمینی به‌مدت ۱۳ سال در عراق بود. این ۱۳ سال را می‌توان به ۳ دوره کاملاً مشخص و متمایز تقسیم کرد:

- روزگار بریدگی از ۴۴ تا ۵۰ به‌مدت ۶ سال.

- روزگار افول پس از آغاز مبارزه مسلحانه از ۵۰ تا ۵۶

- روزگار سربرداشتن تحت تأثیر کارتر و فضای باز سیاسی در رژیم شاه از ۵۶ تا ۵۷ و رسیدن به قدرت.

خمینی در سالهای ۴۴ و ۴۵، دو سه نامه خصوصی به منتظری و نجفی مرعشی نوشته و یک سخنرانی هم ایراد کرده‌است که بدون پرداختن به رژیم شاه یا کمترین مخالفت با آن، سلاطین و رؤسای جمهور اسلام را نصیحت کرده‌است که ”دست برداری بدهند!“

در سال ۴۶ به‌هویدا نخست‌وزیر شاه تظلم کرده و می‌نویسد ”آیا علمای اسلام که حافظ استقلال و تمامیت کشورهای اسلامی هستند، گناهی جز نصیحت دارند؟“

از سال ۱۳۴۶ تا سال ۱۳۵۰ خمینی فقط عنانه خصوصی، دو پیام کوتاه (یکی به‌زایران حج و دیگری به‌دول و ملل اسلامی) و یک مصاحبه با نماینده الفتح درباره کمک به‌مجاهدان الفتح دارد و نسبت به‌تمام مسائلی که در این‌فاصله در ایران اتفاق افتاده، از اعدام عاملان ترور حسنعلی منصور، نخست‌وزیر شاه گرفته تا مراسم تاجگذاری و تظاهرات دانشجویان و شهادت جهان‌پهلوان تختی و تظاهرات دانشجویان در سال ۴۸؛ سکوت اتخاذ می‌کند» (پیام ۲۲ به‌من

۱۰- درسه‌های تبیین جهان، سخنرانی اول، چاپ اول، ۱۳۵۸-تهران

(۱۳۷۹)، (۱)

روزگار بریدگی و افول خمینی از ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۶، دوازده سال به درازا کشید تا وقتی که کارتر در آمریکا روی کارآمد و فضای باز سیاسی را به رژیم شاه تحمیل کرد. پس از این که شاه، اعدام و شکنجه سیستماتیک را زیر فشار کارتر متوقف کرد، فوران اجتماعی و قیامهای بلاوقفه‌یی آغاز شد که ضمن ۲۷ ماه از آبان ۱۳۵۵ تا بهمن ۱۳۵۷ به سرنگونی رژیم سلطنتی راه برد. خمینی نزدیک به یک سال صبر کرد و اوضاع و احوال را سبک و سنگین می‌کرد و وقتی مطمئن شد که دیگر کار رژیم شاه تمام است، وارد گود شد. تا آن زمان، در برابر مجاهدین سکوت پیشه کرده بود.

اما همان طور که در فصلهای قبلی گفتیم، حالا دیگر فرصت را برای تصفیه حساب با مجاهدین و آرمان «جامعه بی طبقه توحیدی» که بر سنگ مزار هر مجاهد خلق نقش بسته، مناسب یافت و در مهر ۵۶ در مجلس درس خود در نجف گفت:

«یک دسته‌یی پیداشده که اصل تمام احکام اسلام را می‌گویند برای این است که یک عدالت اجتماعی بشود. طبقات از بین برود. اصلاً اسلام دیگر چیزی ندارد، توحیدش هم عبارت از توحید در این است که ملتها همه به طور عدالت و به طور تساوی با هم زندگی بکنند. یعنی، زندگی حیوانی علی السواء. یک علفی همه بخورند و علی السواء با هم زندگی کنند و به هم کار نداشته باشند، همه از یک آخوری بخورند...»

می‌گویند، اصلاً مطلبی نیست، اسلام آمده است که آدم بسازد، یعنی یک آدمی که طبقه نداشته باشد دیگر، همین را بسازد، یعنی حیوان بسازد. اسلام آمده است که انسان بسازد، اما انسان بی طبقه...»

آیا ابعاد دجالیت و تحریف را می‌بینید؟ سطح درک و فهم و سواد و بی شعوری «امام امت» و «ولایت مطلقه فقیه» و به اصطلاح «انقلابی‌ترین فرد جهان، آیت الله خمینی» را چطور؟

آیا محض نمونه یک کلمه را از قول مجاهدین درست نقل کرده است؟ آیا حرف مجاهدین زندگی حیوانی علی السواء بوده است و این که همه با هم یک علفی، از یک آخوری بخورند؟ آیا این چیزی جز لجن پراکنی است؟

خمینی در شهریور ۵۸ هم افاضاتی درباره اقتصاد و کسانی که انسان را حیوان می‌دانند به این شرح برای کارکنان رادیو رژیم بیان کرد:

«من نمی‌توانم تصور کنم، هیچ عاقلی نمی‌تواند تصور کند که بگویند ما خونهایمان را دادیم که خربزه ارزان بشود، ما جوانهایمان را دادیم که خانه ارزان بشود، این منطق باطلی است که شاید کسانی انداخته باشند، مغرضها انداخته باشند، توی دهنهای مردم که بگویند ما خون دادیم که مثلاً کشاورزی مان چه بشود، آدم خودش را به کشتن نمی‌دهد که کشاورزی اش چه بشود. همه دیدید که تمام قشرها، خانمها ریختند توی خیابانها، جوانان ریختند توی خیابانها، در پشت بامها در کوچه و برزن و همه جا، فریادشان این بود که اسلام می‌خواهیم، برای اسلام است که انسان می‌تواند جانش را بدهد، اولیای ما هم برای اسلام جان دادند نه برای اقتصاد، اقتصاد قابل این نیست.

آنهایی که دم از اقتصاد می‌زنند و زیربنای همه چیز را اقتصاد می‌دانند از باب این که انسان را نمی‌دانند یعنی چه، خیال می‌کنند انسان یک حیوانی است که همان خورد و خوراک است. منتها خورد و خوراک این حیوان با حیوانات دیگر یک فرقی دارد. این چلوکباب می‌خورد، او گاه می‌خورد. اما هر دو حیوانند، اینهایی که زیربنای همه چیز را اقتصاد می‌دانند، اینها انسان را حیوان می‌دانند. حیوان هم همه چیزش فدای اقتصادش است. زیربنای همه چیزش، الاغ هم زیربنای همه چیزش اقتصادش است».

۳۰ سال پیش باز هم من در همان درسهای تبیین جهان در سال ۵۸، جواب را چنین دادم:

«هر عنصر انقلابی پذیرفته است که مجموعه حرکات جهان را بایستی تکاملی و رو به بالا بررسی کرد، یعنی بالایی هست. این یکی از مفاهیم توحید در ابعاد وجودشناسانه و به اصطلاح آنتولوژیک^(۱۲) است. ابعاد جامعه‌شناسانه و تاریخی را هم که نگاه کنیم، دقیقاً وضع به همین منوال است.

توحید اجتماعی، محصول بلافصل توحید وجودشناسانه است که بر حسب آن، سمت رهایی بخش و یگانه‌ساز حرکت اجتماعی، نتیجه‌گیری می‌شود. یعنی حرکت تاریخ و جامعه به جانب امحای تضادهای طبقاتی و وصول به جامعه "بی‌طبقه توحیدی" و دست‌یابی به عالیترین قله "فسط"

و "یگانگی" است. راستی چطور می‌توان بدون اعتقاد به چنین جامعه‌یی و به چنین سمتی، خود را موحد پنداشت؟ و از آرمان یگانگی انسان با جوهر هستی، یعنی خدا و اجتماع، دم زد! به این ترتیب، نفی حرکت خودبه‌خودی و کور، و کنار گذاشتن آن، در کل جهان، ما را به نتایج تبعی‌عالی دیگری در امر حرکت تاریخ و جامعه رهنمون می‌شود... یعنی مسأله نبوت! "نبوت": برحسب فلسفه این اصل، صرفنظر از مبانی اقتصادی و اکونومیک، تکامل جامعه و تاریخ مستلزم حضور عنصر رهبری‌کننده، عنصر آگاه و عنصری ایدئولوژیک و سیاسی است. یعنی چه؟ یعنی چنین نیست که زیرنا به تنهایی، تمام کارها و مسائل را حل کند. تکامل تاریخ تماماً جبری و غیرآگاهانه نیست با مسامحه، اگر کلمات زیرنا و روبنا را به‌کار ببریم، ولو این‌که زیرنا جبری و غیرارادی باشد، ولی روبنایش آگاهانه و ارادی است. و این همان رسالت و مسئولیت انسان است، و از همین‌جاست که رسالت انبیا و مسئولیت احزاب و اقشار آگاه و پیشتاز مشخص می‌شود.^(۱۳)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ

مشاهده می‌کنیم که در همین آیه به چه کلمات جالبی اشاره شده است:

ما رسولان را با "بینات" و "نشانه"‌های لازم - که براساس آن نشانه‌ها، جمع‌بندی، نتیجه‌گیری، تبیین و تفسیر به‌عمل می‌آید- فرستادیم، و با ایشان "کتاب" و "ترازو" کتاب و میزان فرستادیم.

لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ

تا مردم قیام کنند، تا خلقها قیام کنند برای قسط کارکرد رسالت به "قسط": که معنی آن روشن است و در همین رابطه:

وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعَةٌ لِلنَّاسِ^(۱۴)

آهن سمبل سلاح را فرو فرستادیم که در آن استواری و سختی شدید است و منافعی برای مردم دارد (از زاویه منفعت برای مردم به آن نگاه شده است).

بنابراین، فقط با کتاب و معیار و میزان است که آدم از افراط و تفریط، از راست‌روی و چپ‌روی،

۱۳- درسهای تبیین جهان، سخنرانی اول، چاپ اول، ۱۳۵۸-تهران.

۱۴- سوره الحديد آیه ۲۵

از "شل کن، سفت کن" های نوسانی و مقطعی برحذر خواهدماند؛ درست همان طور که بدون تراز و نخواهیم توانست دقیق بسنجیم، وزن و ارزیابی کنیم. وگرنه به قول قرآن:

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهِيَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا»^(۱۵)

اگر این فهم و این ترازو در کار نباشد، آدم ناآگاهانه قدم برمی دارد:

کسی که در این دنیا کور است، در آن دنیا کور و گمراهتر خواهد بود، البته نیازی به تذکر نیست که براساس عقیده زیستن، حرکت کردن و مردن واقعاً چقدر دشوار است. رنج امانت - همان امانتی که آسمانها، زمین و کوهها از بهدوش کشیدنش ابا می کردند - حقیقتاً، رنجی است که برای تحملش، دلها احتیاج به سعه صدر، تحمل و ظرفیت فراوان دارد. و از قضا، درست در همین جاست که مسئولیت انسانی، خودش را خاطرنشان می کند. جاذبه ثروت، جاه، مقام و نام را بایستی کنار گذاشت، و سختی، بدنامی و مرگ را استقبال کرد؛ به راستی هم که کار مشکلی است»^(۱۶).

«پس با این دیدگاه، وقتی از عدل و قسط صحبت می کنیم، دیگر کار ذهنی نکرده ایم، دیگر واژه بازی نمی کنیم، دیگر کلمات را مفت و مسلم به کار نمی بریم.

در این حالت ظالم معنای خاص خودش را دارد، ستم و ستمگری، معنای عینی خود را دارد؛ زیرا ضدتکاملی است، زیرا مانع انطباق و وحدت و یگانگی است. دیکتاتوری، انحصارطلبی و خفقان هیچ گونه تطابقی با ناموس آفرینش و با سرنوشت انسانی ندارند و محکوم به نابودی هستند. حرکت به سمت بروز هرچه بیشتر اصالت والای انسان است. هرگونه به بند کشیدن انسان، هرگونه تحقیر انسان، بر اساس اختلافهای طبقاتی، براساس اختلافهای جنسی زن و مرد، براساس اختلافهای نژادی افسانه های مبتدل برتری نژادی و بر اساس استثمار؛ همه و همه چون پوشال باید فروبریزند، چون ضدتکاملی هستند، چون ضدانطباقی هستند، چون مانع گسترش روزافزون سلطه آدمی بر جهان هستند، پس باطل هستند، پس در مقابلشان نباید تزلزل نشان داد، به عکس باید در مقابل آنها سفت و سخت ایستاد؛ به این معنی، خدا با ماست!

نظامها و حکومتهای کهنه و ارتجاعی باید بروند، آنچه با ناموس جهان یگانه تر است، آن باید

۱۵- سوره الاسرا آیه ۷۲

۱۶- درسهای تبیین جهان، سخنرانی دوم، چاپ اول، ۱۳۵۸- تهران

باقی بماند. وقتی شما عکس می‌اندازید، از میان همه تصاویر کدام را انتخاب می‌کنید؟ آن یکی که شبیه‌تر است، یگانه‌تر است، آن که تطابق بیشتر دارد. کمیت مهم نیست، مهم نیست که عکس خیلی بزرگ باشد، مهم شباهت آن است، کیفیت آن به کیفیت شما نزدیک باشد. پس بگذارید طغیانگرها، علیه اصحاب تطابق و کمال، هرتوطئه‌یی که می‌خواهند، بکنند؛ در حقیقت آنها گور خودشان را می‌کنند، محکوم هستند و در تاریخ بی‌امدادند. زاینده‌گی و بالندگی از آن نیروهای حق طلب است، و چرا که نباشد؟ مگر اینها صالح‌تر و اصلاح‌نیستند؟ مگر لایق‌تر نیستند؟ مگر در روند تکامل، خواستنی‌تر نیستند؟»^(۱۷)

قاعده تطبیق

«در همین‌جا لازم است به کاربرد قاعده تطبیق در حل مسایل و تضادهای اجتماعی اشاره کنیم.

هم‌زمان با پیچیده‌تر شدن روابط و تضادها، شیوه‌های حل و برخورد ما با مسائل هم بایستی پیچیده‌تر شوند. یعنی درواقع، راه‌حلهای ما بایستی با سطح پیچیدگی آن مسأله یا آن تضاد، تطبیق پیدا کند. در برخوردهای مشخص سیاسی-استراتژیک، این تطابق بایستی با درک قانونمندیها، تضادهای اجتماعی، ابعاد آنها در جامعه و در نظر گرفتن کشش عوامل عینی و ذهنی یا حد کشش آنها، ایجاد شود. مثلاً وقتی صحبت از یک انقلاب است، باید دید عوامل عینی و ذهنی، یعنی آگاهی توده‌یی مردم و شدت تضادهای اقتصادی-اجتماعی در چه سطحی است، و از این طریق راه‌حل مناسب و مطابق ارائه داد. هنگامی که می‌خواهیم خطمشی سیاسی طرح کنیم، حتی وقتی می‌خواهیم شعار بدهیم، باید ببینیم چه شعاری یا چه برنامه‌یی مناسب و مطابق است.

اگر ما قضایا و مسائل اجتماعی را صرفاً اقتصادی (اکنونیک) ببینیم، و فکر کنیم که همه تحولات اجتماعی، معلول و زائیدهٔ بلافصل عوامل اقتصادی هستند، همین و لا غیر (کمالین که به عکس، اگر به عوامل اقتصادی، به عوامل بنیادی و مبنایی توجه نکنیم و فقط چیزهای آرمانی و ایده‌یی را در نظر بگیریم)؛ آیا قادر خواهیم بود که خطمشی درست و منطقی پیشنهاد کنیم؟ برنامه درستی عرضه کنیم؟ بعد اقتصادی در جای خود، و بعد آرمانی نیز در جای خود

درست است، ولی ما باید همه اینها را باهم ببینیم. راه‌حلهای صحیح از مطابقت تحلیل با واقعیت بیرون می‌آید. به‌همین دلیل بایستی دقیقاً توجه کرد که پیاده‌کردن یک تزه یا آرمان اجتماعی، در هر کشور و هر جامعه خاص، بایستی با خصوصیات و ویژگی آن جامعه تطبیق داده‌شود. یعنی پیاده‌کردن یک آرمان در هر جا، روشهای مناسب خودش را طلب می‌کند. هم‌چنین به شرایط تاریخی هم بایستی توجه داشت. به مجموعه آن شرایط - و با آن منطبقش کرد. طرح شعارهای نادرست، غیرمنطبق با زمان، خواه جلوتر باشد یا عقب‌تر؛ چپ‌روانه یا راست‌روانه خواهد بود. همه برخوردهای ما بایستی منطبق، مطابق و متطابق با واقعیت‌هایی باشد که در آن محصور هستیم. رابطه‌مان با گروهها، نیروها و احزاب مختلف، باید با درجه عینی وحدت یا تضادی که با ما دارند، منطبق باشد. در یک چیزهایی ممکن است وحدت و در یک چیزهایی اختلاف داشته باشیم؛ اگر مطلقاً اختلاف داریم، پس دشمنیم و اگر مطلقاً وحدت داریم، پس در یک تشکیلات و یک سازمان هستیم. آنچه مهم است، این است که برخوردها و راه‌حلهایمان، بایستی منطبق با واقعیت باشد و با آن تطابق کند. اگر در تشخیص تضاد اصلی اشتباه کنیم، همه حسابها به هم می‌ریزد»^(۱۸)

معنی اسلام

«پس این ایدئولوژی، ایدئولوژی تطبیق یا تسلیم، دیگر نه یک چیز مجازی، بلکه چیزی است که از متن واقعیت می‌جوشد، واقعیتی که با تمام طول و تفصیل به آن اشاره کردیم؛ و این چنین باید باشد که قدرت حل مسائل را داشته باشد. یعنی براساس چنین جهان‌بینی‌یی خواهیم توانست همه مشکلاتی که در راه با آن مواجه می‌شویم را در هر مقطع تاریخی بالاخره با شیوه‌های تطبیق انقلابی و اسلامی حل کنیم. جامعه را به سمت تسلیم، اسلام و تطابق هرچه بیشتر، یعنی نفی استثمار، یعنی امحای طبقات، پیش ببریم. بنابراین با اسلام و تسلیم ما نمی‌خواهیم - و هیچ‌وقت هم چنین نبوده - که به‌توده‌ها افیون تزریق کنیم، هرگز! نمی‌خواهیم از تسلیم تخدیرآمیز صحبت کنیم، هرگز! به همان دلیل که از ابراهیم گفتیم و تا همین امروز نیز، ما می‌خواهیم در اینها، عنصر انقلابی‌بودن را، قیام به قسط و شورش انقلابی

راه، مطرح کنیم».^(۱۹)

«به همین دلیل باز خود قرآن می پرسد:

”أَفَعَبَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْعُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ“^(۲۰)

آیا جز همین راه که راه خداست و دینی که دین خداست، چیزی می جوئید؟ درحالی که همه چیزها در همین خط هستند، همه چیزها در آسمانها و زمین به همین سمت هستند. یعنی آیا دنبال چیزی جز نظام و سنت تکاملی می گردید و به آن گردن می گذارید؟ مگر غیر از این است که همه پدیده‌ها مجبورند خودشان را با آن تطبیق بدهند؟ پس از این قرار، وقتی که صحبت از اسلام می کنیم، منظور تسلیم و تطبیق هرچه بیشتر با نظام آفرینش است، و بر این اساس، کدام انقلابی آزاده‌یی است که به این راه گردن نگذارد؟

اسلام از باب افعال است، یعنی تطبیق دادن؛ تطبیق دادن چی؟ تطبیق یافتن با چی؟ با اساس خلقت و ناموس هستی. مگر نبود در مقدمات صحبت‌مان از ایدئولوژی، دنبال این می گشتیم که باید جهان را بشناسیم و خودمان را با آن تطبیق دهیم؟ این همان تطبیقی است که دربردارنده کمال، هدایت، خوشبختی و رستگاری است. دیگر این‌جا وقتی به رستگاری می‌رسیم، نه یک اسطوره است و نه یک فریب؛ بلکه یک واقعیت محض است. به همین دلیل خود قرآن می‌گوید که:

”فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا“^(۲۱)

پس رویت را بگردان به‌جانب آن دینی که فطرت و ناموس خود آفرینش است و ناموس خود این مردم، بر این اساس و بر همان روال آفریده شده است.

از کدام مسیر؟ مگر ما در بحث اولمان دنبال آن حرکت محوری جهان نمی‌گشتیم که خودمان را با آن تطبیق دهیم؟ مثل آن قطار؟ خیلی خوب، حالا قرآن جواب می‌دهد:

”فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا“

اگر در همین مسیر رفتند و تطبیق پیدا کردند، هدایت می‌شوند، رستگار می‌شوند، راه می‌یابند.

۱۹- درسهای تبیین جهان، سخنرانی هشتم، چاپ اول، ۱۳۵۸-تهران

۲۰- سوره آل عمران آیه ۸۳

۲۱- سوره الروم آیه ۳۰

”وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ“^(۲۲)

اگر هم پشت کردند، وظیفه تو فقط ابلاغ پیام است.

خیلی خوب، تو که پیغمبر هستی! ابلاغ و گفتنش با تو است؛ چون مکانیسم تطابقی و مکانیسم تکاملی، کار خود را خواهد کرد؛ طرد خواهد کرد، لعنت خواهد کرد، یعنی پرت خواهد کرد، نفرین خواهد کرد. از این آیه ضمناً این هم برمی آید که تطبیق انسان، تطبیقی است آگاهانه و ارادی، یعنی انسان می تواند خود را تطبیق بدهد یا می تواند ندهد، و به سنن آفرینش پشت کند؛ که البته در این صورت لعنت خواهد شد و این لعنت دیگر یک دشنام نیست، یک واقعیت محض است.

لعنت یعنی نفرین، نفرین مخفف ”نیافرین“، یعنی آفرینش آن نفی می شود. دیگر استمرار نخواهد داشت، دیگر بقا نخواهد داشت.

خوب، همان طور که می دانیم، این تطبیق از دیدگاه قرآن، از نسبی ترین صور، از پایین ترین درجات شروع می شود تا ملاقات با خدا:

”إِلٰی رَبِّكَ مَنۡتَهٰهَا“

به سوی پروردگار توست انتهای آن

در همین جریان است که انسان سیمای حیوانی اش را روزه روزه از دست داده و سیمای خدایی پیدا می کند؛ مدلی در پیش رو داریم، به همین دلیل قرآن می گوید رو به آن سویگردان تا هرچه به آن شبیه تر شوی. راستی که سرنوشت فرزند انسان چقدر متعالی است. «^(۲۳)»

مفهوم توحیدی عید

«یکی از همین واژه ها، واژه عید است، از مصدر ”عود“ و بازگشت. نه بازگشتی به گذشته، قهقهرا یا دور، ابداً! بازگشت به فطرت و ناموس نهایی. چرا که به اعتقاد قرآن، فطرت نخستین جهان، در وحدت و یگانگی است؛ بنابراین صحبت از عید چنان که یکی از کتابهای لغت می گوید- یعنی نوشدن، نه تکرار و نه قهقرا. کمالین که در قرآن می بینیم:

۲۲- سوره آل عمران آیه ۲۱

۲۳- درسهای تبیین جهان سخنرانی هشتم، چاپ اول، ۱۳۵۸-تهران

”قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبَدِّئُ الْبَاطِلَ وَمَا يَعْبُدُ“^(۲۴)

بگو حق آمد و باطل نه مجدداً آغاز می‌شود و نه باز می‌گردد.

پس بازگشت و قهقرا وجود ندارد؛ چرا که اگر بازگشت به آن معنی می‌بود، باید باطل هم باز می‌گشت.

بنابراین هر عید یادآور روز و یومی است که در آن تازیانه‌یی به اسب تکامل خورده و آن را گامی به سوی جلو حرکت داده است. هر قدم متعالی، سمبل عید است، یعنی حصول آن وحدت گمگشته در فازی بسیار عالیتر، فازی آگاهانه‌تر. چون از آن مرحله ساده اولیه خروج کرده و بیرون آمده‌ایم و در مجموع به سمت تکامل رهسپار هستیم و البته بسیار دچار فسوق، خونریزی، افساد و... خواهیم شد. ولی بعد باز هم به تعادل خواهیم رسید، به وحدت خواهیم رسید؛ ولی تعادل این دفعه، دیگر تعادل و وحدت دفعه پیش نیست. بنابراین هر عید مبین گامی است به سمت وحدت، پس شایان خرسندی است و شایان مسرت.

مفهوم واقعگرایانه عید را در نهج‌البلاغه می‌توان دید. حضرت علی (ع) در بعضی اعیاد - و حتی

نه یک عید مخصوص - این کلام را می‌گفت:

”إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبِلَ اللَّهَ صِيَامَهُ وَ شَكَرَ قِيَامَهُ“

این عید کسی است که خدا روزه‌اش را قبول کرده، و همین‌طور در مورد نمازش، پاس آن را داشته است.

یعنی اگر روزه، مصلحت تکاملی داشته، و این فرد به آن دست یافته؛ برای او عید است.

«وَوَ كُلِّ يَوْمٍ لَا يَعْصِي اللَّهَ فِيهِ فَهَوَّ يَوْمَ عِيدٍ» (نهج‌البلاغه - کلام ۲۴).

و هر روزی که در آن روز، گام به عقب برداشته نشود - عصیان و سرکشی علیه خدا نشود - لا جرم آن روز عید خواهد بود.^(۲۵)

«پس اجازه بدهید در رابطه با نهایت تکامل اجتماعی، از یک عید بسیار بزرگ صحبت کنیم، و آن همان جامعه بی‌طبقه توحیدی است؛ توحید اجتماعی، جامعه توحیدی را بایستی ارمغان آورد. جامعه توحیدی، جامعه‌یی است که الزاماً تضادهای طبقاتی آن حل شده است، پس بی‌طبقات است. چرا که طبقات، بالا و پایین، غنی و فقیر بودن، محصول استثمار است،

محصول فرعونیت است، محصول روش همانهایی است که خود را به جای خدا، به بشریت تحمیل کرده بودند؛ مثل خود فرعون. به قول قرآن:

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا»

همانا فرعون در زمین برتری جویی کرد و مردم را طبقه طبقه نمود.

به دنبال آن توضیح داده است:

«يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^(۲۶)

طبقه‌یی از ایشان را ضعیف می‌داشت، تحت ستم و بهره‌کشی قرار می‌داد، پسران آنها را می‌کشت و از زانشان بهره‌کشی می‌کرد، همانا او از تباهاکاران بود (انرژیها و استعدادها را تباہ می‌کرد).

بنابراین باید تأکید کنیم که جامعه توحیدی، که دقیقاً بر ضد معیارهای فرعونی و فرعونیت است، بایستی بدون طبقات باشد والا چه یگانگی؟! چه وحدتی؟!

ما روی چنین جامعه‌یی زیاد تأکید می‌کنیم. این واژه «بی‌طبقه توحیدی» به همان مقدار برای ما ضروری است که امروز می‌گوییم اسلام علوی، و به این وسیله آن را متمایز می‌کنیم و گرنه در یک طیف گسترده و تعمیم‌یافته، امروز کلمات، آن معنی را ندارند که هزار و چهارصد سال پیش، در زمان خود پیغمبر یا در زمان حضرت علی داشتند. بسیاری از مفاهیم معانی و محتوای اولیه‌شان مسخ و تحریف شده است. در حالی که در تاریخ شاهدیم که در آن زمان، حول و حوش پیامبران چه کسانی بودند؛ مگر این مذهب، مذهب مستضعفین نبود؟ مگر مذهب «اراذل» یعنی مذهب فرودستان نبود؟ مگر همینها نبودند که دور و بر پیامبر ما بودند؟

در ادامه آیه ۳ سوره قصص این مسأله به روشنی بیان شده و مفهوم مستضعفین را دقیقاً روشن کرده است.

نکته‌یی که می‌خواهیم روی آن تأکید کنیم، و در سراسر قرآن هم به‌طور واضح آمده، این است که در تمامی تاریخ ادیان از نوح تا پیامبر خودمان، همیشه این آیین، در مقابل گردنکشان و ستمکاران قدرافراشته و همیشه آنها بودند که علیه انبیا به جنگ برمی‌خاستند:

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا»

قدرتمندان روز، صاحبان قدرت سیاسی، همین‌هایی که کفر می‌ورزیدند از قومش، جلو نوح

ایستادند و گفتند ما تو را یک آدمی مثل خودمان می‌بینیم، این ادعاها چیست؟
«وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِرَأْيِكَ نَهْضَ تَوًّا وَرَأَيْنَاكَ مِنَ الْغَايِبِ»
و ما غیر از این نمی‌بینیم که در صفوف نخستین نهضت تو، اراذل و تهیدست‌ها هستند، جز این
نمی‌بینیم؛ این‌جا هم که برتری ندارند بر ما!
البته برتری از نظر آنها صرفاً برتری‌هایی مادی است. بله، به این دلایل؛ یک طرف، جبهه "زیر
ستم" هاست که امتیاز مادی هم بر ما ندارند، و یک طرف ما. به این دلایل؛
"بَلْ نَحْنُكُمْ كَانِيبِينَ" (۳۷)

بنابراین گمان ما این است، نظر ما این است که تو دروغگو هستی.
وقتی توحید از این مجاری در جامعه عبور می‌کند، وقتی که مذهب، مذهب طبقات محروم
است؛ چگونه می‌شود که سرمایه‌دارها خودشان را با این دین تطبیق می‌دهند؟ (تطبیق که چه
عرض کنم)؛ و دورویانه، مناقانه و سالوس‌وار از آن دم می‌زنند؟ آیا آنها این کار را می‌توانستند
در زمان نوح بکنند؟ یا در زمان خود پیامبر اسلام انجام دهند؟
لذا به این دلیل که گفتیم، هم‌چنان که آن تأکید روی اسلام علوی ضروری است، این تأکید
«بی‌طبقات» هم این‌جا ضروری است. خوشبختانه اسلامی که سمبل‌های آن حضرت علی
و حضرت حسین است؛ اسلام علوی، حسینی و اسلام جعفری است؛ جایی برای تردید
باقی نگذاشته است. حتی در همان زمان، آنها خصوصیات آن جامعه آرمانی و ایده‌آل را که مبین
توحید اجتماعی است، بیان کرده‌اند که در هر کتابی هم قابل دسترسی است.
گرچه بسیار گفته‌ایم و تکرار کرده‌ایم، اما بگذارید باز هم بگوییم و چرا نگوییم؟
دعوا بر سر دو نوع اسلام است. یکی اسلام طبقاتی؛ اسلامی که صرف‌نظر از هرکلاه شرعی،
و هرگونه توجیهی، بالاخره از استثمارگر دفاع می‌کند، و یکی اسلام ناب، اصیل، راستین و
مردمی، که ضد طبقات و ضد بهره‌کشی است. معنی حرفه‌ایمان را می‌فهمیم؛ وقتی می‌گوییم
ضد استثمار، می‌فهمیم یعنی چه؟ چه بسیارند کسانی که از نفی استثمار دم می‌زنند، ولی آیا
معنی آن را می‌فهمند؟ آیا به الزامات آن پایبند هستند؟» (۳۸)

«بگذارید تصریح کنیم، نفی استثمار بسیار پیچیده است، چه رسد به نفی استثمار که به

۲۷- سوره هود آیه ۲۷

۲۸- درسهای تبیین جهان، سخنرانی نهم، چاپ اول، ۱۳۵۸-تهران

صلاحیت خیلی بیشتری احتیاج دارد. از جمله فهم قوانین هدایت یک مبارزه... مرز وحدت و تضاد نیروهاست.

برای آنهایی که دم از نفی استثمار می‌زنند، هنوز خیلی مانده است که حتی به این مرحله نازلتر واقف باشند. حتی آنهایی که اسلام بالنسبه ترقیخواهانه‌تری دارند؛ مسأله بسا فراتر از آن است که حتی تصور حل آن را داشته باشند. بنابراین چه رسد به تسلیح و مسلح شدن به یک اسلام ضداستثماری، آن هم نه در شعار و نه در حرف!»

معیارهای جامعه توحیدی

«بگذارید معیارها را مرور کنیم. ملاکهایی را که بایستی در مسیر یگانگی اجتماعی، سرانجام به آن برسیم، مرور کنیم. مرور اینها به ما امکان خواهد داد که خیلی از دعای و داعیه‌ها را از آغاز ارزیابی کرده و برایش ملاک داشته باشیم. منظورم بیان چند تا از اصلی‌ترین خصوصیات آن جامعه آرمانی است که از صدر اسلام وعده داده شده است، همان که با «امام قائم» نام‌خورده است؛ مهمترین ویژگیهای آن چیست؟ ویژگیهایی که امروز برای ما الزام‌آور می‌کند که وقتی صحبت از جامعه توحیدی می‌کنیم، تأکید و تصریح کنیم که بی‌طبقات است.

اول، حداکثر رشد تکنولوژیک. پس جامعه عقب‌افتاده نیست. روایات و احادیث بسیاری هست که وصف می‌کنند که این جامعه، بایستی جامعه‌یی باشد که در آن هیچ نقطه از زمین ناخرم و غیرآبادان باقی‌نمانده باشد.

یا در نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۸، حضرت علی از حاکمی ناشناخته صحبت می‌کند که حاکمیت او با شیوه‌هایی غیر از حکام و سلاطین و پادشاهان معمول تأمین شده؛ (یعنی مظهر قهر یک طبقه، روی طبقه دیگر نیست):

”وَ تَخْرُجُ لَهُ الْأَرْضُ أَقَالِيذَ كَبِدَهَا“

و زمین همه پاره‌های جگرش را و همه ثروتها و داراییهایش را برای او بیرون می‌آورد و تقدیم می‌کند.

پس رکن تکنولوژیک و فنی آن جامعه، که امکان رفع نیازهای همه جوامع بشر را می‌دهد، بسیار پیشرفته است. باز به قول علی(ع):

”وَ تَلْقَى إِلَيْهِ سَلْمًا مَقَالِيدَهَا“

زمین کلیه کلیدها و رموز خودش را به او تسلیم می‌کند. قوانین سلطه بر طبیعت و توانایی تولید، آن قدر زیاد می‌شود که کفاف نیاز همگان را می‌دهد و این جامعه، جامعه نعمت و فراوانی است، پس تا این جا، تأکید روی عنصر عینی و تکنولوژیک پیشرفت است.

دوم، هرگونه ظلم و ستم و بهره‌کشی در آن جا ریشه‌کن شده، پس طبعاً اثری از طبقات نیست.

سوم، تفکر پولی - به قول امروز ما، اقتصاد کالایی - نیست و ریشه‌کن شده است. به اصطلاح معمول، مردم با صلوات جنس می‌خرند. پس دیگر رابطه کالایی و اقتصاد پولی نیست. تا پول هست، استثمار هست. پس در آن جا بشریت به آن چنان بلوغی رسیده، که دیگر انگیزه‌اش برای تولید، محرکات مادی نیست، بایستی به معیارهای متعالی تری رسیده باشد. البته برای ما سخت نامأنوس است، چون ما در اقتصاد پولی و در جامعه کالایی غوطه می‌خوریم.

چهارم، هیچ زمینه و محلی برای جنگ، کشتار، خونریزی، برادرکشی و تجاوز باقی نیست؛ و در سراسر عالم صلح و صفا برقرار است. مگر می‌شود تا وقتی ستمی هست، ظالمی هست و مظلومی، جنگ نباشد؟ صلح پایدار، یعنی این.

پنجم، فروریختن مرزهای قومی، ملی، نژادی و طبقاتی. یکبار صحبت کردیم که «اینشتین» چقدر ساده می‌خواست حکومت جهانی واحد را برقرار کند؛ و گفتیم که منهای ریختن این مرزها، به چنین چیزهایی نخواهیم رسید. این همان زمانی است که به آن هدفها دست خواهیم یافت.

ششم، با این تغییرات در بنیادهای جامعه، خیلی طبیعی است که همه مفاصد از قبیل فحشا، سرقت، خیانت، دزدی و... باید ریشه‌کن شده باشند؛ و بنابراین در روانشناسی بشری، اثری از عقده‌ها و کینه‌جوییها نیست؛ هم‌چنین از حسادتها، سودپرستیها و منفعت‌طلبیها!

اینها سیمای «قسط» هستند. «توحید اجتماعی» در یک کلام، در فرهنگ انبیا، در «قسط» خلاصه می‌شود؛ جایی که به تمام نیازهای راستین و نه کاذب انسان، پاسخ داده می‌شود. بله، قسط!

بنابراین در مقابل انبوه تعابیری که می‌توانند ما را گیج کرده و از واقعیت توحید اجتماعی پرتمان کنند، این تأکید برای ما ضروری است و این جاست که به معیارهای جدیدی در رابطه با توحید

اجتماعی می‌رسیم.

معیارهایی که برحسب آنها، در نهایت خوشبختی و مسرت انقلابی، سرانجام آرمان انبیا به تحقق خواهد پیوست؛ همان جامعه‌یی که توصیفش را خواندیم و صحبت کردیم. جامعه‌یی که حتی ما فکرش را نمی‌توانیم بکنیم. برای این‌که ما در شب تیره و تاریک استعمار به‌سر می‌بریم، در ماقبل تاریخ انسان، به‌سر می‌بریم. هم‌چنان‌که در ادوار ماقبل تکامل، فاز یا مرحله بعدی را نمی‌توانستیم تصور کنیم، در تصورمان هم نمی‌گنجید؛ چه‌بسا برای امروز ما هم، جامعه غیرکالایی، قابل بحث و قابل تصور نباشد. برای این‌که ما امروز در جامعه‌یی به‌سر می‌بریم که همه‌چیزش روی یک حسابها و انگیزه‌های سودپرستانه و منفعت‌طلبانه است؛ در خیلی از موارد، حتی سلام کردن، حتی لبخندزدن! مگر این‌که بتوانیم خودمان را با استقلال و اختیاری که فرد انسانی دارد، از چنین جامعه‌یی بیرون بکشیم، از آن خارج شویم، برآن بشوریم و در مسیری قرار گیریم که بتوانیم سیمای توحید را در خودمان زنده کنیم».

توحید بی‌محتوا

«پس همین‌جا بایستی مرزهایمان را جدا کنیم. توحید واقعی را، توحید اصیل را که سرود تکامل است، اساسی‌ترین نغمه هستی است، از یک توحید بی‌محتوا باز بشناسیم. در شکل بله، هرچه بخواهیم می‌توانیم دم از اسلام و اسلام پناهی زد، ولی در محتوا چطور؟ به قول قرآن:

”الَّذِينَ هُمْ يَرِأُونَ“

آنهایی که ریا می‌ورزند، دوگانه‌اند.

ریا هم فقط آگاهانه نیست. ریا اساساً خبر می‌دهد از یک دوگانگی بین شکل و محتوا، بین زبان و قلب در عامترین صورت. البته هیچ لزومی ندارد که ریا آگاهانه باشد. ناآگاهانه هم می‌توان ریا ورزید، می‌توان دوگانه بود و از چیزی حرف زد که در ما نیست.

”الَّذِينَ هُمْ يَرِأُونَ، وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ“^(۲۹)

آنهایی که ریا می‌ورزند و مانع ماعون می‌شوند.

دوگانه‌اند؛ بارزترین خصوصیت این دوگانگی و این ریا در کسانی که دین را تکذیب می‌کنند، منع ”ماعون“ است. ”ماعون“ را انحصارطلبانه به خودشان اختصاص می‌دهند. ”ماعون“

چيست؟ در تفسير همين دو آيه كه خواندم "پدر طالقانی" اين طور نوشته است: "اين دو آيه عطف بيان و چون جواب از سؤال مقدري است عطف به آيات قبلي آنها كه نمازگزارند و از روح نماز دور و غافلند، چرا نماز مي خوانند؟ تا خود را به ظاهرالصلاحی بياريند و تا در صف نمازگزاران وارد شوند و خود را بنمايانند و از بركات اجتماع آن پاكدلان بهره مند گردند. به گفته يكي از مصلحين غرب درباره رباكاران كليساىي: انجيل مقدس مي دهند و منابع ثروت و سرمايه ها و طلاها را مي برند! اگر اينها نمازگزاران باخلاصند، چرا مانع ماعون مي گردند؟ از معانی لغوی و مورد استعمال لغت خاص ماعون كه شرح داده شد، معلوم مي شود كه معنای اصلی آن، مطلق منابع فياض طبيعت است و سپس به آلات و وسايل عمومی توليد(تكرار مي كنم، آلات و وسايل عمومی توليد) و زندگی كه برای همه فراهم نمی شود و باید در دسترس همه باشد، نیز اطلاق شده. آن چه مفسرين درباره لغت ماعون احتمال داده اند: "ديگ بزرگ، تيشه، دلو، اثاث خانه، آب، نمك"^(۳۰). بيان مواردی است كه در زمانهای گذشته مورد نظر بوده و در دسترس عموم نبوده است و آنچه در بعضی از روايات آمده كه مقصود از ماعون زكات يا قرض است گویا نظر به حق قانونی و عمومی است بر کسانی كه، بیشتر از سرمايه های عمومی بهره مندند"^(۳۱).

دشمن دانش و پیشرفت

بحث های اخص ایدئولوژیک مجاهدین در برابر دجالیت مذهبی خمینی به درازا کشید و از این بابت پوزش می طلبم. چه می توان کرد كه برای مجاهدین در برابر خمینی، علاوه بر يك كارزار سیاسی و میهنی، يك كارزار اخص ایدئولوژیک هم نوشته شده است كه ناگزیریم بنیاد آن را هم از ریشه براندازیم. در غیراین صورت شرک و بت پرستی و فرعونیت ولایت فقیه با دجالیت بی انتها زیر نام اسلام، به توجیه كردار ضدبشری خود در همه زمینه ها می پردازد و قبل از هرچیز حق حاکمیت مردم ایران را غصب و قربانی می کند.

۳۰- «در حدیث نبوی است كه مراد از ماعون، تبر و ديگ و دلو و اشباه آن است» (یادداشت علامه دهخدا) / «هرچه بدان سودی و نفعی باشد و همدیگر را عاریت دهند» (متهی الارب واقرب الموارد)

۳۱- درسهای تبیین جهان سخنرانی نهم، چاپ اول، ۱۳۵۸-تهران

پس از ۱۵ جلسه کاسه صبر خمینی از کلاسهای «تبیین جهان» در دانشگاه صنعتی شریف در سال ۵۸ لبریز شد و بیشتر از این طاقت نیاورد. همین ۱۵ جلسه هم در اثنای فرماند قانون اساسی و نخستین انتخابات ریاست جمهوری و نخستین انتخابات مجلس شورای ملی، برگزار شد و گرنه اگر خمینی دست‌بستگی نداشت، یک جلسه آن را هم اجازه نمی‌داد.

اما منتهای دجالگری در این بود که با حربه «انقلاب فرهنگی» به یک کودتای سیاه ضدفرهنگی علیه تمامیت فرهنگ و دانشگاههای ایران مبادرت کرد. بر این پاتک ارتجاعی بر ضد نیروی انقلابی، لباس «انقلاب فرهنگی» پوشاند که انقلاب فرهنگی چین در زمان مائوتسه‌دون در دهه ۱۹۶۰ را تداعی می‌کرد.^(۳۲) اجازه بدهید در همین باره پیام ۱۶ آذر امسال را یادآوری کنم:

«خمینی کودتای سیاه ارتجاعی خود علیه دانشگاهها را هم با وقاحت و دجالیتی فوق تصور، کاری ضداستعماری جلوه می‌داد و در ۴ تیر ۱۳۵۹ در موضع‌گیری بغایت کین‌توزانه خود علیه مجاهدین گفت: "می‌خواستند که دانشگاههایی که در خدمت استعمار بود و جزء مهمات این مملکت است که باید دانشگاهش اصلاح بشود، همین که طرح اصلاح دانشگاه شد، سنگربندی شد در دانشگاه که نگذارند این کار بشود...»

از آن‌جا که چنین رژیم‌هیچ حقی برای مردم ایران قایل نبوده و نیست، به‌شدت نیازمند نسبت‌دادن هر حرکت و هر مخالفتی به "خارجی" و استعمار و "استکبار" است. نعره‌های گوش‌خراش "مرگ بر ضد ولایت فقیه" به‌همین خاطر ادامه دارد. در مقابل، شعار مردم و مقاومت ایران و قیامی که در ۱۶ آذر از دانشگاه شعله‌ور شد این است که: "مرگ بر اصل ولایت فقیه" - "زنده‌باد آزادی و حاکمیت مردم ایران".

از این‌جا می‌توان علت تعارض آشتی‌ناپذیر و ماهوی دیکتاتوری جهل و جنایت را با علم و دانش و با دانشجو و دانشگاه، به روشنی دریافت.

- خمینی در سال ۱۳۵۸ پس از آن‌که نخستین انتخابات ریاست جمهوری و نخستین انتخابات

۳۲- Mao Zedong (۱۸۹۳-۱۹۷۶ میلادی) رهبر اصلی جنبش کمونیستی و بنیانگذار جمهوری دموکراتیک خلق چین. تفسیر او از مارکسیسم و نقش او در انطباق مارکسیسم با شرایط چین را، مائوتسیسم نامیده‌اند.

مجلس شورای ملی را با تغییر نام غیرقانونی آن به "مجلس شورای اسلامی" براساس "اصل ولایت فقیه" شکل داد، تنها سنگری را که در مقابل خود تسخیرناشده می‌دید، دانشگاه بود. - در ۹ فروردین ۱۳۵۹ لوموند کلاسهای تبیین جهان در دانشگاه صنعتی شریف را گزارش کرد که هرجمعه بعدازظهر در آن ۱۰ هزار نفر با کارت شرکت می‌کردند و متعاقبا درسهای فلسفه تطبیقی در این کلاسها، به صورت کتابهای جیبی در صدها هزار نسخه بفروش می‌رسید و نوارهای ویدیویی آن را هم حدود یکصد هزار دانشجو در ۳۵ شهر بزرگ ایران می‌دیدند. لوموند نوشت مجاهدین به صورت یک حزب مردمی یکی از متشکل‌ترین سازمانهای ایران هستند و اگر خمینی نامزدی کاندیدای آنها را در انتخابات ریاست جمهوری با فتوا منتفی نمی‌کرد "به گفته شخصیت‌های متفاوت" آنها میلیونها رأی را به خود اختصاص می‌دادند و از حمایت اقلیتهای قومی و مذهبی و همچنین از حمایت قسمت مهمی از زنان و جوانان کشور که قیمومت روحانیت ارتجاعی را نمی‌خواستند، برخوردار بودند.

- خمینی از اواخر فروردین و در اردیبهشت ۱۳۵۹ دانشگاهها و مدارس عالی را به خاک و خون کشید و تعطیل کرد و اسم آن کودتای سیاه ضدفرهنگی را "انقلاب فرهنگی" گذاشت! خمینی در روز اول اردیبهشت گفت:

"ما از حصر اقتصادی نمی‌ترسیم، ما از دخالت نظامی نمی‌ترسیم ... ما از دانشگاه استعماری می‌ترسیم." "دانشگاههای ما دانشگاههای استعماری است ... دانشگاههای ما برای ملت ما مفید نیست. من آن تصمیمی را که شورای انقلاب و رئیس‌جمهور گرفته‌اند راجع به تصفیه دانشگاه ... پشتیبانی می‌کنم."

خمینی: "ما از حصر اقتصادی نمی‌ترسیم، ما از دخالت نظامی نمی‌ترسیم، اون چیزی که ما را می‌ترساند، وابستگی فرهنگی است. ما از دانشگاه استعماری می‌ترسیم."

- باندهای فاشیستی در روز اول اردیبهشت در اطلاعیه‌های خود به دستور خمینی، اعلام کردند: "اصیل‌ترین پایگاه فرهنگی امپریالیسم آمریکا، دانشگاه است و تا زمانی که این پایگاه درهم‌کوبیده نشود، نمی‌توان به عدم حضور آمریکا در درون ایران مطمئن بود. لذا با تمامی توان سعی در انهدام این پایگاه داخلی شیطان بزرگ خواهیم کرد."

- خمینی سپس در ۲۳ خرداد ۵۹، به زبان اشهدش اقرار کرد که "دانشگاه در قبضه منافقین بود" و افزود "هرچه برسر بشر می‌آید از علم می‌آید. علم بدون تهذیب"

در ۲۷ آذر ۵۹ در بیرون ریختن ماهیت فوق ارتجاعی خود، گام شگفت‌انگیز دیگری برداشت و گفت:

”تمام این مصیبت‌هایی که برای بشر پیش‌آمده از دانشگاه‌ها بوده است. ریشه‌اش از این تخصص‌های دانشگاهی بوده است. و این همه ابزار فنای انسان و این همه پیشرفت‌هایی که به خیال خودشان در ابزار جنگی دارند اساسش از دانشمندانی بوده که از دانشگاه‌ها بیرون آمده‌اند. دانشگاهی که در کنار او اخلاق نبوده است. در کنار او تهذیب نبوده است... دنیا را دانشگاه به فساد کشانده و دنیا را دانشگاه می‌تواند اصلاح کند“ (دیدار با اعضای دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه - ۲۷ آذر ۱۳۵۹).

- دوسال بعد در پاییز ۶۱ خمینی باز هم نسبت به نفوذ مجاهدین در دانشگاه‌ها هشدار می‌داد و می‌گفت:

”انجمن‌های اسلامی باید توجه کنند که در بین این انجمن‌ها از این منحرفین نفوذ نکنند. شما مطمئن باشید که این منحرفین و منافقین و آنهایی که دستشان از این کشور کوتاه شده است با هر حیل‌ی که شده است می‌خواهند در همه‌جای کشور خصوصا در دانشگاه که مرکز علم و مرکز همه جهات کمالی انسانی است می‌خواهند نفوذ کنند“.

خمینی: ”انجمن‌های اسلامی باید توجه کنند که در بین این انجمن‌ها از این منحرفین نفوذ نکنند. شما مطمئن باشید که این منحرفین و منافقین و آنهایی که دستشان از این کشور کوتاه شده است با هر حیل‌ی که شده است می‌خواهند در همه‌جای کشور خصوصا در دانشگاه که مرکز علم و مرکز همه جهات کمالی انسانی است می‌خواهند نفوذ کنند“.

- حتی ۵ سال بعد از کودتای سیاه فرهنگی و قلع و قمع دانشجویان و استادان دانشگاه، خمینی در ۲۷ فروردین ۱۳۶۴ باز هم از وضعیت دانشگاه‌ها نالان بود و می‌گفت: ”همه دردهای ایران از دانشگاه‌ها شروع شده است. دانشگاه تلخی‌هایی داشت که به این زودی رفع نمی‌شود... دانشگاهی که تمام گرفتاری‌های ما منشأش در آن بود“.

- خمینی حتی در وصیت خود نوشت: ”در نیم قرن اخیر آن‌چه به ایران و اسلام ضربه مهلک زده است قسمت عمده‌اش از دانشگاه‌ها بوده است“.

به‌راستی که ابعاد خصومت و کین‌توزی سلطنت مطلقه ولایت با دانش و دانشگاه حیرت‌انگیز است.

فصل دوازدهم

نمونه‌های دجالگری

چند نمونه به یادماندنی دیگر را می‌گوییم تا تفاوت دروغ و دغل و دنائت در رژیم مادون سرمایه‌داری ولایت فقیه با دیکتاتوریه‌های کلاسیک، روشن شود:

«مصدق مسلم نبود»!

خمینی هرگاه فرصت می‌یافت، حقد و کین سبعانه خود را، بی‌محابا علیه پیشوای نهضت ملی ایران، دکتر محمد مصدق، بیرون می‌ریخت:

- در خرداد ۱۳۵۸ گفت:

«ملی‌کردن نفت پیش ما مطرح نیست. این اشتباه است. ما اسلام را می‌خواهیم. اسلام که آمد، نفت هم مال خودمان می‌شود. مقصد ما نفت نیست اگر یک نفر نفت را ملی کرده است، اسلام را کنار بگذاریم، برای او سینه بزنیم». خمینی افزود «برای هر استخوانی میتینگ راه‌انداختن و به‌دنبال آن با اسلام مخالفت کردن، قابل تحمل نیست».^(۱)

- در خرداد ۱۳۶۰ خمینی ضمن نقل خاطره‌یی از زمان نخست‌وزیری مصدق به کین‌کشی پرداخت و به صراحت گفت، مصدق «مسلم نبود». خمینی گفت:

«... یک سگی را نزدیک مجلس عینک به‌آن زدند و اسمش را "آیت‌الله" گذاشتند! این در آن زمان بود که اینها فخر می‌کنند به وجود او. او [مصدق] هم مسلم نبود. من در آن روز در

۱- سخنان خمینی در جمع دانشجویان دانشکده ادبیات و فرهنگیان اهواز - ۲ خرداد ۵۸ - صحیفه نور جلد هفتم

منزل یکی از علمای تهران بودم که این خبر را شنیدم که یک سگی را عینک زده‌اند و به اسم «آیت‌الله» توی خیابانها می‌گردانند. من به آن آقا عرض کردم که این دیگر مخالفت با شخص نیست، این سیلی خواهد خورد. و طولی نکشید که سیلی را خورد و اگر مانده بود سیلی بر اسلام می‌زد.»

خمینی راست می‌گفت، مصدق هیچ‌گاه آن «مسلم» مورد نظر خمینی نبود. در بیدادگاه نظامی شاه می‌گفت، مسلک من مسلک حضرت سیدالشهداست. می‌گفت: «چه از این خوبتر که من در راه ایران عزیز زجر بکشم، و چه از این بالاتر که من در دنیا مظلوم واقع بشوم و چه افتخاری از این بالاتر که با رأی این دادگاه از بین بروم؟ سیدالشهدا علیه‌السلام فرموده «وقتی انسان برای مرگ آفریده شده باشد، با شمشیر به مرگ برسد ارزنده‌تر است» (مصدق در محکمه نظامی- کتاب اول جلد دوم).

مصدق در مجلس چهاردهم در شهریور ۱۳۲۴ خود را چنین معرفی کرد: «من ایرانی و مسلمانم و بر علیه هر چه ایرانیت و اسلامیت را تهدید کند، تا زنده هستم مبارزه می‌نمایم» (کتاب سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم- جلد دوم).

در همین سخنرانی بود که مصدق حین تشریح سیاست موازنه منفی رو در روی صدرااشراف نخست‌وزیر وقت که مهره انگلیس بود و رودرروی حزب توده که منافع و سیاست روسیه شوروی را در ایران پیش می‌برد گفت:

«از نظر ما اجنبی اجنبی است، شمال و جنوب فرق نمی‌کند و موازنه بین آنها یگانه راه نجات ماست... واضح‌تر بگوییم ما باید خود را به آن درجه استقلال واقعی برسانیم که هیچ چیز جز مصلحت ایران و حفظ قومیت و دین و تمدن خودمان محرک ما نباشد.»

مصدق افزود:

«از مسلمانی و آداب آن برای برحق بودن اسلام نه برای میل این و آن پیروی کنیم و به لوازم آن فقط از ترس خدا و معاد، نه مقتضیات دنیوی و سیاسی، عمل نماییم. باد شمال یا جنوب ما را نلرزاند و در درجه ایمان ما تأثیری ننماید.»

اکنون حرامزادگی ایدئولوژیک و سیاسی خمینی را بنگرید که چگونه بر نامسلمانی مصدق حکم می‌کند. افتخار بر پیشوای نهضت ملی ضداستعماری مردم ایران که خمینی او را مسلم نمی‌داند.

همه می‌دانند که شهادتین گفتن، علامت اسلام و مسلمانی است. خدا خودش هم باصراحت می‌گوید مبدا به‌خاطر منافع و غنایم دنیوی، به کسی که به شما سلام گفته و از در آشتی درآمده است بگوئید مؤمن نیستی وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا... (آیه ۹۴ سوره النساء). پس این چه مرجع تقلیدی است که در سال ۱۳۶۰ یعنی ۲۸ سال پس از کودتای ۲۸ مرداد و ۱۵ سال پس از درگذشت مصدق، هنوز این چنین با او کینه دارد. بنابراین به‌طریق اولی هرگز و هیچ‌گاه نباید انتظار داشت که مجاهدین را مسلمان بداند. بدون شک خمینی و خامنه‌ای، مانند همتای سیاسی و عقیدتی‌شان یزید، امام حسین را هم «خارجی» و «قدرت‌طلب» می‌خوانند. این اقتضای دستگاه دجالیت است. به‌همین‌خاطر در مهر ۱۳۶۰، در برنامه شورا و دولت موقت تحت عنوان «نجات ارزشهای اصیل و ترقیخواهانه ملی و میهنی» نوشتیم:

«در همین‌جا بسیار ضروری است که به انهدام و سرکوب ارتجاعی همه ارزشهای اصیل و ترقیخواهانه ملی از جانب خمینی اشاره کنیم. چنان‌که در عمل به ثبوت رسید، ارتجاع حاکم به‌رغم برخوردهای ریاکارانه پیشین، هرگونه ملی‌گرایی و میهن‌پرستی را اساساً مردود شمرد و سرکوب نمود. این نحوه برخورد، اگر چه به یک نوع جهان‌وطنی و نفی مرزها و حدود سرمایه‌داری تظاهر نموده، و حسب‌المعمول فرصت‌طلبان دست‌راستی را به‌طمع می‌انداخت، اما در حقیقت آرزوهای بریادرفته قرون وسطایی را نمایندگی می‌کند که متأسفانه تحت لوای اسلام عرضه می‌شود. پس هدف در یک کلام این بود که همه موانع ترقیخواهانه ملی و میهنی بر سر راه دیکتاتور ارتجاعی منکوب شود. بارزترین نمود این حقیقت را می‌توان در تخفیف و توهین به پیشوای فقید نهضت ملی ایران، دکتر محمد مصدق، و الگوسازی مرتجعین قهاری چون شیخ فضل‌الله و کاشانی، که به‌کرات از جانب خمینی تکرار شده، باز یافت.»

«سیاهکل حادثه‌آفرینی استعمار!»

در شامگاه ۱۹ بهمن ۱۳۴۹، گروهی از انقلابیون پیشتاز فدایی با حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل، حماسه‌ی فراموشی‌ناپذیر در حاشیه جنگلهای گیلان رقم زدند. تهاجم متهورانه و انقلابی چریکها در آن شرایط، فضای سازش و انفعال و بی‌عملی را در بین روشنفکران آن‌زمان درهم‌شکست و صف پیشتازان و انقلابیون را از فرصت‌طلبان

و سازشکاران توده‌یی جدا کرد. در جریان این حماسه خونین، دوتن به شهادت رسیدند و فرمانده هسته چریکی، علی‌اکبر صفایی فراهانی به‌همراه ۱۲ هم‌رزمش، دستگیر و در ۲۶ اسفند همان سال، به‌جوخه تیرباران سپرده شد. خمینی که در این زمان، روزگار بریدگی خود را در نجف می‌گذراند، در منتهای فرومایگی و دجالیت، قیام سیاهکل را به استعمار نسبت داد و در نامه به انجمنهای اسلامی خارج کشور نوشت:

«از حادثه‌آفرینی استعمار در کشورهای اسلامی نظیر حادثه سیاهکل و حوادث ترکیه فریب نخورید و اغفال نشوید.»^(۲)

حق رأی زنان مخالف دیانت مقدسه

و بر خلاف چند حکم ضروری اسلام!

قبلاً گفته‌ایم که شاه در ابتدای سالهای ۱۳۴۰ که کندی در آمریکا روی کار آمد، برای حفظ رژیم سلطنتی به اصلاحات بورژوایی روی آورد و از جمله حق شرکت زنان در انتخابات را مطرح کرد. تا این زمان طبق رسوم فئودالی در رژیم سلطنتی، زنان، در شمار محجورین (دیوانگان) و صغار (اطفال نابالغ) و ورشکستگان به‌تقصیر، از حق انتخاب‌شدن و انتخاب‌کردن محروم بودند. به‌رغم این که ۲۵ سال پیش از آن، رضاشاه در سال ۱۳۱۶ برداشتن حجاب را اجباری کرده بود.

اما در سال ۱۳۴۱ وقتی که شاه برای حفظ رژیمش با پشتوانه آمریکا مصمم به‌برخی اصلاحات بورژوایی شد، آخوندهای عهد فئودالی به مخالفت برخاستند. دعوای خمینی با شاه از همین‌جا شروع شد. به‌جای این که دیکتاتوری را مانند جریانهای ملی آن زمان

۲- نامه خمینی به صادق طباطبایی ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۰
یادآوری: سازمان چریکهای فدایی خلق ایران متعاقباً خاطر نشان کرد که در همان زمان عبارت «نظیر حادثه سیاهکل و حوادث ترکیه» در چاپ مکتب اسلام (ارگان انجمنهای اسلامی خارج کشور) حذف شده تا فضیحت بالا نگیرد.

هدف قرار بدهد، از موضع به‌غایت ارتجاعی به حق رأی زنان حمله کرد و آن را بر خلاف مبانی اسلام شمرد.

به تلگرام خمینی به شاه در مهر ۱۳۴۱ که سرپا از موضع خیرخواهی برای دیکتاتوری سلطنتی نوشته شده، آن هم یک دهه بعد از کودتای ۲۸ مرداد، توجه کنید:

«بسم الله الرحمن الرحيم

حضور مبارک اعلیحضرت همایونی

پس از اهداء تحیت و دعا، به‌طوری که در روزنامه‌ها منتشر است، دولت در انجمنهای ایالتی و ولایتی اسلام را در رأی دهندگان و منتخبین شرط نکرده و به‌زنها حق رأی داده است و این امر موجب نگرانی علماء اعلام و سایر طبقات مسلمین است. برخاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب است. مستدعی است امر فرمایید مطالبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه‌های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگویی ملت مسلمان شود.

الداعی روح‌الله الموسوی^(۳)

خمینی هم‌چنین در تلگرام ۱۵ آبان ۱۳۴۱ به‌شاه می‌نویسد:

«این‌جانب به‌حکم خیرخواهی برای ملت اسلام، اعلیحضرت را متوجه می‌کنم به‌این‌که اطمینان نفرمایید به‌عناصری که با چاپلوسی و اظهار چاکری و خانه‌زادی می‌خواهند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده به‌اعلیحضرت نسبت دهند و قانون اساسی را که ضامن ملیت و سلطنت است با تصویب‌نامه خائنانه و غلط از اعتبار بیندازند».

شاه در این‌هنگام به‌طور موضعی از حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن زنان عقب‌نشینی کرد. خمینی این را پیروزی بزرگی به‌حساب آورد و در ۱۱ آذر ۱۳۴۱ گفت:

«زنها را وارد کرده‌اند در ادارات، ببینید در هر اداره‌یی که وارد شدند آن اداره فلج شد... زن اگر وارد هر دستگاهی شد اوضاع را به‌هم می‌زند».

بعد از پیشروی شاه در رفراندم «انقلاب سفید» در ۶ بهمن ۱۳۴۱، خمینی دوباره نوشت:

«با اعلام تساوی حقوق زن چند حکم ضروری اسلام محو می‌شود».

۳- تلگراف خمینی به شاه ۱۷ مهر ۱۳۴۱- صحیفه نور، جلد اول صفحه ۷۸.

در خرداد ۱۳۴۲ هم خمینی ضمن سخنان شدیدالحن خود علیه شاه می‌گفت: «آقای شاه نفهمیده می‌رود بالای آن‌جا، می‌گوید تساوی حقوق زن و مرد. آقا این را به‌تو تزریق کرده‌اند... من شنیده‌ام سازمان امنیت در نظر دارد شاه را از نظر مردم بیندازد تا بیرونش کنند».

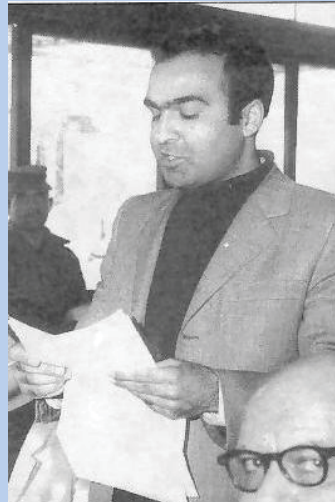
می‌بینید که خمینی تا چه حد غمخوار و نگران «آقای شاه» بوده که مبادا سازمان امنیت او را با «تساوی حقوق زن و مرد» از نظر مردم بیندازد! اما ۱۵ سال بعد وقتی خمینی به قدرت رسید، اسلامش به اقتضای زمانه رنگ عوض کرد و دیگر مخالفتی با حق انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان به نمایندگی مجلس نکرد و ما نفهمیدیم که آن احکام ضروری اسلام که می‌گفت با این کار «محو» می‌شود، چه شد و به کجا رفت؟!

بزدلی و بوقلمون صفتی

خمینی در دوران بریدگی در سال ۱۳۴۹، از فرط احتیاط‌کاری و بزدلی در برابر رژیم شاه حتی از یک معرفی و پادرمیانی ساده برای نجات جان مجاهدین در عراق خودداری کرد.

داستان از این قرار بود که از سال ۱۳۴۸ روابط ما با جنبش فلسطین و مشخصاً سازمان الفتح برقرار شده بود دسته‌دسته برای آموزش نظامی به پایگاه‌های فلسطینیها به اردن می‌رفتیم. جنبش فلسطین در آن هنگام در میان مردم ایران بسیار محبوب و مظلوم بود. آقای طالقانی اغلب در اعیاد فطر در مسجد هدایت، مقرر می‌کرد که فطریه‌ها به فلسطینیها پرداخته شود. هرزمان که آقای طالقانی در تبعید و زندان نبود، در شبهای ماه رمضان در مسجد هدایت سخنرانی می‌کرد و مجاهدین هم، بدون این‌که یکدیگر را بشناسند، اغلب در آن‌جا حاضر می‌شدند.

در همان روزگار بود که شهید شکرالله پاکنژاد و دوستانش به هنگام خروج از مرز در حوالی شلمچه دستگیر شدند و گروه آنها به «گروه فلسطین» مشهور شد. دفاعیات پاکنژاد در بیدادگاه نظامی واقعاً فضای سیاسی ایران را در آن روزگار تکان داد و محیط‌های دانشجویی را دگگون کرد.



شکرالله پاکنژاد حین خواندن دفاعیه معروفش در بیدادگاه نظامی شاه (سمت راست)
و (سمت چپ) در تنفس محکمه نظامی



نخستین مصاحبه پاکنژاد در فردای آزادی از زندان (اول بهمن ۱۳۵۷)

مسیر مجاهدین برای خارج شدن از کشور و رسیدن به پایگاههای فلسطین، مسیر متفاوتی بود. ما ابتدا به بندرعباس و سپس بندر کوچک کنگ می‌رفتیم و از آنجا با لنج از خلیج فارس عبور می‌کردیم و خود را به شیخ‌نشین‌ها می‌رساندیم. در آنجا مدارک لازم را با صنعت دست‌ساز و ابتکارات برادرانمان تهیه می‌کردیم و آن‌گاه خودمان را به بیروت می‌رساندیم و به رابطی که الفتح معین کرده بود، معرفی می‌کردیم. این رابط ما را با برگه‌های عبور الفتح از لبنان به سوریه عبور می‌داد و به دفاتر فتح در اردن می‌رساند. در تمام طول این مسیر طولانی، علاوه بر ایستگاههای کنترل مرزی، پاسگاههای ویژه جنبش فلسطین به نام «فرماندهی مبارزه مسلحانه» دایر بود که کنترل برگه‌های عبور و مرور همه نیروها و نفرات وابسته به جنبش را به‌طور مستقل و جدا از ایستگاههای کنترل مرزی لبنان و سوریه و اردن، انجام می‌دادند. در حقیقت در سراسر این مسیر حاکمیت دوگانه برقرار بود. جنبش فلسطین در آن زمان در اوج قرارداد داشت.

من در تابستان ۱۳۴۹ همین مسیر را طی کردم. در آن زمان همراه با یکی از برادرانمان از تهران به شیراز و بندرعباس و سپس به کنگ رفتیم. در مسجدی لباس عوض کردیم و بعد به خانه قاچاقچی رفتیم و دو روز در خانه او بودیم. در آنجا فهمیدم که عمده مردم کنگ روزانه دو نوبت بیشتر غذا نمی‌خورند. یکی صبحانه که مقداری نان است و دیگری هم شام که چیزی شبیه به اشکنه بود. از کوزه‌یی که به ما می‌دادند، یک بار آب را در لیوان ریختم و دیدم مملو از کرمهای ریز است و دیگر نخوردم. این فرق آب تصفیه‌شده و لوله‌کشی در تهران با آب نوشیدنی در کنگ بود. ۲ روز طول کشید تا ترتیب سفر قاچاق ما با لنج داده شد. قاچاقچی با یک قایق کوچک توی دریا میان‌بر زد، و ما را به لنج رساند و سوار شدیم. قرار اولیه این بود که ما بعد از بازرسی لنج توسط ژاندارمری محل سوار شویم اما در عمل معکوس شد و معلوم شد که ژاندارمها بعد از سوار شدن ما می‌رسند. به‌همین خاطر یکی از ما را توی مسافرین جا زدند و من باید توی موتورخانه قایم می‌شدم تا ژاندارمها بیایند و بروند. برای همین صاحب لنج در آخرین لحظه به من گفت که باید زیر موتورخانه دراز بکشم و رویم مقدار زیادی کاه و بوته ریخت و به زبان خودش به من فهماند که اگر ژاندارمها به کاه و بوته چوب و یا سر نیزه زدند که ببینند چیزی هست یا نه، نباید بترسم. ژاندارمها آمدند و بازرسی

کردند و رفتند و چوبشان هم به من نخورد و ساعتی بعد ملاحان آمدند مرا از موتورخانه بیرون کشیدند و درحالی که لباسها و سروصورتهم پر از خاک و خاشاک بود به روی قایق بردند. روز بعد در گمرک دبی هم یک کیسه‌گونی بار روی دوشم گذاشتند که انگار کارگر حمل بار هستم و به سلامت گذشتم. چند روزی هم در دبی که فوق‌العاده گرم بود، پیش برادرانمان بودیم و از آن‌جا به ابوظبی و سپس بیروت و دمشق و عمان رفتیم و خود را به یکی از دفاتر الفتح معرفی کردیم. چون به سؤالهای آنها به‌طور قانع‌کننده نمی‌توانستیم جواب بدهیم و همه سؤالها را درباره هویت خودمان به یک رابط رسمی که هنوز سر نرسیده بود ارجاع می‌دادیم، تا نیمه‌شب ما را در اتاقی بازداشت کردند تا رابط از راه برسد. در هفته‌های بعد که دیدارها و گفتگوهایمان در چندین نوبت انجام شد به پایگاه شهید حسن سلامه منتقل شدیم و تا «سپتامبر سیاه» در سال ۱۹۷۰، شهریور و مهر ۱۳۴۹، در پایگاه فلسطینیها بودیم.

فرمانده پایگاه «اخ احمد الجزایری» (یعنی برادر احمد الجزایری) بود که در نبردهای استقلال مراکش و الجزایر شرکت کرده بود. در شهریور ۴۹ جنگ شروع شد و ما یکی دو هفته به‌شدت زیر آتش نیروهای اردن بودیم. برای اولین بار بود که من جنگ می‌دیدم و داستانها داشت.

سرانجام به‌استثنای فرمانده پایگاه، بقیه همگی با آتش تانکهای اردن به شهادت رسیدند. یکی دو روز قبل از آن، بنا به تلگرامی که فرماندهی کل انقلاب فلسطین فرستاده بود ما را از این پایگاه به‌طور قاچاق خارج کردند و به عمان برگرداندند. عمان هم جنگ‌زده و زیر آتش شدید بود. در سه هفته‌یی که در یک هتل درجه چندم بودیم، نه آب بود و نه برق و فقط گاهی وقتها برای به‌دست‌آوردن چند قرص نان که بین تمام ساکنان این هتل تقسیم می‌کردیم، از هتل خارج می‌شدیم. برای رسیدن به معدود نانوائیهایی که در نقاط دوردست شهر نان پخت می‌کردند باید فاصله طولانی را طی می‌کردیم و ساعتها در صف انتظار می‌ایستادیم. اما در تمامی ساعتها تبادل آتش ادامه داشت و صدای کرکننده انواع و اقسام سلاحها در تمام ۲۴ ساعت امان نمی‌داد. وضعیت الفتح هم به‌هم ریخته بود و ارتباط ما با مسئولینمان در الفتح قطع شده بود. فرمانده و مسئول مستقیم دسته ما، شهید بنیانگذار اصغر بدیع زادگان بود. او مستمراً ما را به

صبر در برابر گرسنگی و ایستادگی در برابر ترس از دستگیری و شهادت فرامی‌خواند. عاقبت رفقای فلسطینی ما یک نیمه‌شب سر رسیدند و ما را به مقر ابوجهاد(از رهبران فلسطینی) بردند. به‌دستور ابوجهاد همراه با دهها فلسطینی دیگر پشت یک کامیون باری سوارمان کردند و از مسیرهای خاکی و قاچاق در هوای فوق‌العاده سرد تا روز بعد ما را به بیروت رساندند. در حقیقت به‌نحو تعجب‌آوری هم از پایگاه و هم از اردن خارج شده بودیم و وقتی که به بیروت رسیدیم، خودمان هم تعجب می‌کردیم که چگونه در آن وانفسا زنده و سالم مانده‌ایم. من در این سفر فهمیدم که مبارزه کردن قیمت می‌خواهد و شوخی بر نمی‌دارد.

یک بار هم که در بحبوحه جنگ در عمان خطر کرده و برای خرید نان به تنهایی از هتل خارج شده‌بودم، صحنه عجیب و غریبی دیدم که هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم. در زیر آتشیباری، از خرابه‌یی در انتهای یک کوچه می‌گذشتم که هر روز خلوت بود. اما در آن روز جمعیت قابل‌توجهی جمع شده بودند. درحالی‌که آتشیباری ادامه داشت. در وسط صحنه آتش و دود هم برپا بود و من نمی‌فهمیدم موضوع چیست؟ خرید نان برای ساکنان گرسنه و آشفته هتل را از یاد بردم و کنجکاو شدم ببینم داستان چیست؟ از لای جمعیت عبور کردم و جلو رفتم. معلوم شد، جوانان محل، مزدوری را که مرتکب خیانت و جنایت شده و تعدادی را به کشتن داده بود، کشته و بعد جسد را هم به آتش کشیده‌اند. با یک فلسطینی جاافتاده‌تر با جملات شکسته‌بسته انگلیسی و عربی وارد جدل شدم. از من پرسید که هستی و این‌جا چه می‌کنی؟ طبق محملی که داشتیم خودم را دانشجوی پاکستانی طرفدار الفتح معرفی کردم...

وقتی اعتماد او جلب شد از من پرسید، حرفت چیست؟ گفتم چرا جوانهای شما این کارها را می‌کنند؟

خندید و گفت: تو یک روشنفکر هستی! هنوز نمی‌فهمی که خائنها با مردم ما و جنبش ما چه می‌کنند و ما هیچ راه دیگری برای دفاع از خودمان در برابر آنها نداریم... گفتم من در کتابهای انقلاب الجزایر خوانده‌ام که خائن را بی‌گفتگو مجازات می‌کنند و این یک قرارداد به‌رسمیت‌شناخته‌شده الجزایریها بوده است. خشم و کین برحق مردم را می‌فهمم. اما این یک واکنش و یک کار خودبه‌خودی است و شماها که می‌فهمید، چرا

جلو آن را نمی‌گیرید؟ ...

در این لحظه گلوله خمپاره‌یی در همان حوالی فروافتاد و دود و ترکشهای آن فضای اطراف را فراگرفت. مخاطب من با صدای بلند فریاد زد: دیگر بس است، زود از این جا برو... و بحثمان ناتمام ماند.

در مسیر نانوائی و بازگشت به هتل درحالی که ۳ قرص نان گیرآورده بودم، تماماً به «ابوایمن» فکر می‌کردم. ابوایمن افسر نگهبان پایگاهمان بود، یک افسر رشید فلسطینی بسیار شجاع که چند هفته را به چشم دیده بودم که در حین جنگ حتی فرصت نمی‌کرد، لباسش را هم از تنش بیرون بیاورد. دائماً در زیر آتش، پشت بی‌سیم بود. قدی بلند، چشمانی آبی و مویی خرمایی داشت. او بسیار مهربان بود. خبر شهادت او را به‌طور تصادفی یک روز قبل، از یک فلسطینی دیگر شنیده بودم که به هتل ما آمده بود. احساس می‌کردم از شنیدن خبر شهادت ابوایمن داغ شده‌ام و دردی احساس می‌کنم که نمی‌دانستم چیست؟ این درد با شنیدن خبر شهادت فیصل در روزهای بعد مضاعف شد. فیصل مربی جودو و کاراته ما بود. وقتی ما را تمرین می‌داد، از هیچ چیز نمی‌گذشت و تا به نفس زدن نمی‌افتادیم، دست‌بر نمی‌داشت. انگار تمام پیکر خودش عضله و فنر فشرده بود. یک روز در حین تمرین یکی از برادران خودمان دست مرا طوری پیچاند که نزدیک بود دستم بشکند. بی‌اختیار گفتم «آخ، صبر کن» ... برادرمان گفت: «بخشید، حواسم نبود». فیصل که این مکالمه را به فارسی شنید، تمرین را متوقف کرد و به فارسی گفت: «بله؟ صبر کن، بخشید، شما ایرانی هستید؟». گفتیم نه اخ فیصل، ما دانشجویان پاکستانی از پنجاب هستیم! گفت پس چرا فارسی حرف می‌زنید؟ گفتیم: فارسی نیست، اردوست که خیلی کلمات آن با فارسی مشترک است! بعد هم حرف را عوض کردیم و گفتیم مگر شما فارسی بلدید؟ گفت بله یک سال در آبادان کار کرده‌ام. بعد معلوم شد که فیصل در یک شرکت مقاطعه کار در آن جا، مهندس بوده است. اما آن روز به‌خیر گذشت و به‌خاطر اعتمادی که به ما داشت، به‌خاطر ملیت و زبان ما کنجکاوی بیشتری نکرد، اما در عوض تا بخواهید شاه و رژیم ایران را زیر ضرب گرفت.

بعد از شهادت فیصل و ابوایمن و نزدیک به ۵۰ یا ۶۰ فلسطینی دیگری که در پایگاه ما بودند، فکر می‌کردم که خیلی شهادت‌ها و بسیاری جنایت‌ها دیده‌ام. اما در آن روزگار

هرگز نمی‌توانستم تصویری از ۱۰۰ هزار و ۱۲۰ هزار شهید در روزگار خمینی داشته باشم که چگونه خون را در رگها به جوش می‌آورد و اعصاب را به هم می‌پیچد و مغز آدمی به راستی سوت می‌کشد.

در همین اثنا و پس از عبور دسته اول مجاهدین از دبی به‌جانب فلسطین در تابستان ۱۳۴۹، نه نفر از برادرانمان از جمله موسی در محل استقراری که در دبی اجاره کرده بودیم، مورد شک قرار گرفته و دستگیر شده بودند. در آن زمان ساواک شاه در دبی نفوذ قابل توجهی داشت. از این رو ما می‌باید هرطور شده مانع استرداد آنها به رژیم شاه می‌شدیم. علاوه بر این، مسأله عکسها و پاسپورتها و مدارکی بود که پلیس برده و در نزد قاضی ضمیمه پرونده شده بود.

در مهر ۱۳۴۹ ما فعالانه در بیروت در پی دیدار و گفتگو با رهبران فلسطینی بودیم که امکاناتشان را در شیخ‌نشینها در اختیارمان قرار دهند تا بتوانیم برای مجاهدین دستگیر شده و مدارکی که به‌دست پلیس افتاده بود، کاری بکنیم. من یک بار ابونجار را که مسئول کل لبنان بود دیدم و ماجرا را به اختصار شرح دادم و او هم بسیار متأثر شد و قول داد که کاری خواهد کرد. بعد، درست یک ساعت قبل از پرواز از بیروت به ابوظبی مسئولان در فتح به فرودگاه آمد و مرا پیدا کرد و دونامه به امضای عرفات به‌عنوان فرمانده کل انقلاب فلسطین یکی خطاب به قاضی فلسطینی که پرونده برادرانمان در دبی را در دست داشت و دیگری خطاب به معاون امیر شارجه که او هم فلسطینی بود به‌دستم داد و من آن دو نامه را در تمام راه زیر پیراهنم حفظ کردم و از خودم دور نکردم. در حقیقت عرفات برای ما سنگ تمام گذاشته بود. به این ترتیب دو کانال مهم و مؤثر از نفرات و امکانات مخفی خودشان را با اعتماد کامل در اختیار ما گذاشت. در دبی چند هفته در محل دیگری که اجاره کرده بودیم هر شب با برادرانمان در این باره بحث و گفتگو داشتیم که چه باید کرد؟ این محل، یک خانه کارگری بود دارای یک اتاق با کف شنی که حصیر کوچکی در وسط آن پهن کرده بودند. شبها روی شن می‌خوابیدیم و خوراکی‌مان هم ماهی آب‌پز بود. نزدیک غروب هم برای شنا به دریا می‌رفتیم. برادرانمان که در این خانه بودند ارتباط همه‌جانبه‌یی با زندان و مجاهدان زندانی برقرار کرده بودند و در جریان همه اوضاع و احوال بودند.

در آن‌جا فهمیدم که این برادران، به فرماندهی مجاهد شهید رسول مشکین‌فام عزم جزم کرده‌اند که در صورت استرداد مجاهدان اسیر از دبی به ایران، هرطور شده بر همان هواپیما سوار شوند و مسیر آن را به‌جانب بغداد منحرف کنند تا سازمان لو نرود. همه امکانات، همه شقوق و راه‌حلهای را هم با دقتی شگفت‌انگیز ارزیابی و شناسایی کرده بودند. مسئولیت من ارتباط با همان مقامات فلسطینی‌الاصل بود که برای آنها از جانب عرفات نامه آورده بودم. اما خود آنها هم تحت کنترل بودند و در تماس با ما احتیاط زیادی به‌خرج می‌دادند. من هر روز به دادگاه و زندان می‌رفتم. معلوم شد که ساواک از طریق عوامل خودش در آن‌جا فشار زیادی می‌آورد که زندانیان ما هر چه سریعتر همراه با کلیه مدارک به ایران مسترد شوند. متقابلاً ما هم به پرونده دسترسی پیدا کردیم، مشروط بر این‌که فقط آن را با مدارک ضمیمه‌اش بخوانیم و ببینیم و چیزی را باخود نبریم یا جابه‌جا نکنیم. متقابلاً طرح ما این بود که مدارک یا دفترچه‌هایی شبیه به همان‌چه قرار بود با زندانیان به ایران فرستاده شود و به دست ساواک برسد، تهیه کنیم و هر مقدار می‌توانیم در هنگام قرائت پرونده، مدارک مشابه را با مدارک اصلی عوض کنیم. با تلاشهای شبانه‌روزی برادرانمان، به‌سرعت مدارک مشابه که فقط ساواک را گم و گیج می‌کرد، فراهم شد. مثلاً دفترچه آدرسها و شماره تلفنها... فقط مانده بودیم که عکسهای لورفته افراد را چه باید کرد؟ این مشکل هم با ابتکار یکی از برادرانمان حل شد. به این معنی که مقدار زیادی عکسهای شش در چهار از عکاسیهای مختلف فراهم کرد. در نتیجه تا آن‌جا که توانستیم مدارک جابه‌جا گردید و مدارک جایگزین برای تحویل به ساواک شاهنشاهی آماده شد! بعد از این مأموریت به‌من گفتند که سریعاً دبی را ترک کنم و به همان ترتیبی که آمده‌بودم به تهران برگردم. تاریخها را دقیقاً به‌خاطر ندارم اما چندروز پس از بازگشت به تهران، از طریق رادیو و مطبوعات آن زمان خبردار شدیم که هواپیمایی که ۹ زندانی را از دبی به بندرعباس می‌آورده به سمت بغداد تغییر جهت داده و زندانیان و ۳ نفر دیگر با آنها در بغداد پیاده شده‌اند.

به‌این ترتیب سازمان مجاهدین، پس از ۵ سال کار مخفی، که تا آن زمان طولانی‌ترین رکورد حفظ یک تشکیلات مخفی در ۵۰ سال (از ۱۲۹۹ تا ۱۳۴۹) بود، باز هم از لورفتن جان به‌دربرد.

از آن طرف دولت عراق که تا آن زمان هیچ‌گونه آشنایی با سازمان مخفی مجاهدین نداشت، به شدت بیمناک بود که توطئه‌یی از جانب رژیم شاه و ساواک در کار باشد. چندماه قبل از آن ساواک، تیمور بختیار نخستین رئیس مغضوب خود را که از دست شاه به عراق گریخت، در عراق ترور کرده بود. در سال ۴۸ هم دولت وقت عراق با کودتایی از جانب رژیم شاه مواجه شده و آن را خنثی کرده بود. بنابراین در پاییز ۱۳۴۹، مجاهدانی را که با آن هواپیما بدون اطلاع قبلی سررسیده بودند، جهت بازجویی و شکنجه شدید برده بودند.

در این هنگام سازمان در تهران، به دنبال این بود که چگونه اعتماد دولت عراق را جلب کند که این افراد نفرت رژیم نیستند. بنیانگذاران سازمان، محمد حنیف و سعید محسن موضوع را با پدر طالقانی در میان گذاشتند. پدر طالقانی یک شب با اتوموبیلی که سعید کرایه کرده بود به «پارک وی» آمد و در همین خودرو در زیر نور تیر چراغ برق خیابان در داخل یک تقویم با جوهر نامرئی نامه‌یی به خمینی نوشت تا نزد دولت عراق وساطت کند و مجاهدین زندانی و تحت شکنجه آزاد شوند.

ولی خمینی حتی از یک معرفی ساده و اطلاع پیام مکتوب آیت‌الله طالقانی به دولت عراق خودداری کرد. آخوند دعایی که در نجف همراه خمینی بود در این باره می‌نویسد «این نامه به صورت نامرئی نوشته شده بود... وقتی به خدمت امام رسیدم، آن نوشته را ظاهر کردند. آیت‌الله طالقانی برای این که امام اطمینان پیدا کند... به عنوان نشانه خاطره‌یی را که با امام و آقای زنجانی داشتند برای او نقل کردند... منظور آقای طالقانی از این پیغام این بود که امام از مسئولان عراق بخواهند که این گروه را آزاد کنند. در هر صورت، بعد از این همه جریانها، امام فرمودند: من باید فکر کنم...» روز بعد هم خمینی به دعایی می‌گوید «اگر الان آقای طالقانی و آقای زنجانی هم این جا نشسته باشند و هر دو هم این را به من بگویند، من نمی‌پذیرم».

آخوند دعایی درباره تعبیر آیت‌الله طالقانی از مجاهدین می‌نویسد «مرحوم آیت‌الله طالقانی... در نامه‌یی که به امام نوشته بود، تعبیرش این آیه شریفه قرآن بود: انهم فتنه‌آموا بریهم و زدناهم هدی آنان جوانمردانی هستند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم که تعبیر قرآن از جوانمردان اصحاب کهف است».

دلیل خودداری خمینی از انتقال ساده یک پیام به دولت عراق که نمایندگان آن در دسترس و در ارتباط دائمی با او بودند، چیزی جز ترس و بزدلی در برابر رژیم شاه نبود. خودش در سال ۴۶ به‌هویدا نخست‌وزیر شاه تظلم کرده و نوشته بود:

«آیا علمای اسلام که حافظ استقلال و تمامیت کشورهای اسلامی هستند، گناهی جز نصیحت دارند؟»

بنابراین خمینی نمی‌خواست که از این حیث خشی بر پرونده‌اش در برابر شاه و ساواک او بیفتد که از یک نیروی انقلابی مخالف حتی در حد انتقال یک پیام حمایت کرده است.

اما آن‌چه را که خمینی در معرفی مجاهدین زندانی به‌دولت عراق انجام نداد، بلادرنگ، عرفات و نماینده او در بغداد انجام دادند و برادران ما که سردار خیابانی هم در شمار آنها بود، پس از چندی آزاد شدند و از آن‌جا به بیروت و سپس پایگاههای الفتح در سوریه رفتند.

سپس سال ۱۳۵۰ و زمان ظهور علنی مجاهدین فرارسید که به‌عنوان یک نیروی انقلابی مسلمان از محبوبیت و جاذبه گسترده اجتماعی برخوردار شدند. به‌راستی روزگار افول سیاسی و ایدئولوژیک خمینی فرارسیده بود.

رژیم آخوندها خودش در مورد شرح حال خمینی کتابی منتشر کرده که در آن یکی از اطرافیان خمینی در این باره می‌نویسد:

«... در آن روزها به‌حدی جو به‌نفع این گروه (مجاهدین) بود که می‌توان گفت که کوچکترین انتقادی نسبت به‌این گروهک با شدیدترین ضربه روبه‌رو می‌شد. بسیاری از افراد را می‌شناسم که براین اعتقاد بودند که دیگر نقش امام در مبارزه و در نهضت به‌پایان رسیده است و امام با عدم تأیید مجاهدین خلق درواقع شکست خود را امضا کرده‌است. این افراد باور داشتند که امام از صحنه مبارزه کنار رفته‌اند و زمان آن رسیده‌است که سازمان مجاهدین خلق نهضت را هدایت کند و انقلاب را به‌پیش ببرد. واقعاً هم این گروه در مردم پایگاهی به‌دست آورده‌بود. امام هم این را می‌دانستند. هر روز از ایران نامه می‌رسید مبنی بر این‌که: پرستیز شما پایین آمده. در بین مردم نقش شما در شرف فراموش شدن است. مجاهدین خلق دارند جای شما را می‌گیرند...» (پا به پای آفتاب - جلد ۳ صفحه ۳۶۱)

ماهه سال ۲
 حضرت آیت الله العظمی مدظله العالی
 ۱۳۹۲ صفر
 پس از تقدیم سهم و تحیت بد عرض عالی بر سر نه حفظه و المله بنظره
 عترت زبانی از جوانان مسلمان و متدین گرفتارند و عترت از
 آنان در معرض خطر اعدام قرار گرفته اند نسبت به آنان نسبت
 بسائر اسلامی و اطلاعات وسیع و عمیق آنان بر احکام و معتقدات
 مذہبی مورد توجه همه آقایان و روحانیین واقع گردید
 و بعضی از مراجع و جمعی از علماء اعلام اقدام برای تخلص آنان کردند
 و نیز نامه نوشته شد بجا و لازم است از طرف حضرتعالی نیز در این باره
 دستورات و فقط دماء آنان چیزی منتشر شود این بعضی در شرک انصاف
 ضرورت دارد چون مخالفین سعی می کنند آنان را منحرف قلمداد
 کنند البته کیفیت آن نیز بنظر حضرتعالی است در خانه از حضرتعالی
 ملتس دعای خیر می بایم و اللهم علیکم ورحمکم و برکاتک ع - ح - م

حضرت آیت الله العظمی مدظله العالی
 باسمه تعالی
 ۱۳۹۲ صفر ۱۵
 پس از تقدیم سلام و تحیت به عرض عالی می رساند چنانچه اطلاع دارید عده‌ی زیادی از
 جوان‌های مسلمان و متدین گرفتارند و عده‌ی آنان در معرض خطر اعدام قرار گرفته‌اند. تخلص
 آنان نسبت به شعائر اسلامی و اطلاعات وسیع و عمیق آنان بر احکام و معتقدات مذہبی معروف و
 مورد توجه همه‌ی آقایان و روحانیین واقع شده است و بعضی از مراجع و جمعی از علماء بلاد
 اقداماتی برای تخلص آنان کردند و چیزهایی نوشته شده بجا و لازم است از طرف حضرتعالی
 نیز در تأیید و تقویت و حفظ دماء آنان چیزی منتشر شود. این معنی در شرایط فعلی ضرورت
 دارد چون مخالفین سعی می‌کنند آنان را منحرف قلمداد کنند البته کیفیت آن بسته به نظر
 حضرتعالی است در خانه از حضرتعالی ملتس دعای خیر بر اسامی والسلام علیکم ورحمکم و
 برکاتک ح - ع - م

این جاست که خمینی پس از دریافت نامه منتظری، با بوقلمون صفتی هم‌رنگ جماعت می‌شود.

به نامه آقای منتظری به خمینی در تاریخ ۱۵ صفر ۱۳۹۲ سال ۱۳۵۱ شمسی توجه کنید: «حضرت آیت‌الله‌العظمی مد ظلله‌العالی

پس از تقدیم سلام و تحیت، به‌عرض عالی می‌رساند چنان‌چه اطلاع دارید عده زیادی از جوانهای مسلمان و متدین گرفتارند و عده‌بی از آنان در معرض خطر اعدام قرار گرفته‌اند. تصلب آنان نسبت به‌شعائر اسلامی و اطلاعات وسیع و عمیق آنان بر احکام و معتقدات مذهبی معروف و مورد توجه همه آقایان و روحانیین واقع شده‌است و بعضی از مراجع و جمعی از علمای بلاد اقدامهایی برای تخلص آنان کرده‌اند و چیزهایی نوشته شده. به‌جا و لازم است از طرف حضرتعالی نیز در تأیید و تقویت و حفظ دماء آنان چیزی منتشر شود. این معنی در شرایط فعلی ضرورت دارد چون مخالفان سعی می‌کنند آنان را منحرف قلمداد کنند. البته کیفیت آن بسته به‌نظر حضرتعالی است. در خاتمه از حضرتعالی ملتمس دعای خیر می‌باشم. والسلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته - ح - ع - م» .

در این جا بود که خمینی برای این که از قافله عقب نیفتد، فتوا داد یک سوم سهم امام به‌خانواده زندانیان و جوانان مسلمان و میهن‌دوست، که کسی جز مجاهدین نبودند، اختصاص یابد. قبلاً گفتم که رفسنجانی وقتی در اواخر سال ۵۰ از زندان آزاد شد، به‌هواداری از مجاهدین افتخار می‌کرد و به‌جمع کسانی که در خانه او در قلهک به‌دیدارش رفته بودند آشکارا می‌گفت در زندان سعی داشتیم از مجاهدین قرآن بیاموزیم و «اگر خداوند نمازی را از ما قبول کند همان نمازهایی است که به‌اینها در زندان اقتدا کرده‌ایم».

مطهری صریحاً می‌گفت که «انسان‌سازی کار من نیست، کار محمد حنیف‌نژاد است». بهشتی و همین خامنه‌ای هم از دیدار با حنیف‌نژاد در سالهای گذشته به‌سایرین فخر می‌فروختند.

زیر درخت سیب!

قول و قرارها و قسم و آیه‌های خمینی را در پاریس در زیر درخت سیب همه به‌یاد دارند.

در منت‌های دجالگری خود را از هرگونه شایبه قدرت‌طلبی منزّه جلوه می‌داد. می‌گفت که در ایران آینده مجلس مؤسسان تشکیل می‌شود و قانون اساسی جدید با نظر همه مردم تدوین و تصویب می‌شود. خبری از دیکتاتوری و اعدام و شکنجه و زندانی سیاسی در کار نخواهد بود. شعار دجالانه و میان‌تهی او «همه با هم» بود.

البته معلوم نبود که این وحدت باسمه‌یی بر روی چه مشی و چه برنامه یا اصولی استوار است. هرکس تاریخچه انقلابها و جنبشهای پایه‌دار و مایه‌دار را خوانده باشد، به‌خوبی می‌داند که یک رهبری ترقیخواه و یک جنبش رهایی‌بخش جدی، هیچ‌گاه شعارهای شیادانه و توخالی وحدت نمی‌دهد. وحدت، اگر امری موهوم و ذهنی و صرفاً بر روی کاغذ و از راه دور نیست، اساساً در میدان عمل عینی و واقعی علیه دشمن مشترک محقق می‌شود. اما اگر به‌دلیل، وحدت در میدان عمل، حول مشی و برنامه و آلترناتیو مشخص، امکانپذیر نیست یا برخی توان آن را ندارند، آنچه باقی می‌ماند یک همبستگی و همگرایی سیاسی عام، حول اصول عام و مورد توافق طبقات و اقشار و نیروهای گوناگون جبهه خلق است تا تضاد با دشمن را عمده و تضادهای بین خود را فرعی نمایند. در غیر این صورت حتی اگر در ارتباط و اتصال مستقیم با دشمن هم نباشند، اپورتونیسیم تار و پود آنها را درمی‌نوردد و در عمل با عمده‌شدن تضادهایشان با نیروی محوری نبرد رهایی‌بخش، به دشمن کمک می‌رسانند. بگذریم که این رویکرد، قبل از هرچیز نشانه فقدان ثقل و وزن سیاسی و دست‌نداشتن در آتش مبارزه آزادیبخش است.

۳۵ سال پیش، اپورتونیسیم خائنانه چپ‌نما در یک مقطع سازمان مجاهدین را متلاشی کرد و بر سر راه خمینی سر برید. امروز هم، آنهایی که درصدد متلاشی کردن اشرف هستند خائنانه به ذبح آن در آستان ولایت مبادرت می‌کنند. با این تفاوت که اپورتونیستهای چپ‌نما ۳۵ سال پیش، تا آن‌جا که ما می‌دانیم نقطه اتصال و ارتباطی با ساواک سلطنتی نداشتند حال آن‌که امروز اگر دقت کنید عناصر و جریانهایی که با اشرف در خصومت و ستیز هستند با هزارو یک رشته مرئی و نامرئی و در ملأهای بسیار آلوده سیاسی با گشتاپوی آخوندی، فهمیده یا نافهمیده و خواسته یا ناخواسته، نقاط ارتباط و اتصال مستقیم یا غیرمستقیم دارند.

برمی‌گردد به دوران انقلاب ضدسلطنتی که جریانها و سیاسیون فرصت طلب زمانه، یعنی همانها که در سی سال اخیر هزار و یک ایراد از مجاهدین و شورای ملی مقاومت ایران و برنامه و مصوبات آن گرفتند، حتی یک سؤال از خمینی نکردند و یک ایراد هم از او نگرفتند. پیاپی به خدمتش شتافتند، دست بوسیدند و بر شعار «همه با خمینی» صحنه گذاشتند.

در آن روزگار هم‌چنان که قبلاً اشاره کردم، خمینی از طریق رفسنجانی می‌دانست که مجاهدین در جزوه‌یی که در اوین نوشته‌اند به دلایل مشخص تاریخی و ایدئولوژیک و سیاسی، او، خمینی، را ارتجاعی می‌دانند.

یک‌دهه پیش، به مناسبت سالگرد ۲۲ بهمن در سال ۱۳۷۹، آن چه را در سال ۱۳۵۷ گذشت و به قدرت گرفتن خمینی منجر شد به تفصیل شرح داده‌ام و در این جا بخشی از آن را برای اطلاع نسل قیام بازگو می‌کنم:

«لوموند، اولین روزنامه غربی بود که در چهارم اردیبهشت ۵۷ با خمینی مصاحبه کرد.»

خمینی ضمن رد صریح واژه شاه‌ساخته «مارکسیستهای اسلامی» در مورد مجاهدین، البته اطمینان می‌داد که هیچ‌گاه با افراطیون ضدشاه همکاری نخواهد کرد و برای کنار آمدن با قانون اساسی رژیم شاه هم اعلام آمادگی می‌کرد.

لوموند پرسید: آیا خود شما در نظر دارید که در رأس حکومت قرار گیرید؟

خمینی در جواب گفت «شخصاً نه، نه من، نه سن من و نه موقع و نه مقام من و نه میل و رغبت من متوجه چنین امری است.»

در این اثنا، قیام مردم در شهرهای مختلف کشور بالا می‌گرفت و بادسج خمینی به صورت یومیه او را تنظیم می‌کرد.

در ۳۰ تیر دانشجویان قیام کردند. بعد اصفهان قیام کرد و در ۲۲ مرداد ۵۷ حکومت نظامی برقرار شد. در ۴ شهریور آموزگار کنار رفت و شریف امامی آمد تا «آشتی ملی» ترتیب بدهد. کشتار ۱۷ شهریور هم فایده نکرد و موج قیامها و اعتصابها سراسر ایران را دربرگرفت.

روشن بود که پایان رژیم شاه فرارسیده‌است. لحن خمینی هم تند و تیزتر می‌شد و دیگر در عراق که به تازگی قرارداد ۱۹۷۵ را امضا کرده‌بود، نمی‌گنجید و وقتی او را به کویت

راه ندادند در ۱۳ مهر ۵۷ به پاریس رفت. در این جا شاه برایش سنگ تمام گذاشت و چنان که بعداً رئیس‌جمهور وقت فرانسه فاش کرد، از فرانسه خواست تا به او ویزا بدهد، و مراتب امنیتی و حفاظتی را برای او تأمین کند.

ژیسکاردستن ۲۰ سال بعد در مصاحبه‌یی با روزنامه توس در ۲۳ شهریور ۷۷ گفت: «بلافاصله من سفیر خود در ایران را به حضور شاه فرستادم و از او خواستم که نظر شاه را از او حضوری بپرسد و به من گزارش دهد و شاه برای من پیغام داد که کوچکترین مشکلی برای آیت‌الله خمینی به وجود نیاوریم و حتی به سفیر من گفت اگر دولت فرانسه مقدمات پذیرایی و آسایش او را فراهم نکند، او دولت فرانسه را هرگز نخواهد بخشید». در این ایام خمینی و دارودسته‌اش به شدت مشغول زدو بند برای «انتقال مسالمت‌آمیز قدرت» بودند. او سراپا به بندوبست‌های پشت‌پرده چشم‌دوخته بود و حتی قانون اساسی نظام سلطنتی را هم برای انتقال آرام قدرت، و نه آن چه در روز ۲۲ بهمن رخ داد، پذیرفته بود.

بازرگان بعدها فاش کرد که در سفرش به پاریس، که حدود یک‌ماه بعد از ورود خمینی به پاریس انجام شد، یعنی حوالی نیمه آبان ۱۳۵۷، نخست‌وزیری آینده بازرگان و ترکیب شورای انقلاب خمینی و وزیران اصلی دولت، مشخص و تعیین تکلیف شده بود. بی‌جهت نبود که در همان زمان بازرگان در مصاحبه‌های خود از طرح «قانون اساسی (رژیم سلطنتی) - منهای سلطنت» دفاع می‌کرد که البته خلیفه‌گری خمینی هم متمم آن بود.

بعدها در اردیبهشت ۱۳۶۰ یکی از سردبیران فصلنامه واشنگتن به همراه یک افسر سرویس خارجی در کتاب «شکست آمریکا در ایران» که به دنبال گروگانگیری در سفارت آمریکا در تهران نوشته شده بود، فاش کرد سیاست‌سازان آمریکایی، از این که در سطح بالای دولت جدید چندین اسم آشنا را می‌دیدند، خشنود بودند: بازرگان خودش که طی سالیان با آمریکا در ارتباط بود، یزدی مشاور خمینی در «امور انقلاب» که وارن زیمرمن با او از طرف دولت آمریکا یک رابطه مستمر در پاریس برقرار کرده بود، سنجابی و فروهر جبهه‌ملی‌های به‌خوبی شناخته‌شده، در یادار مدنی وزیر دفاع ملی، مردی با

دوستان سطح بالا در واشینگتن...

هم‌چنین ویلیام سولیوان سفیر آمریکا در تهران، پیوسته «علائم اطمینان‌دهنده» از «بعضی آیت‌الله‌ها مثل بهشتی که سولیوان با او قبل از انقلاب در تلاش برای دست‌یابی به سازش ملاقات کرده بود» مخابره می‌کرد.

سولیوان بعدها نوشت:

«اگر بهشتی به‌عنوان قدرتمندترین چهره سیاسی بعد از خمینی و به‌عنوان ولیعهد پر قدرت وی، در ایران ظهور کرده بود، جهان این شانس را پیدا می‌کرد که این مرد و صلاحیت‌هایش را از نزدیک مورد ارزیابی قرار دهد. وی مردی بود که صلابت حضورش محسوس بود و سخنگویی بود مسحورکننده... در مناسباتی که سفارت با او داشت، ما نتیجه‌گرفتیم که او مردی زیرک و پراگماتیک است» نثریه سرویس خبری پاسیفیک».

در ۱۳ آبان ۵۷ دانش‌آموزان و مردم تهران در صفوف انبوه به‌دانشگاه می‌رفتند تا همراه با دانشجویان به‌دیدار آیت‌الله طالقانی بروند که تازه از زندان آزاده شده بود. حوالی ظهر حمله نظامیان و مزدوران شاه به‌دانشگاه آغاز شد و در آن‌جا کشتار کردند. فیلم مربوطه، شبانگهان از تلویزیون پخش شد و ایران را تکان داد. صبح فردا دانشجویان و مردم تهران با دست خالی دانشگاه را تسخیر و مجسمه شاه را به‌زیر کشیدند.

شریف امامی که عمر دولتش به ۷۰ روز هم نرسید جاخالی کرد و شاه در نیمه آبان برای اولین بار از «انقلاب ملت» حرف زد و گفت «من نیز پیام انقلاب شما را شنیدم». اما درعین‌پوش‌خواهی از «خطاهای گذشته و بی‌قانونی و ظلم و فساد» به‌حکومت نظامی و نخست‌وزیری ارتشید از هاری توسل جست. اما آب در هاون می‌کوبید چرا که طلسم اختناق مدتها بود که درهم‌شکسته بود و دیگر آب رفته را نمی‌توانست به‌جوی بازگرداند.

در حکومت نظامی دوماهه از هاری، به‌رغم توپ و تانک و مسلسل و کشتارهای یومیه، به‌دلیل حضور مردم در خیابانها و درهم‌شکسته‌شدن طلسم اختناق، باز هم فضای باز سیاسی حاکم بود. مردم و جوانان انقلابی در همه‌جا فریاد می‌زدند «توپ، تانک، مسلسل، دیگر اثر ندارد»...

عاقبت از هاری برید و سخته کرد و پس از انبوه قیامها و اعتصابها مردمی که در سراسر

کشور گسترده بود، در ۱۶ دیماه شاه بختیار را به نخست‌وزیری منصوب کرد. راه‌حل نظامی تجربه‌شده و شکست‌خورده بود و شاه در جستجوی دیرهنگام راه‌حل سیاسی برآمده بود. اما کنفرانس گوادلوپ دیگر مهلتی باقی نگذاشت».

ژیسکار دستن رئیس‌جمهور وقت فرانسه، ۲۰ سال بعد، در همان مصاحبه، در کمال تعجب می‌افزاید که در کنفرانس گوادلوپ «تنها کشوری که در این جلسه زنگ خاتمه حکومت شاه را به صدا درآورد، نماینده دولت آمریکا بود و معتقد بود که وقت تغییر رژیم در ایران فرارسیده است طوری که همه ما متحیر و متعجب شدیم چون تا آن‌جا که ما مطلع بودیم، آمریکا پشتیبان حکومت وقت ایران بود و در تقویت و نظارت در امور دفاعی، نظامی و وسایل مورد احتیاج نیروهای مسلح ایران عامل اصلی کمک‌رسانی به آنها بود...»

این رئیس‌جمهور وقت آمریکا بود که در جلسه رسمی، حکومت شاه را تمام‌شده اعلام کرد و... ما به کلی غافلگیر و حیرت‌زده بودیم... برای آلمان به‌نماینده‌گی هلموت اشمیت و برای فرانسه به‌نماینده‌گی من، این نظریه آمریکا غیرمترقبه و خیلی غافلگیرانه بود. در همان جلسه انگلیس و آمریکا هر دو متفقاً به‌عنوان یک نیروی متحد و همفکر وهم‌عقیده خواهان خروج شاه از ایران بودند».

ابراهیم یزدی وزیر خارجه خمینی که دستیارش در پاریس بود، می‌نویسد که در فردای کنفرانس گوادلوپ، یعنی ۱۸ دیماه ۵۷، دو نفر که نمایندگان رسمی رئیس‌جمهور فرانسه بودند، در نوفل‌لوشاتو با خمینی ملاقات کردند و گفتند که حامل پیامی از جانب کارتر هستند (آخرین تلاشها در آخرین روزها صفحه ۹۱ تا ۹۵).

مضمون پیام کارتر این بود که شاه قطعاً ایران را ترک می‌کند. خمینی باید جلو هرگونه انقلاب و قیام را بگیرد وگرنه خطر دخالت ارتش وجود دارد.

در انتهای پیام کارتر وزیر خارجه فرانسه هم افزوده بود «پیام و محتوای آن بسیار منطقی است و انتقال قدرت در ایران باید کنترل بشود و با احساس مسئولیت‌های شدید سیاسی همراه باشد».

به‌نوشته ابراهیم یزدی، خمینی هم تشکر نموده و خواستار «جلوگیری» از کودتای نظامی در ایران شد «تا ایران آرامش خود را به‌دست بیاورد و چرخهای اقتصاد به‌گردش

در بیاید و آن وقت است که می‌شود نفت را به‌غرب و... صادر کند». حالا دیگر یک توافق پخته و حاضر و آماده وجود داشت و چنین بود که به خمینی اجازه و تسهیلات لازم برای پرواز به تهران در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ داده شد. اطرافیان خمینی از جمله خانم دباغ که در پاریس با خمینی بوده است در خاطرات و اظهارات خود منتهای احتیاط و محافظه‌کاری خمینی در فرانسه را، البته در چارچوب حزم و تدبیر «حضرت امام» به طرق مختلف بیان کرده‌اند.

عروز بعد از ملاقات با فرستادگان کارتر، خمینی در نوفل‌لوشاتو سخنرانی مفصلی داشت که در آن بدون اشاره به ملاقاتش، نکات مهمی را در همان راستا مطرح کرد. خمینی گفت احتمال کودتا توسط ارتش با پشتیبانی آمریکا را «بعید» می‌داند، ولی برای اولین بار با دجالگری تمام به داستان‌سرایی درباره احتمال مداخله هولناک یک طرف ثالث صحبت کرد تا آن را پیشاپیش خنثی کند. خمینی گفت:

«یک نقشه ثالثی، که شیطنتش بیشتر است، و احتمالش هم بیشتر است، این است که می‌گویند این طوری خیال کرده آمریکا، باز طرح را داده که اگر شاه برود یک دسته‌یی از این اشراری که دارند اینها، اینها را بیاورند به اسم ملت و هجوم کنند به ارتش و به ارتشیه‌ها بگویند ملت می‌خواهند شما را بکشند. ارتشیه‌ها را در مقابل اینها وادارند... مردم بازی بخورند از اینها و دنبال کنند اینها را. آنها غیبتشان بزند و مردم را به مسلسل ببندند و کشتار زیاد بکنند... به اسم این که اگر شاه برود، ملت ارتش را خواهد از بین برد و همه صاحب‌منصبها را خواهد قتل عام کرد... بیاورند که اینها هجوم کنند طرف شهربانیه‌ها و طرف پایگاهها و ستادها و طرف اینها هجوم کنند».^(۴)

از پیام ۲۲ بهمن ۱۳۷۹:

«این چشم‌انداز که خمینی عمداً آن را نقشه آمریکا و شرکت‌کنندگان در آن را "مردم بازی خورده" توصیف کرد، روایت خمینی‌گونه از قیام مردم به‌جان آمده و تهاجم جوانان انقلابی به پادگانها و مراکز نظامی و سرکوبگر رژیم شاه است که در ۲۲ بهمن همان سال برخلاف خواست خمینی در صورت واقعی خود، محقق شد. هرچند که خمینی نهایت تلاش خود را برای

۴- سخنرانی خمینی در نوفل‌لوشاتو، ۲۴ دی‌ماه ۵۷، صحیفه نور

مه‌ار و خنثی کردن آن به کار بست.

راستی این طرف سوم، که هم در آن زمان مشغله ارتجاع و استعمار بوده و هم در حال حاضر باندهای مختلف نظام آخوندی یکدیگر را از آن پرهیز می‌دهند کیست و چیست؟ خمینی خودش در پیام نوروز ۱۳۴۲ این طرف سوم را به قید سوگند چنین معرفی کرده است: «من به خدای تعالی از انقلاب سیاه و انقلاب از پایین نگران هستم».

خمینی تا ۲۲ بهمن به قول خود در مورد جلوگیری از انفجاری شدن اوضاع وفادار بود و هرگز فتوای جهاد صادر نکرد. تظاهرکنندگان که در برابر قوای تا دندان مسلح شاه جنایتکار سینه سپر کرده بودند، فریاد می‌زدند: «رهبران ما را مسلح کنید!»

خمینی اکیداً مراقب بود که هیچ میدان و زمینه‌یی برای نیروی انقلابی جامعه باز نکند و جریان انتقال قدرت را به نحوی پیش ببرد که ساختار اقتصادی و اجتماعی و بوروکراسی پیشین در هم نریزد.

خمینی حتی بعد از معرفی بازرگان به عنوان نخست‌وزیر در روز ۱۶ بهمن ۱۳۵۷ چارچوب قانون اساسی رژیم سلطنتی را با تردستی، به شکل زیر می‌پذیرفت:

«سؤال: به نظر شما قانون اساسی ۱۹۰۶ آیا مورد قبول است و می‌تواند چارچوبی باشد برای دوره انتقالی؟»

ج - به جز در موارد بسیاری که به زور وارد قانون اساسی شده است تا زمانی که ملت رأی مخالف به آن نداده است به قوت خود باقی است».

جالب توجه این که خمینی تا بعد از ظهر ۲۱ بهمن باز هم تأکید می‌کرد:

«- من هنوز دستور جهاد مقدس نداده‌ام.

- مایلیم تا مسالمت حفظ و قضایا موافق آرای ملت و موازین قانون عمل شود».

اما در روز ۲۲ بهمن دیگر مردم به ستوه آمدند و در آن روز دیگر کار از کنترل خمینی خارج شد».

تاریخ‌نویس خمینی (در کتاب موسوم به کوثر) در این باره می‌نویسد:

«- مردم مسلح گروه گروه در خیابانها به راه افتاده‌اند و هر خیابان یک سنگر است. جبهه اصلی

معلوم نیست. همه جا جبهه است.

- نیروهای ارتش از شهرها به سوی تهران در حرکتند، افراد نیروی دریایی به کمک نیروی هوایی

شتافتند.

- بسیاری از نقاط تهران در تصرف مردم مسلح است.

- در گرماگرم جنگ‌های خونین بین مردم و نیروهای مسلح، مردم تانکها و هلیکوپترها را از کار انداختند».

یادآوری می‌کنم که از سال ۱۳۵۰ تا مهر ۱۳۵۶ که خمینی فرصت را برای موضع‌گیری دجالانه علیه مجاهدین و عدالتخواهی آنها مغتنم شمرد، در عرض ۷ سال به‌خود فشار آورده و مجموعاً ۱۱ پیام داده بود. او درحقیقت از فردای جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی که علیه این جشنها سخنرانی داشت، دیگر به‌مدت ۶ سال اساساً خاموش بود و فقط لحن او تحت تأثیر مجاهدین، قدری علیه رژیم شاه تیزتر شده بود.

اما وقتی که طلسم اختناق شکست و شاه در نیمه مرداد ۱۳۵۶، هویدا را بعد از ۱۳ سال نخست وزیری، به‌عنوان قربانی اول، کنار گذاشت، خمینی ۵ ماه دیگر هم صبر کرد تا کاملاً اطمینان پیدا کند که سیاست آمریکا فرق کرده است. سپس در سخنرانی به‌مناسبت مرگ پسرش در ۱۰ دیماه ۱۳۵۶، آخوندها را به‌بهره‌برداری از فرجه‌یی که ایجاد شده فراخواند و گفت:

«امروز یک فرجه‌یی پیدا شده، من عرض می‌کنم به‌شما یک فرجه پیدا شده. اگر این فرجه پیدا نشده بود، این اوضاع امروز نمی‌شد در ایران. اگر این غنیمت بشمارند این را، این فرصت است. این فرصت را غنیمت بشمارند آقایان. بنویسند، اعتراض کنند. الان نویسنده‌های احزاب دارند می‌نویسند، امضا می‌کنند، اشکال می‌کنند... شما هم بنویسید... امروز روزی است که باید گفت و پیش می‌برید. و من خوف این را دارم که خدای نخواستہ این فرجه از دست برود». بعد هم با صراحتی فوق‌فرصت‌طلبانه به‌آخوندها اطمینان داد که «خوب، ما دیدیم که چندین نفر اشکال کردند... امضا کردند و کسی هم کارشان نداشت» (صحیفه نور، جلد اول، صفحه ۲۶۶).

سقف رهبری و فراخوان مبارزاتی خمینی را می‌بینید؟! «اشکال کردن و امضا کردن» بدون خطر، با ضمانت اینکه «کسی هم کارشان نداشت». این است مفهوم موج‌سواری فرصت‌طلبانه و میوه‌چینی از پی توده‌های مردم که با دجالیت در «زیر درخت سیب» عجین و تکمیل شده بود.

خبرگان به جای مؤسسان

خمینی تا ۱۰ روز قبل از آمدن به ایران، از «حکومت اسلامی» دم می‌زد و کلمه جمهوری و حاکمیت جمهور مردم برای او بسیار نامأنوس بود. هم‌چنان‌که اشاره کردیم شعار وحدت‌گرایانه او «همه باهم» نیز به دور از میدان عمل مبارزاتی و عاری از ارائه خط‌مشی و برنامه و آلترناتیو مشخص بود. از معرفی شورای به اصطلاح انقلاب و دولتی هم که دوماه‌ونیم قبل از آن در نیمه آبان ۱۳۵۷ مخفیانه تشکیل داده بود، طفره می‌رفت و آن را از میلیون‌ها مردمی که در خیابانها برای او شعار می‌دادند، قویاً مخفی نگه‌می‌داشت.

در سوم بهمن ۱۳۵۷ روزنامه‌های آن زمان نخستین گفتگوی او با خبرنگاران ایرانی را درباره «حکومت اسلامی» و این‌که در آن «دیکتاتوری وجود ندارد» منتشر کردند. به‌برخی سوال و جوابها و دجالیتی که در آن موج می‌زند، توجه کنید:

«سوال: ... آیا اعضای کمیته شورای انقلاب اسلامی و دولت قبلاً معرفی خواهد شد یا نه؟
جواب: ... در بهشت زهرا راه خود را اعلام می‌کنیم و حرفهایی را که باید مقدمتاً زد، خواهیم زد.»

سؤال: حضرت آیت‌الله ممکن است بفرماید شکل طبقاتی این کمیته اسلامی چگونه خواهد بود و آیا نماینده‌یی از طبقه کارگر و روشنفکر در آن خواهد بود یا اکثریت اعضای کمیته از روحانیون خواهند بود؟

جواب: نخیر از روحانیون نخواهد بود. روحانیون مثل سایر طبقات نماینده خواهند داشت.
سؤال: ممکن است خطوط اصلی این حکومت اسلامی را در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بفرمایید؟

جواب: اینها اموری نیست که بتوانم آنها را برای شما تشریح کنم...
سؤال: منظورم این است که در حکومت اسلامی ملی‌شدن صنایع قطعی خواهد بود یا هنوز معلوم نیست و آیا ابزار تولید در دست دولت خواهد بود.

جواب: آن‌هم باید مورد مطالعه قرارگیرد.
سؤال: در مورد آزادی بیان و عقیده شما چه حدودی را در نظر دارید و آیا فکر می‌کنید باید محدودیتهایی قایل شد؟

جواب: اگر چنانچه مضر به حال ملت نباشد، بیان همه چیز آزاد است. چیزهایی آزاد نیست که مضر به حال ملت ما باشد.

سؤال: آیا فکر می‌کنید گروه‌های چپ و مارکسیست‌هایی که در ایران هستند...

خمینی قبل از پایان سوال خبرنگار جمله او را قطع می‌کند و جواب می‌دهد:

اگر مضر به حال ملت باشد جلوگیری می‌شود و اگر نباشد، فقط اظهار عقیده باشد، مانعی ندارد. سؤال: نقش زنان در حکومت اسلامی چگونه خواهد بود؟ آیا در امور کشور شرکت خواهند داشت؟ مثلاً آیا وزیر خواهند شد، البته اگر استعداد و لیاقت نشان بدهند؟

جواب: اینها بسته به این است که حکومتی که پیش می‌آید تکالیف را معین کند. الان وقت این حرفها نیست.

سؤال: چون مرا به عنوان یک زن پذیرفته‌اید، این نشاندهنده این است که نهضت ما، نهضتی مترقی‌ست، ولی دیگران کوشیده‌اند آن را عقب مانده نشان دهند. فکر می‌کنید آیا زنان ما حتماً باید حجاب داشته باشند؟ و مثلاً روسری روسر داشته باشند؟

جواب: اما این که شما را پذیرفتم، بنده شما را نپذیرفتم، شما آمدید این جا و من نمی‌دانستم شما می‌خواهید بیاید این جا که پذیرفتم...

سؤال: فکر مالکیت در حکومت اسلامی و به خصوص مالکیت ارضی چگونه خواهد بود؟

جواب: اینها بعدها روشن خواهد شد.

سؤال: به نظر شما وضع روزنامه‌ها چگونه باید باشد؟ جواب: روزنامه‌هایی که مضر به حال ملت نباشند و روزنامه‌هایی که نوشته‌هایشان گمراه کننده نباشد آزادند.

سؤال: بر اساس نامه‌ها و تلفن‌هایی که می‌شود، بعضی‌ها می‌گویند که ما از زیر چکمه استبداد به زیر نعلین استبداد می‌رویم.

جواب: آنها عمال شاه هستند. آنها که این حرف‌ها را می‌زنند، سالهاست که می‌زنند و اینها را شاه به آنها دیکته کرده است و آنها به شما می‌گویند، برای اینکه بخواهند شاه را برگردانند. به آنها بگویید شاه دیگر بر نمی‌گردد و شما اگر حکومت اسلامی را ببینید خواهید دید که دیکتاتوری در اسلام اصلاً وجود ندارد».

خمینی ۴ روز بعد از ورود به تهران بازرگان را در ۱۶ بهمن ۵۷ به عنوان نخست وزیر دولت موقت معرفی کرد و مهمترین کار این دولت را انتخابات مجلس مؤسسان شمرد:

**دستخط و فرمان امام خمینی در باره
فخست وزیر مهندسی بازرگان**

۹۹ / ۱۵ / ۶۶ - بسم الله الرحمن الرحیم

جناب رئیس مهندسی بازرگان

بنام پیوند شما را تقرب برب حق شری و حق تازد تا منی که آراء انزیت تابع ترب آفاق

دست ایوان که طی اقباعات عظیم و نظایات وسیع و گسترده در سراسر ایران نسبت بر مبرخینتر ابراهیم شده

است. بر حسب اقتضا که با بیان تاریخ تألیف و تصویب و اصلاحی که در سابقه آن در دسترس است

پس از مدتی در علم جنابان را به این نظر که در این مطالب جز به وسیله کمی کار نامند که در دسترس است

نیام تا ترتیب اولیاد امره کلمات و محرمات انجام میفرماید و در وجه باره عمومی است و باره تغییر نظام سابق گفته

به دستور عمومی و کشیدگی بر سرسان که نسبتین مردم جهت تعریف تا در آن همی نظام جدید و انتخاب مبر

تا به گمانی است بر طبق تا در آن همی جدید و با بر جدید. مستقر است که چنانچه در وقت را بر چه نند در آبروم

بر اطلاق که مستقر شده است تعیین کرده تا منی. که در زمان دولت و در دست و افراد است با دولت وقت

تا به کار که در نتیجه در وقت اینضا را با مقرر در مصلی با بهر آن که در مهندسی و مصلی با این است که در کشور و اینها بود

در وقت تا دولت است را در مصلی بر مصلی تا در غیر که در مصلی تا در وقت است تا منی

بسم الله الرحمن الرحیم

«ما به واسطه اتکاء به این آرای عمومی که شما الان می‌بیند و دیدید تاکنون که آرای عمومی با ماست و ما را به عنوان زعامت بفرمایید یا به رهبری همه قبول دارند از این جهت ما یک دولتی را معرفی می‌کنیم رئیس دولتی را معرفی می‌کنیم موقتاً دولتی تشکیل بدهد که هم به این آشفتگیها خاتمه بدهد و هم یک مسأله مهمی که مجلس مؤسسان است، انتخابات مجلس مؤسسان را درست کند و مقدمات او را درست کند و مجلس مؤسسان تاسیس بشد و همین‌طور مجلس انتخابات هم درست بشد لهذا ما دولت موقت را تعیین کردیم و از خدای تبارک و تعالی می‌خواهم که توفیق بدهد به آقای مهندس بازرگان که این مأموریت را به وجه احسن انجام بدهد»

روز بعد متن مکتوب حکم نخست وزیری بازرگان هم منتشر شد. در این حکم که به تاریخ عربیع‌الاول سال ۱۳۹۹ هجری قمری ۱۵ بهمن ۵۷ یعنی در سومین روز ورود خمینی به تهران نوشته شده است، خمینی خطاب به بازرگان که او را «مأمور تشکیل دولت موقت» کرده است، می‌گوید:

«ترتیب اداره امور مملکت و خصوصاً انجام رفتارندم و رجوع به آرای عمومی ملت در باره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت بر طبق قانون اساسی جدید را بدهید».

بنابراین علاوه بر اداره امور جاری کشور، دولت موقت سه وظیفه دارد:

۱- انجام رفتارندم درباره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی

۲- تشکیل مجلس مؤسسان جهت تصویب قانون اساسی

۳- انتخاب مجلس نمایندگان ملت

می‌بینید که یک هفته قبل از سقوط رژیم شاه در ۲۲ بهمن، هم رفتارندم و هم «جمهوری اسلامی» از پیش تعیین تکلیف شده بود.

خمینی:

«به مجرد این که این نظام به هم بخورد جایگزین آن را ما داریم. و یک نظام اسلامی،

جمهوری اسلامی متکی به آرای عمومی و متکی بر قوانین اسلام».

دو هفته بعد از ۲۲ بهمن هم خمینی در روز ۹ اسفند اعلام کرد:

آیت‌الله طالقانی: شرایط از ۲۸ مرداد بدتر است



آیت‌الله طالقانی در مراسم ۴ تیرروز به نیروهای انقلابی هشدار داد: کثرت فر شرایط دشوارتر و حساس‌تری نسبت به ۲۸ مرداد هستیم. هر گذار آیت‌الله طالقانی تعدادی از مجاهدین از جمله محمود و ۱۳۹۳ تا روز آخر نیت چپ عکس به دیده میشوند. زمانی بود که راننده می‌آید وقتی که ما در زندان بودیم و حقوق ایشان را می‌بریم می‌گفتند که اکثر تنه‌هاست و شرایطی بود. چگونه فرصت محترم صدق سخن گفت و در سخنان خود اعلام کرد که شرایط از

یک میلیون نفر بر مزار دکتر مصدق



ایرکوت ای کرکک ازمنحه اجماع صفه بزمه برانگیزت بربراز مصدق است

دستور امام خمینی
در باره مؤسسه اطلاعات

اطلاعات

دو شنبه ۱۴ اسفند ماه ۱۳۶۷ - شماره ۱۶۸۰۰ - تک شماره ۱۶ روال

۶ بر صفحه

اعلام خبر آیت‌الله طالقانی به شدت :
شرایط از ۲۸ مرداد بدتر است

در پیام ۴ تیرروز محمود رجوی اعلام کرد :
خواست‌های مجاهدین از جمهوری اسلامی



«آن چه این جانب به آن رأی می‌دهم جمهوری اسلامی است... نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم!»

روز بعد، پس از رسیدن به قم بلادرنگ گفت:

«آنها که در نوشته‌جاتشان از جمهوری دم می‌زنند جمهوری فقط، یعنی اسلام نه. آنهایی که جمهوری دموکراتیک می‌گویند یعنی جمهوری غربی، جمهوری اسلامی نه! آنها می‌خواهند باز همان مصایب را با فرم دیگه برای ما به بار بیاورند.»

یک روز قبل از میتینگ بزرگ مجاهدین در خزانه در ۴ خرداد ۵۸۴ خمینی باز هم شخصاً به صحنه آمد و برای نفی دموکراسی و دموکراتیسم و برای آبیندی کردن اسلام دموکراتیک و جمهوری دموکراتیک اسلامی که حرف مجاهدین بود و بازرگان هم از آن حمایت کرده بود، گفت:

«هرکس جمهوری را بخواهد دشمن ماست برای اینکه دشمن اسلام است. هرکس پهلوی جمهوری اسلامی، دموکراتیک بگذارد این دشمن ماست. هرکس جمهوری دموکراتیک بگوید، او دشمن ماست. برای این که معلوم است اسلام را نمی‌خواهد، ما اسلام را می‌خواهیم.»

پنج روز بعد از آنکه در ۹ اسفند ۵۷ خمینی جمهوری اسلامی‌اش را با حکم نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر، اعلام کرد، بیش از یک میلیون نفر از مردم تهران در ۱۴ اسفند به مزار مصدق شتافتند. پدرتالقانی که نخستین سخنران بود، با بیاناتی بسیار رسا و شیوا از مصدق به عنوان «مرد ملت» و «مرد نهضت» تجلیل کرد و این که چگونه مانند حضرت موسی در دربار یا پیرامون دربار قاجار بزرگ شد اما تحول پیدا کرد و مرد ملت شد. مانند پزشکی ماهر بر روی نقطه درد انگشت گذاشت که همان نفت و ملی کردن آن بود. «نام او برای دشمنان ملت وحشت‌انگیز بود.»

«در مقابل ملت مثل خاک خضوع می‌کرد... اما در مقابل استعمار قوی انگلیس که سیطره‌اش تمام دنیا را گرفته بود، مثل شیر می‌گرید...»

پدرتالقانی همچنین خاطره‌یی از یک دیدار خصوصی خودش با کاشانی را نقل کرد و گفت، روزی که گفتگو بود در بین مردم که کاشانی از زاهدی حمایت می‌کند و توطئه‌یی در کار است «پنهانی رفتم منزل ایشان. او در اتاقش تنها بود. بریده‌یی از خربزه در دست داشت به عنوان تعارف جلو من گرفت. گفتم حضرت آقای آیت‌الله

سخنان امام خمینی در قم: جمهوری دموکراتیک یک فرم غربی است

✱ «وزارت امر به معروف و نهی از منکر» بدون پیوستگی با دولت ایجاد میشود
✱ بعضی انتصابات اشتباه بوده اما عمدی نبوده است
✱ با تغییر سیستم بانکی ربا بکنی قطع میشود

صفحه ۳ - ستون هشتم

برای همه ضعفا
ممکن می سازیم

احکام اسلام
را جاری
می کنیم

لحظه دیدار - امام خمینی، پس از یازده سال دوری، با آیتالله العظمی شریعتداری مصافحه می کند - آیتالله العظمی شریعتداری ۲۰ کیلومتر به استقبال امام خمینی رفته بود -

چاپ دوم
کشمکسان
تک شماره - ۱۵ ریال
دوشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۵۲ - ۲۱ ریحان اول ۱۳۹۹ - شماره ۱۰۶۴۱

بازرگان سؤال برای تعیین
اعلام رژیم در همه پرسى:
کرد:

جمهوری دموکراتیک اسلامی: آری یا نه؟

- کمیته
- انقلاب امام
- خمینی یک یا
- دو هفته دیگر
- منحل می شود
- دادگاههای انقلاب
- اسلامی در آینده
- ردیگ مسئولیت

دارند زیرپایت خریزه می‌گذارند. مواظب باش! گفت این‌طور نیست من حواسم جمع است...»^(۵) پدرطالقانی سپس به تفصیل توضیح داد که چگونه شیطان و هوای نفس باعث جداشدن کاشانی از مصدق گردید و این طبعاً برای دارودسته خمینی بسیار گزنده بود.

وقتی پس از پدرطالقانی نوبت به من رسید، از جانب مجاهدین در برابر یک میلیون نفر از مردم تهران جواب «جمهوری اسلامی» مورد نظر خمینی را دادم و گفتم:

«تصویب آن در شکل رفرا ند م پیش‌بینی شده از طرف دولت، از پیش محرز است». اما «ما می‌گوییم جمهوری اسلام بله، ولی سوءاستفاده ارتجاعی از اسلام نه.

بر همین اساس فکر می‌کنیم که خصایص ضد استعماری، ضد دیکتاتوری و ضد ارتجاعی این جمهوری، که بایستی حافظ حق و حقوق تمامی مردمی باشد که در سراسر این کشور زندگی می‌کنند، مبرمترین خصایص این جمهوری است، که این جمهوری به خصوص باید در نهایت عدل بلکه بیشتر، و در نهایت قسط، تمام آزادیهای سیاسی و اجتماعی را در مورد طبقات و نیروهای مختلف افاده کند. همچنین تأکید بر نقش اجتماعی مستضعفین و طبقات محروم‌کارگر و دهقان جامعه را در صدر برنامه خویش قرار بدهد. والا بدیهی است که بر حسب بیان صریح سوره ماعون: «اگر منع ماعون نموده و یا باصطلاح آلات و ابزار زندگی و تولید و منافع آنها را منحصر به قشر و طبقه بخصوصی بکنیم، تکذیب دین و تکذیب اسلام است.» با توجه به سوءاستفاده خمینی از کلمه اسلام و مترادف کردن آن با ارتجاع و دیکتاتوری ولایت فقیه و بهره‌کشی، ما در نقطه مقابل او عمد داشتیم که بر محتوای واقعی و روح اصیل اسلام تأکید کنیم که ضد استبدادی و ضد استثماری و مبشر آزادی است. به این ترتیب خمینی را به لحاظ ایدئولوژیک خلع سلاح و دجالیت او را افشا می‌کردیم و او از همین به‌غایت می‌سوخت.

روپارویی با خمینی بر سر رفرا ند م

دجالیت دیگر خمینی این بود که شرکت‌کنندگان در رفرا ند م را بین رژیم سلطنتی و

۵- کتاب مجموعه گفتار پدرطالقانی (۳) سخنرانیهای عمومی صفحه ۲۹ تا ۴۷ (انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران - مرداد ۱۳۵۹ - تهران)



میلیونها نفر در بزرگداشت مصدق شرکت کردند

بیش از یک میلیون آزادبخواه پسر هزار مصدق در احمداباد گرد آمدند.

میلیونها نفر، امروز در مراسم بزرگداشت مصدق شرکت کردند. این مراسم در شهر احمداباد برگزار شد. در این مراسم، هزاران نفر شرکت کردند. این مراسم در شهر احمداباد برگزار شد.

جاده ممنوعه

جاده فریب را که بطرفه شده بود، امروز آزادبخواهان در راه احمداباد بستند. این مراسم در شهر احمداباد برگزار شد. در این مراسم، هزاران نفر شرکت کردند. این مراسم در شهر احمداباد برگزار شد.



چه کسی می‌توانست امروز همین بزرگداشت مصدق را در احمداباد برگزار کند؟

مردمان احمداباد در این مراسم شرکت کردند. این مراسم در شهر احمداباد برگزار شد. در این مراسم، هزاران نفر شرکت کردند. این مراسم در شهر احمداباد برگزار شد.

در حاشیه مراسم دیروز

در حاشیه مراسم دیروز، هزاران نفر شرکت کردند. این مراسم در شهر احمداباد برگزار شد. در این مراسم، هزاران نفر شرکت کردند. این مراسم در شهر احمداباد برگزار شد.

میلیونها نفر، امروز در مراسم بزرگداشت مصدق شرکت کردند. این مراسم در شهر احمداباد برگزار شد. در این مراسم، هزاران نفر شرکت کردند. این مراسم در شهر احمداباد برگزار شد.

جمهوری اسلامی مخیر می‌کرد. بنابراین در برابر تبلیغات شبانه‌روزی خمینی و دستجات چماقدار و «حزب‌اللهی» او که به تازگی میدان‌دار شده و در همه‌جا عربده می‌کشیدند «حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله»، مجاهدین بار دیگر در ۲۷ اسفند ۵۷ دربارهٔ «رفراندم و نحوه استقرار جمهوری اسلامی» اعلام کردند که:

اسلام و جمهوری اسلامی صرفنظر از هر پیشوند و پسوند، برای سازمانی که از آغاز حامل یک رسالت مکتبی بوده است، البته کمال مطلوب است. «مشروط بر این که آنچه به نام اسلام ارائه می‌کنیم، حقیقتاً اسلامی و به دور از هر شائبه شرک‌آمیز استبدادی و استعماری و استثماراری باشد. اسلامی پاک، مردمی و مبرا از جعلیات، زنگارها و رسوبات طبقاتی قرون و اعصار، و الا بدیهی است وجدانهای آگاه و انقلابی مسلمانان هرگز سوءاستفاده ارتجاعی از نام اسلام را روا نخواهند داشت».

در مورد شکل استقرار جمهوری اسلامی نیز:

«سوال مطروحه در رفراندم پیش‌بینی شده، تا آنجا که به نظرخواهی در مورد سرنوشت رژیم سلطنتی و بود و نبود آن مربوط می‌شود اساساً بی‌مورد و منتفی است... زیرا اگر به‌گورسپردن لاشهٔ سلطنت هنوز محل سؤال و تردید باشد معلوم نیست که به چه مجوزی و در کادر چه نظامی دولت مهندس بازرگان معرفی شده و به کار پرداخته است؟ البته اگر قبیل از روی کار آمدن دولت مهندس بازرگان چنین سؤال می‌شد، باز می‌شد محملی برای آن ساخت ولی اکنون مثل این است که کسی اول درب را باز کند و بعد اجازه ورود بگیرد! مگر خود آقا بارها و بارها در پاریس بر حقوق عموم طبقات و نیروهای مردم دایر بر حق انتخاب و اظهار نظر آزاد همگان، تأکید نکرده‌اند؟ پس چرا باید طوری عمل شود که انعکاس درستی نداشته و این شبهه را ایجاد کند که ما را فقط میان رژیم سلطنتی و جمهوری اسلامی مخیر کرده‌اند و لاغیر. آیا ما دوست داریم که بر فرض هم کسی با جمهوری اسلامی موافق نباشد، با دادن رأی مخالف به‌جانب رژیم طاغوتی سلطنتی گرویده و موافق آن قلمداد شود؟ یا این که معتقدیم که هر که با ما نیست ضد ما و علیه ماست؟ یا می‌خواهیم سایرین را وادار کنیم که از ترس سلطنت، به اکراه و اجبار به جمهوری اسلامی رأی بدهند؟... بنابراین به‌اعتقاد ما و بر حسب این قاعده روشن و صریح اسلامی که «هیچ‌گونه انتخاب و قرارداد و عقدی که در آن اجبار روا شده و از ابراز تمایل و اراده آزاد افراد و گروههای انسانی به نحوی از انحاء ممانعت شده باشد، معتبر و اصیل نیست»

همه جهانیان چشم انتظار
تجربه اسلامی ایران هستند

نظر مجاهدین در باره فراندوم وادامه انقلاب

★ ضد انقلاب با بهانه های «دفاع از
دین» و «ترس از سلطه کمونیسم و
شوروی» وارد معرکه میشود

نظر مجاهدین

سخنگوی سازمان مجاهدین در این باره گفت :
البته ما نیازی به این فراندوم نداشتیم ، چون بارها
مردم مبارز ایران طی اجتماعات و راهپیماییها و گردهمایی
های مختلف ، نظر خود را درباره طرد رژیم سلطنتی ابراز
داشتند و اما حالا که میخوانند بشکل همهپرسی عمومی
از مردم نظرخواهی کنند، بهتر بود نحوه فراندوم طوری
نباشد که از آن بوی اکراه و اجبار بیاید. و احیانا دشمنان
بتوانند دستاویزی برای نقشه های شوم خود پیدا کنند و در
جهان ما را انحصار طلب جلوه دهند.
امام خمینی در سخنان اخیرشان گفته اند که مردم آزادند
بهر حکومتی که می خواهند رای بدهند که جای خوشوقتی است.
سخنگوی سازمان مجاهدین ضمن اعلام این مطلب که
در همهپرسی فردا شرکت خواهند کرد ، گفت: مشخص بودن
محتوای جمهوری اسلامی ضروری بود ، چون مردم باید
نوع حکومتی را که بنیان رای میدهند ، بدانند و آگاهی
داشته باشند که دارای چه نوع ویژگی است ؟
ما از طریق مطبوعات و رسانههای دیگر گفتیم که
به جمهوری اسلامی رای خواهیم داد و برای ما هم محتوای
رژیم آینده کاملا و قویا مطرح می باشد.
برای مجاهدین این مسأله اهمیت دارد که آنچه بنام اسلام
ارائه می کنیم ، بدون هر شائبه ای و کاملا اسلامی باشد.

از دولت آقای مهندس بازرگان تقاضا می‌کنیم ترتیبی اتخاذ نمایند که امکان انتخاب آزاد هر شکل از حکومت برای هر فرد یا گروهی در نظرخواهی، وجود داشته باشد.» سپس در روز ۹ فروردین ۱۳۵۸ برگه‌های نظرسنجی در فرماندم جمهوری اسلامی منتشر شد.

در این برگه هرکس حق داشت به تغییر رژیم سابق و به «جمهوری اسلامی» آری یا نه بگوید. فقط در اثر فشارهایی که به خمینی وارد شده بود قبول کرده بود که در ادامه عبارت تغییر رژیم سابق به جمهوری اسلامی، در برگه‌های رأی وارد شود «که قانون اساسی آن از تصویب ملت خواهد گذشت». یعنی این که مؤسسان محتوای این جمهوری اسلامی را مشخص خواهد کرد.

در همین روز خمینی در قم گفت:

«فردا روز فرماندم است... روزی است که یا اسلام پیش می‌برد و یا روزی است که "آری"، اسلام است. و "نه" خلاف اسلام است. روزی است که "آری"، سرنوشت سعادت‌مند برای شما تهیه می‌کند و "نه" شما را برمی‌گرداند به حال اول.»

واضح است که منظورش بازگشت به سلطنت شاهنشاهی بود. مجاهدین هم بلادرنگ اعلام کردند:

«ما نیازی به این فرماندم نداشتیم... بهتر بود نحوه فرماندم طوری نباشد که از آن بوی اکراه و اجبار بیاید... مردم باید نوع حکومتی را که بدان رأی می‌دهند بدانند و آگاهی داشته باشند که دارای چه نوع ویژگی است...»

روز بعد در ۱۰ فروردین، همه‌پرسی مربوطه برگزار شد و روز ۱۱ فروردین تمدید شد. در مورد گروههای سیاسی که فرماندم را تحریم کردند و در آن شرکت نکردند، هنگام رأی‌دادن، از من سوال شد.

من جواب دادم: این گروهها حتما ایده و هدفهای مشخصی دارند که امیدواریم شکل و محتوای جمهوری اسلامی به‌صورتی باشد که خواستههای آنها را برآورده سازد. سوال شد بعضی از این گروهها معتقدند که چون از محتوای جمهوری اسلامی اطلاعی ندارند در فرماندم شرکت نمی‌کنند. نظر شما در این مورد چیست؟ آیا شما از محتوای جمهوری اسلامی اطلاع دارید؟

جواب من این بود که: طبق برنامه حداقل مجاهدین، حکومت باید محتوای ضد دیکتاتوری و ضد ارتجاعی و ضد استعماری داشته باشد
سؤال شد که اگر محتوای جمهوری اسلامی منطبق با حداقل سازمان شما نباشد و خود را ملزم به رعایت این برنامه نداند، سازمان شما چه برخوردی با حکومت خواهد داشت؟

جواب من این بود که دولت باید پاسخگو باشد و ما تا آخرین نفس برای تحقق خواسته‌هایمان مجاهدت می‌کنیم.

خمینی این دور از بازی را با برخورداری از حمایت توده‌های میلیونی مردم که هنوز او را در «ماه» می‌دیدند، برده بود و ما باید برای نبرد سیاسی و تک‌وپاتک‌های بعدی در مؤسسان آماده می‌شدیم. هنر ضد انقلابی خمینی در این بود که از همان روز ورود به تهران معطل نکرد و تا تنور مقبولیت اجتماعی‌اش گرم بود، نان جمهوری اسلامی خود را ولو به‌طور صوری و در تعارض با رژیم مدفون سلطنتی به آن چسباند. در پایان نظرپرسی، دولت بازرگان اعلام کرد که بیش از ۹۸ درصد از دارندگان حق رأی در فراندن شرکت کردند و بیش از ۹۷ درصد به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند. در این دوره از نبرد ما توانستیم مواضع و سنگرهایمان را در میان اقلیت آگاه تثبیت کنیم و نگذاریم خمینی سرضرب یکی از نیروهای اصلی انقلاب ضد سلطنتی را با تیر و حربۀ «کفر» از دور خارج کند.

اما در مورد مؤسسان، خمینی که نبض اوضاع را در دست داشت می‌دانست که با افت روزافزون مشروعیت حکومت آخوندی مواجه است و نخواهد توانست کارش را به‌سادگی فراندن جمهوری اسلامی، پیش ببرد. بنابراین از اساس چر زده، بی‌آبرویی را به‌جان خرید، منکر مؤسسان شد و به‌جایش چیزی به‌نام خیرگان را علم کرد که فقط ۷۵ نماینده داشت که باید به فوریت ضمن یک‌ماه قانون اساسی مورد نظر او را تدوین و تصویب می‌کردند.

مجاهدین در ۱۷ خرداد ۵۸ در بیانیه مبسوطی پیرامون «ضرورت تشکیل مجلس مؤسسان از طریق انتخابات عمومی سراسری» به مخالفت آشکار برخاستند و مفهوم «خیرگان» را به‌زیر علامت سوال بردند. در این بیانیه به یک سابقه تاریخی اشاره شده بود.

در نخستین مجلس مشروطه که نظامنامه یعنی قانون اساسی آن زمان را در سال ۱۲۸۵ شمسی تصویب کرد از ۶۰ نماینده تهران، ۳۲ نفر پیشه‌ور، ۱۰ نفر زمیندار و کشاورز، ۱۰ نفر بازرگان، ۴ نفر علما و طلاب و ۴ نفر هم شاهزادگان و قاجاریان بودند. در فهرست اسامی نمایندگان اصناف و بازار، «من جمله به یک سقطفروش، یک بنکدار، یک بلورفروش، یک معمار، یک بقال، یک سمسار، یک دلال، یک ساعت‌ساز، یک پلوپز، یک زرگر، یک یخدان‌ساز، یک خیاطباشی و... برمی‌خوریم».

در همین بیانیه خاطر نشان شده بود که حتی حکومت پهلوی در عمر ۵۷ ساله‌اش مجبور شد ۴ بار به صورت ظاهری هم که شده دست به تشکیل مؤسسان بزند، پس حالا بعد از انقلاب ضدسلطنتی چه شده است که ۷۲ سال بعد از مشروطه باید به خبرگان رضایت بدهیم؟ پس چه شد آن قول و قرارهای پیشین؟!

جبهه ضد ارتجاع

یادآوری می‌کنم که در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۸ که سالروز تولد دکتر مصدق بود، مجاهدین با جاما، جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران که دکتر سامی وزیر بهداری بازرگان ریاست آن را برعهده داشت، یک ائتلاف سیاسی را برای شرکت در انتخابات بعدی پایه‌گذاری کردند. این ائتلاف در قدم اول «مسلمانان ضد استبداد، ضد ارتجاع و ضد استعمار» را به اتحاد عمل فرامی‌خواند.

اینکه یک گروه مسلمان دیگر هم در آن زمان به خود جرأت بدهد که با مجاهدین به‌طور علنی و رسمی ائتلاف کند و به‌رغم خمینی از «فرخنده زادروز دکتر محمد مصدق پیشوای فقید نهضت ملی ایران» سخن بگوید، نشان از فروریختن خمینی داشت و واکنش جنون‌آمیز خمینی را برمی‌انگیخت. به‌همین خاطر چندروز بعد در اوایل خرداد، چنان‌که قبلاً گفتم، چند لگد محکم نثار ما و سایر جریان‌هایی کرد که سالروز تولد مصدق را بزرگ داشته بودند.

سپس در آستانه ۳۰ تیر ۱۳۵۸ جاما و مجاهدین و جنبش برای آزادی و سازمان اسلامی شورا، خاطره ۳۰ تیر و قیام درخشان خلقمان در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ را به‌طور مشترک گرامی داشتند.

همزمان در ۲۷ تیر این ۴ گروه باضافه «جنبش مسلمانان مبارز (حبیب‌الله پیمان) و مهندس سبحانی که در جلسات ما شرکت می‌کرد و در عین حال از نهضت آزادی بود، مشترکاً فهرست اسامی ۱۰ نفر را برای شرکت در انتخابات «مجلس بررسی قانون اساسی» در استان تهران منتشر کردند. واضح است که زیر ضرب خمینی برای به توافق رسیدن در مورد این لیست و توافق در مورد تک‌به‌تک کلمات آن دهها نشست و گفتگوهای طولانی و بحث و اقناع داشتیم. هر یک از آقایان هم خُلقیات و چه و خَم مخصوص به خود داشت که من باید همه را در نظر می‌گرفتم و رضایتشان جلب می‌شد. به همین خاطر هرچند که انصاف نبود، اما پذیرفتیم که از مجاهدین فقط یک کاندیدا در این لیست باشد تا سایرین انگیزه پیدا کنند!

همین ائتلاف در ۳۰ تیر به گردهمایی در میدان بهارستان فراخوان داد. وقتی بر سر آن چه مجاهدین می‌خواستند توافق حاصل نمی‌شد، سازمان مجاهدین خلق ایران بیانیه جداگانه خود را منتشر می‌کرد، از جمله در ۳۱ تیر اعلام کردیم: «آن قانون اساسی که می‌خواهد اساسی‌ترین و مهمترین اصول و روابط حاکم بر تمامی خلق را مشخص کند، تنها با اشتراک نمایندگان آن خلق قابل پی‌ریزی است و الا از اصالت، مشروعیت و حقانیت برخوردار نیست. پی‌ریزی چنین نظامنامه‌یی تنها بر عهده یک شورا یا مجلس تمام یک خلق است که گاه مؤسسان نیز نامیده می‌شود».

«بدون آزادی و احترام به اختیار و حریت بشری هیچ فضایی برای تداوم انقلاب و تکامل فرد و اجتماع باقی نمی‌ماند». «ایستادگی و مقاومت در برابر اردوی راست... در قدم اول تنها و تنها با هماهنگی و عملکرد متحد جناح انقلابی و رادیکال و ترقیخواه مسلمان امکان‌پذیر است و این هم چیزی است که در چارچوبهایی نظیر همین مسأله انتخابات میسر است» و «جریان افشای ماهیت ریاکارانه و انحصارطلبانه مدعیان کاذب اسلام و مردم را نیز، تسریع خواهد نمود» (مجاهدین خلق ایران ۳۰ تیر ۱۳۵۸).

به فهرست برخی اعتراضات ما و متحدانمان در آن روزگار و اطلاعیه‌هایی که به‌طور مشترک از سوی جنبش برای آزادی _ جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران جاما - جنبش مسلمانان مبارز - سازمان اسلامی شورا و سازمان مجاهدین خلق ایران صادر شده است، توجه کنید:

۱۱ مرداد ۵۸: «تلاشهای سیستماتیک در جهت از بین بردن آزادی تبلیغاتی انتخابات»: «علیرغم ارائه نمونه‌ها و مدارک از طرف گروههای مترقی شرکت‌کننده در انتخابات دایر بر تضییقات تبلیغاتی و ضرب و جرح افراد و از بین بردن اوراق و پوسترهای تبلیغاتی گروههای مذکور، عملاً هیچ نوع ممانعتی از طرف مقامات مسئول از گروههای فشار و مرتجعین که به‌طور سیستماتیک و برنامه‌ریزی شده و با شیوه‌های ضدانقلابی فضای آزادی را از بین می‌برند، تاکنون صورت نگرفته است.

درحالی‌که انقلاب خونبار مردم قهرمان ما اولین تجربیات دموکراسی را پشت سر می‌گذارد، بیم آن می‌رود که لحظه‌یی غفلت، نهال نارس آزادی را به دست تندباد ارتجاع ریشه‌کن نماید».

۱۲ مرداد ۵۸: «موارد نقض آزادی انتخابات خیلی زیاد است که در اولین فرصت به اطلاع ملت ایران خواهیم رساند»

۱۳ مرداد ۵۸:

«اعتراض به تقلبات گسترده در انتخابات: با کمال تاسف گروهها و سازمانهای امضاکننده اطلاعیه حاضر اعتراض اکید خود را مبنی بر تقلبات گسترده که به‌وفور در بسیاری از حوزه‌های انتخاباتی تهران رواج داشت، به اطلاع عموم مردم شریف تهران می‌رسانند. تقلباتی که از اعمال نفوذ و تحمیل یک صورت اسامی مشخص تحت نام امام و ممانعت از رای دادن به نامزدهای مطلوب، تا ضرب و جرح و دستگیری هواداران ما و تقلب در صندوقها و قرائت آراء و حتی دستگیری بازرسان وزارت کشور و غیره، گسترش داشته و مدارک مستند آن به وزارت کشور تسلیم شده است. مدارکی که به‌امضای بازرسان خود این وزارتخانه نیز رسیده و هر وجدان منصف و بی‌طرفی را به مخدوش‌بودن آرای حوزه‌های مذکور واقف می‌سازد. اکنون با جلب نظر مقامات مسئول خواستار رسیدگی فوری به موارد فوق گردیده و تامین حقوق آزادیخواهانه سیاسی و اجتماعی مردم قهرمانانمان را تقاضا می‌کنیم»

۱۷ مرداد ۵۸: نامه مشترک به خمینی:

«گروههای امضاکننده نامه حاضر در پاسخ به دعوت شما مبنی بر شرکت در انتخابات مجلس برای قانون اساسی، فعالانه در انتخابات مزبور شرکت کرده و به معرفی کاندیدا نیز اقدام نمودند. این درحالی بود که فشارها و محدودیتهای بسیاری که متأسفانه هنوز هم مستقیم و غیرمستقیم تحت نام شما اعمال می‌شود، کمتر امیدی در جهت تاثیرگذاری انقلابی برای ما

برجا گذاشته بود. به همین دلیل نتوانستیم بسیاری از هواداران خود را به شرکت در انتخابات قانع کنیم. آنها بر این عقیده بودند که شرکت ما در جو موجود، مفید هیچ فایده‌یی نخواهد بود».

«مسأله اساسی برای طرفداران ما این است که حزب برنده انتخابات که چندماه از تأسیس آن نیز بیشتر نمی‌گذرد، چگونه می‌تواند بدون اینکه همه چیز خود را به شما منتسب سازد در اکثر نقاط کشور حائز اکثریت آراء گردد و آیا این استفاده شایسته‌یی از خون دهها هزار شهید انقلاب ایران که در اعتماد عمومی به شخص آن حضرت منعکس گردیده است محسوب می‌شود؟ وانگهی در شرایطی که وزرا و معاونین آن به خاطر مسئولیتهای اجرایی خود از نامزدی مجلس محرومند، چگونه اعضای شورای انقلاب که هم‌اکنون در دولت نیز ادغام شده است می‌توانند به‌رغم مسئولیتهای و اقتدارات گسترده خود راهی مجلس شوند؟ از همه اینها ناراحت‌کننده‌تر این بود که علیرغم تکذیبهای مکرر رادیو در روز انتخابات، قویاً در روزهای قبل از انتخابات شایع کرده بودند که شخص آن حضرت فهرست به‌خصوصی را امضا کرده‌اید که قابل انتشار نیز هست.

مجموعه این دخالتها و محدودیتهای هم‌اکنون ما را با مجلسی مواجه ساخته است که به‌جز شمار قلیلی از علما و افراد شرکت‌کننده در آن، به‌راستی فاقد نمایندگان طرز تفکر انقلابی نسل جوان و روشنفکر مسلمان است. مجلسی که طبعاً نخواهد توانست چنان که باید به حیاتی‌ترین خواسته‌های توده انقلابی مسلمان در چارچوب تدوین یک قانون اساسی و مردمی پاسخ دهد.»

«از این رو وظیفه خود دیدیم که مهمترین اصول و مواضعی را که بایستی در قانون اساسی آینده گنجانیده شود و در برنامه حداقل همه گروه‌های امضاکننده حاضر از مدت‌ها پیش عنوان شده است تحت موارد ذیل به اطلاع آن حضرت برسانیم.»

۱- تاکید و تصریح بر محتوای ضداستبدادی و ضداستعماری جمهوری اسلامی...

۲- فرم حکومتی دولت اسلامی نظام شورایی است. شوراها در تمامی دوایر و قسمتهای مملکت بایستی عهده‌دار مسئولیتهای مختلف گردند...

۳- مبنای ارزش و حق بهره‌وری و تصرف در نظام جمهوری اسلامی، تنها و تنها کار است...

۴- زمین و محصول از آن کسی است که کار کرده و کشته است.

۵- کارگران و دهقانان ایران باید از هرگونه مالیات و پرداختهای دولتی معاف بوده و از بیمه و

اعتراضهای جدید علیه انتخابات مجلس خبرگان

در چند شهر مردم
راه پیمانی کردند
و ادارات استان
چهار معال و
بختیاری تعطیل
شد

۱۲ صفحه
شماره ۱۶ مرداد ماه ۱۳۵۸ - شماره ۱۰۹۲۲ شماره ۱۵

اطلاعات
و اخراج

شماره ۲ و ۳ در صفحات

نامه سرگشاده ۵ گروه مسلمان به امام درباره انتخابات

گروه مؤلف مسلمان
۱۲ پیشنهاد درباره قانون
اساسی را تقدیم امام
کردند



۱- تأکید و تصریح بر محتوای حد استناد
استعماری جمهوری اسلامی که بارها مورد تأکید از
تزارگرفته و طعنا راهگشای حصول جامعهای قار
گروه بهره‌رکنی و استعمار خواهد بود.
۲- فر فر حکومتی دولت اسلامی تمام حورا
خوراها در تمام دواپس و قسمت‌های مملکت پایستی
مسئولیت‌های مختلف گردند. بر همین اساس امور د
منطقه بایشی بدون هیچ محدودیت تماماً بوسیله
محلی مردم همان منطقه و ناحیه اداره شده و
همه شای ارزاق و حق برخوردی و تصرف
جمهوری اسلامی تنها و تنها کانت ولایت.
۳- زمین و محصول از آن کسی است که
کشته است.
۴- کارگران و دهقانان ایران از هرگونه
تبعات دولت معالی بوده و از بیعت و بیعت

نامه سرگشاده ۵ سازمان سیاسی

داشت. اعمال بر رویه‌ای که مبارک آن طی قریب بیست
دوستان فخر شکایت به مسئولین امر تسلیم شده و چنانچه
بنا بر این آمانت‌ها تا در ملاقات حضوری بنود آن حضرت
تقدیم داریم.
مسئله اساسی برای طرفداران ما اینست که حزب بر
انتخابات که چند ماه از تأسیس آن نیز بیشتر نمیگردد
چگونه میتواند بدون اینکه همه چیز خود را به خط
سازد مرا اکثر نقاط کشور اکثریت آرام گرد و آن
استانده شایسته‌ای از خون دهنده هزار شهید انقلاب ایران
بر افتاد عمومی به نفس آن حضرت منکس گردیده
محمود میبود ؟ وانگهی در شرایطی که وزرا و معاونین آن
بناظر مسئولیت‌های اجرایی خود از نامردی مجلس معرومانند
چگونه اعضاء شورای انقلاب که هم‌اکنون در دولت نیز اتمام
شده است می‌توانند برقم مسئولیت‌ها و اقتضات گسترده خود
راهی مجلس شوند.
از همه اینها بارز است که کمترین بود که علیرغم
تکلیب های بکر رابع در روز انتخابات ؛ قوت در روزهای
قبل از انتخابات شایع کرده بودند که نفس آن حضرت
فهرست بخصوصی را آماده کرده‌اید که قابل انتشار نیست.
مجموعه این سخنانها و محدودیتها و خاکشون بارز
یا مجلس مواضع ماضی‌شما که بیخ‌شمار قبلی از طحا و افرا
شرکت‌کننده فرآن ، براساس فایده ناپسندگان طرز تفکر انقلابی
نسل جوان و روشنفکر مسلمان است. مجلسی که طعنا نخواهد
توانست چنانکه باید به حیاتی‌ترین خواستهای توده انقلاب
مسلمان در چهار چوب تدوین یک قانون اساسی اسلامی و در زمین
پایخ دهد.
حضرت امام
استما داریم گمان نریزید که اعضاءکنندگان نامه
حاضر که بابت درجه پسر نوبت و حیثیت انقلاب و مکتب و
شخص خود طعنا علق می‌روند از این مطالب خدای ناکرده
قصد کارکنی و تلاشی جویی در برابر عدم انتخاب خود

۵ سازمان سیاسی جنبش ، جنبش مسلمانان مبارز ، جنبش
انقلابی مردم مسلمان ایران (چما) سازمان اسلامی خورا
(ماتن) ، سازمان مجاهدین خلق ایران طی نامه‌ای سرگشاده
به امام خمینی طعنا نظری خورا در مورد انتخابات چنانچه
ایشان رسانده‌اند .
جن نامه سرگشاده چنین است :
بسم الله الرحمن الرحیم
حضرت آیتالله امام خمینی
مبنی بر شرکت در انتخابات مجلس بررسی قانون اساسی ،
فدایه در انتخابات بر روی شرکت کرده و بهر می کاندیدا نیز
انجام نوبتند این در حالی بود که فشارها و محدودیت‌های
بسیاری که متأسفانه هنوزهم مستقیم و غیر مستقیم تحت نام
دعا اعمال می‌شود کمتر ایدید در جهت تأثیرگذاری انقلابی
برای ما برجا گذاشته بود. همین فایده ناپسندیم بسیاری از
خودداران خورا بر شرکت در انتخابات قانع گیم . آنها فرآن
عشیه بودند که شرکت ما در جو موجود علیه هیچ فایده‌ای
نخواهد بود .
اگر چه ما همیشه بر این عقیده بودیم که نظریه
دعا فراتر از وابستگی به جمعیت و حزب بخصوصی بوده و
معلق به فرد فرد اعضاء ملت ایران است ؛ با این همه در جریان
انتخابات با طعنا مخالف‌های طرفداری گشوده احزاب و
جامعهای بخصوصی بودیم که به انحاء طرز توده مردم را تحت
نام دعا بر ای دارن به فرشی و ابی‌شده که در واقع امر
انتخابات را به انتخابات تبدیل می‌نمود. این مخالف‌ها که در
چند مورد با چنان وضوح صورت گرفت که از راه صدق‌های
مربوط تا به اعتراضی بازرگان با بخل اعلام گردید ، از راه
کردن اوراق کثیفی بازرگان تا رای ندوس غیرمجاز و
ممانعت آزادی ابدن به نام‌های مورد نظر تا دستکاری در
تعداد اوراق نظر ، فشار آرام و اطلاع‌گشایی

بهداشت و تحصیل رایگان بهره‌مند باشند.

۶- زنان به لحاظ سیاسی و اقتصادی با مردان متساوی‌الحقوقند.

۷- تا مرز قیام مسلحانه آزادی همه احزاب، جمعیتها و مطبوعات کاملاً تأمین و محاکمات احتمالی آنها در حضور هیأت منصفه انجام می‌شود...

۸- هر نوع شکنجه، به هر اسم و به هر عنوان مطلقاً ممنوع است.

۹- جز در مورد جرایم شغلی ویژه نظامی ارتشیان، هرگونه دادرسی در عهده دادگستری است و صلاحیت قضاییه را هیچ چیز دیگر محدود نخواهد ساخت.

۱۰- حقوق حقه ملیتها مبنی بر تعیین و اداره امور داخلی خود در چارچوب وحدت و تمامیت تجزیه ناپذیر جمهوری اسلامی محفوظ و از هر جهت به آنها اعاده خواهد شد.

۱۱- ارتش... در درون مرزهای ایران از هرگونه درگیری ممنوع شود.

در مورد فرهنگ، سیاست خارجی، دفاع از حقوق کارگران، رادیو و تلویزیون و محافظت از تولیدات و بازار ملی نیز هریک از گروههای امضاکننده، نقطه‌نظرهای مشخصی دارند که انشاءالله حضوراً معروض خواهد گردید».

«منجمله مبرمترین مسأله کنونی صحنه سیاست کشور، مسأله ملیتها و مناطق کردستان، گنبد، بلوچستان و خوزستان است که متأسفانه تاکنون کمتر درایتی در دستگاههای مسئول رسیدگی به این قضایا دیده‌ایم...»

به شهادت تمام تاریخ این مسائل هیچگاه با دخالت ارتش و به‌قید خونریزی قابل حل نیست. وانگهی کدام ارتش است که درعین خونریزی و کشتار مردم بی‌پناه باز هم از مشروعیت برخوردار باشد؟ حال این‌که اگر با یک دیدگاه واقع‌گرایانه مردمی و انقلابی و اسلامی به مسأله ملیتها نگریسته شود، مشکل را می‌توان بدون کمترین دخالت ارتش و قوای قهریه به‌جانب حل سوق داد. راه‌حلی در قالب تمامیت ارضی خدشه‌ناپذیر جمهوری اسلامی و عاری از هر صبغه تجزیه‌طلبانه، که بی‌تردید تمام نیروهای انقلابی نیز در مسیر آن به هرگونه کمک و همکاری آمادگی خواهند داشت.

با احترام

جنبش - جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران (جاما) جنبش مسلمانان مبارز - سازمان اسلامی

شورا- سازمان مجاهدین خلق ایران- ۱۷ مرداد ۵۸». (۶)

اما خمینی، درست مثل انتخابات مجلس شورای ملی، نگذاشت که از هیچ کجای کشور حتی پای یک مجاهد خلق به این مجلس برسد. از این که در داخل همین مجلس بساطی را که او می‌خواست برهم بریزیم و درهم بشکنیم، به شدت واهمه داشت. چنان که در فصلهای قبل گفتم، در تیرماه ۵۸ پس از اینکه پدر طالقانی را نامزد ریاست جمهوری کردیم. اعلام جنگ غیررسمی خمینی به مجاهدین با نواری به صدای خودش صورت گرفته بود و هیچ روزی نبود که زخمی و مجروح و مضروب و مصدوم و حمله به‌دفا تر و ستادهایمان در نقاط مختلف نداشته باشیم. تحریکات و اذیت و آزار و حملات برای بیرون کردن ما از دفتر مرکزی مان در ساختمان بنیاد علوی در خیابان مصدق هم جای خود را داشت. همزمان دادستان ارتجاع هم به سفارش شخص خمینی پرونده جاسوسی برای سعادت‌ی ترتیب داده بود و آن را علیه ما علم می‌کرد. چنان که در اطلاعیه ۱۵ تیر ۵۸ مجاهدین تحت عنوان «تحریکات گسترده بر علیه مجاهدین» آمده است، پاسداران به‌بهانه تیراندازی به مقرشان از سوی مجاهدین نیمه‌شب به دفتر مجاهدین حمله می‌کنند و خواستار اعدام سعادت‌ی می‌شوند. بسیاری را مجروح می‌کنند و پس از تصرف محل، به رسم همیشگی به «کشف وسایل فساد و فحشا» با صحنه‌سازیهایی بسیار وقیحانه و مبتذل نایل می‌شوند! صبح روز بعد «امت همیشه در صحنه» فرا می‌رسند و یک تظاهرات مصنوعی علیه «مفسدین فی الارض» با عکسبرداری و فیلمبرداری خبرنگاران «شیر پاک خورده» از وسایل فحشا و فساد، ترتیب داده می‌شود. هم‌چنان که خمینی در نوار صوتی گفته بود، به‌شدت در قم شایع می‌شود که خرمنها و سیلوها را مجاهدین آتش می‌زنند. هم‌زمان در اصفهان شایع می‌شود که قسمتی از ذوب آهن را مجاهدین آتش زدند و پلاکاردهای مربوط به میلاد امام زمان را مجاهدین پاره می‌کنند. مجاهدین در اطلاعیه خود با لحنی بسیار محترمانه به خمینی می‌نویسند: «گزارشات و تحلیلهای ما نشان می‌دهد که در مرحله کنونی، هدف تمامی این توطئه‌ها، وادار کردن ما به سکوت، به‌ویژه در مقابل مسأله خطیر و سرنوشت‌ساز قانون اساسی است....»

۶- مجموعه اعلامیه‌ها و موضعگیریهایی سیاسی مجاهدین خلق ایران (۱)- انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران- تهران ۱۳۵۹

در چنین فضایی انتخابات خبرگان در ۱۲ مرداد ۱۳۵۸ در حالی که حملات هر روزه به دفتر ما در سراسر کشور جریان داشت برگزار گردید و با لشکرکشی به کردستان و تیربارانهای آنجا تکمیل شد. خبرگان خمینی در روز ۲۸ مرداد شروع به کار کرد که همزمان با لشکرکشی به کردستان و سرکوب پیشمرگان و نیروهای سیاسی به ویژه حزب دموکرات بود.

من با ۲۹۷ هزار رأی در تهران نفر دوازدهم شدم. اعتراضهایمان به تیراندازیها و تهاجمات و درگیریها و تقلبات هم هیچ اثری بر روی خمینی نداشت. او که در «زیر درخت سیب» خود را از جهات مختلف از هرگونه شایبه قدرت طلبی مبرا نشان می داد، تصمیم خود را برای به کرسی نشاندن سلطنت و ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی به هر قیمت گرفته بود. اما کار خبرگان به جای یک ماه که مدت اعتبار قانونی نمایندگان آن بود سه ماه به درازا کشید و در ۲۴ آبان دست پخت خود را بر اساس اصل ولایت فقیه به خمینی تحویل داد که در ۱۲ آذر همان سال ۵۸ در رفراندمی دیگر به کرسی نشانده شد.

پس از تشکیل خبرگان خمینی، پدر طالقانی فقط سه هفته در قید حیات بود و در روز ۱۹ شهریور جان به جان آفرین تسلیم کرد. به راستی که در آن سه هفته به شدت تحت فشار و در معرض جنگ اعصاب خردکننده بود.

پدر طالقانی با ۲ میلیون و ۱۷ هزار رأی که همین رژیم برای او در انتخابات مجلس خبرگان بررسی قانون اساسی اعلام کرده بود، نماینده اول استان تهران و تمام ایران بود. علی القاعده پدر طالقانی باید ریاست این مجلس را بر عهده می گرفت. اما خمینی خوب می دانست که در این صورت به خواسته خود نخواهد رسید. از این رو از همه سو فشار را بر پدر می افزود. خمینی حتی منتظری را در مسند ریاست خبرگان نپسندید و بهشتی را می خواست که خط او را هم چنان که بعداً در مورد لایحه ضد انسانی قصاص در مقام ریاست قوه قضاییه پیش برد، در خبرگان هم نکته به نکته پیش ببرد و «ولایت فقیه» و «امامت امت» را درباره خمینی از تصویب بگذرانند. تیغ کشان و لومپنهای نظام هم در جایگاه تماشاچیان پیوسته آماده بودند تا با قمه و چاقو و با هوچیگری و شانتاژ و تهدید و فحاشی هر کس را که قدم چپ بردارد و به بهشتی چپ نگاه کند، بجای خود بنشانند. تلویزیون رژیم - گزارش از مجلس خبرگان:

«مقدم مراغه‌ای: «اسلام با قدرتی که دارد و آیات آن را در انقلاب اخیر دیده‌ایم، نیازی به قانون اساسی ندارد، اکثریت ملت ایران مسلمانند. ما اگر اصول دین اسلام را در قانون اساسی بیاوریم، خدمتی نکرده‌ایم.»

بهشتی: «اجازه می‌خواهم که پاشم بیایم آنجا.»

تلویزیون رژیم: آیت‌الله دکتر بهشتی، پرورش یافته فقه و حقوق اسلامی، و از شاگردان مکتب امام خمینی، هوشمندانه، دیدگاه‌های مخالفان را در مجلس به دقت زیر نظر دارد. بهشتی: آقای مراغه‌ای، صحیح می‌گید، اسلام، نیازی به این که قانون اساسی پشتوانه آن باشد، ندارد. این مطلبتان مورد قبوله. اما آن چه ما کردیم این نبود، و آنچه ما می‌کنیم این نیست. ما اگر از اول تا این جا کوشیده‌ایم، مبانی اسلام را تو قانون اساسی بیاریم، به خاطر نیاز آن طرف نیست، به خاطر نیاز این طرفه. قانون اساسی یک ملت و یک جامعه مسلمان و یک انقلاب اسلامی، قانون اساسی چنین جامعه و چنین انقلابی بدان نیاز دارد که متکی به معارف اسلامی باشد. آیا هیچ وجدان سالمی می‌تونه این را نفی کنه، یا حتی در آن تردید کنه؟

بهشتی: اصل ۵، لطفاً با دقت عنایت بفرمایید. «در زمان غیبت حضرت ولیعصر عج در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت برعهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند». لطفاً گلدانها برای گرفتن رای ببرید...»

بهشتی. کل آراء حاضر ۶۵ نفر شمردیم. موافق ۵۳ نفر مخالف ۸ نفر ممتنع ۴ نفر. اصل پنجم تصویب شد.»

عکس تاریخی آیت‌الله طالقانی در این مجلس به تنهایی گویای همه چیز است. پدر طالقانی که عار داشت بر صندلیهای چنین مجلسی بنشیند، مغموم و محزون، کفش ازپای کنده و عصا بردست بر روی زمین می‌نشست و این خود گویاترین زبان آن ۲ میلیون و ۱۷ هزار نفری بود که تنها در تهران به او رأی داده بودند:

پدر طالقانی: «صدها بار من گفتم مسأله شورا از اساسی‌ترین مسأله اسلامی است. حتی به پیغمبرش با اون عظمت می‌گوید با این مردم مشورت کن به اینها شخصیت بده. بدانند که مسئولیت دارند. متکی به شخص رهبر نباشند. ولی نه این که نکردند، می‌دانم چرا نکردند. هنوز هم در مجلس خبرگان بحث می‌کنند، در این اصل اساسی قرآن که به چه صورت پیاده بشود.»

باید، شاید، یا این که می‌توانند... نه، این اصل اسلامیست. علی می‌فرمود:
 «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ» هر که استبداد کند در کارهای خود هلاک می‌شود. چرا نمی‌شود؟
 نمی‌دانم؟ یعنی گروه‌هایی، افرادی دست‌اندرکار. شاید این طور تشخیص بدهند اگر شورا باشد
 دیگر ما چکاره هستیم؟ شما هیچ، بروید دنبال کارتان! (سخنرانی پدر طالقانی در آخرین خطبه
 در زندان‌هاش در بهشت زهرا دوازده روز قبل از وفات - ۱۷ شهریور ۵۸).

من یکبار عصبانیت و جوش و خروش او را به چشم دیده و از حالت پدر به خاطر فشاری
 که به قلبش می‌آمد، نگران شدم و می‌فهمیدم که در این طور مواقع چه حالتی پیدا
 می‌کند. در اردیبهشت ۵۸، چندی پس از بازگشت ایشان از قم در پی تعطیل دفاتر که در
 فصول قبل از آن صحبت کردیم، روزی با برادرانمان مهدی ابریشمچی و عباس داوری
 به دیدار ایشان رفتیم. عزت سبحانی هم که در کابینه بازرگان نقش وزیر ارشد داشت و
 با او بحث و گفتگوهای بسیار داشتیم، وقتی شنید خدمت آقای طالقانی می‌رویم، گفت
 من هم با شما می‌ایم چون بعد از بازگشت آقا به تهران ایشان را ندیده‌ام. این مهندس
 سبحانی البته آن مهندس که ۷ سال پیش از آن من در اقامت یک هفته‌ای خود در
 زندان قزل‌قلعه دیده بودم نبود و دچار یک دگردیسی و استحاله ارتجاعی شده بود. در
 سال ۵۰ او را به خاطر حمایت از مجاهدین گرفته بودند و من او را در قزل‌قلعه دیدم.
 با ارادت چشمگیر نسبت به مجاهدین. روزی هم که به دادرسی ارتش می‌رفت، نامه
 ریزنویسی برای این که به برادر بنیانگذارمان سعید محسن بدهد در جیبش گذاشتم که
 لورفت و اسباب دردسر شد. اما حالا بعد از رسیدن به حاکمیت، حتی با خود مهندس
 بازرگان هم زاویه زیادی پیدا کرده بود و گاه حرف‌های بی‌مقدار و خنده‌داری می‌زد. از
 قبیل این که حزب جمهوری اسلامی و جماعت خمینی درست است که مستبد هستند
 اما مانند بلشویکها در مقابل منشویکها هستند... و این‌ها هستند که انقلاب را پیش
 می‌برند و انقلابی هستند!!

در حال ما آن روز از این که آقای مهندس سبحانی هم ما را در خدمت پدر طالقانی
 همراهی می‌کند خوشحال بودیم و انتظار یاری داشتیم. اما وقتی نزد آقای طالقانی
 رسیدیم، هنوز چای اول را نخورده بودیم که سبحانی با پرخاش، به حسابرسی از پدر
 پرداخت و گفت: خُب آقا، بگویید ببینیم این مدت کجا بودید و چرا رفتید و این چه کاری

نظرگاههای آیتاله طالقانی در باره حکومت اسلامی

مارهبران اسلامی داعیه حکومت ندارند

بازرگان در مراسم یادبود دانشگاه گفت :

طالقانی نگران قانون اساسی بود

شیرنومین نامه خود به آیتالله منتظری :

سید احمد خمینی خواستار روشن شدن حدود ولایت فقیه شد

مجله کیمیا



۲۸ مرداد، روز تشکیل
مجلس خبرگان اعلام شد

ابوالحسن بنی صدر :

ولایت فقیه ، اکنون عملا وجود دارد

* شورای نگهبان قانون اساسی ، کاری را
که یک فقیه باید انجام دهد بطور جمعی
انجام می دهد .
* قانون اساسی پیشنهادی غربی نیست .
* اگر بگوئیم قانون اساسی ریشه غربی
دارد باید بگوئیم جمهوری هم غربی است

مسائل و پرسشهای مختلف درباره پیش نویس قانون
اساسی در میزگردی که بریتش با شرکت ابوالحسن بنی صدر ،
دکتر نورعلی نایبده ، سرپرست سازمان وفاق ، دکتر رضی مصطفی
وزیر فرهنگ و آموزش عالی و سلاطین تشکیل شد مورد
بحث و تبادل نظر قرار گرفت .
نویسنده می گوید که در حین این استیضاحات واقع در ابتدای
خبرها بان آیینگی تشکیل شده ابتدا دکتر ابوالحسن بنی صدر
در خصوص پیش نویس قانون اساسی گفت : قانون اساسی
حفاظت و گسترش از تابعی بیستاست . سالیانه اساس
استقرار قانون در جامعه باشد . بعد تا همین هدفهای اساسی
جامعه توسط قانون اساسی ایجاد امنیت پایمانی تا همین

مروزی بر تاریخ جهان و نوع
جهان اتفاق می افتد . این
کشورهای غربی مترقی که
شده اند ، بازم میان سران
مهم بودمانند ، احزاب و
«اتحادیه رادیکال» گفت و
گفتند و با نام سرور که با نظر

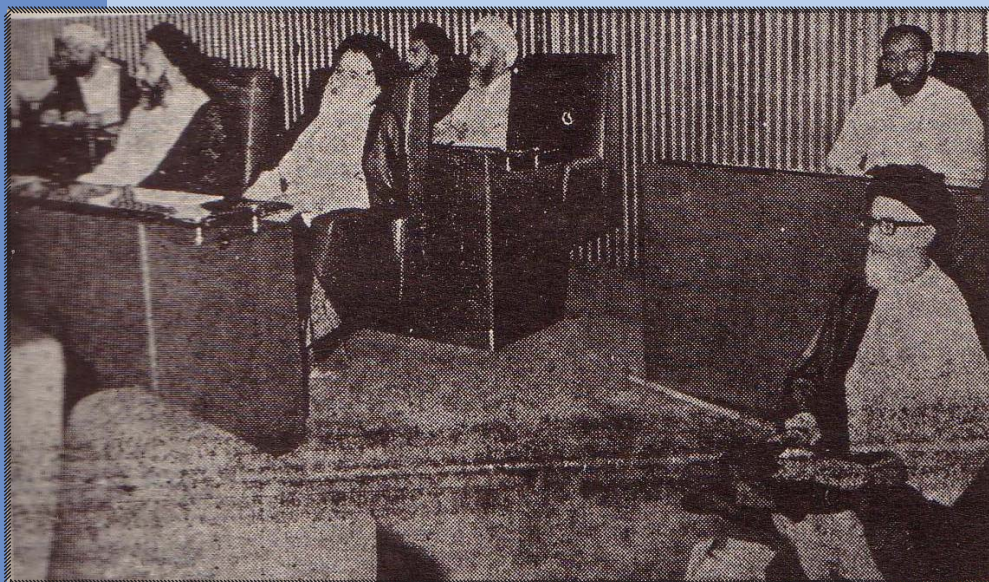
بود که کردید و به ما هم نگفتید...؟(نقل به مضمون).

پس از یکی دو دقیقه که این بحث جریان پیدا کرد، من دیدم که پدر طالقانی به طرز غیرمعمول سرخ و برافروخته شد و با عصبانیت فوق العاده به او گفت: نگذارید دهان من باز شود و بگویم آن چه را نباید بگویم. من سید جوشی هستم. نگذار دیوانه شوم... مگر من نمی دانم که اگر هنوز شماها و آنهایی که توی آن شورای انقلاب هستید کمی مراعات می کنید، بخاطر ۴ تا سلاحی است که در دست این بچه هاست و الا اگر اینها نبودند و نمی ترسیدید هیچ خدایی را بنده نبودید و این آقایان دمار از روزگار این مردم بدبخت در می آوردند... (نقل به مضمون)

هر لحظه که می گذشت رنگ پدر طالقانی سرختر می شد و مانند آتشفشان حرفهایی به عزت سحابی و شورای ارتجاع خمینی می زد که ما تا آن روز نشنیده بودیم و در همان جا فهمیدیم که ایشان، نخستین رئیس شورای انقلاب بوده، اما آن را ترک کرده و بهشتی کار را به دست گرفته است.

عجبا که تا آن روز فکر می کردیم بحث و جدلهای عزت سحابی با ما درونی و دوستانه است و حالا پیش آقای طالقانی و در مجلس خصوصی در طرف ماست و غمخوار و موید پدر است تا در برابر خمینی بیشتر بایستد و از این که پدر دفاتر خود را به عنوان اعتراض تعطیل کرده و امتیاز تشکیل شوراها را هم از خمینی گرفته قدردانی و تجلیل خواهد کرد. اما در عمل دیدیم که عزت سحابی خودش یک پا مدعی آقای طالقانی است. خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم...

وقتی منقلب شدن پدر را به آن صورت دیدم، دیگر بحث سیاسی یادم رفت. نمی دانم چه گفتم یا چه کردم ولی بیهوده سعی کردم با انداختن خودم به وسط این بحث، حالت پدر به وضع اول برگردد. از حق نگذریم سحابی هم دست و پایش را جمع کرد و قدری معقولتر شد. بعد هم پاکت سیگار آقا را که همه اش را کشیده و خالی شده بود برداشتم و گفتم، آقا پس سهمیه ما چه می شود؟! شما که همه را کشیدید و برای ما چیزی باقی نماند، از یتیم نوازی شما به دور است!! حرفش را قطع کرد و گفت: سیگار آن بالا پشت قفسه کتابخانه است، بلند شوید بیاورید، هم برای خودتان، هم برای من... عرض کردم: اطاعت. اما شما امروز به اندازه کافی علاوه بر سیگار، از دست ما و از دست



هشدار آیت الله طالقانی :

اگر محیط کنونی پیش برود مستبدین مسلط خواهند شد



آیت الله طالقانی

به اسم اسلام
همدیگر را نکوبید
و تفتیش عقاید
نکنید

اطلاعات

۱۲ صفحه

پنجشنبه ۲۵ مرداد ماه ۱۳۵۸ - شماره ۱۵۹۳۰ - شماره ۱۵ ریال

میخواستم گریه

کنم بحال ملتیکه

یگانگیش تبدیل

به خصومت و

جبهه گیری می -

شود در صفحه ۱۲

رحمان اسلام

این آقای سحابی کشیده‌اید، امروز بس تان است. برای شما آب می‌آورم و سیگار شما را خودم می‌کشم...

وقتی لیوان آب را تقدیمش کردم و خواهش کردم بنوشد، از نگاه پرمهرش پیدابود که عصبانیتش قدری فروکش کرده است. بعد هم موضوع صحبت را به کلی عوض کردیم و نیم‌ساعت بعد همراه با آقای مهندس سحابی رفع زحمت کردیم تا آقای طالقانی روح راستین انقلاب ضدسلطنتی، با ۴۰ سال رنج و زندان و تبعید و بدتر از همه، بن‌بست و جنگ اعصاب فرساینده روزگار خمینی لعین، نفسی به‌راحتی بکشد. هرچند که می‌دانستم بعد از ما عده دیگری به ملاقات پدر خواهند رفت که چه بسا بهتر از ما نباشند.

اما در روز ۱۹ شهریور سال ۵۸، پس از درگذشت نابهنگام پدر که ایران یکپارچه در سوگ او فرورفت، همگان بزرگترین تشییع تاریخ ایران را به چشم دیدند. وقتی پیکرش را به بهشت‌زها بردند، می‌خواستیم آن‌جا باشیم. با یک تیم از برادرانمان در چند خودرو ۶ساعت تلاش کردیم که از کوچه و پس‌کوچه‌ها خودمان را به بهشت‌زها برسانیم، اما همه راهها بسته بود. در تمام خیابانها و کوچه‌های جنوب شهر، درها باز و مردم به‌صورت خودجوش برای کاستن از فشار ترافیک و گرد و غبار و گرما در همه جا آب و یا گلاب می‌پاشیدند. پدر طالقانی بود که بی‌دریغ در باره «استبداد زیر پرده دین» هشدار می‌داد و بساط خمینی را درهم می‌پیچید.

«می‌دانید بچه‌ها ما یتیم شدیم، بی‌پدر، بی‌زره و بی‌سپر، حالا معلم، رهبر و فرمانده ما به‌خاک افتاده و به خدا پیوسته.

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا وَإِنَّا نَدُودُهُمْ مَا بَدَأَ اللَّهُ إِيمَانَهُمْ كَمَا بَدَأَ الْإِيمَانَ لِيُتَمَرَّكَ وَيَكُنَّ الْإِيمَانُ نَسْرًا وَبَدَأَ اللَّهُ الْكُفْرَ كَمَا بَدَأَ الْإِيمَانَ لِيُتَمَرَّكَ وَيَكُنَّ الْكُفْرَ نَسْرًا وَمَا يُجِيبُ الْمُضِلِّينَ إِلاَّ سُدُورًا يُبْصِرُ لِحُنُوفِهِمْ وَنُحُورُهُمْ لِيُجْزَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَلْحَقَ بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَلْهَمَهُمْ كَيْدَ الْفِتْرِ وَجَعَلَ خَلْقَهُمْ شَتَّىٰ كَالْفِتْرِ فَكَيْفَ يُؤْمِنُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْحَقِّ آتَانَهُمْ كِتَابًا يَتْلَوْنَهُ يُبْغِضُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَإِنَّا لَمُبْتَلِينَ وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ آمِنِ بِالْحَقِّ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ وَارْتَضَىٰ آلُ لُقْمَانَ إِذْ آتَىٰ آلَهُمْ مِمَّا رَزَقْنَاهُ يُرْسِلُ إِلَيْهِمْ أَكْرَامًا إِنَّا تَبَوَّأْنَا لُكْمَانَ فَتَرَكْنَاهُ لِقَوْمِهِ إِذْ يَبْغُونَ الْفِتْرَةَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِيًا أُنزِلُوا فِي الْكَلْبِ وَالشَّمْلِ وَالنَّجْلِ وَالزُّكْلِ وَالشَّجْرِ الْوَيْحِيِّ وَرَجُوا إِعْزَاجَهُمْ إِسْرَافًا وَكُنَّا لَهُمْ مَشَاقِقِينَ وَإِنَّا لَمُبْتَلِينَ وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ آمِنِ بِالْحَقِّ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ وَارْتَضَىٰ آلُ لُقْمَانَ إِذْ آتَىٰ آلَهُمْ مِمَّا رَزَقْنَاهُ يُرْسِلُ إِلَيْهِمْ أَكْرَامًا إِنَّا تَبَوَّأْنَا لُكْمَانَ فَتَرَكْنَاهُ لِقَوْمِهِ إِذْ يَبْغُونَ الْفِتْرَةَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِيًا أُنزِلُوا فِي الْكَلْبِ وَالشَّمْلِ وَالنَّجْلِ وَالزُّكْلِ وَالشَّجْرِ الْوَيْحِيِّ وَرَجُوا إِعْزَاجَهُمْ إِسْرَافًا وَكُنَّا لَهُمْ مَشَاقِقِينَ وَإِنَّا لَمُبْتَلِينَ

بگذارید بگریند، همه بگریند، گریه‌کن دشت کویر، گریه‌کن بحر خزر، گریه‌کن جنگل سرخ، گریه‌کن مرد بلوچ.

بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران

کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

پیشوای خلق، پیشوای آزادی، ای یار بی‌پناهان، پشتیبان ضعیفان، مرد پیامبرتبار و پیامبرگونه،

درود بر طالقانی.

بله همه مردم یتیم شدند، همه اقشار مردم با هرگرایش و هرمرام و هر مسلک، دیدید که خواهران و برادران عزیز ارمنی ما، کلیمی ما چه زار می‌گریستند. بر اونها تسلیت باد. مبادا به بچه‌ها، به بچه‌های همسایه‌ها و به کوچکترها بگویید پدر مرده، نه، بگویید رفته سفر، بگویید مسافرت است، بگویید برمی‌گردد، اگر کسی پرسید کجا می‌شود دیدش و کجا می‌شود پیدایش کرد، از اون‌جا که گفتیم روح مجسم انقلاب ما بود، بگویید توی چشمه‌سارها، آن‌جا که ماهیهای سیاه کوچولو، گستاخی می‌کنند و خلاف جریان شنا می‌کنند آن‌جا می‌شود دیدش، در هرکجا که ابوذری هست و اعتراض، در هرکجا که مالکی هست و شمشیر، در هرکجا که مالکی هست و شمشیر از نیام‌کشیده، در هرکجا که علی‌وار، چهره راستین اسلام و تفسیر واقعی قرآن هست. وقتی که می‌خروشیم، می‌جنگیم، و وقتی که می‌فهمیم» (در رثای پدر- دانشگاه تهران، شهریور ۱۳۵۸).^(۴)

مفهوم انقلاب اسلامی

آیت‌الله طالقانی، مفسر بزرگ قرآن، یکبار در دیدار با هیأت کوبایی گفت: «در واقع هرانقلاب علیه ظلم و علیه استبداد و علیه استثمار در هر جای دنیا که باشد از نظر ما یک انقلاب اسلامی است. چرا که روح اسلام و تعالیم اسلام در جهت رفع ظلم از همه انبای بشر، همه انسانها، و همه مظلومین و مستضعفین است...».

بله پدر طالقانی این‌چنین همه رشته‌های دجالگرانه خمینی در باب ر و اسلام و «جمهوری اسلامی» نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر را پنبه می‌کرد. پدر طالقانی با وفاتش هم فضای اختناق سیاسی را که خمینی از ۲۸ مرداد به بعد حاکم کرده بود، تغییر داد. خمینی برای مهار کردن مجدد اوضاع و به تصویب رساندن قانون اساسی ولایت فقیه در ۱۲ آذر ۵۸، درست یک‌ماه قبل از آن، در روز ۱۳ آبان به گروگانگیری در سفارت آمریکا مبادرت کرد. هدف چنان‌که بارها سردمداران رژیم و دست‌اندرکاران درجه اول گروگانگیری گفته‌اند، از دور خارج کردن مجاهدین و لیبرالها یعنی دولت بازرگان و در بن‌بست قراردادن آنها در برابر دست‌پخت خبرگان در آستانه رفتارندم قانون اساسی

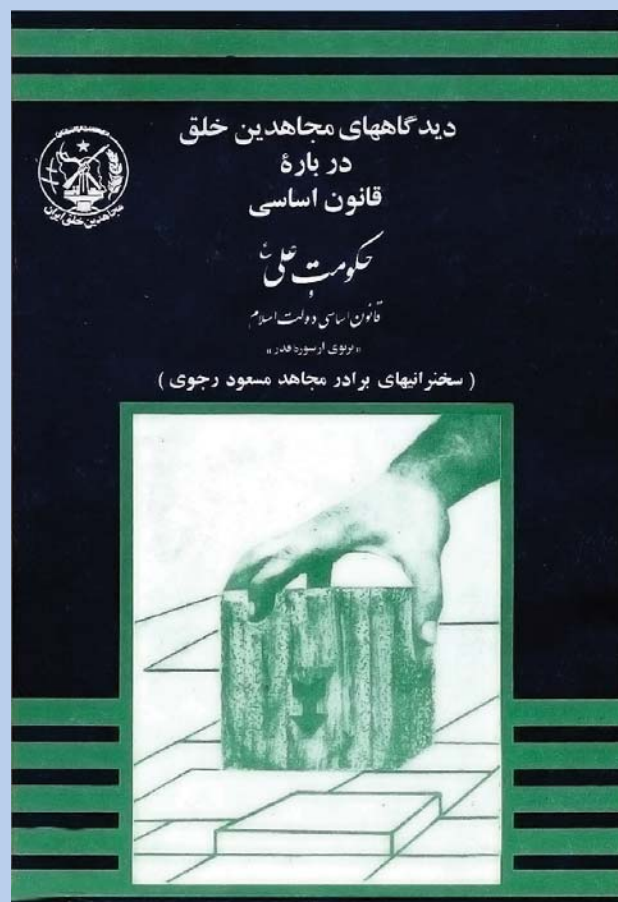
۷- سخنرانی در اجتماع مردم در دانشگاه تهران

آیت الله طالقانی :

در نفعی استثمار، استعمار و دفاع از آزادی با ما کسبیتها عقاید مشترک داریم

• رئیس هیات
کوبانی : ... پس
زنده باد اسلام
در صفحه ۱۱

روزنامه اطلاعات - دوشنبه ۱۵ مرداد ۱۳۵۸



ولایت فقیه بود. خمینی با دجالیت گروگانگیری را «انقلاب دوم» خواند تا در زیر پوشش «ضد استکباری» و «ضدامپریالیستی»، به ثبت‌دادن دیکتاتوری دینی در قانون اساسی بعد از انقلاب ضدسلطنتی، تحت‌الشعاع قرار بگیرد و کسی نتواند در برابر آن به مخالفت برخیزد و سینه سپر کند. کارکرد دجالگرانه شعار «مرگ بر آمریکا» برای فاشیسم دینی آن قدر حیاتی و تعیین‌کننده بود که حتی همین آقای میرحسین موسوی در مقام نخست‌وزیر خمینی تا شهریور سال ۶۷ یعنی پس از آتش‌بس و پس از قتل عام زندانیان سیاسی هشدار می‌داد:

«در شرایط جدید و بعد از جنگ باید بسیار دقت کنیم اهداف و شعارهای انقلاب نباید تغییر کند». زیرا «شعار مرگ بر آمریکا ... مهمترین ابزار برای مقابله با گروههای کمونیستی، مائوئیستی و منافقین بود و شعار مرگ بر آمریکا بیش از دستگاههای اطلاعاتی در از بین بردن این گروهها نقش داشته است» (جمهوری اسلامی - ۲۱ شهریور ۶۷).

اما مجاهدین بیدی نبودند که به این بادها بلرزند. درست ۱۰ روز بعد از گروگانگیری و یک‌روز قبل از پایان کار خبرگان ارتجاع در سال ۵۸، مجاهدین در روز ۲۳ آبان در یک تلگرام فوری، با خبرگان ارتجاع اتمام حجت کردند و با مشخص کردن مواردی که باید وارد قانون اساسی شود، نوشتند:

«در این میهن نسل مشتاق و به‌خون‌نشسته‌ی چشم‌انتظار است که حتی با صرف‌نظر کردن از نحوه انتخاب و ترکیب گروهی آقایان و طول مدت قانونی وکالتشان یکماه» چنان‌چه این موارد «در نص قانون مراعات نگردد، از دادن رای مثبت به آن معذور» هستند. تحریم رفتارندم قانون اساسی ولایت فقیه به‌مثابه نفی آشکار اصل ولایت فقیه از سوی مجاهدین به عنوان نیروی اصلی اپوزیسیون و به‌خصوص به‌عنوان تنها نیروی جنگنده انقلابی با ایدئولوژی اسلام در روزگار شاه، برای خمینی بسیار سوزناک و دردآور بود. مهمترین مواردی که مجاهدین بر آن انگشت گذاشتند که باید در قانون اساسی وارد شود و برای خمینی تلخ و گزنده بود، عبارت بودند از:

- «تصریح حاکمیت مردم که جملگی خلیفه و جانشین خدا در زمین‌اند و اراده خود را تنها از طریق یک مجلس و یک قانون واحد انقلابی و اسلامی بیان می‌کنند»
- «اداره و تصدی کلیه امور کشور از طریق شوراهای واقعی»

«عاده حقوق همه ملیتها و اقوام مبنی بر تعیین سرنوشت و اداره کلیه امور داخلی شان در چارچوب تمامیت ارضی خدشه ناپذیر کشور»

«تضمین آزادی همه احزاب و گروهها تا مرز قیام مسلحانه که تنها معنی واقعی کلمه چندپهلوی "توطئه" است»

بله، خمینی کورخوانده بود. پاتک مجاهدین در قدم بعد تشکیل و تأسیس میلشییای مردمی در برابر سپاه پاسداران ارتجاع بود. بعدها رژیم، چریکهای نیمه وقت مجاهدین را ۵۰۰هزارتن برآورد می کرد.

با این همه، خمینی بازهم از خبرگان طلبکار بود و هل من مزید می طلبید و می گفت: «این که در این قانون اساسی یک مطلبی ولو به نظر من یک قدری ناقص است و روحانیت بیشتر از این در اسلام اختیارات دارد و آقایون برای این که خوب دیگر خیلی با این روشنفکرها مخالفت نکنند یک مقدار کوتاه آمدند این که در قانون اساسی هست، این بعضی شئون ولایت فقیه هست».

«ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشه. ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده همان ولایت رسول الله است. و اینها از ولایت رسول الله هم می ترسند. شما بدانید که اگر امام زمان سلام الله علیه حالا بیاد باز این قلمها مخالفت می کنند و آنها هم بدانند که قلمهای آنها نمی تواند مسیر ملت ما را منحرف کند».

«بدون یک ذره ملاحظه، از غرب، از شرق، از نمی دونم، حزب کذا، حزب دموکرات، از چه از چه، بدون یک ذره ملاحظه، باید این قانون اساسی ما، مطابق باشد در چارچوب شرع. اگر یکی از وکلا، یا همه وکلا، بخواهند دست از این چارچوب خارج بشند، اصلاً وکیل نیستند برای ما».

«ما تا آمدیم مغز این آقایان را از غربزدگی خارج کنیم، پشت هشتم ما شاید باشد بشد این کار، من نمی دانم آقایان از غرب چی دیده اند؟».

منتظری و مرعشی و گلپایگانی هم متعاقباً به دفاع و حمایت از ولایت فقیه پرداختند و به توجیه شرعی آن روی آوردند. گلپایگانی در اطلاعیهایش گفت:

«اگر قانون اساسی به طور کامل طبق قوانین شروع تدوین نشود و مسأله اتکای حکومت به نظام امامت و ولایت فقیه روشن نشود، حکومت براساس طاغوت و ظالمانه است».

چنین بود که خمینی با دجالیت تمام، به جای مؤسسان منتخب مردم و به جای آن اسلامی که می‌گفت در آن «دیکتاتوری وجود ندارد»، به سلطنت مطلقه دینی روی آورد.

این که گفتم خمینی از ورود مجاهدین حتی به همین خبرگان، به شدت می‌ترسید، اصلاً مبالغه نبود، چه رسد به مؤسسان.

گردانندگان خبرگان ارتجاع، حتی از حضور خبرنگار نشریه مجاهد هم در جلسات خبرگان وحشت داشتند و ما پیوسته با ضرب و شتم خبرنگاران مجاهد در خبرگان مواجه بودیم.

از جمله در ۲۵ مهر ۱۳۵۸ خبرنگار «مجاهد» در مجلس خبرگان به شدت توسط پاسداران مورد ضرب و شتم قرار گرفت.

ساعتی بعد هم، بهشتی در مقام رئیس مجلس، با او دیدار و گفتگو کرد تا پیام خودش را از این طریق به ما برساند!

گوش کنید از روی نشریه مجاهد در همان زمان برایتان می‌خوانم:

«... یکی از این برادران خبرنگار، در دوران شاه نیز علاوه بر تحمل شکنجه‌های چندین ساله، تا پای اعدام هم رفته‌است. چیزی که به نظر نمی‌رسد در سوابق افراد پاسدار و نمایندگان خبرگان، از صدر تا ذیل هیچ‌کدام، موجود باشد.

به هر صورت جای بسی تأسف است که در نظام حاکم چنین شیوه‌هایی صریحاً محکوم نمی‌شود. در این جا آن‌چه که دست‌اندرکاران چنین توطئه‌هایی بایستی بدانند این است که صبر ملت بی‌پایان هم نیست و برای همیشه در برابر تجاوز به حقوق خود دست روی دست نخواهد گذاشت، و اما شرح واقعه:

... چهارشنبه ۵۸/۷/۲۵ پس از پایان جلسه رسمی مجلس خبرگان، هنگامی که خبرنگاران «مجاهد» طبق معمول و همراه سایر خبرنگاران به قصد گفتگو با نمایندگان، عازم طبقه پایین شده بودند، پاسداران از ورود برادران ما به محوطه نمایندگان جلوگیری می‌کنند. در این هنگام وقتی که یکی از برادران ما علت را از پاسدار مسئول راهرو سؤال می‌کند، ناگهان پاسدار مزبور بدون هیچ صحبتی به شدت وی را با مشت و لگد و سیلی مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد. در همین لحظه بقیه پاسداران هم فوراً به طرف او هجوم می‌برند».

در این هنگام یک خبرنگار دیگر مجاهد سر می‌رسد و در همین حین: «دکتر شبیانی وی را مشاهده می‌کند و بلافاصله به پاسداران دستور می‌دهد که او را توقیف کنند. پاسداران نیز او را با خشونت در میان گرفته و به‌اتاق دیگر می‌برند. پس از نیم‌ساعت دکتر شبیانی به اتاق برادری که دستور توقیف او را داده بود رفته و می‌گوید: «تو نباید در این جا اعلامیه و یا روزنامه به کسی بدهی. خبرنگار دیگر نیز حق ورود به مجلس را ندارد». در این جا برادر ما می‌پرسد: مگر دادن روزنامه به کسی جرم است؟ پس چرا روزنامه‌های انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی آزادانه در مجلس پخش می‌شود؟ دکتر شبیانی در جواب به او می‌گوید: «آخر این‌جا، به روزنامه شما حساس هستند. حق ندارید به دیگران بدهید». سپس گفت: «شما آزادید» و به پاسداران دستور داد که برادر ما را آزاد کنند. پاسداران ابتدا از این کار امتناع کردند. و بالاخره پس از یک‌ساعت برادر ما را نزد دکتر بهشتی بردند. پاسداران در این هنگام قهرمانی‌های خود را برای یکدیگر شرح می‌دادند. یکی از آنها به دیگری می‌گفت: «تا گفت چرا نباید پایین بروم، محکم زدم توی گوشش! و وقتی به او لگد زدم ترسیدم که از پنجره بیرون پرت شود».

سپس دکتر بهشتی به برادری که مضروب شده می‌گوید: «این درست است که دو برداشت در زمینه شناخت اسلام وجود دارد، این مسأله‌ی نیست ولی چرا سازمان مجاهدین خلق حاضر نیست در مواضع خود تجدیدنظر کند و با دیگر گروه‌های اسلامی که همگی برادر هستند و مبارزه کرده‌اند متحد شود؟ ... من از شما می‌خواهم که این پیام مرا و حرف‌هایم را به سایر برادرانتان در سازمان مجاهدین برسانید...»

سپس دکتر بهشتی به برادر ما گفت: «در حال حاضر یک برنامه تبلیغاتی علیه شخصیت‌هایی مثل من راه افتاده است»

نشریه مجاهد در ادامه می‌نویسد:

«اگر هرکجای این ماجرا در پرده ابهام باشد و دلیل تمام این حرکات فاشیستی برای کسی معلوم نباشد، سخنان آقای دکتر بهشتی در پایان، عمق قضیه و هدف همه این حملات را روشن می‌سازد. مسأله این است که در یک کلام ارتجاع با منطق و زبان خاص خودش می‌خواهد به ما بگوید «کوتاه بباید». از موضع سیاسی-ایدئولوژیکی‌تان دست بردارید. انتقاد نکنید، حرف نزنید، اصلاً خفه بشوید! مواضع ضددیکتاتوری، ضدارتجاعی و ضدانحصارطلبی

خود را ترک نمایید! بگذارید ما هر کار دلمان خواست بر سر این انقلاب و این خلق و مهمتر از همه مکتب و ایدئولوژی اسلام بیاوریم!

اگر به شما حمله کردند، اگر مراکزتان مورد هجوم و محاصره قرار گرفت، اگر شما را دستگیر و مضروب و شکنجه نمودند، اگر به شما تهمت و افترا زدند، هیچ نگویید تا "وحدت!" حفظ شود!

این جوهر و مضمون تمام این حرکات و سخنان است. نتیجه تمام این صحبتها هم این است که: حال که از مواضعتان کوتاه نمی‌آیید، ساکت و خفه نمی‌شوید، پس بخورید! باز هم خواهید خورد! باز هم اگر از عقایدتان دست نشویید، ادامه دارد...!

این نه اولین بار و نه آخرین باری است که خواهران و برادران ما این چنین مورد حملات رذیلانه و موهن مشتی عناصر مغرض و مرتجع فاشیست قرار می‌گیرند. ما از همان ابتدا دانسته بودیم که پاسداری از دستاوردهای انقلاب و خون شهدا و دفاع از ایدئولوژی و شرفمان همه این پیامدها و زجر و توهین را در پی خواهد داشت. اینها همه تاوان قاطعیت‌مان در مواضع سیاسی-ایدئولوژیک خود و در عین حال بهای لازمی هستند برای حراست انقلاب و سرفرازی اسلام راستین. در نهایت هم حقانیت و آینده تاریخی و سربلندی ما را در پیشگاه خدا و خلق تأمین خواهد کرد.

اما مسأله مهمی که در این جا بایستی با کسانی که ما را به "کوتاه آمدن" و "تخفیف" در اصول دعوت می‌کنند، مطرح نمود این است که دیگر چرا عوامفریبی می‌کنید و دم از "وحدت" می‌زنید؟ آخر ما کدام را باور کنیم، نصایح و موعظه‌های شما را یا مشیت و لگد و چماق را؟ چطور باور کنیم شما راست می‌گویید در حالی که در همان موقع که از "وحدت" با "دیگر گروه‌های اسلامی برادر" سخن می‌گویید چند لحظه قبلش برادرانمان مورد بی‌شرمانه‌ترین حملات و فحاشی‌ها قرار گرفته‌اند؟

چرا برای یک بار هم که شده این حرکات را رسماً محکوم نمی‌کنید؟ ...

بنابراین اگر مسئولین مجلس و مقامات محترم، این بار دیگر ضرب و جرح برادران ما را به حساب "مردم!" نمی‌گذارند، و اگر فی‌الواقع این حرکات را مضر برای وحدت می‌دانند، برای یک بار هم که شده آن را محکوم سازند و عاملین آن را طبق قانون به مجازات رسانند^(۸)

از شگفتیهای روزگار خمینی

حالا که اسم دکتر شیبانی آمد، صبر کنید قبل از ادامه مطلب، چندجمله هم راجع به او بگویم تا بدانید که دجال لعین، چه کسانی را با چه سوابقی، روی نقطه ضعفشان انگشت گذاشت و با خود برد. مصادیق دردناک و تأسفبار خسرالدنیا والاخره. ولی بلادرنگ باید خاطر نشان کنم، نکاتی را که برای اولین بار پس از ۳۰-۴۰ سال می گویم، فقط به فقط برای تجربه اندوزی و آموزش نسل جوان و نسل قیام است و گرنه موضوعیت نداشت: در فاصله سالهای ۵۰ تا ۵۴، به جز شخص خمینی، همه آخوندها و سران و مهره‌های شناخته شده رژیم کنونی، مخصوصاً آخوندها و روحانیان و «آیات عظام» که در زندان بودند، بدون استثنا از مجاهدین حرف شنوی و به لحاظ سیاسی تبعیت کامل داشتند. از عسکراولادی و لاجوردی گرفته تا آیت الله ربانی و آیت الله انواری و رفسنجانی و عزت سبحانی و عباس شیبانی. چه رسد به افرادی مانند رجایی و بهزاد نبوی که به نسبت اینها در مدارج بسیار پایین تر قرار داشتند. یکبار شهید بزرگ بیژن جزنی که در زندان شماره ۳ قصر و بعداً در بند ۶ هم اتاق بودیم، خصوصی به من گفت: راستی که شاهکار کرده‌اید، مثل این است که اجنه و دیو را در شیشه کرده و در آن را بسته باشید!

گفتم منظورت چیست؟

گفت تو نمی دانی، من از قبل با بعضی از اینها در زندان بوده‌ام و آنها را می شناسم. قبل از مجاهدین، اینها اصلاً این طوری نبودند. الان را نگاه نکن که مجاهدین با ما در یک کمون زندگی می کنند و درحالی که خودشان روزه هستند برای غیرمسلمانها کارگری می دهند و صبحانه و ناهار آماده می کنند. اینها طبق شرع خودشان، ما را نجس و پاسبانها را به خودشان از ما نزدیکتر می دانستند (نقل به مضمون).

واقعاً هم من از سوابقی که بیژن آن روز گفت بی خبر بودم. اما بعدها وقتی که جریان راست ارتجاعی پس از کودتای اپورتونیستهای چپ‌نما و متلاشی شدن مجاهدین سربرداشت، معنی آن را خوب فهمیدم و به چشم دیدم. به چشم دیدم که ساواکیها را بر مجاهدین ترجیح می دهند و آنها را به خودشان از ما نزدیکتر می دانند. به چشم دیدم که هم اپورتونیستهای چپ‌نما و هم توده‌ایها را صدبار بر ما ترجیح می دهند و سرانجام در ۴ تیر ۵۹ خود خمینی به زبان اشهدش گفت که دشمن اصلی او مجاهدین هستند. او گفت:

«دشمن ما نه در آمریکا، نه در شوروی و نه در کردستان بلکه همین جا... در همین تهران است» (رادیو و تلویزیون رژیم، ۴ تیر ۱۳۵۹).

اما در آن زمان که این جماعت به استثنای شخص خمینی، در بیرون و داخل زندان از مجاهدین هواداری می‌کردند، تعدادی بودند که به راستی شیفته مجاهدین بودند. یکی آیت‌الله انواری بود که می‌گفتند در سال ۱۳۴۳ فتوای قتل حسنعلی منصور نخست‌وزیر شاه را داده است که البته خودش هیچ‌گاه این‌را به ما نمی‌گفت. در سال ۵۱ در زندان قصر مراسمی به مناسبت عاشورا داشتیم که همه زندانیان شرکت کرده بودند. من هم یکی از سخنرانان بودم و تاریخچه صدر اسلام از رحلت پیامبر تا قیام عاشورا را بازگو کردم. بعد، همین آقای انواری گفته بود که دیدگاهش بالکل نسبت به اسلام و مجاهدین عوض شده و تا به حال در تمام عمر خود، چنین درک و دریافتی از اسلام نداشته است...

نمونه دیگر آیت‌الله ربانی شیرازی بود. یک بار در زندان قصر به او گفته بودم که قرآن را باید از نو به فارسی ترجمه کرد تا برای عموم قابل فهم شود. او بارها و بارها این کار را از من پیگیری می‌کرد و می‌گفت: آقا بیا بید این کار را با همدیگر شروع کنیم و مشترکاً به ترجمه فارسی قرآن پردازیم. اما من طفره می‌رفتم چون تردیدی نداشتم که تضادها و اختلافاتمان سرباز خواهد کرد. در سال ۵۲ هم به اصرار می‌خواست که برای او کلاس اقتصاد از دیدگاه اسلام بگذارم و سرانجام من ۱۰ جلسه با او بحث اقتصاد گذاشتم که در حال قدم‌زدن در حیاط بند۶ زندان قصر برگزار می‌شد. در پایان برای ربانی هیچ سؤال و ابهامی باقی نماند و طبق نصوص قرآن و نهج‌البلاغه و سیره پیامبر و ائمه، مطلقاً به حقانیت و اصالت اسلام ضدارتجاعی و ضدبهره‌کشی قانع و متقاعد بود.

در آن سالها دو نفر دیگر هم بودند که به راستی در زندان شیفته مجاهدین بودند. یکی حاج عراقی بود و دیگری دکتر عباس شیبانی.

حاج عراقی که بعداً در سال ۵۸ توسط گروه فرقان ترور شد و بعد از بازگشت خمینی از پاریس در بسیاری از صحنه‌ها با او بود، در آن سالها جزئیات روابط خمینی با مظفر بقایی و حسن آیت از زمان نخست‌وزیری مصدق به بعد را به تفصیل برای ما شرح می‌داد. او به‌خصوص در برابر سردار خیابانی و مجاهد خلق کاظم ذوالانوار بسیار خاضع

بود و حرف‌شنوی داشت.

از شگفتی‌های روزگار این بود که پس از ضربه اپورتونیست‌های چپ‌نما به مجاهدین و سربرداشتن جریان ارتجاعی راست که عراقی و ربانی و انواری را باخود برد و به ضدیت با مجاهدین درغلتیدند، در زمستان ۵۶ روزی در اوین در اخبار تلویزیون به چشم دیدیم که انواری و عراقی و عسکراولادی که او هم قبلاً به مجاهدین بسیار ابراز نزدیکی و ارادت می‌کرد، سه‌بار شاهنشاه آریامهر را سپاس گفته و با فصاحت بر سوابق زندان خود مهر ندامت و پایان زدند. بعد هم که خمینی سر رسید، خمینی‌چی دوآتشه شدند.

اما دکتر عباس شیبانی که بعداً عضو شورای انقلاب خمینی، وزیر کشاورزی و از سران حزب جمهوری اسلامی از آب درآمد، از همه به مجاهدین نزدیکتر بود.

از زمان دانشجویی در سالهای ۱۳۳۵ به بعد بسیار فعال بود، بارها دستگیر و زندانی شده و فرد مشهوری بود. اگر درست یادم مانده باشد یک‌سال کنفدراسیون دانشجویان در خارج کشور هم او را به عنوان زندانی سیاسی نمونه معرفی کرد.

شیبانی از سال ۴۸ و ۴۹ به خاطر عنصر مبارزه‌جویانه‌اش، در ارتباط با بنیانگذاران شهید سازمان قرار داشت و سمپاتی فوق‌العاده‌یی نسبت به ما پیدا کرده بود.

در سال ۵۱ پس از دستگیری به زندان قصر آمد. برادر همسرش، مجاهد شهید محمد مفیدی هم از شهیدان تیرباران شده خودمان بود. در زندان شماره ۳ قصر با «صفرخان» قدیمی‌ترین زندانی سیاسی ایران، (بیژن جزنی) و موسی و شیبانی هم‌اتاق بودیم. در بند ۶ زندان شماره ۱ قصر نیز شیبانی با بیژن و موسی و من در یک اتاق بود. در سال ۵۴ و ۵۵ هم در اوین، من و او هم‌اتاق بودیم. یک نمونه ندارم که حتی یک‌بار، از ضوابط تشکیلات ما در داخل زندان تخطی کرده باشد. از آن‌جا که از سالهای قبل سابقه مبارزاتی داشت و نهضت آزادی را هم کهنه کرده بود، به راستی شیفته مجاهدین بود. او در زندان پزشک همه ما بود. به خاطر رسیدگی‌های فوق‌العاده پزشکی به خود من در زمان بیماری و به خصوص هربار که از بازجویی و شکنجه‌گاه کمیته برمی‌گشتم، همیشه خجلت‌زده و ارادتمندش بودم. در مقابل آخوندها هم سفت و سخت از مصدق طرفداری می‌کرد.

در سالهای زندان کاری نبود که شیبانی و همسرش برای ما و خانواده‌های شهیدان انجام

ندهند. از رساندن پیامها و خبرها تا کمک مالی و دارو و نیازمندیهای صنفی زندانیان... از بابت سیاسی و خط مشی مبارزاتی با ما هیچ زاویه و اختلافی نداشت. اما دستگاه ایدئولوژیک خودش را داشت که در این زمینه با او در آتش بس بودیم. مثلاً با وجود آن که خودش قهرمان شطرنج بود، چون مراجع شطرنج را شرعاً حرام کرده بودند، شطرنج بازی نمی‌کرد.

بعد از ضربه اپورتونیستها یکبار در حالت عصبانیت به من گفت اگر کار با من باشد و تو مانع نشوی، همه مارکسیستها را می‌گذارم سینه دیوار. به او گفتم: دکتر شوخی می‌کنید و عصبانی هستید، آخر ما که نباید در برابر شهادت شریف واقفی و سایر برادرانمان توسط آنها، عکس‌العمل نشان بدهیم. اما او قسم خورد که حرفش جدی است...

دو سه سال بعد، در اواخر سال ۵۷ بعد از آزادی از زندان، وقتی در خانه‌اش در تهران به‌دیدار او رفتم و البته نمی‌دانستم اکنون عضو شورای انقلاب خمینی است. این دکتر شبیانی دیگر آن هم‌سلول سابق نبود. در حزب جمهوری اسلامی و تحت امر بهشتی، در حاکمیت غرق شده بود. گفتم دکتر، شما از زمان دانشجویی مصدقی سفت و سخت بودید، حالا چه شده که به حزب جمهوری اسلامی رفته‌اید؟!

خویشتن نشناخت مسکین آدمی

از فزونی آمد و شد در کمی

خویشتن را آدمی ارزان فروخت

بود اطلس خویشتن، بر دلق دوخت

لعنت بر خمینی که رجال ما را این چنین شکار و درو می‌کرد...

آزمایش خبرگان و قانون اساسی رژیم

بحث درباره خبرگان ولایت‌فقیه به‌جای مؤسسان راه، با نقل قسمتهایی از سرمقاله «مجاهد» در ۳۰ مهر ۱۳۵۸ به پایان می‌برم تا بدانید که مجاهدین در آن روزگار در بحبوحه تنوره‌کشیدن خمینی چه می‌گفتند. همان خمینی که با اشاره انگشت او «امت همیشه در صحنه» نعره‌های «مرگ بر منافق» سر می‌دادند و هر روز باید به این خاطر مشقت و چماق و گلوله می‌خوردیم. سینه‌سپر کردن در برابر خمینی و ولایت‌فقیه،

آن هم از موضع اسلام، کار هر کس نبود. در آن زمان به خصوص پس از گروگانگیری، صدمه فراتر از همین تیغ کشیها و فضای رعب و وحشتی که امسال پس از قیام عاشورا به راه انداختند، فضایی ساخته بودند که نگو و نپرس.

لشکرکشی به کردستان ادامه داشت و خوزستان هم زیر ضرب بود. پدرتالقانی در گذشته و بازرگان از دور خارج شده بود. نهضت آزادی یارای دمزدن در مورد ولایت فقیه نداشت و شریک حاکمیت بود. در روز رفرا ندیم تلویزیون رژیم داریوش فروهر را نشان می داد که زیر بغل اللهیار صالح برجسته ترین بازمانده جبهه ملی را گرفته و او را کشان کشان برای رای دادن به قانون اساسی ولایت فقیه پای صندوق می برد. بنی صدر که بعداً نخستین رئیس جمهور رژیم شد، می نوشت که اصلاً خودش یکی از هفت نفر نویسندگان اصل ۱۱۰ (ولایت فقیه) در خبرگان بوده است (نشریه انقلاب اسلامی - ۲۶ دی ۱۳۵۸). آنها هم که در انتخابات مجلس بررسی قانون اساسی در خبرگان با ما ائتلاف کرده بودند، «هر یک از گوشه یی فرارفتند» و پای تحریم و عدم شرکت نیامدند.

شگفتا که در آستانه رفرا ندیم خبرگان و قانون اساسی ولایت فقیه، رهبران «کارکشته» حزب توده هر روز در پی دیدار با من و موسی بودند تا بلکه ما «جوانان ناپخته» را مانند «جوانان به خط آمده» اکثریتی در خط امام و در دیگ ولایت، پخته و سوخته نمایند! می خواستند ما را هم مثل خودشان به رای دادن به دیکتاتوری ولایت فقیه ترغیب و تشویق کنند و از هم سوشدن با «امپریالیسم آمریکا» پرهیز بدهند! البته ما هرگز ملاقات با رهبران حزب توده را نپذیرفتیم تا هم چنان انقلابی و سرکش در برابر ارتجاع، باقی بمانیم. نگو که روسها با «آنها یعنی دیکتاتوری حاکم بودند، نه با ما!» به خصوص که شوروی در آستانه حمله و اشغال افغانستان بود و هوای خمینی را داشت. ۱۲ آذر روز رفرا ندیم قانون اساسی ولایت فقیه در ایران بود و کمتر از یک ماه بعد در ۶ دی ۱۳۵۸ نیروهای شوروی وارد افغانستان شدند.

«روحانیت شیعه بر سر دوراهی تاریخی (سر مقاله نشریه مجاهد - ۳۰ مهر ۱۳۵۸) پیام مجاهدین به روحانیت مبارز:

اگر روحانیت امروز به مسئولیت تاریخی خود عمل نکند از صحنه تاریخ محو می‌شود، ولی البته اسلام انقلابی هم‌چنان جاودان خواهد ماند.

اولاً، در اسلام برخلاف سایر ادیان، قشر خاصی به نام کاهن یا موبد یا احبار و رهبان وجود ندارد که انحصاراً مدعی روحانیت شده و بقیه مردم را غیرروحانی و یا جسمانی تلقی نماید. زیرا که اصولاً این‌گونه تقسیم‌بندیها از اسلام نیست.

«لکل مذهب رهبانیه و رهبانیه امتی الجهاد»

هر مذهبی رهبانیتی دارد و رهبانیت امت اسلام جهاد و بیکار است.

ثانیاً، فقیه به معنای واقعی و قرآنی آن زمین تا آسمان با آنچه امروز در نظر عوام است تفاوت دارد. در فرهنگ عامیانه معمولاً به کسی فقیه گفته می‌شود که مسائل شرعی و آن هم فروعات و جزئیاتی از قبیل طهارت و نجاست را برای مردم بازگو می‌کند و یا آنها را در رساله‌یی گردآوری کرده و عموماً از روی لباسش شناخته می‌شود.

حال آن‌که به معنی دقیق کلمه، فقیه به فرد صاحب فهم و استنباط و دریافت از هر چیزی گفته می‌شود. آن‌گاه وقتی این توانایی فهم و استنباط در چهارچوب دین باشد، فرد فقیه، فقیه در دین نامیده می‌شود. یعنی کسی که در دین و اصول و احکام آن صاحب فهم و دریافت بوده و بتواند مسائل مختلف آن را پاسخگو باشد.

ملاحظه می‌شود که فقیه چیزی است بالاتر از عالم. به عبارت دیگر هرکس که چیزی را می‌داند نسبت به آن چیز عالم است. ولی معلوم نیست که در آن فقیه هم باشد. چرا که لازمه فقیه بودن، رسوخ در اعماق آن چیز و توانایی پیگیری و پیاده کردن آن در شرایط مختلف است. درمثل شاید بتوانیم این تفاوت را به تفاوت میان کسی که شنا کردن بلد است، ولی معلوم نیست بتواند خود را از میان امواج توفان‌زا بساحل برساند، با یک قهرمان چست و چالاک شنا تشبیه نمود که در هر شرایطی می‌داند چگونه گلیم خود را از آب بیرون بکشد. مثال بهتر مربوط به آن علمایی است که وقتی در جنگ صفین، سپاه معاویه قرآن را بر سر نیزه کرد به حرمت تقدس قرآن دست از جنگ کشیده و فریب خوردند. حال این‌که علی علیه السلام با رسوخ و تفقهی که در ایدئولوژی اسلام داشت فرمان داد تا قرآن‌ها را به زیر انداخته و از آلوده شدن آنها نهراسند...



سال اول (شماره ۲) - دوشنبه ۲۰ مه ۱۳۵۸ - انتشاره ۱۵ ریسال

خبرنگاران مجاهد در مجلس خبرگان شدت مضروب شد

تسلیم کننده مردمان، توهم و آرزو نیست و افترا و دعواست. امروز ما در این راه مبارزه با دشمنان با جدیت و شجاعت و شرف و کرامت و با تمام توان و با تمام وجود و با تمام اراده و با تمام وجود و با تمام اراده و با تمام وجود...

خاطراتی از "پدر طالقانی"

مرحله ۵
چند نوشته علیه مجاهدین
مرحله ۵
بنیاد هفتاد اعتصاب زندانیان
سیاسی فلسطینی
مرحله ۱۱ و ۱۲

روحانیت شیعه بر سر دو راهی تاریخی

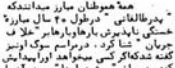
اگر روحانیت امروز به مسئولیت تاریخی خود عمل نکند از صحنه تاریخ محو میشود، ولی البته اسلام انقلابی همچنان جوان خواهد ماند

این روزها بارز بحث در مورد ولایت فقیه و رهبری است. این بحث در واقع بحثی است که در پی آن است تا مشخص شود که ولایت فقیه در واقع چیست و چه آثار و نتایج دارد. موضوعی که در این مقاله به آن پرداخته می شود. این بحث در واقع بحثی است که در پی آن است تا مشخص شود که ولایت فقیه در واقع چیست و چه آثار و نتایج دارد. موضوعی که در این مقاله به آن پرداخته می شود.

آنجاکه پدر طالقانی "خلاف جریان شنا میگرد"

آنجا که حرکت خود بخودی جامعه بیست و نه ساله اش را از سر نو و تجدید مناسبات کهنه به آسب و شاد و رسیم خلاف جریان عین رهائی و تقواست.

در سالهای اختناق پس از ۲۸ فروردین، راه مصدق بزرگ را بانی بزرگی نهشت طاغوت و سپس نهشت آزادی ادامه داد



همه میفرماند ما را به مبارزه با دشمنان و با دشمنان ما مبارزه کن. در مقابل ما ۲۸ سال مبارزه است. جنگی پایداری با دشمنان ما مبارزه کن. در مقابل ما ۲۸ سال مبارزه است. جنگی پایداری با دشمنان ما مبارزه کن. در مقابل ما ۲۸ سال مبارزه است.

در خانه مجلس خبرگان

رد "نظام توحیدی" قرض آشکار

مبنای قرض خونین شهدای انقلاب نماینده مجلس خبرگان، نماینده توحیدی مخالفین، نظام توحیدی "یعنی نظامی علیه و این کمونیستی است!"

این نظام توحیدی که در پی آن است تا مشخص شود که ولایت فقیه در واقع چیست و چه آثار و نتایج دارد. موضوعی که در این مقاله به آن پرداخته می شود. این بحث در واقع بحثی است که در پی آن است تا مشخص شود که ولایت فقیه در واقع چیست و چه آثار و نتایج دارد.

طرح پیشنهادی مجاهدین در باره حل شورایی مسأله کردستان

مسأله کردستان در مجموع هیچ راه حل فزاینده ندارد. راه حل انقلابی و مردمی آن اساساً در برصمیمت شناختن حق تعیین سرنوشت و اداره امور داخلی آن در چهارچوب تمامیت ارضی کشور خلاصه می شود.

یکی در کردستان که برادر در کتبی کردستان چهره انقلاب مبارک است. در کردستان که برادر در کتبی کردستان چهره انقلاب مبارک است. در کردستان که برادر در کتبی کردستان چهره انقلاب مبارک است.

برداشتی از خطبه ۱۶ نهج البلاغه (فصل سوم)

امام علی روشهای انحرافی راست روانه و چپ روانه را محکوم می کند. انسان سرنوشت نهایی وجود شناسانه خویش (قیامت را) با عمل خودش بی ریزی می کند.

مباحث اندونزی

اگر نتوانستیم خود را با آنگ سربل حولات اجتناب می بخشیم ما را به راهی که در هر شرایطی بر ما استوار است. اگر نتوانستیم خود را با آنگ سربل حولات اجتناب می بخشیم ما را به راهی که در هر شرایطی بر ما استوار است.

سیرال طایفه که در پیرویه شصت و هفتاد و دو ساله است. در سالهای اختناق پس از ۲۸ فروردین، راه مصدق بزرگ را بانی بزرگی نهشت طاغوت و سپس نهشت آزادی ادامه داد.

این نظام توحیدی که در پی آن است تا مشخص شود که ولایت فقیه در واقع چیست و چه آثار و نتایج دارد. موضوعی که در این مقاله به آن پرداخته می شود. این بحث در واقع بحثی است که در پی آن است تا مشخص شود که ولایت فقیه در واقع چیست و چه آثار و نتایج دارد.

از این مثالها می‌خواهیم نتیجه بگیریم که فقیه واقعی کسی است که با اشراف به جهان‌بینی توحید و مکتب اسلام بتواند لااقل در اصول و کلیات، اسلام را در زمان خود پیاده کند. و این‌هم مستلزم برخورداری از دیدگاه‌های واقع‌بینانه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و روانشناسی ... است که بسیاری از مدعیان امروزی آن از جمله بیخبرانند. وانگهی از این مطلب صرفنظر می‌کنیم که آیا یک فرد تنها می‌تواند جامع تمام شرایط مذکور در زمان حاضر که علوم این همه گسترش پیدا کرده‌اند باشد؟ ...

باید دید محتوا و مضمون یک اصل در مرحله فعلی از انقلاب در خدمت مبارزه‌های بخش مردم است یا نه؟

... واضحتر بگوییم، باید دید که آیا از آن‌چه در عمل از این اصل بیرون می‌آید استبداد تراوش می‌کند یا آزادی؟

... به‌هرحال بر سر همین موضوعات است که این روزها موافق و مخالف درگیر شده‌اند. موافقین ولایت فقیه که وضعشان روشن است. در شرایط کنونی جامعه ما به‌رغم هرگونه حسن نیتی هم که در آنها متصور باشد به‌هرحال از حرفشان چیزی بیشتر از حاکمیت سیاسی روحانیان بیرون نخواهد آمد...

ما با روحانیت مبارزمان هشدار تاریخی داریم، هشدار که بی‌گمان از عمق ضمیر تمام شهدا برمی‌خیزد.

مسئله بر سر عملکرد تاریخی روحانیت شیعه و سرنوشت آن است. در پس پرده ولایت فقیه، حقیقت این است که روحانیت شیعه برای نخستین‌بار پس از هزار و چندصد سال به حاکمیت سیاسی نزدیک شده است. البته ما فعلاً در این بحث از نمونه‌هایی نظیر این‌که شاه طهماسب اول نیز اختیار ولایت را از مجتهد به اصطلاح جامع‌الشرایط زمانش کسب نموده و قدرت سیاسی و مذهبی را یکجا حائز شد، صرفنظر می‌کنیم. آری مسئله این است که روحانیت شیعه با همه سوابق مبارزاتی تاریخی خود اکنون بر سر دوراهی آزمایش ایستاده است راه اول همان مذهب اعتراض و ناخرسندی تکاملی است که روحانیت مبارز را از یک سو با توده‌های محروم پیوند می‌داد، و از سوی دیگر با دوری از جاذبه‌های قدرت در برابر ظلمه و حکام جور رو در رو می‌نمود. راه دوم همان مسلک شناخته‌شده رضا و سازش است که با دورشدن از واقعیات اجتماعی و خواسته‌های انقلابی و مردمی آغاز شده و به بیعت با استعمارگران و جاذبه‌های

قدرت منتهی می‌شود. در رابطه با همین مسیر دوم است که می‌بینیم زودتر از همه انقلابیون کشور ما زیر تیغ قرار گرفته و بایستی انواع فشارها و تهمتها و شکنجه‌ها را تحمل کنند. بگذارید بپرسیم در مقابل این تیغ‌های آخته ارتجاعی پس کجایند آن روحانیان آزاده و فقیهی که تقیه را کنار گذاشته و زبان حقیقت از نیام برکشند؟ شما که یک عمر خلوص و شهادت علی‌ها و حسین‌ها را تبلیغ می‌کنید آیا نمی‌بینید که در این مملکت به‌نام اسلام چه می‌کنند؟ پس چرا سکوت کرده‌اید؟ آیا نمی‌بینید که نسل جدید انقلابی چگونه دارد به اسلام که شما گوشت و پوستتان را هم مرهون آن هستید بدبین می‌شوند؟ شما چگونه می‌توانید تضمین کنید که از این‌گونه ولایت‌فقیه استبداد و انحصارطلبی بیرون نیاید؟ آیا حرف شما را باور کنیم یا آن انتخابات کذابی و این ترکیب انحصاری شگفت‌انگیز خبرگان را؟ آیا به‌راستی شما با آن انتخابات و این خبرگان برای اسلام آبرو خریدید؟ هیئات! البته روی سخن ما با کسانی است که می‌فهمند و درد مکتب و مردم هم دارند. والا حساب سوداگران دین و آنها که از رنج خردوری و تفکر آزادند، جداست. این‌جاست که این حرف پدرطالقانی که گفته بود “می‌ترسم در چنین مجالسی اسلام دفن شود” پشت هر بیدار دل و صاحب‌دردی را می‌لرزاند. این‌جاست که ما با روحانیت مبارزمان همداری تاریخی داریم. همداری که بیگمان از عمق ضمیر تمام شهدا برمی‌خیزد. پیام این است: اگر سنت انقلابی و مردمی تشیع را نادیده بگیرید، اگر پاس شهدای تشیع و انقلابیون را نگاه ندارید، و اگر سرمست جاذبه‌های قدرت شوید خود را به‌دست خویشتن نفی کرده و به دستیاران درجه چندم حکام ظالمی که مجدداً سرخواهند رسید، تبدیل خواهید نمود...

اما حقیقت پرشکوهی که فراتر از تمام این کش‌وقوسها چون خورشید می‌درخشد، اصالت، حقانیت و شکوفایی اسلام راستین ضدبهره‌کشی است. که پیشرفت آن هرگز ملازم با این یا آن قشر و یا این لباس و آن لباس نیست. و تنها در پیشانی افراد یا گروههایی نوشته و مقرر شده‌است که در راه خدا “بخل” نوزند و پستی روا ندارند. برحسب این قرار تکاملی همه انواع و افراد و قشرها و گروههای ناشایسته نسخ و نفی شده با انتخابی اصلاح و انسب به انواع صالح و شایسته، جانشین و “تبدیل” می‌شوند: **هَأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِنُتَفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبِخُلُ وَمَنْ يَبِخُلُ فَإِنَّمَا يَبِخُلُ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا**

غَيْرِكُمْ تَمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ^(۹) اکنون اینک شما باید که خوانده می‌شوید تا در راه خدا به انفاق و فداکاری و درگذشتن از شهوات و جاه‌طلبی‌ها تان بپردازید. پس کسانی از شما بخل و دریغ می‌ورزند. این است و جز این نیست که اینان بر نفس خویشتن بخل ورزیده‌اند و خدا بی‌نیاز است. و این شما باید که نیازمندید و اگر به راه خدا پشت کنید خدا «جانشین» و «تبدیل» می‌سازد. گروهی غیر از شما را که هم‌چون شما نیستند».

افول خمینی

طبق آمار رسمی رژیم در آذر ۵۸، با وجود تقلب و عددسازی، و آن همه تمهیدات و تیغ‌کشی، و غوغای گروگانگیری، طی ۸ ماه، شرکت‌کنندگان در رفراندوم قانون اساسی ولایت فقیه، ۴ میلیون و ۷۵۰ هزار نفر کمتر از شرکت‌کنندگان در رفراندوم جمهوری اسلامی بودند یعنی بیش از ۲۰ درصد افت! این برای ما یک پیشرفت چشمگیر در مرزبندی با دیکتاتوری دینی و آگاه کردن توده مردم و برای خمینی، یک پسرقت هشداردهنده بود. از این رو به صحنه آمد و به «غریب بازی» پرداخت:

«اسلام غریب است الان اسلام غریبه همان‌طور که غربا را نمی‌شناسند یک غریبی وارد یک شهر باشد مردمش نمی‌شناسند اسلام الان غریب است توی ملت‌ها نمی‌شناسند اسلام را، چون نمی‌شناسند اسلام را، احکام اسلام نمی‌دانند اسلام‌شناسهای ما هم اسلام را نمی‌شناسند. نمی‌شناسند چیه؟

اینهایی که می‌گند دیکتاتوری، اسلام را نمی‌فهمند چی هست، فقیه اسلام را نمی‌گند می‌گن هرفردی هرفردی هرچه هم فاسد باشد این حکومت، فقیه اگر پاشه این‌طور بگذاره اگر یک گناه صغیره هم بکند از فقاقت... از ولایت ساقط است مگر ولایت یک چیز آسونی است که بلند دست هرکس، اینها که می‌گند که دیکتاتوری پیش میاد و نمی‌دونم این مسائل پیش میاد اینها نمی‌دونند که حکومت اسلامی حکومت دیکتاتوری نیست، مذهب مقابل اینها ایستاده اسلام مقابل دیکتاتورها ایستاده و ما می‌خواهیم که فقیه باشد که جلوی دیکتاتورها را بگیرد. نگذارد رئیس‌جمهور دیکتاتوری کند. نگذارد نخست‌وزیر دیکتاتوری کند. نگذارد رئیس‌مثلاً لشکر دیکتاتوری بکند. نگذارد رئیس ژاندارمری دیکتاتوری بکند نه این که می‌خواهیم

دیکتاتوری درست کنیم، فقیه می‌خواد چه کند دیکتاتوری را. کسی که زندگی یک زندگی عادی دارد و نمی‌خواد این مسائل را، دیکتاتوری برای چی می‌خواهد بکنه. حکمفرمایی تو کار نیست در اسلام. به علاوه، حالا در این قانون اساسی که آن قدر احتیاط‌کاری هم شده است آقایون هم آن قدر احتیاط‌کاری کردند که یک دفعه مردم بیاند خودشون تعیین کنند یک خبره‌هایی ره، این دیکتاتوری است؟

حالا ما یک جا ۲۰ میلیون رأی داشتیم یک جا هم که یک دسته‌یی نیامدند قهر کردند از بایی که اونها هم نمی‌دونستند ما چی می‌خواهیم بگیریم. قهر کردند رفتند کنار نشستند معذالک ۱۶ میلیون جمعیت تقریباً رأی داد و ۹۰ درصد مردم گفتند ما رأی می‌دیم الان هم بعدها خواهند آنها هم گله کرد که چرا ما نگذاشتند رأی بدهیم شاید اونها هم همین رأی را بدند و باز بشه جمع کرد».

«جبهه ملی مرتد است!»

در خرداد ۱۳۶۰ خمینی شتابان در راستای سلطنت مطلقه آخوندی و یک‌پایه کردن رژیمش حرکت می‌کرد و اعلام جنگ رسمی به مجاهدین در دستور کارش بود. به این منظور ابتدا باید بنی‌صدر را عزل و حاکمیت ارتجاعی را یک‌سویه می‌کرد. ادامه‌دادن عمدی به جنگ ضد میهنی با عراق در آن زمان، بهترین پوشش را برای این کار فراهم می‌کرد. از آذر ۵۸ تا خرداد ۶۰، ضمن یک‌سال‌ونیم بسیاری وقایع گذشته و وضع به آن جا رسیده بود که اگر خمینی نمی‌جنبید، عمامه ولایتش در پس معرکه بود! بنابراین باید از ساده به پیچیده شروع به جراحی و حذف می‌کرد. برای آشنایی با همین مسیر و فضای آن ایام به چند مورد ضروری اشاره می‌کنم:

در ۱۹ فروردین سال ۶۰ قدوسی دادستان کل ارتجاع به دستور خمینی در یک بیانیه ۱۰ ماده‌یی اعلام کرد: انتشار هرگونه مطبوعات «منوط به اجازه وزارت ارشاد اسلامی» و «برگزاری میتینگ و تظاهرات با توجه به شرایط جنگی منوط به اجازه وزارت کشور است». «ایجاد دفاتر حزبی و گروهی» هم «منوط به اطلاع وزارت کشور است تا امکان نظارت قانونی از جهات مذکور در اصل ۲۴ قانون اساسی فراهم باشد». اصل ۲۴ این بود که نشریات و مطبوعات نباید به بیان مطالبی بپردازند که «مخل به مبانی

اسلام یا حقوق عمومی باشد». علاوه بر این «کلیه احزاب و گروههای مسلح موظف» شناخته شدند «سلاحهای خود را به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یا مقامات انتظامی با اخذ رسید تحویل دهد». احزاب و گروههایی هم که «بر ضد جمهوری اسلامی ایران اعلام مبارزه مسلحانه کرده‌اند، چنانچه موضع قبل خود را رها کنند و سلاحهای خود را تحویل سپاه پاسداران یا مقامات انتظامی دهند و موضع خود را رسماً اعلام نمایند، می‌توانند در چهارچوب قانون، فعالیت سیاسی داشته باشند؛ در غیراین صورت، طبق قانون، در دادگاههای انقلاب محاکمه می‌شوند و بر اساس قوانین اسلامی مربوط به «محارب» با آنها رفتار خواهد شد». جالب‌تر این‌که: «کلیه احزاب و گروهها در بیان آرا و افکار سیاسی آزادند، به شرط این‌که مشتمل بر دروغ، تهمت و تحریک نباشد». هم‌چنین نباید «به تشویق و تحریک به اعتصاب، کم‌کاری، تحصن یا هر نوع اخلال در مؤسسات مختلف کشور» پردازند. «چنانچه مواردی مشاهده شود، متخلفین تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند» و «طبق موازین، محاکمه و مجازات می‌شوند».

در یک کلام، ظرفیت خمینی به انتها رسیده بود و حرفش این بود که وای به‌حالتان اگر به «تشویق» و «تحریک» و «تهمت» و «تحصن» و هرگونه اخلال در مؤسسات کشور علیه ولایت مطلقه ادامه بدهید.

همزمان موج جدیدی از حمله و تهاجم در سراسر کشور به مجاهدین و هوادارانشان آغاز شد.

هفته بعد، روزنامه میزان متعلق به بازرگان هم توقیف شد. مجاهدین توقیف نشریه بازرگان را به شدت محکوم کردند و آن‌را «نشانه دیگری از اوجگیری افسارگسیخته انحصارطلبی» خواندند.

پاسخ ما به موج تازه حملات و آزادی‌کشی برای درهم‌شکستن فضای اختناق، راهپیماییهای اعتراضی سراسری در شهرستانهای مختلف و به‌خصوص تهران بود. در هفتم اردیبهشت در تظاهرات مادران به‌خاطر اعتراض به کشتار مجاهدین به‌ویژه خواهرانمان در قائمشهر، بیش از ۱۵۰ هزار نفر از مردم تهران راهپیمایی کردند در این تظاهرات ما دو شهید و ۷۰ مجروح داشتیم.

روز بعد من ضمن سپاسگزاری از همدردی و استقبال هموطنانمان، به نشانه حسن نیت،

به‌طور سراسری دعوت به آرامش و خویشتنداری کردم و درعین‌حال از مقامات قانونی رژیم درخواست قانونی راهپیمایی و میتینگ اعتراضی سراسری به‌عمل آوردم. پس از تظاهرات سراسری و به‌خصوص تظاهرات بزرگ تهران، فضا به‌طورنسبی تغییر کرد و دوباره روح امید در جامعه و نیروهای سیاسی دمیده شد. در همین اثنا اعتراضهای سیاسی و اجتماعی به تعطیل و توقیف روزنامه بازرگان هم بالاگرفته بود به‌طوری که دادستانی ارتجاع عقب‌نشست و چند روز بعد از توقیف، این روزنامه دوباره منتشر شد.

بازرگان که از حمایتها پشتگرم شده بود در سرمقاله روز نهم اردیبهشت تحت عنوان «مبارزه قانونی و مبارزه مسلحانه» هشدار داد که اتخاذ شیوه‌های دیکتاتورمآبانه چمقارداری و سرکوب و کشتار راه تحولات مسالمت‌آمیز جامعه را سد می‌کند و آن را به سوی قهر و خشونت می‌راند. قهر و خشونتی که بنابر سنن خدشه‌ناپذیر، سرانجام خود آنها ضمن آن، منکوب‌مشیت قاهرانه الهی شده و در آتش خشم مردم ستم‌دیده خواهند سوخت.

بازرگان افزود:

«ساختمان بشر و سنت خدا چنین است که وقتی ستم از حد‌گذشت، مستضعفین مظلوم با همه ضعف و ترس به‌پا می‌خیزند و خدا یاریشان می‌کند تا متجاوزین استعلاگر را به زمین بزنند... سنت الهی اختصاص به گذشته ندارد، تکرار می‌شود».

خمینی که فضا را این‌چنین در حال چرخش می‌دید، بلادرنگ در فردای آن روز، دهم اردیبهشت ۱۳۶۰، بی‌پرده با مجاهدین اتمام حجت کرد و چون جرأت نداشت به ما بگوید توبه کنید گفت: «به آغوش ملت برگردید» و گرنه «یک روز است که پشیمانی دیگر سودی ندارد و آن روزی است که به ملت تکلیف شود، تکلیف شرعی الهی به مقابله با اینها و تکلیف آخری، نسبت به اینها تعیین شود».

ماه‌م دو روز بعد، در یک پاسخ مشروح ضمن افشای جنایتها و چپاولها و دروغ‌پردازیهای حکومتش در زمینه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، جواب دادیم: «در برابر "تکلیفی" که گوشزد فرمودید چه چاره‌ی جز نوشتن و تقدیم "وصیتنامه‌ها" باقی می‌ماند؟»

و از او خواستیم با «کلیه هوادارانمان در تهران... برای بیان مواضع و تشریح اوضاع و عرض شکایات و اثبات مطالب فوق‌الذکر، بدون هیچ‌گونه تظاهر و در نهایت آرامش به‌حضورتان برسیم».

در همین نامه خاطرنشان کردیم «لایحه احزاب» که در مجلس در دست تصویب است «در یک کلام جز به‌معنی تعطیل تمام آزادیهای سیاسی و پشت‌پازدن به گرانبهاترین ارمغان انقلاب نیست».^(۱۰)

خمینی با این جواب که در آن زمان حمایت سیاسی و اجتماعی قابل توجهی برانگیخت، به‌لحاظ سیاسی کاملاً خلع سلاح شده بود و باید بهانه دیگری جستجو می‌کرد که در ادامه بحث به آن خواهیم پرداخت.

از طرف دیگر، از جوانب مختلف به‌خاطر همان سرمقاله بر سر بازرگان ریختند. او هم جانب احتیاط گرفت و در ۱۲ اردیبهشت بی‌احتیاطی قبلی را با یک سرمقاله جدید، جبران و متوازن کرد. در این سرمقاله، تحت عنوان «فرزندان مجاهد و مکتبی عزیزم» در نقش میانجی و پدری نصیحت‌گر بین مجاهدین و ایادی خمینی که آنها را «مکتبی» خوانده‌بود، ظاهر شد و سعی کرد با یکی به‌نعل و یکی به میخ زدن، کمر مار ولایت را بگیرد!

بازرگان نوشت:

«مجاهدین خلق، شما فرزندان نهضت آزادی هستید. در سال ۱۳۴۳ که در زندان بودیم به‌دنیای آمدید و راه خود را پیش گرفتید، بدون آنکه از خانه فرار کرده یا اخراج شده باشید... اگر بعداً به‌لحاظ ایدئولوژیک و تاکتیک فاصله‌ها و اختلافهایی پیش آمد و از خود شما کسانی جدا و مخالف شدند، اینها مانع و منکر رابطه پدر و فرزند نمی‌تواند باشد

... مکتبیها نیز، با همه تندی و تلخی و بدخلقی که دارید از ما هستید... چه آن جناب برادری که رئیس دولت است اعتراف و به‌قول خود افتخار به‌شاگردی یا فرزندگی ما می‌کند و تا قبل از انتخاب رئیس‌جمهور عضو هیأت اجراییه نهضت آزادی بود و چه آن دیگری که کاندید ریاست جمهوری شد و در هیچ گفتار و نوشتار از بی‌لطفی به ما کوتاهی نکرده است به زندان می‌آمد برای اعلامیه‌ها و عملیات نهضت دستور نظر بگیرد و ملاقات و مراجعه تیمسار مقدم(رئیس



شماره ۴۲۱

نامه سرگشاده مهندس بازرگان به امام

بسم الله الرحمن الرحيم

سه کلمه کلیدی مخلصانه بازرگان
پرهیزی پدراسه
انقلاب اسلامی ایران

این گلایه یا نامه‌ی سرگشاده حقا می‌بایستی خصوصی و حضوری باشد ولی بعد از فرمایشاتی که روز چهارشنبه خرداد در خطاب به نمایندگان از بام حماران به همی مردم ایران و جهان اعلام داشتید عدالت و ادای وظیفه اجازه می‌دهد مطالبی را که بنا به تکلیف شرعی و ادای حق ملی در دل داشتم به صورت عمومی ابراز دارم. یقینا با سعی صدر رهبری و انصاف اسلامی که مورد انتظار و عامل اقتدار است تلقی خواهند فرمود.

۱- ضمن سخنان سر - نوشت‌ساز آن روز فرمودید ملت جز اسلام چیزی نمی‌خواهد و کسانی که اعتراض دارند خود را می‌خواهند نه ملت را و اگر با اسلام بدهستند به اروپا و

آمریکا بروند.

مودبانه باید سوال کنم که این نظر آیا دور از واقعیت و انصاف نیست؟ افراد زیادی از نویسندگان و نمایندگان و خود بنده که یکی از اعتراض کسندگان می‌باشم نه خودخواه صد اسلام هستیم نه جدای از مردم کوچک و بزرگ. اسلام نیز عنوان بسیطی نبوده ابعاد و چهره‌های فراوان دارد که بسیاری از شکایت‌کنندگان میان مردم اعم از مقدس و غیرمقدس درد و دادشان از عدم اجرای صحیح اسلام در ابعاد مختلف آن و بدنام شدن اسلام است. البته اکثریت مردم این مملکت مومن و دلسوخته‌ی انقلاب و علاقمند به استقرار جمهوری اسلامی هستند ولی شکایات و نظریاتی هم دارند که ناشی از شخصیت و رشدشان می‌باشد. با چنان قضاوت قاطعانه و مشت‌بی‌دریغ که از مقام ولای رهبری نثار هر صاحب درد و داد شد آیا جایی برای وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر و برای آزادی عقیده و

انتقاد و نظم که از پایه‌های قانون اساسی است باقی خواهد ماند؟ البته تصریح فرموده بودید و کلام بسیار بجائی بود که "انتقادات آزاد است به اندازه‌ای که نخواهند کسی یا گروهی را خفیف و از صحنه خارج کنند. انتقاد برای سخن و اصلاح امور است." اما نگرانی و تجربه‌ی گذشته این است که متولیان و آن‌ها که خود را متکی و در خط امام اعلام می‌نمایند تا چه حد پایند این کلام و عامل خلاف آن نبوده و نباشد.

۲- موقعی که در آبان ماه ۵۷ در پاریس خدمتتان رسیدم و صورتی از اشخاص موجه مورد اعتماد برای مشاوره در امور آینده‌ی مملکت از بنده خواستید و پس از آن در بهمن ماه همان سال که در تهران افتخار تشکیل دولت موقت و انتخاب وزرا را به بنده دادید در هر دو مورد ناکید می‌فرمودید که افراد معرفی بقیه در صفحه‌ی ۱۴

ساواک) در خانه‌اش را به من گزارش می‌داد تا وجدانش راحت باشد. ... نهادهایی که در گوشتان چنین خوانده‌اند یا چنین تصور کرده‌اند که دولت موقت منکر و مخالفشان بود، آنها نیز اولاد ما هستند، مثلاً سپاه انقلاب را دکتر چمران مبتکر و مصمم بود... سپس دکتر یزدی اساسنامه سپاه را تنظیم نموده، دولت موقت به شورای انقلاب پیشنهاد نمود... خلاصه آن که هر دوی شما، مجاهد و مکتبی، اگر مرا پدر خود ندانید و پشت‌کنید من شما را فرزندان خود می‌دانم. گوشتان را می‌کشم و رویتان را می‌بوسم... اگر به پدری قبولم دارید می‌خواهم که این مقاله را در روزنامه‌های مجاهد و جمهوری اسلامی درج کنید. ... مجاهدین عده قلیلی نیستند و نفوذ عجیب در دختر و پسرهای دانش‌آموز و دانشجو و در مدارس دارند. مکتبی‌ها نیز هم فراوانند، هم فداکار، متشکل و مجهز و ستون فقرات انقلاب. منحرف هستید اما نه منافقید، نه مرتجع و نه مزدور اجانب...»

دست آخر هم بازرگان پیشنهاد کرده بود:

«بیایید اولاً همدیگر را هم‌کیش و برادر بدانید. ثانیاً از برادرکشی و پدرکشی توبه کنید، دور هم جمع شویم، میزگرد تشکیل بدهیم با اجازه رهبر انقلاب و پایه‌گذار جمهوری اسلامی... اعتقادات و ایرادها و اشکالات را بررسی کنیم».^(۱۱)

نشریه مجاهد، مقاله بازرگان را چاپ کرد اما روزنامه جمهوری اسلامی وقعی نگذاشت و آن را چاپ نکرد.

ما هم در پاسخ به مهندس بازرگان در کمال احترام و با استقبال از میانجیگری او به عرض رساندیم که بین ظالم و مظلوم، در وسط نمی‌ایستند!

هم‌چنین با ارائه فهرستی طولانی از جرم و جنایتهای «مکتبیهای نورسیده» افزودیم: «شگفت است که آقای مهندس بازرگان در حالی این حرفها را زده و این قضاوتها را می‌کند که در مقاله قبلی خود «مبارزه قانونی و مبارزه مسلحانه» لیستی از عملکردها و تعدیات و قانون‌شکنی‌های انحصارطلبان را ردیف کرده و آنها را نسبت به عواقب جلوگیری از عدالت و آزادی هشدار داده‌اند. کمالین که در آن جا می‌نویسد: «توقیف میزان و مدیر مسئول آن حملات جسورانه غیرقانونی قبلی که به سایر مطبوعات و دفترها شده است جریان محاکمه امیرانتظام، طرح قانونی محدودیت احزاب، زمینه‌سازیهایی برای روزنامه انقلاب اسلامی و رئیس‌جمهوری

به‌رغم اطلاعیه ۲۵ اسفندماه گذشته امام، نمونه‌های یادآور پایان مبارزه پارلمانی گذشته است. تحریم و تعطیل مبارزه کار را طبق سنت تاریخی و الهی و همان‌طور که آثارش ظاهر شده به مبارزه مسلحانه و آشوب داخلی می‌کشاند، که وظیفه خود دانستم هشدار دهم” در عمل هم، همین چندی پیش بود که خود آقای مهندس بازرگان در قبال تعطیل و توقیف روزنامه میزان و زندانی‌نمودن مدیر مسئول آن، آن همه اعتراض کردند، ستاد حمایت از مطبوعات تشکیل دادند و مردم را به حمایت و کمک طلبیدند. راستی اگر آن موقع کسی آقای بازرگان و “متولیان و کسوت‌داران حزبی و مکتبی” را مخاطب قرار داده، آنها را بالسویه ملامت و یا نصیحت نموده و می‌گفت که: آقایان پدران و مسئولین عزیز، این همه ستیزه نکنید و این همه دعوا راه نیندازید، آقای بازرگان اعتراض نمی‌کرد که اینگونه برخورد، رسم عدالت و انصاف نیست و ظالم و مظلوم را یکسان دیدن است».

پاسخ خمینی به نامه مجاهدین

اما خمینی پس از دریافت جواب مجاهدین به تهدیدهایی که در ۱۰ اردیبهشت کرده بود، در ۲۱ اردیبهشت، با سخافتی چشمگیر به این بهانه که گویا مجاهدین بر ضداسلام قیام مسلحانه نموده‌اند به میدان آمد. در حالی که ما به‌رغم ۵۰ شهید و هزاران مجروح، حتی یک گلوله هم شلیک نکرده بودیم.

خمینی گفت:

«آنهايي که اين طور هم با قلم‌هايشان، علاوه بر تفنگ‌هايشان، هم با ما معارضه دارند، ما به آنها کراراً گفته‌ايم و حالا هم می‌گوئيم که ما مادامی که شما تفنگ‌ها را در مقابل ملت کشیده‌ايد، یعنی در مقابل اسلام با اسلحه قیام کرده‌ايد، نمی‌توانيم صحبت کنیم و نمی‌توانيم مجلسی با هم داشته باشیم. شما اسلحه‌ها را زمین بگذاريد و به دامن اسلام برگرديد، اسلام شما را می‌پذيرد... در آن نوشته‌ی که نوشته‌ايد، در عين حالی که اظهار مظلومیت‌های زیاد کرده‌ايد، لکن باز ناشیگری کردید و ما را تهدید به قیام مسلحانه کردید. ما چطور با کسانی که قیام بر ضداسلام قیام مسلحانه بکنند می‌توانيم تفاهم کنیم؟... شما به قوانین اسلام سر بگذاريد، گردن فرو بياوريد،... من هم که یک طلبه هستم با شما حاضر که در یک جلسه، نه در یک جلسه، در ده‌ها جلسه با شما بنشینم و صحبت کنم. لکن من چه بکنم که شما اسلحه را در

دست گرفته‌اید و می‌خواهید ما را گول بزنید. برگردید و به دامن ملت بیایید... اذعان کنید به اینکه ما خلاف کرده‌ایم... دعوی این را نکنید که ما از اول تا حالا همیشه طرفدار از اسلام و یا طرفدار از مردم بودیم. این را دعوی نکنید».

جالبتر این که، الگوی حزب توده و اکثریت را هم جلوی ما گذاشت و گفت: «شما الان می‌بینید که بعضی احزابی که انحرافی هستند و ما آنها را جزء مسلمین هم حساب نمی‌کنیم، معذالک، چون بنای قیام مسلحانه ندارند و فقط صحبت‌های سیاسی دارند، هم آزادند و هم نشریه دارند به‌طور آزاد».

اما از آن‌جا که خوب می‌دانست که مجاهدین نه «گردن فرو می‌آورند»، نه «اذعان به خلاف می‌کنند» و نه توده‌یی مسلک و اکثریتی می‌شوند، خودش سریعاً حرفش را پس گرفت و گفت:

«من اگر در هزار احتمال، یک احتمال می‌دادم که شما دست‌بردارید از آن کارهایی که می‌خواهید انجام بدهید، حاضر بودم که با شما تفاهم کنم و من پیش شما بیایم، لازم هم نبود شما پیش من بیایید».

هفته بعد هم مجاهدین، یک خبرچینی و «راپرت» رسمی حزب توده به نخست‌وزیری خمینی علیه مجاهدین را منتشر کردند. در این خبرچینی با مهر حزب توده، به دروغ ادعا شده بود که «از آشوبهایی که در روزهای اخیر در شهرهای مختلف ایران عمدتاً به‌وسیله مجاهدین خلق بوجود آمده است، دو سه روز قبل ضدانقلاب اطلاع داشته است» مجاهد ۳۱ اردیبهشت ۱۳۶۰.

یک روز قبل از افشای این سند حزب توده اعلام کرده بود:

«هیچ‌گاه در مورد مجاهدین خلق راپرت نداده است. این اتهامی بی‌پایه و دروغی زشت است و قاطعانه تکذیب می‌شود» (نامه مردم ۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۰).

اما بعد از افشای سند نوشت:

«مجاهدین خلق ظاهراً به اسناد محرمانه‌یی که حزب توده ایران در اختیار مقامات مسئول قرار داده است، دسترسی پیدا کرده‌اند... ما ضمن اعتراض جدی به خروج این اسناد و اخبار، خواستار اتخاذ تدابیر جدی از جانب مقامات مسئول برای ممانعت از تکرار این قبیل حوادث و کنترل و حفاظت دقیق این اسناد هستیم» (مردم ۶ خرداد ۱۳۶۰).

یادآوری می‌کنم که پس از ۳۰ خرداد، حزب توده پیوسته خواهان سرکوب و اعدام مجاهدین و استرداد و اعدام خود من بود. اما در بهمن ۶۱ وقتی کیانوری و سران حزب توده دستگیر شدند، مجاهدین «به‌رغم حمایت آشکار حزب توده از سرکوب و اعدام مجاهدین و دیگر نیروهای مقاومت، چون گذشته، هرگونه نقض حقوق بشر و اعمال شکنجه و محاکمات مخفی در دادگاههای ناصالح رژیم خمینی را درباره هر کس و هر گروه حتی درباره سران حزب توده و سلطنت طلبان نیز محکوم» شناختند.

در ششم خرداد سال ۶۰ خمینی نمایندگان مجلس را به مناسبت سالگرد تشکیل نخستین مجلس ارتجاع به جماران فراخواند و اقلیت انگشت‌شمار این مجلس به ریاست بازرگان را به توپ بست تا مبادا با اقدامات و سرکوبگری او مخالفت کنند. خمینی گفت:

«هی نشینید و بگویید پاسدار کذا... بگذارید این قدرت اسلام باقی باشد. اگر این قدرت اسلام-خدای خواسته- شکسته بشود، و شکسته نخواهد شد. شما و ما و همه اشخاصی که هر جا هستند و همه روشنفکران و قلم به‌دستها همه‌شان به باد فنا می‌روند. این قدرت است که شما را نگهداشته است...»

این قدرت اسلام را نگهدارید. تا گفته می‌شود «مکتبی»، آقایان مسخره می‌کنند! «مکتبی» یعنی اسلامی. آن که مکتبی را مسخره می‌کند اسلام را مسخره می‌کند. اگر متعمد باشد مرتد فطری است، و زنش برایش حرام است، مالش هم باید به ورثه داده بشود، خودش هم باید مقتول باشد...»

آقای رئیس‌جمهور حدودش در قانون اساسی چه هست، یک قدم آن ور بگذارد من با او مخالفت می‌کنم. اگر همه مردم هم موافق باشند، من مخالفت می‌کنم. آقای نخست‌وزیر حدودش چقدر است، از آن حدود نباید خارج بشود. یک قدم کنار برود با او هم مخالفت می‌کنم. مجلس حدودش چقدر است، روی حدود خودش عمل کند... نمی‌شود از شما پذیرفت که ما قانون را قبول نداریم. غلط می‌کنی که قانون را قبول نداری! قانون تو را قبول ندارد. نباید از مردم پذیرفت، از کسی پذیرفت، که ما شورای نگهبان را قبول نداریم. نمی‌توانی قبول نداشته باشی. مردم رای دادند به اینها، مردم شانزده میلیون تقریباً یک یک قدری بیشتر رأی دادند به قانون اساسی.»

خمینی آن قدر در بحران فرو رفته و «بی‌دنده و ترمز» حرف زده بود که بازرگان بعد از ۱۰ روز سبک‌وسنگین کردن، در ۱۶ خرداد در یک نامه سرگشاده به جوابگویی پرداخت.

تقاضای اعدام برای برادر مجاهد مسعود رجوی

مردم فروشان حزب توده، سیاست‌های خائنانه‌ی خود را به جاش می‌رسانند که خواستار اعدام برادر مجاهد مسعود رجوی می‌شوند:

مجاهدین!
بخود آئید، بخود آئید!
فراموش نکنید
قاتل من آمریکا است
قاتل من رجوی خائن
قاتل من آمریکا است!
همانطور که احمد دربای جوخه اعدام
فریاد زد:
- قاتل من آمریکا است!
- قاتل من رجوی خائن است!
باید این قاتل را، که قاتل همه
قریب خوردگان دیگر هم هست، به
جوخه اعدام انقلاب سبرد.

همچنین حزب توده خواستار استرداد برادر مجاهد مسعود رجوی و آقای بنی صدر به رژیم خمینی می‌شود:

نمونه دیگری در مورد خوش خدمتی ضد انقلابی حزب توده به رژیم خمینی

سازمان حزب توده‌ی ایران در فرانسه ضمن تأیید تقاضای دولت ایران مبنی بر خواستار استرداد بنی صدر و مسعود رجوی به دولت ایران است و شدیداً به دولت فرانسه در مورد انگیزات تبلیغاتی که در اختیار این دو قرار داده شده است اعتراض می‌نماید.

سازمان حزب توده‌ی ایران در فرانسه

۳۰ ژوئیه ۱۹۸۱

اطلاعیه دفتر مجاهدین خلق در پاریس

درباره دستگیری کیانوری و هم‌دستانش



شماره ۱۴۰

اعمال شکنجه و محاکمات مخفی در دادگاههای ناصالح رژیم خمینی را درباره هرگس و هر گروه حتی درباره‌ی سران حزب توده و سلطنت طلبان نیز محکوم می‌شناسد.
دفتر مجاهدین خلق در پاریس
۶۱/۱۹ بهمن/۶۱

۵ - بدیهیست سازمان مجاهدین خلق ایران بر اساس اصول شناخته شده‌ی خود علی‌رغم حمایت آشکار حزب توده از سرکوب و اعدام مجاهدین و دیگر نیروهای مقاومت، چون گذشته هر گونه نقض حقوق بشر و

در نامه بازرگان تحت عنوان «سه کلمه گله مخلصانه بازرگان به رهبری پدران انقلاب اسلامی ایران» آمده بود:

«... با چنان قضاوت قاطعانه و مشت بی‌دریغ که از مقام والای رهبری نثار هر صاحب درد و داد شد آیا جایی برای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و برای آزادی عقیده و انتقاد و تظلم که از پایه‌های قانون اساسی است باقی خواهد ماند؟

... تنبیه و توبیخ‌هایی که درباره نمایندگان و نویسندگان و دولتمردان در عدول از حق و عدالت و در عدم رعایت قانون می‌فرمودید، کاملاً به‌جا و اصولی بود اما رنگ تند ضدین‌دادن... این خطر بزرگ را پیش می‌آورد که در مناقشات گروهی و اختلافات مرامی، کینه و کشتارهای غیرقابل مهار و دور از انسانیت و اسلامیت به‌وجود آید مگر این که مصلحت دیده باشید که برای حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی جو وحشت و شدت عمل ایجاد گردد.

... آیا با حربه اسلام و قرآن و با تهمت خروج بر خلیفه خدا یا رافضی‌بودن و تفرقه‌افکندن نبود که بنی‌امیه و بنی‌عباس و عثمانیها آن فجایع و بلاها را بر سر اهل بیت و شیعیان و آزاداندیشان مسلمان درآوردند؟ امان از آن زمان که به‌شیوه کلیسای قرون وسطی برداشت و برخورد‌های حکومتی و اجتماعی و فرهنگی در مجاری دینی انحصاریافته افتد و چماق تیر، حاکم اختلافات گردد.

... اگر مسئول و مقامی حتی رئیس‌جمهور شانه از اطاعت قانون خالی کند، با وجود اصل ۱۱۰ و ۱۲۲ قانون اساسی که اجازه پیشنهاد و محاکمه و امکان عزل از طرف مقام رهبری را داده است، چه حاجت که داغ و درفش مذهبی مفسد فی الارض به میان آمده باشد یا از طنزنویسان و ایرادگیرندگان به نورسیده‌هایی که عنوان مکتب اتخاذ کرده‌اند، چنان طرفداری شود که پس‌فردا ببینیم، بعد از نیمه‌شب دو ژ-۳ به‌دست کنار بسترمان آمده آخرین مایتعلق یعنی زن حلالمان را با خود ببرند!»

فردای آن روز، به‌دستور خمینی، لاجوردی که دادستان ارتجاع در تهران بود و ما همیشه سؤال می‌کردیم که با چه میزان سواد و با کدام فهم و شعور قضایی به دادستانی منصوب شده است، روزنامه‌های بازرگان و بنی‌صدر و حزب توده و یک روزنامه دیگر که اسمش را دقیقاً به‌خاطر ندارم توقیف و تعطیل کرد. تعطیل روزنامه حزب توده صرفاً از بابت حفظ توازن و «بالانس» با سه روزنامه دیگر انجام می‌شد.

دو روز قبل از آن، خمینی در ۱۵ خرداد یک نمایش مرعوب‌کننده به‌راه انداخت و ادعا کرد که در تظاهرات حکومتی در سراسر کشور ۱۵ میلیون نفر شرکت کرده‌اند.

سرمقاله مجاهد در این باره چنین نوشت:

«تشبثات و جوسازیهای هیستریک قبل از ۵۱ خرداد با به‌کارگرفتن تمام طرق و وسایل تبلیغاتی و ارتباط جمعی و طبق معمول حتی تعداد جمعیت شرکت‌کننده در راهپیمایی را پیشاپیش تعیین نمودن و ادعای این‌که «میلیونها نفر در راهپیمایی شرکت خواهند کرد» و... همگی از چنین قصد و نیازی حکایت می‌نمود و تبلیغات و ادعاها و لاف و گزافهای بعدی نیز هر چه بیشتر آن را نشان می‌دهد. ازجمله درحالی‌که کل جمعیت شرکت‌کننده در راهپیمایی تهران بیش از ۳۰۰ هزار نفر نبود، انحصارطلبان در تبلیغات خود از راهپیمایی میلیونی در تهران دم می‌زدند و در رابطه با سراسر کشور تعداد راهپیمایان را بیش از ۱۵ میلیون نفر ادعا کردند. البته اپورتونیستهای راست جبهه متحد ارتجاع نیز از آنها عقب‌نماندند و از رژه میلیونی خلق سخن گفتند. بر هیچ‌کس پوشیده نیست که این ادعاها (که یادآور تبلیغات گوبلزی مبنی بر هرچه‌بزرگ‌گفتن دروغ جهت باوراندن آن به مردم است) با عطف توجه به شعارهای ازپیش‌تعیین‌شده‌یی که در راهپیماییها داده می‌شد صرفاً به این دلیل به‌عمل می‌آید که با طرح و پیشنهاد رفراندم و مراجعه به آرای عمومی مردم جهت خروج از بن‌بست مقابله شود ضمن رد و انکار هر چه موکد هرگونه «بن‌بست» خود این مراسم یک رفراندم قلمداد گردد که گویا ضمن آن مردم رأی و نظر عمومی خود را علیه نیروهای مخالف انحصارطلبی و ارتجاع (به‌ویژه مجاهدین خلق) و رئیس‌جمهور و به‌نفع جناح ارتجاعی و انحصارطلب حاکم ابراز کرده‌اند که قاعدتاً به دنبال آن نیز باید موج فشار و اختناق و سرکوب هر چه بیشتری را علیه نیروهای مخالف و مخصوصاً انقلابی انتظار کشید».^(۱۲)

ما بلادرنگ در همان روز ۱۷ خرداد تعطیل روزنامه‌ها را قویاً محکوم کردیم و به «تحریم انقلابی همه روزنامه‌ها و نشریات دست‌نشانده حکومتی از قبیل اطلاعات، کیهان، جمهوری اسلامی» فراخوان دادیم.

نشریه مجاهد از این پیشتر، در آستانه آزادی گروگانها رسماً به حکم دادستان ارتجاع توقیف شده بود. در مهر و آبان ۵۹ همین که خمینی دید ریگان ریاست جمهوری

آمریکا را به عهده می‌گیرد و سمبه خیلی پرزور است، به‌رغم همه الدرمدلدرمهای^(۱۳) قبلی خودش، به‌شدت ترسید و جازد و با امضای قرارداد الجزایر، شعبده‌گروگانگیری در سفارت آمریکا را جمع کرد و پایان نمایش را اعلام کرد. عقب‌نشینی آسانسوری خمینی به‌قدری افتضاح بود که به‌جز جناح غالب، حتی جناحها و گروه‌بندیهای درونی رژیم، این قرارداد را «روی دست قرارداد ترکمانچای» توصیف می‌کردند.

عیناً مانند جنگ ضدمیهنی، در این جا هم خمینی باید جواب می‌داد که چرا و به چه خاطر و با چه نتایجی به گروگانگیری روی آورده است. اینها سؤالهایی بود که در آن ایام نشریه مجاهد در شرایطی که رسماً توقیف شده بود با تیراژی نزدیک به ۵۰۰ هزار نسخه وسیعاً به میان مردم می‌برد و به‌همین خاطر خمینی دیگر تحمل آن را نداشت. ابتدا دادستان ارتجاع با استفاده از فضای جنگ ایران و عراق که همه‌چیز را تحت‌الشعاع قرار داده بود، در روز ۷ آبان انتشار روزنامه‌های «فریاد گودنشین» و «بازوی انقلاب» را که روزنامه‌های بخش اجتماعی و بخش کارگری مجاهدین بودند، ممنوعه اعلام کرد. بهانه‌اش این بود که:

«... این گروهکها در روزنامه‌ها و نشریات خود نه‌تنها این جنگ تحمیلی را محکوم نکردند، بلکه به تضعیف روحیه سپاهیان و رزمندگان دلیر اسلام پرداخته‌اند...»

سپس در ۱۱ آبان، دادستان ارتجاع نشریه مجاهد و سایر انتشارات مجاهدین را بالکل ممنوع اعلام کرد. در همین روز مجلس رژیم به‌دستور خمینی با فوریت و در اجلاسهای سری، طرح آزادی گروگانها را تدوین کرد و ۲ روز قبل از انتخابات آمریکا به تصویب رساند. در این ایام خمینی از ترس ریگان یک روز و یک ساعت را هم نمی‌خواست از دست بدهد. روز بعد در ۱۲ آبان، رژیم برای مشغول کردن مجاهدین به‌طور ناگهانی اعلام کرد که در فردای همان روز یعنی ۱۳ آبان دادگاه مجاهد اسیر محمدرضا سعادت‌تی به‌صورت غیرعلنی و درخفا برگزار می‌شود. یعنی که هیچ فرصتی برای حضور و کلامی بین‌المللی او در این دادگاه باقی نگذاشت.

در ۲۵ آبان، خمینی حکم احضار و تعقیب رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران را از

۱۳- «الدرم بلد رَم» تعبیر ترکی (آذری) به معنی «می‌کشم و پاره‌می‌کنم» که در فارسی مصطلح شده و به مفهوم تهدید و ارعاب سخت و به‌خصوص تهدید به قتل است (لغتنامه دهخدا)

طریق دادستانش صادر کرد. بیچاره باز هم مجاهدین را نشناخته بود و گمان می‌کرد جا می‌زنند. اما مجاهدین در اطلاعیه خود جبران «بزرگترین خطای شاه» از سوی ارتجاع حاکم را به سخره گرفتند^(۱۴).

همزمان در روز ۲۵ آبان، خمینی از طریق دادستان ارتجاع در آبادان با صدور حکمی مقرر کرد، که مجاهدین بایستی ظرف ۲۴ ساعت سنگرهای جبهه و شهرهای جنوبی را تخلیه کنند. اما قبل از خشک شدن مرکب این حکم، تعقیب، دستگیری و شکنجه صدها مجاهد جان بر در آنجا آغاز شد. دو سه ماه بعد، مجموعاً احکام ۲۸۶ سال زندان برای مجاهدان دستگیر شده در جبهه‌های جنگ که جدا از صفوف خمینی به دفاع مشروع از وطن و خاک خود اشتغال داشتند صادر شده بود. در همان زمان بهشتی در دیداری با برادرمان مهدی ابریشمچی در خوزستان به او با صراحت حرفی با این مضمون گفت که، خوزستان را از ایران بگیرند بهتر از این است که شما حکومت را از ما بگیرید... اما مجاهدین در زیر تعقیب و کنترل دائمی کمیته‌چیها و پاسداران و البته با مشکلات فراوان به انتشار مخفیانه مجاهد هفتگی ادامه دادند که در فروردین ۶۰ در ۳۰ نقطه کشور چاپ یا تکثیر می‌شد و تیراژ آن به بیش از ۵۰۰ هزار نسخه رسید و تا ۳۰ خرداد به ۶۰۰ هزار افزایش یافت. تیراژ روزنامه حزب حاکم جمهوری اسلامی در این زمان زیر ۳۰ هزار بود. برخی منابع موثق تیراژ آن را در برخی ایام ۱۸ هزار گزارش می‌کردند که بیشترش یا با بودجه دولتی خریداری شده و در ادارات و ارگانهای حکومتی توزیع می‌شد یا به فروش نرفته به دفتر روزنامه برمی‌گشت. در ادامه بحث، به وقایع و فضای سیاسی خرداد ۶۰، بازهم اشاره خواهیم کرد اما صبر کنید تا ابتدا به تصفیه حساب خمینی با جبهه ملی و اعلام ارتداد آن بپردازیم.

طلسم اختناق

در آستانه ۳۰ خرداد، هم‌چنان که در قسمتهای قبل اشاره کردم، جبهه ملی برای روز ۲۵ خرداد که مصادف با سالروز شهادت مجاهد بزرگ رضا رضایی در سال ۱۳۵۲ هم

۱۴- شاه، پس از سقوط، در خاطرات خود نوشت که بزرگترین اشتباه او آزاد کردن «تروریستها» از زندان بوده است.

بود، اعلام تظاهرات و راهپیمایی بزرگ کرده بود و طبعاً از مجاهدین انتظار حمایت داشت. در آن ایام مجاهدین هرروز در سراسر تهران تظاهرات پراکنده و موضعی داشتند و به شرحی که خواهم گفت تلاش می‌کردند این سلسله تظاهرات مسالمت‌آمیز به یکدیگر متصل و تبدیل به یک تظاهرات بزرگ مانند تظاهرات بزرگ مادران در اوایل اردیبهشت بشود. اما به دلایلی که خواهم گفت امکانپذیر نبود. خمینی دیگر جایی برای یک تظاهرات کوچک مسالمت‌آمیز چندهزارنفره و حتی چندصدنفره هم باقی نمی‌گذاشت. هر تظاهرات در هر گوشه شهر را، ساعتی بعد به صحنه جنگ و شلیک هوایی و زمینی با مجروحان و مصدومان بسیار تبدیل می‌کرد. با این همه ما از تظاهرات پراکنده در سراسر شهر در اعتراض به اختناق و دیکتاتوری و عزل بنی‌صدر دست‌بردار نبودیم و نزدیک به دوهفته هر روز در نقاط مختلف شهر با دست خالی، با کمپته و سپاه درگیر بودیم که به شدت سرکوب می‌کردند.

دکتر سنجابی که ریاست جبهه ملی را به عهده داشت چندبار پیام فرستاد و خواستار دیدار بود. ما، برادرمان، شهید قهرمان علی زرکش‌جانشین مسئول اول سازمان پس از به‌شهادت‌رسیدن موسی را به دیدار ایشان فرستادیم.

دکتر سنجابی وزیر خارجه بازرگان بود و او بود که برادرم کاظم را که در دهه ۱۳۳۰ شاگرد قدیمی خودش در دانشکده حقوق دانشگاه تهران بود، برای سفارت ایران در مقر اروپایی سازمان ملل متحد انتخاب و به بازرگان و خمینی معرفی کرد. سنجابی نخستین وزیر و شخصیت نامدار ملی بود که حتی قبل از انتخابات خبرگان، در فردای راهپیمایی یکصدهزارنفری مجاهدین برای مجاهد اسیر محمدرضا سعادت در اوایل ۱۳۵۸، به‌عنوان اعتراض دست از همکاری با دولت بازرگان کشید. من بعداً با سنجابی در خانه‌اش در شمال تهران دیدار کرده‌بودم و او نسبت به حمایت ما از مواضع ملی‌گرایانه و دموکراتیک، اطمینان داشت. قبل از آن هم برای حفاظت خود تفنگ کلاشنیکوف خواسته بود که تأمین کردیم.

آرزو و پیام مصدق

اختلافات و دعوای بازرگان با سنجابی و جبهه ملی چیز تازه‌یی نبود و در سال ۱۳۴۰

به انشعاب بازرگان از جبهه ملی و تشکیل نهضت آزادی انجامیده بود. در واقع تشکیلات منسجمی به‌عنوان جبهه ملی وجود نداشت و دکترین آیزنهاور در دهه ۱۹۵۰ میلادی مبنی بر حمایت از رژیم شاه به عنوان یک حلقه ضروری در برابر اتحاد شوروی، بسیاری از رجال جبهه را منفعل کرده و به سیاست «صبر و انتظار» کشانده بود. می‌گفتند که مصدق در تبعید و انزوای دهکده احمدآباد در کرج از این وضعیت بسیار ناراضی است. دستنوشته‌های مصدق در آن روزگار نشان می‌دهد که قویاً به نسل جوان و مجاهدانی هم‌چون مجاهدان الجزایر چشم‌دوخته است.

اما پیشوای محصور نهضت ملی در همان حال در سال ۱۳۴۰ با اشاره به تجربه ارتش آزادیبخش الجزایر، پیام خود را به نسل‌های بعد رساند و نوشت:

«ملتی هم هست که در راه آزادی و استقلال از همه‌چیز می‌گذرد و دیگران هم اگر علاقه به وطن دارند باید از همین راه بروند و آن را انتخاب نمایند». در همین یادداشت کوتاه در حاشیه کتاب «الجزایر و مردان مجاهد» خاطرنشان کرد «باری، حرف زیاد است و مستمع به‌تمام معنی فداکار کم، بلکه خدا بخواهد که این نقیصه در ما رفع شود و ما هم بتوانیم بگوییم مملکت و وطنی داریم و در راه آزادی و استقلال آن، از همه‌چیز می‌گذریم».

پیشوای نهضت ملی، در آبان ۱۳۴۱ هم ذیل عکسی که به نسل جوان اهدا کرده بود، نوشت:

«به کسانی که وقتی پای مصالح عموم به میان می‌آید از مصالح خصوصی و نظریات شخصی صرف‌نظر می‌کنند. به کسانی که در سیاست مملکت اهل سازش نیستند و تا آن‌جا که موفق شوند مرد و مردانه می‌ایستند و یکدندگی به‌خرج می‌دهند. به کسانی که در راه آزادی و استقلال ایران عزیز از همه چیز خود می‌گذرند. این عکس ناقابل اهدا می‌شود.

احمدآباد-آبان-۱۳۳۱، دکتر محمد مصدق».

اما در ۱۳۵۹ و در ابتدای سال ۶۰، دکتر سنجابی چندین بار با برادران ما در تهران دیدار کرده بود تا به‌طور مشترک چاره‌ی بیندیشیم. آخرین دیدار او با برادرمان علی زرکش در خرداد ۶۰ بود. دکتر سنجابی در آن زمان ۷۷ سال داشت. وقتی برادرمان علی از دیدار با سنجابی برگشت، خیلی تحت تاثیر قرار گرفته بود و گفت آدم واقعاً از روی دکتر سنجابی خجالت می‌کشد که با این سن و سال، هم از یکسو محذورات امنیتی ما را

درک می‌کند و هم با فروتنی به تشویق و رایزنی با بچه‌های مجاهدش می‌پردازد. بعد هم علی به من گفت فکر می‌کنم باید خودت در این ملاقات می‌بودی... علت را پرسیدم، گفت: برای بحث و قانع کردن دکتر سنجابی، چون برداشت من این است که او «توی باغ» نیست و نمی‌داند که چه در پیش است و خیلی روی تظاهرات ۲۵ خرداد حساب باز کرده...

گفتم: مگر تو ارزیابی و جمع‌بندی خودمان از اوضاع را منتقل نکردی و مگر شرایط و آن‌چه را که این روزها توی خیابانها در سطح شهر با آن مواجه هستیم، و به‌خصوص این را نگفتی که خمینی تصمیمش را برای حذف و جراحی، یکی پس از دیگری، گرفته است؟

گفت: من همه‌چیز را گفتم اما باز هم برداشتم این است که دوستان ما در جبهه ملی، آن‌چه را که می‌گذرد دست‌کم گرفته‌اند و بیشتر به فکر برگزاری تظاهرات بزرگی هستند که اعلام کرده‌اند و این‌که هرطور شده با کمک مجاهدین برگزار شود. من هم گفتم ما همین حالا هم داریم تلاشمان را برای برگزاری تظاهرات بزرگ انجام می‌دهیم اما شرایط مثل قبل نیست...

علی در پایان گفت، با همه این توضیحات فکر نمی‌کند که دکتر سنجابی متقاعد شده باشد.

رویارویی دو اسلام

در همین زمان جبهه ملی، لایحه ضدانسانی قصاص را به‌باد حمله و انتقاد گرفته بود و همین، بهانه لازم را برای خمینی فراهم کرد تا فرصت را برای حذف جبهه ملی مغتنم بشمارد.

بگذارید اول در باره موضوع قصاص و لایحه ضدانسانی مربوطه که دست‌پخت بهشتی و قضاییه خمینی بود، توضیحاتی بدهم. در ادامه بحث، دوباره به جبهه ملی و منتهای دجالگری خمینی برای اعلام ارتداد و حذف آن از صحنه سیاسی بر می‌گردیم. موضوع «قصاص»، از روز اول یکی از دعوای جدی ما با خمینی به‌لحاظ سیاسی و حقوقی و ایدئولوژیک بود. دعوا از اسفند ۵۷ شروع شده و دو سال و چندماه بود که ادامه

حکم اخراج مجاهدین

توسط دادستانی انقلاب آبادان

از سنگرهای مقدم جبهه

اطلاعیهی مجاهدین خلق ایران دربارهٔ گسترش انواع فشارهای اجتماعتظفانه در جبهه‌های مقاومت و صدور حکم دادستانی انقلاب آبادان مبنی بر خروج نیروهای جان برکف "مجاهدین" از سنگرهای مقدم این شهر درمجموعه ۱



شماره دوم - شماره ۹۹ - شماره ۱۱ در ۵۹ - شماره ۳۰۰۰

هشدار مجاهدین خلق به دادستانی انقلاب دربارهٔ حفظ جان سعادت

به نام خدا
به نام خلق قهرمان ایران
بگوریکه مردم قهرمان ایران اطلاع
دارند برادر مجاهد - سیدمحمدرضا سعادت
بمقدمه صفحه ۱۸

شماره ۹۹

حق مسلم و قانونی و غیرقابل
صرف نظر کردن ماست و ما
نداشتم که در این رسد
قدرت سلطان و انحصار طلبان
را برای همیشه دلموش کنیم.
اما ملت میترس از بود
می خواستیم مسئولان ملکت
را فریبی داده اسم
جامعه جبری از سنه
بمقدمه صفحه ۱۸

(صرف نظر از ۳ شماره بوالعاده
- ای که جاب شد) - به این
علت تعطیل کردم تا هیچکس
دسواوری به دست حکم -
امروزان و نوشته‌گرانی که حر
در یک نوشته همراه ما لن
و نبرین دیگران هیچکس کار آبی
ندارند بدهتم. گواهی که از من
کند بودیم و هم‌اکنون سر بر
این اعتماد که دانستیم
بمقدمه صفحه ۱۸

الی بدنی که از امار اسرار
"مجاهد" می‌گذرد تاکنون
عدد ۹۸ شماره "مجاهد" به
اسنادی جدید شماره بوی-
العاده سر کرده‌ام. در این
مدت دو دوره "غرب"
داشته‌ام. دوره اول ایرانی
بود به جو سخنان بوجود
دوره دوم که از آن سر تا
این تاریخ خطوط احاطه شد
بمقدمه صفحه ۱۸

احضار و تعقیب مجاهدین یا کوشش برای جبران بزرگترین خطای شاه توسط دادستانی انقلاب؟!!

دادستان انقلاب گویا فراموش کرده است که
مجاهدین را مردم از زندان‌ها آزاد کرده‌اند و اگر
دادستانی قصد زندانی کردن مجدد انقلابیون را
بکشد دیگر برای مردم با کمترین مشروعه‌نیتی نخواهد
داشت.

به نام خدا

به نام خلق قهرمان ایران

حضور از روزی که آخرین و بی‌گنجه‌ترین سفته‌زندان
سیاسی به دست خلق دایرمان از زندان‌های شاه آزاد شد به ۳
سال گذشته است که گویا "دادستانی انقلاب" تصمیم گرفته
است آنها را دوباره روانه زندانها کند!
همه به یاد داریم که شاه خائن در پیکی از آخرین
مجاهدهای خود تن دادن به آزاد کردن زندانیان سیاسی در
اواخر دوران سلطنت سگیش را بزرگترین اشتباه خود برشمرد
و به نظر می‌رسد که اکنون "دادستانی انقلاب" تصمیم گرفته
است تا با برگرداندن مجاهدین به زندان این بزرگترین اشتباه
که مجاهدین را مردم از زندان‌ها آزاد کرده‌اند و اگر دادستانی
قصد زندانی کردن مجدد انقلابیون را کند دیگر برای مردم
با کمترین مشروعه‌نیتی نخواهد داشت و سرانجام باید به همان
راهی برود که دادستانی ارتش سابق رفت.

"دادستانی انقلاب"! به ستمی که در باره مجاهد
خلق سعادت روا داشته بسنده نگردد و تصمیم گرفته تا با
دستاویز قرار دادن پرونده‌ی سعادت "مجاهدین خلق" را
تحت تعقیب قرار داده و پندیس ترتیباً وسیله‌ی اجزای
توطئه‌های ارتجاعی گسترده‌تری بر علیه "مجاهدین خلق" شود
شامل از اینکه تمام توطئه‌ها و تکرار رشت و غیر سردسی
سرانجام فقط به اهل آن باز می‌گردد. (ولایحقی المکرم‌السیدی
۱۱۱۱ اهل)

گزارشات مستند در مورد شکنجه

(فصل اول)

به دلایل برگزیناگون و شکنجه
خاطرات نسبیاً نظامی جامعه
تجزیات تأکیدی گنوی، حدائق
درگاه مدت‌تکرار تمامی صحنه
و عملکردهای رژیم سرکوبگر
امکن به بیرون است. اما راهها:
طولانی همیشه با ۸ ده‌های کوچک
شروع شد است.

گمنامی مشترک واک
شهریاتی "زندانیان" و مخصوص
آیین و زلزله‌ده‌های پان‌مکتوب
طولانی علفان کشاورز
کودتای ۲۸ بر ماه ۲۲ شروع شد
بوجود آمد.
درمجموعه ۱

پیام مادر رضایی‌های شهیده ملت قهرمان ایران دور از جبهه

نقض آزادیها، تعقیب مجاهدین و شکنجه

بسم الله الرحمن الرحیم
هم بهمان غمخیزم:
هزور خاطره‌ی زنجها و
ضارهای رژیم ضد مردمی
سبب بر ساروس و مردم
قهرمان ما از خاطرها بیرون
برنده است.
هزور جراحات و آثار و
سکده‌های ساراک بر سکر
مجاهدین باقی است.
وهزور مادران دردمندی و
اسارت و سهادت فرزندان
را از یاد نبردند.
وهزور خون فرزندان ما
و هندی سیدان بر اسخاربان
از در و دیوار کجها و حایارها
یاگ سده است.
هزوزایر سجدهای خوس
بمقدمه صفحه ۲۱

دفاع دکتر لاهیجی از سعادت

در پیشگاه خدا و خلق درمجموعه ۱۷

به مناسبت ۱۶ آذر روز دانشجو

دانشگاه ضربان آزادی

درمجموعه ۲

دادخواهی مجاهدین در مورد شکنجه‌های غیر انسانی

درمجموعه ۱

در صفحات دیگر:

- یک‌بام و چند هوا
- مدرس‌هایی از "مدرسه" به "مردم"
- مسالغی‌گرگان هاوند اگر ات محرمانه
- کوچک‌خان طلوع سرخ‌چنگل
- تلگرام پیکر حاج سید جواد ی در
- مورد سعادت
- اطلاعه‌ی مجاهدین خلق -
- مرکز تبریز
- یک‌سال پسر از تصویب قانون اساسی

داشت.

مجاهدین در فردای انقلاب ضدسلطنتی در اسفند ۱۳۵۷، با صدور اطلاعیه‌یی «دربارۀ پاره‌یی مجازاتهای مجرمین عادی» به اعدام و شلاق‌زدن اعتراض و اعلام کردند: «صدور و اجرای این قبیل احکام تحت عنوان جاری کردن حدود اسلام ... منتزع از شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی که جرم در ظرف آن صورت گرفته، روح قوانین جزایی اسلام را که جز از مواضع رأفت و رحمت و توبه و ازبیین‌بردن عوامل و انگیزه‌های جرم به مجازات نمی‌نگرد، خدشه‌دار ساخته و آن را قسی‌القلب و قشری جلوه می‌دهد».

در خاتمۀ اطلاعیه مجاهدین آمده بود:

«توجه دادگاهها را به بخشی از فرمان علی علیه‌السلام به مالک اشتر حکمران مصر جلب می‌کنیم: "قلبت را از مهر توده‌ها انباشته کن و محبت نسبت به آنها و لطف به آنها. بر ایشان سبع و چنان‌که گویی خوردن آنها را غنیمت می‌شمی مباش. پس ایشان دو دسته‌اند: یا برادر دینی و عقیدتی تو هستند یا در خلقت و انسانیت با تو مشابهند که از پیش گرفتار لغزش شده و عوامل و شرایط بدکاری به آنها روی آورده و به عمد یا سهو در دسترس‌شان قرار گرفته‌است. پس با بخشش و گذشت خود آنان را عفو کن، هم‌چنان‌که دوست‌داری خدا با بخشش و گذشتش ترا بیامرزد...".»^(۱۵)

بنابراین از حضرت آیت‌الله خمینی و حضرت آیت‌الله طالقانی و دولت آقای مهندس بازرگان تقاضا نمودیم که در جهت ممانعت از خدشه‌دارشدن چهره پاک ایدئولوژی اسلام، هرچه سریعتر اقدام نموده و مجازات جرایم عادی را به مراجع ذیصلاح قضایی دادگستری واگذارند.

دعوا بر سر مجازاتهای ضدانسانی و لایحۀ قصاص بین ما و خمینی لاینقطع ادامه‌داشت.

در نخستین ماه رمضان پس از انقلاب ضدسلطنتی در مرداد ۵۸، من در دانشگاه تهران

۱۵ - نهج‌البلاغه- نامه شماره ۳۵: «وَأَشْعِرُ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلْلُ وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْجَلَلُ وَيُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَالْخَطَا فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تَحِبُّ وَتَرْضَى أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ»

گفتم:

این از سنتهای طاغوتی است که می‌خواهد «به‌ترتیبی صلاحیتهای دادگستری را خدشه‌دار کند، به‌ترتیبی تمامیت قوه قضاییه را از آن بگیرد. این باید در قانون تصریح شود که جز در موارد جرایم حرفه‌یی نظامیها، آن هم جرایم مربوط به حرفه‌شان، همه جرایم دیگر، محل طرح و حلش، دادگستری است. به‌خصوص جرایم سیاسی و مطبوعاتی که دقیقاً بایستی با حضور هیأت منصفه برگزار شود. در همین روزها ما نمی‌توانیم از ابراز تأسف خودداری کنیم، وقتی می‌بینیم محاکم انقلاب که بایستی صرفاً به جرایم ایادی رژیم پهلوی بپردازند ... وارد مسائل دیگری هم می‌شوند، یعنی جرایم عادی. در حالی که هیچ لزومی ندارد ... به مسأله فحشا یا گرانفروشی یا فساد یا هر مسأله دیگری این محاکم رسیدگی کنند.

در همین‌جا روی صلاحیتهای دادگستری باید تأکید بکنیم. از نظر ما پلیس شهربانی و ژاندارمری بایستی به عنوان ضابطین عدلیه، اولاً یکی شوند ... ثانياً این نیروی واحد پلیس هم تحت فرماندهی دادگستری است، آن هم به‌عنوان ضابطین، نه به‌عنوان نیروهای مسلح سرکوبگر، که سرانجام به ستاد نیروهای کل مسلح در رژیم قبلی تبدیل شدند.

به‌عکس اداره اینها که افرادش بایستی در مناطق، در هر منطقه‌یی، افراد محلی باشند و انتخاب شوند، می‌بایست در دست محاکم دادگستری و قضات آن‌جا باشد».^(۱۶)

حرف ما با خمینی و رژیمش در این مقوله که بسیار هم گفته و نوشته‌ایم این است که: «راستی که این آخوندها عجب موجودات رذل و پلیدی هستند. از یک‌طرف نان تشیع و باب اجتهاد را می‌خورند. از طرف دیگر انگار نه انگار که احکام و به‌خصوص حقوق جزا و جزایات مشمول همین اجتهاد است و دینامیسم دارد.

اصلاً اجتهاد برای چیست؟ برای انطباق اصول و احکام با شرایط متغیر. تضمین‌کننده پویایی و دینامیسم اسلام و قرآن. والا چه نیازی به باب اجتهاد و رساله و تقلید بود؟ اصول و احکام کلی و ثابت مثل رکعتهای نماز و مبطلات آن که از قبل مشخص بود و با اجتهاد چیز جدیدی به آنها اضافه نمی‌شود. اگر اجتهاد نبود، دیگر چه نیازی به تقلید در فروع و شرایط متغیر و مرجع تقلید بود؟

۱۶ - کتاب «حکومت علی و قانون اساسی دولت اسلام» - انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران - ۱۳۵۸ - تهران

در تشیع و اسلام انقلابی و در اسلام مجاهدین، نخستین ویژگی پویایی و دینامیسم آن است. اسلام یک شریعت خشک و منجمد نیست. اگر این دین مربوط به هزاره‌های پیشین است، خوب دیگر چرا باید به آن چسبید؟ ولش کنید. بنابراین، از مرتجعان باید پرسید چرا از یک طرف نان اجتهاد را می‌خورید و از طرف دیگر سنگسار می‌کنید و در ملاءعام تازیانه می‌زنید. آخوندها جنایتهای خود را به نام اسلام به جهان معرفی می‌کنند. در ضمن همه می‌دانند که این کارها هدف غایی‌اش ایجاد رعب اجتماعی سیاسی است. عجباً، اگر اسلام این است، پس بفرمایید ارتجاع و جاهلیت چیست؟ پس قساوت و سنگدلی را تعریف کنید. اگر راست می‌گویید یک نمونه از حضرت علی یا پیغمبر بیاورید که این کار را کرده باشند، چون سنگسار اصلاً مجازات اسلامی نیست. بسیاری از مجازاتهای آن روزگار ریشه در قوانین تلمود دارد یا مثل این یکی سوابقش به یهودیت برمی‌گردد. وانگهی، چطور است که آخوندها از آخرین دستاوردهای فنی، علمی و حرفه‌یی و تخصصی پایان قرن بیستم استفاده می‌کنند، اما جزاییات و قصاص رژیمشان متعلق به هزاره‌های پیشین است؟ از آخوندها بپرسید چرا دنبال موشکهای میان‌برد و دوربرد و سلاحهای شیمیایی و اتمی و میکروبی هستید و دنبال همان چرخ چاه و اسب و منجنیق نیستید؟ چرا از یک طرف، برای بقای رژیم خود از کیسه ملت ایران، از آخرین پیشرفتهای فنی و تخصصی مربوط به فازهای پایانی دوران رشد سرمایه‌داری استفاده می‌کنید؟ اما از طرف دیگر تابع جزاییات هزاره‌های پیشین مثل سنگسار هستید و دست و پا می‌برید؟ یا از روی بلندی پرتاب می‌کنید؟ کدام را باور کنیم؟

این آخوندها تا دهه ۳۰ و ۴۰ و سالهای ۱۳۵۰ ریش تراشیدن را هم حرام می‌دانستند. خمینی به صراحت این را می‌گفت. حتماً یادتان هست برخی از آخوندها تلفن، ماشین، قطار و رادیو و تلویزیون را هم حرام می‌دانستند. نه حرفهای تلویزیون، بلکه خود دستگاه تلویزیون را هم حرام می‌دانستند. در حالی که اگر ملاک حلالی و حرامی حرفهایی که زده می‌شود، باشد؛ تلویزیون رژیم از هر تلویزیونی حرامتر و ننگ‌آلودتر است. چون لکه‌یی بر دامن قرآن و اسلام است، ارتجاع و شرک و جاهلیت را تبلیغ می‌کند.

مجاهدین برای همین‌ها در برابر آخوندها به پا خاسته‌اند. در ورای همه دلایل سیاسی و اجتماعی دلیل خُصّ ایدئولوژیک برای مبارزه عنصر مجاهد خلق با حاکمیت آخوندی همین است که خمینی و رژیمش بدترین لکه بر دامن اسلام است. دلیلی افزون بر دلایل سیاسی و اجتماعی

که به پلیدی و نجس‌بودن این رژیم در تمامیتش مربوط می‌شود. این است مفهوم «کل‌سوء» و «کل‌شر». مجاهد از همه می‌پرسد شاخص اسلام، حضرت علی است یا مرتجعان خوارج؟ امام حسین است یا یزید؟ ائمه اطهار هستند یا خلفای جبار؟
خُب، حالا ما در مورد آخوندها کدام را باور کنیم؟ سطح تولید و قوای مولده یک‌هزار و چهارصدسال پیش را باور کنیم یا این روزگار را؟^(۱۷)

در سال ۱۳۷۶، مجاهدین یک فیلم مستند سنگسار را از کشور خارج کردند که در بسیاری از کشورهای جهان منتشر شد و افکار عمومی را به شدت تکان داد. در همان سخنرانی من گفتم:

«از دید خمینی و رژیمش و آخوندهای خمینی‌صفت و همه اضداد اسلام انقلابی و مردم‌گرا، اسلام یعنی همین! بگذریم که این سنگسار در مقایسه با شکنجه‌های مجاهدین و به‌خصوص زنان مجاهد خلق، چیزی نیست. ولی کیست که این فیلم را ببیند و در خود نیچد و نخواهد از عمق جان و جگر فریاد بکشد. وای بر سنگدلان و سنگین‌دلان. این تازه چیزی است که رژیم در ملاءعام انجام می‌دهد. اما از شکنجه‌های مجاهدین در شکنجه‌گاه‌های رژیم که نمی‌شود فیلم برداشت. با این همه، همین فیلم سنگسار برای نشان دادن طینت این رژیم پلید به‌اندازه کافی گویاست.»

یادتان هست روزی که خمینی با قاضی‌القضاتش پشت تصویب لایحه قصاص بودند، نشریه مجاهد آشکارا و با تیتیر درشت آن را نه فقط ضداسلامی، بلکه یک «لایحه ضدانسانی» معرفی کرد. در خرداد ۶۰ خمینی که سخت از این تیتیر نشریه مجاهد گزیده شده بود در یکی از سخنرانی‌هایش، تکرار می‌کرد که بله اسلام را ضدانسانی خطاب می‌کنند. البته چون هنوز در آن ایام از مجاهدین چشم می‌زد، در سخنرانی از مجاهدین به صراحت اسم نبرد و به جای آن به مصداق به‌در می‌گویند که دیوار بشنود، به جبهه ملی آن روزگار اشاره کرد. اما نشریه مجاهد در سراسر ایران، در ابعاد ۶۰۰×۵۰۰ هزار نسخه، توزیع می‌شد و همه می‌دانستند که مجاهدین این لایحه را فراتر از ضداسلامی، «ضدانسانی» می‌دانند. بله، به همین دلایل می‌گفتیم مرگ بر ارتجاع» (دو اسلام سراپا متضاد- ۱۳۷۶).

خمینی در تلویزیون رژیم (بهار ۱۳۶۰) گفت:

۱۷- سخنرانی در مراسم عید فطر ۱۳۷۶ با عنوان دو اسلام سراپا متضاد- نشریه مجاهد شماره ۶۷۳

«من نمی‌دانستم که اینها ائتلاف پیدامی‌کنند مرکز ائتلافشان یک جاست و ائتلاف پیدامی‌کنند با منافقین و به‌طور صریح مردم را دعوت کردند به این‌که ای مسلمانها بیایید و حکم قرآن را، حکم غیرانسانی قرآن را، در یک کشور اسلامی این‌طور سب بر قرآن و سب بر اسلام به مرئی و منظر مسلمین بشد و فلان معمم تأیید کند و فلان معمم هم تأیید کند و فلان مقام هم تأیید کند و دعوت به شورش در مقابل چی؟ در مقابل نص صریح قرآن»

اما در اردیبهشت سال ۶۰ یکبار دیگر دعوا بر سر لایحه قصاص بالا گرفت. از نشریه مجاهد برایتان می‌خوانم:

«لایحه قصاص، اهانت به‌مقام انسانیت به‌ویژه زن قهرمان ایرانی در عصر کبیر آگاهی خلقها» (۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۰).

«بررسی لایحه قصاص، پیرامون عملکردهای مرتجعین تحت عنوان جاری کردن حدود اسلام» (۱۴ خرداد ۱۳۶۰).

و حالا به قسمتی از مقاله مجاهد در همین مورد در اردیبهشت ۶۰ توجه کنید:

«اکنون بیش از دو سال از اولین اعتراض مجاهدین خلق در مورد مجازاتهای غیراسلامی و غیرانسانی می‌گذرد... پس از آن حتی علیرغم موضعگیریهای مکرر مجاهدین و دیگر نیروها و شخصیت‌های مسلمان و مترقی و انقلابی هرروز در گوشه و کنار این میهن شاهد صحنه‌هایی غیرانسانی و غیراسلامی از سنگسار و بریدن دست و اعدامهای خیابانی و... بوده‌ایم. رفتاری، که به‌حق لکه ننگی آشکار بر دامان مدعیان ریایی اسلام و انقلاب محسوب می‌شود.

لایحه قصاص که پس از قریب دو سال ارتکاب جنایت و رفتار ضداسلامی و ضدانسانی حضرات از طرف حزب حاکم جمهوری تدوین و اسباب خوشامد کارمندان این حزب در مجلس را فراهم آورده است چیزی جز وجهه‌بی قانونی‌بخشیدن به اعمال ضداسلامی گذشته و هموارکردن، ادامه و اوج‌بخشیدن به آن در آینده نیست.

و این‌همه درحالی‌است که تدوین‌کنندگان این لایحه و اصرارکنندگان بر آن، عمدتاً خود جزو نقض‌کنندگان حقوق انقلابی این خلق ستمزده بوده و براساس قوانین جزایی اسلام خود قبل از همه مستحق حسابرسی می‌باشند...

و اینک همین مرتجعین انحصارطلب برای مخفی کردن چهره جنایتکار خود لایحه‌بی را تدوین نموده‌اند تا هر روز در گوشه و کنار این مملکت از این مردم محروم و مضطر و یا مجرمین

درجه‌چندم به‌عنوان قصاص صحنه‌های فجیع خلق نموده و اذهان توده‌ها را از اعمال خود منحرف نمایند.

تشریح شنیع و چندش‌آور جرایم مطابق آن‌چه در مواد لایحه قصاص آمده است نیز جز به‌منظور تحت‌الشعاع قرار دادن جنایتها و غارتگریها و حق‌کشیهای صاحبان قدرتهای غصبی نیست. چرا که هم بر اساس فلسفه جزا در اسلام که در آن قبح و تأثیرات اجتماعی جرم جای فوق‌العاده مهمی دارد و هم بر اساس اخلاق اجتماعی موجود، این تشریح و توضیحات، اساساً نادرست است...»^(۱۸)

شخص خمینی این حرفها را از سوی مجاهدین، به دو دلیل فرو می‌خورد هرچند که هر عبارت و هر کلمه آن تیری به قلبش بود. یکی به‌خاطر این که درافتادن با مجاهدین از او قیمت زیادی می‌گرفت و دیگری به‌خاطر این بود که ما دقیقاً از زاویه ایدئولوژیک و قرآنی و با مستندات غیرقابل‌انکار اسلامی با او روبه‌رو می‌شدیم به‌نحوی که هم‌زدن آن بیشتر به‌زیانش تمام می‌شد. در عین این که ایادی او از هیچ چماق و سرکوبی علیه مجاهدین فروگذار نمی‌کردند.

یک‌بار در ۴ اسفند ۵۹ به‌همین مناسبت گفت:

«این چماق زبان و چماق قلم، بالاترین چماقهاست که فسادش صدها برابر چماقهای دیگر است... اونهایی که می‌خوان صحبت بکنن و خصوصاً در این چندروز زیاد هم هستند، باید توجه بکنند به این که قبل از این که می‌خوان صحبت بکنن، بنشینن و با خودشون فکر بکنن ببینن که این زبان چماق است و می‌خواد به سر، به دست دیگری کوبیده بشه، یا این که این زبان، زبان رحمت است و برای وحدت؟»

در همان ایام، من تعارفات را کنار گذاشته و در مصاحبه‌هایی که به مناسبت سالگرد انقلاب ضدسلطنتی انجام دادم، با اعتراض آشکار به این که بنیانگذاران شهید مجاهدین را در ۴ تیرماه گذشته دزد خطاب کرده بود و این را ملت ایران نپذیرفتند، بی‌پرده و با صراحت در مورد خمینی گفتم:

«مخالفت آشکار سیاسی و اقتصادی-اجتماعی و ایدئولوژیک ایشان با بخش اعظم موضوعگیرها و نظریات سیاسی-ایدئولوژیک مجاهدین، از انحلال نظام شاهنشاهی ارتش

و جایگزین کردن ارتش خلق گرفته تا مسائل مربوط به انتخابات و قضایه و ملیتها و قانون اساسی و تقسیم زمین و معیار مالکیت و آزادیها و عملکردهای دادگاههای انقلاب و دولت و سیاست خارجی و مسکن و شوراها و قراردادها و روابط مختلف امپریالیستی و طاغوتی، و از شیخ فضل الله نوری و آیت الله کاشانی و دکتر مصدق گرفته تا مسائلی از قبیل تکامل و استثمار و دیالکتیک، و مسائل جاری مانند نحوه مبارزه با اعتیاد، تا درگیریهای خیابانی و گروهی و انقلاب فرهنگی و بسیاری شخصیت‌های مورد اعتماد ایشان و تصفیه‌های اداری و و... دیگر نیاز به بیان ندارد و به خاطر همین‌ها یا امثال همین‌هاست که مجاهدین را "بدتر از کافر" خواندند.

بدتر از کافر خوانده شدن مجاهدین، بنا به تمام سوابق تاریخی‌شان، برای جامعه در مجموع بسیار بسیار ثقیل و ناپذیرفتنی بود و ضمناً چون با مستندات مکتبی و مذهبی نیز تطبیق نداشت، طبعاً نمی‌توانست رضای خدا و ارواح طیبه پیامبر و ائمه اطهار را موجب شود. کمالین که جامعه ایران در مجموع، باز هم به حکم همه سوابق و لواحق، نمی‌توانست "آمریکایی بودن مجاهدین" یا هتک حرمت شهدای آنان را پذیرا شود.^(۱۹)

دجالگری خمینی در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰

اما در آستانه ۳۰ خرداد ۶۰ و برقرار کردن ولایت مطلقه، خمینی به دنبال اعتراض جبهه ملی به لایحه غیرانسانی قصاص، لحظه مناسب و سوژه مناسب را برای تصفیه حساب، شکار کرد. قبل از ظهر روز ۲۵ خرداد که ساعاتی بعد از آن تظاهرات جبهه ملی باید شروع می‌شد، با دجالگری جنجال عجیبی به پا کرد و جبهه ملی را مرتد اعلام کرد و عیناً مانند همین کارهایی که امروز خامنه‌ای می‌کند، از آنها خواست به رادیو بشتابند و توبه کنند...

هدف خمینی این بود که ابتدا جبهه ملی را قربانی و ازدور خارج کند، نهضت آزادی حساب کار خودش را بکند، عزل بنی‌صدر به سهولت انجام شود و مجاهدین هم که من غیر مستقیم مشمول حکم ارتداد و مهدورالدم شناخته می‌شوند، توان عکس العمل نشان دادن، نداشته باشند.

خمینی گفت: «دست‌برداری از این تضعیف مجلس و تضعیف روحانیت و تضعیف ملت و تضعیف روحیه ملت و تضعیف روحیه ارتش... جداکنید حساب را از مرتدها اونها مرتدند، جبهه ملی از امروز محکوم به ارتداد است، بله جبهه ملی هم ممکن است بگن که ما این اعلامیه را ندادیم، اگر آمدند در رادیو، امروز بعد از ظهر آمدند در رادیو، اعلام کردند به این که این اطلاعیه‌ی که حکم ضروری مسلمین جمیع مسلمین را غیرانسانی خوانده، این اطلاعیه از ما نبود، اگر این اعلام کنن که از ما نبوده، از اونا هم ما می‌پذیریم. اسلام در رحمتش باز است، به همه مردم...»

اگر توبه بکند قبوله. اگر کسی پیغمبر هم بکشد اگه توبه بکنه قبوله... من هم احتمال می‌دم که این آقایون موفق به توبه نشند جدیت کنند الان وقت است وقت باقی است تا اون وقتی که پاتون را به‌گور وارد می‌کنید در توبه بازه رحمت خدا واسع است، بیاید توبه کنید بیاید از کارهایی که کردید از دعوت به شورش که کردید از مخالفت‌هایی که با اسلام کردید بیاید توبه کنید برگردید. توبه همتون قبول است... یکی از چیزهایی که اینها باز برایش سینه می‌زنند و جبهه ملی هم در اعلامیه‌اش چیز کرده: دانشگاه چرا باز نمی‌شه این دانشگاه آقا، دانشگاه شما را بیرون داده دانشگاه باز بشد، ده‌بیست سال دیگه یک عده بیان همین‌ها هستند. همین‌ها که شما بیاید، اونا هم هستند که اسلام رو هیچ قبول ندارید احکام اسلام را احکام غیرانسانی می‌دونید...»

دست‌آخر چند توسری سیاسی به جبهه ملی زد و گفت:

«شما تا اون آخر هم اعلیحضرت رو می‌خواستیدش، به من گفتید دیگه، این که نمی‌تونید حاشا کنید، تا اون آخر هم می‌گفتید: خوب ایشون باشن اعلیحضرت همایونی باشد حکومت نکنند. آنهایی که تا آخر هم این‌طور بودید. بختیار را هم تا آخر می‌خواستید. آخه شما نباید دیگه مارو بازی بدید و بگید ما چه و ما چه» ۲۵ خرداد ۱۳۶۰.

خمینی در همین سخنرانی افزود:

«من دو تا اعلامیه از جبهه ملی که دعوت به راهپیمایی کرده است، دیدم. در یکی از این دو اعلامیه جزء انگیزه‌ی که برای راهپیمایی قرار دادند لایحه قصاص است... در اعلامیه دیگر تعبیر این بود که لایحه غیر انسانی. ملت مسلمان را دعوت می‌کنند که در مقابل لایحه قصاص راهپیمایی کنند، یعنی چه؟ یعنی در مقابل نص قرآن کریم راهپیمایی کنند... من

کارندارم به جبهه ملی با این که بعضی افرادش شاید افرادی باشند که مسلمان باشند، لکن من کار دارم با این هایی که پیوند کرده اند، با جبهه (ملی)، پیوند کرده اند با منافقین ... شمایی که متدین هستید و مدعی تدین، چه توجیهی از این معنا دارید؟ ... این آقایانی که با این منافقین ائتلاف کردند، ائتلاف کردند که مملکت را به هم بزنند. ائتلاف کردند که آشوب به پا کنند ... حالا ائتلاف کردید که به ضد رأی مردم عمل کنید ... بیایید حساب خودتان را جدا کنید. آیا نهضت آزادی هم قبول دارد آن حرفی را که جبهه ملی می گوید؟ ... رادیو بعد از ظهر را باز کنیم گوش کنیم ببینیم که نهضت آزادی اعلام کرده است که این اطلاعیه جبهه ملی کفرآمیز است ... متأثرم از این که با دست خودشان، اینها گور خودشان را کنند. من نمی خواستم این طور بشود. من حالا هم توبه را قبول می کنم. اسلام توبه را قبول می کند ...»

به این ترتیب تظاهرات جبهه ملی منتفی شد. پاسداران و بسیجیان و حزب اللهی ها میدان فردوسی تا میدان انقلاب را اشغال کردند و نعره می کشیدند: «فرمانده کل قوا، خمینی خمینی». «حزب الله حزب الله، پیشمرگه روح الله». «سکوت هر مسلمان، خیانت است به قرآن». «مرگ بر ضد ولایت فقیه».

بعد از ظهر ۲۵ خرداد اطلاعیه مهندس بازرگان از رادیو و تلویزیون پخش شد که «شایعه دعوت نهضت آزادی» به راهپیمایی را تکذیب می کرد. متعاقباً نهضت آزادی یک اطلاعیه توضیحی هم منتشر کرد که هم چنان که خمینی خواسته بود مشارکت در راهپیمایی و ائتلاف با هر حزب و گروهی را تکذیب می کرد و اعتقاد خود را هم به حکم قصاص اعلام نمود.

تاریخ نویسان رژیم بعداً سیر وقایع را چنین رقم زدند:

«زمینه سقوط بنی صدر را سرانجام خود وی و رجوی فراهم کردند. حادثه آفرینیهای «منافقین» ادامه یافت. بهزاد نبوی سخنگوی دولت، طی مصاحبه‌یی که در ساعات آخر همان روز ۲۵ خرداد با مطبوعات انجام داد، اعلام کرد: «اگر لازم باشد، قوای انتظامی با مساله درگیریهای خیابانی برخورد خواهند کرد... آقای بنی صدر دقیقاً هم چون مجاهدین خلق عمل می کند... تمام درگیریهای خیابانی از ناحیه سازمان مجاهدین طرح ریزی و اجرا می گردد، آنها به خاطر تشکل نسبی خود قادرند این درگیریها را به طور درازمدت سازماندهی کنند».^(۲۰)

۲۰- کتاب وزارت اطلاعات رژیم تحت عنوان «سازمان مجاهدین خلق ایران، از پیدایی تا فرجام»

آخرین قطره‌های آزادی

در مورد وقایع آن خرداد خونین بقیه مطلب را از گفتگوی خودم با نشریه ایران‌شهر در دیماه ۱۳۶۰ خلاصه می‌کنم:

«چماقداران مسلح که از یک‌ماه پیشتر از همه جا به تهران فراخوانده شده و در کمیته‌ها و مساجد بسیج شده بودند، تمامی سطح شهر را پوشاندند و شدیداً به ایجاد رعب و وحشت پرداختند تا زمینه مساعد برای عزل فراهم شود...»

آنها به خوبی می‌فهمیدند که زمینه نارضایی مردمی و نفرت از ارتجاع آن قدر زیاد است که نیروهای متشکل مجاهدین به سرعت می‌توانند به خیابانها ریخته وکل نظام ولایت ارتجاع و سردمداران مرتجعش را جارو کنند. مگر همین یک‌ماه پیش نبود که خمینی تقاضای ملاقات مجاهدین و هوادارانشان در تهران را بعد از یک‌هفته به سوراخ‌خزیدن و تردید رد کرده بود؟ مگر مجاهدین به مؤدبانه‌ترین بیان نوشته بودند که حتی حاضرند سلاحهایشان را دودستی تقدیم کنند، مشروط بر این که آزادیهای قانونی تضمین شده، "مقام رهبری" بر طبق قانون اساسی، آنها مجاهدین و هوادارانشان را در تهران در اقامتگاه خود بپذیرد؟ بله، آن روز هم که شیطان جماران این تقاضا را رد کرد از این می‌ترسید که میلیونها تن، خودش را با جمارانش به طور مسالمت‌آمیز به زباله‌دان تاریخ بریزند. این بود که چنان که شنیده‌اید بعد از یک‌هفته، تقاضای ما را رد کرد و به طعنه گفت: "شمالاًزم نیست بیایید، من می‌آیم خدمتان" به هر حال ما مجاهدین بلافاصله بعد از بستن روزنامه‌ها، متقابلاً روزنامه‌های حکومتی را تحریم کرده و از فردا به تدارک یک تظاهرات بزرگ پرداختیم. منظورم از تظاهرات بزرگ، تظاهراتی همچون ۱۷ اردیبهشت است و نه تظاهرات پراکنده کوچک. و از این پس نیز در بحثمان هر جا صحبت از تظاهرات بزرگ می‌کنم یک چنین تظاهراتی است که طبعاً تدارک و نیروی حمایتی و واحدهای حفاظتی و تیمهای ضربت و سازماندهی بسیار متحرک خاص خود را می‌طلبید. اما جوابهای دو روز اول کاملاً منفی بود و چنین تظاهراتی علیرغم همه تدارکات لازم پانمی‌گرفت. مسئولین و فرماندهان مربوطه گزارش می‌دادند که در قدمهای نخستین چنین چیزی اصلاً در شرایط امنیتی و نظامی جدید شهر امکان ندارد. البته از این پیشتر نیز نه کسی به ما اجازه تظاهرات می‌داد و نه به محض تجمع دست از سرمان برمی‌داشتند. اما با این همه، مثلاً در ۱۷ اردیبهشت، توانسته بودیم از نزدیک به ۳-۴ ساعت غفلت کمیته‌چی‌ها و پاسداران ارتجاع که روز قبل نیز در

میلا دیپیا مبر (ص) مبارک باد

مقدّم ربيع الاول سالگرد تولد بزرگترین رهبر انقلابی بشر محمد (ص) است. در چنین روزی در دل جاهلّت انسان کش ۱۴ قرن پیش، بذری روئیدن گرفت که در طی ریش پر رنجش، «شجره طیبه» ای را استوار گردانید که پیشه در دل دردمند توده ها ثابت کرد. بود و سر بر آسمان رهائی و خد اگوئی انسان میگذرد. بهام آور بقیه در صفحه ۵

نشریه انجمنهای دانشجویان

مسلمان - اروپا و آمریکا

(هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران)

شماره ۲۱
جسعه ۱۸ دی ۱۳۶۰
۸ زانویه ۱۹۸۱

(در صفحات دیگر)

- * تولد امام جعفر صادق (ع)
- * اطلاعیه دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران درباره تشکیل کنفرانس پنجم حزب
- * مبارزیت خمینی - مبارزیت یگاری
- * اخبار و گزارشاتی از ایران
- * نامه‌یکی از دست اندرکاران متعهد سنی...

پنجمین مصاحبه

از مصاحبه‌های برادر مجاهد مسعود رجوی در خارج از کشور

مصاحبه با ایرانشهر



- * خاتمه مشروعیت تمامی نظام خمینی پس از ۳۰ خرداد
- * چرا جبهه متحد خلق تشکیل نشده بود؟
- * حفاظت آقای بنی صدر در شرایط مشخص، تودهنی محکم به ارتجاع خمینی
- * تشکیل شورای ملی مقاومت
- * مبانی استراتژیک اتحاد
- * لزوم اتحاد با آقای بنی صدر
- * میثاق و ابلاغ
- * موضعگیری‌های گذشته و پشتوانه‌های نظامی - اجتماعی هر نیرو

(در صفحات ۲۶ تا ۲۸)

اطلاعیه دفتر مجاهدین خلق در پارس

درباره اعدام‌های اعلام نشده در ایران

بر اساس گزارشات موثق که بطرازی از ایران دریافت شده است نزدیک ۴۰۰۰ اعدام اعلام شده توسط رژیم خمینی از ۳۰ خرداد ۶۰ تاکنون، حتی به نیمی از رقم واقعی اعدام شدگان نیز بالغ نمیشود. به عنوان مثال در محد از ظهر مهر ۶۰ صد و شصت تن از مردم عادی و هواداران و معاضد مجاهدین که همانروز بخاطر تظاهرات دستگیر شده بودند همگی در داخل زندان این اعدام شده اند و اسامی آنها نیز هیچ‌کجا منتشر شده است یا بعنوان مثال آنکه دسته ۸۰ نفری اعدام شدگان در ماه و امیر تنها ۳۸ اسم در روزنامه‌های خمینی انتشار یافت. اسامی تعداد پادی از اعدام شدگان اعلام نشده هم اکنون در دفتر مجاهدین خلق در پاریس موجود است. سازمان مجاهدین خلق ایران در آغاز سال ۸۲ مصراغه از مصام

اعلام بی‌وسستی و حمایت از شورای ملی مقاومت

- جنبش مسلمین مسلمان
- اتحادیه انجمنهای دانش آموزان مسلمان
- ایبؤر و ردا سی

(در صفحات ۴ و ۵)

زخمیهای شاه خائن را خمینی جلاد

نمونه‌ای از فجایع وحشتناک خمینی دجال تحت عنان

جاهای دیگر خسته‌شان کرده بودیم استفاده کرده و موتور محرک اولیه تظاهرات عظیم آن‌روز را در خیابان به‌کاربندازیم. آنگاه تا کمیته‌چی و پاسدار آمدند که به‌خود بجنبند، دسته‌های متشکل و غیرمتشکل چندین هزار نفری و چندین ده‌هزار نفری به موتور اصلی پیوسته و آن‌را حلقه کردند و دیگر جمعیت که تحت حمایت میلیشیای مردمی حرکت می‌کرد، نفوذناپذیر و ضربه‌ناپذیر شده و تا مقصد که منزل پدر طالقانی بود بی‌محایا پیش رفت. از هر خطری نیز استقبال و مرز ۱۵۰ هزار نفر را هم پشت سر گذاشته و قدم در جاده ۲۰۰ هزار گذاشت ... و گلوله و گاز اشک‌آور و چماق هم دیگر اثر نمی‌کرد زیرا حمایت بی‌دریغ مردم امکان بروز یافته و هم‌چون بسم‌الله، هر جنی را فراری می‌داد. مردم از طبقات مختلف ساختمانها حتی کاغذهای دیواری و میزهای چوبی را برای سوزاندن و خنثی کردن اثرات گاز اشک‌آور پایین می‌ریختند...

«اما این بار تلاش برای برگزاری تظاهرات بزرگ به نتیجه نرسید.

پس از ناکامی و شکست ۲ روز اول ابتدا مسئولین ما فکر کرده بودند که پانگرفتن تظاهرات بزرگ به‌خاطر نقایص تدارکاتی و تشکیلاتی است. اما وقتی تمام جریان کار را از ابتدا تا انتها دوباره بررسی کردیم و دیدیم که در تدارکات تشکیلاتی-تدافعی معمول، هیچ نقص جدی وجود ندارد و عنصر کاملاً جدیدی جلب توجه نمود. فضای اجتماعی و سیاسی آن‌قدر تنگ شده بود که امکان چنان حرکت بزرگی را با تدارکات معمولی مطلقاً و از اساس سلب می‌کرد. بله، این بار بعد از بستن روزنامه‌ها و آغاز سرکوب مطلق، تدارک متقابل ارتجاع-که از این بیشتر نیز گزارش‌هایی راجع به آن داشتیم-کیفاً فرق کرده و هیچ واکنش بزرگی را برای جامعه امکان‌پذیر نمی‌ساخت.

مراکز متعددی را در تهران کشف کردیم که دسته‌های ۱۰۰ تا ۵۰۰ و حتی ۱۰۰۰ نفری چماقداران مسلح با تجهیزات کامل و بی‌سیم و وسایل موتوری در آن گوش به‌زنگ و آماده نشسته بودند. از طرف دیگر هر روز نیز ارباب چماقداران در جماران به‌منظور یک بسیج کامل ایدئولوژیک و نظامی رجز می‌خواند و تهدید می‌کرد و به یکی گوشمالی می‌داد تا از نظر روانی نیز قدرت حرکت را سلب کند، پس گزارش مسئولین و فرماندهان سیاسی و نظامی ما صحت داشت و در سیطره شرایط کاملاً جدیدی قرار گرفته بودیم.

تمرکز و وفور چماقداران مسلح و موضع تهاجمی ایدئولوژیک کاملاً بسیج‌شده خمینی از پاسدار و کمیته‌چی گرفته تا به اصطلاح حزب‌اللهی، که از مدتی پیش تدارک شده بود، چنین چیزی را

امکان ناپذیر می‌کرد و ما فقط کشته می‌دادیم و کتک می‌خوردیم ...

داستان، داستان سلاح گرم بود بر بدنهای گرمتر، ولی بدون سلاح و فقط مشت. مشت در برابر ژ-۳ و کلت ... در این میان چندبار هم به ما گفته شد که فلان ساعت و فلان روز بازار می‌خواهد ببندد و فلان گروه و یا فلان گروهها هم هستند. ولی هرچه رفتیم هیچ‌کس جز بچه‌های خودمان در صحنه حاضر نبود. بنابراین از روز ۱۹ یا ۲۰ خرداد، مسئولین ما با نیروهای تحت فرماندهی‌شان تظاهرات موضعی را شروع کردند، تظاهرات موضعی که در دسته‌های ۱۰۰ یا ۲۰ نفره به شیوه چریکی و "بزن دررو" عمل می‌کردند. هدفشان شکستن فضای رعب، و الحاق به یکدیگر از نقاط مختلف شهر به منظور نیل به تظاهرات استراتژیک بزرگ بود.

این روش تا آخر شب ۲۴ خرداد ادامه یافت و نتیجه امیدبخش بود. در یکی از همین روزها که شخصا مشروح گزارش آن را خواندم در ۲۷ نقطه تهران، دسته‌های آزمایشی میلشیا، دسته‌دسته آتش خود را برافروخته بودند. تن‌ها همه کبود و سیاه و زخم‌دار، صورتها ورم‌کرده، سینه‌ها در اثر کثرت فریاد، گرفته ... آن‌هم چهره‌ها و بدنهایی که از این پیشتر نیز آثار کمبود مواد غذایی از دور بر روی آنها قابل تشخیص بود. این را بارها اطبای آشنا به خود من تذکر داده بودند که این چه وضع غذایی میلشیا و واحدهای نظامی حمایت‌کننده آنهاست که بعد از بستن ستادها، صبح تا شب آواره کوچه و خیابان است و مخصوصا در روزهای طولانی و گرم ماه رمضان باید ۱۶ ساعت، بی‌آبی و بی‌غذایی را تحمل کند و لذا آثار کمبود مواد غذایی از همه چشمها و چهره‌ها می‌تراوید ...

و به‌خدا سوگند، باور کنید که این مجاهدین از فردای به قدرت رسیدن خمینی، برای محافظت از ستادها و بساطها و سخنرانیها و مراسم و تظاهرات و کلاسهای آموزشی شان بیشتر از غذا به کتک و مشت و لگد عادت کرده بودند!

اما چه می‌شد کرد، آزادی یک خلق بهای خاص خود را می‌طلبد. آن‌هم از بهترین و رشیدترین فرزنداناش ... حالا گو که ستاد و دفتر و مرکز علنی نباشد، مجاهد خلق ساک دستی را پر می‌کند، کوچه‌به‌کوچه و خانه‌به‌خانه می‌گردد، در هر کجا بساطش را برهم می‌ریزند، کتکش می‌زنند، منافق و کافر و بدتر از کافر و هرزه و ... خطابش می‌کنند، چهره‌اش را کبود می‌کنند، اوراقش را پاره می‌کنند و می‌سوزانند ...

ولی چه باک خلق باید آگاه بشود و آزاد. اگر این کوچه فالانتر و راست و حزب‌اللهی دارد در آن

یکی زن خانه‌داری، کارگری، رفتگری و یا کارمندی ... بالاخره یک کسی پیدا می‌شود که همدردی کند لبخند بزند، استقبال کند، دعا کند، زخمها را مرهم بگذارد، روزنامه پاره‌شده را بچسباند، پول بدهد و یا در برابر تعرض کمیته چی و پاسدار به دفاع برخیزد و حقانیت مجاهدین و درخواستهای عادلانه مردمی‌شان علیه ارتجاع را گواهی دهد.

بله، مجاهد خلق این‌طور با خلقتش جوش خورد و اصالت و صداقت خود را به اثبات رساند. و من هرگز یادم نمی‌رود که در تابستان ۵۹، بعد از اراجیف آن امام پلید چماقداران، یک‌روز بر پای یکی از خواهران کوچکم - که نمی‌دانم حالا شهید شده است یا خیر؟- مارانداختند و آن وقت مزدوران و اوباش خمینی خودشان کنار ایستادند تا عکس‌العمل میلیشیای مجاهد جوان را ببینند و بخندند. اما مجاهد قهرمان تکان هم نخورده بود تا یک لحظه تمسخر اوباش خمینی را هم نبیند. دختر جوان حتی نشریه‌هایی را هم که در دست داشت بر زمین نینداخته بود تا فالانژها برنارند و پاره نکنند. بعد مار دور پای او حلقه‌زده و سپس به آهستگی رفته بود. این است سیمای واقعی امام اوباشان و این است گذشته آنهایی که امروز این‌سان می‌جنگند و این‌سان در برابر جوخه‌های اعدام رشادت به‌خرج می‌دهند. منهای عبور از این پیچ‌وخمها، امروز هیچ نیروی سراسری نبود که این‌سان به دفاع از شرف ملی خلق در برابر تجاوزکاران ارتجاعی برخیزد و بی‌دریغ خون نثار کند ...

داشتم می‌گفتم که حدود ۲۷دسته یا گروهان و گردان مختلف داشتند در گوشه و کنار تهران تدارک تظاهرات بزرگ را می‌دیدند.

برخی کشته می‌شدند و عده زیادتری دستگیر و بقیه نیز گرماگرم نبرد مشت و گلوله. بسیاری از اعدامهای کنونی را نیز دستگیرشدگان همان ایام تشکیل می‌دهند.

عصر ۲۴ خرداد، تظاهرات در میدان ولی‌عصر به اوج رسید و جنگ مغلوبه شد. یک دسته میلیشیای خواهران با قدرت تمام محاصره فالانژهای مهاجم را شکافته و به دسته‌های دیگر ملحق شده و درگیری و تیراندازی در تمام طول بلوار و خیابانهای اطراف میدان ادامه داشت. فالانژها و کمیته‌چی‌های حمایت‌کننده آنها فرار کردند. واحد میلیشیای خواهران ۷موتورسیکلت از آنها را مصادره کرد. در گزارش مزبور خواندم که یکی از خواهران، آن قدر جوان و ضعیف‌الجثه بود که قدرت حرکت دادن موتور را نداشت

و لذا دستفروش کنار خیابان را به کمک طلبیده بود. وقتی هم با فقر و بدبختی دستفروش برخورد کرده بود، موتورسیکلت را درجا به خود او بخشیده و سبکبال به خانه‌شان رفته بود.

بعد از آن دجال‌بازی مشهور خمینی علیه جبهه ملی و بسیج سیاسی- نظامی و ایدئولوژیک نیروهای ارتجاعی و شکست تظاهراتی که قرار بود آن روز توسط جبهه ملی صورت بگیرد گزارش مسئولین خود ما حاکی از آن بود که اکنون بازهم بعد از آخرین تعرض خمینی، فضای حرکت، اکیدا و شدیداً، به نسبت روزهای قبل بسته‌تر شده و حتی تظاهرات موضعی و تاکتیکی نیز دیگر صرف نمی‌کرد. چنان که گفتیم، فرماندهان ما از یک هفته پیش به این نتیجه رسیده بودند که چنین تظاهراتی بدون تدارکات کافی، مطلقاً در شرایط جدید امکان ندارد و چه بسا نتایج معکوس نیز بدهد. به خصوص اگر زمان و مکان آن، از قبل اعلام شده باشد.

روشن بود که در منطق خمینی، تهدید و تیر جبهه ملی، می‌بایست باعث عبرت خود ما، مجاهدین می‌شد تا لااقل موقتا هم که شده آرام گرفته و بگذاریم جریان عزل آقای بنی‌صدر بی‌سروصدا به پایان برسد. چرا که بخوبی و برحسب تمام اطلاعات و تجارب می‌دانست که تنها نیرویی که قادر به سازمان‌دادن و به‌راه‌انداختن تظاهرات عظیم سراسری و ایجاد دردسر جدی است، مجاهدین هستند.

خوب، حالا بعد از ۲۵ خرداد چه کنیم؟ اگر خمینی به همین ترتیب بتواند با اتکای برادران چماقدار "حزب الله"!! رئیس‌جمهور را کنار بزند، دیگر فردا وای به حال دیگران. وانگهی این نحوه عمل خمینی آیا مبین این نیست که ساعت آغاز قطعی‌ترین نبرد برای هر نیروی انقلابی که نخواهد به سرنوشت حزب توده بعد از ۲۸ مرداد و بعد از آن هم سرنوشت فضحیت‌بار ضدانقلابی کنونی این حزب دچار شود، به سرعت نزدیک می‌شود؟ و آیا کنارزدن آقای بنی‌صدر در آن شرایط عملاً جز به این معنی بود که دشمن، آخرین حایل میان خود و خلق را نیز درهم شکسته و چه بخواهیم و چه نخواهیم هر نیروی انقلابی و مردمی را به معارضه آشکار فرا می‌خواند؟ حالا هرچند هم که می‌خواهید با آقای بنی‌صدر اختلاف داشته باشید، کنارزدن او در آن شرایط عملاً جز اعلام جنگ آشکار ارتجاع با انقلاب و به‌ویژه با مجاهدین نبود. و می‌دانید که وقتی دشمن اعلان

جنگ می‌دهد، بازنده خواهید بود اگر حتی یک لحظه نیز سلاحتان را دیرتر از او بیرون بکشید. چراکه در این صورت جز دفاع محض، کاری از پیش نخواهید برد. آری این قانون جنگ است. و در جنگ ارتجاع خمینی، دفاع محض یعنی شکست محض. این بود که عالیترین ارگان سازمانی ما از روز ۲۶ خرداد مستقیماً خود وارد کار گردید. رهنمود این بود: «می‌بایست به‌ترتیب و با هر قیمت، یک تظاهرات بزرگ توده‌یی را بار دیگر آزمایش نمود. آخرین تجربهٔ مسالمت‌آمیز نیز حتی به منظور اتمام حجت سیاسی و تاریخی باید از سر گذرانده شود. اگر خمینی می‌خواهد ۱۵ خرداد و یا ۱۷ شهریور دیگری درست کند، بگذار شهیدایش را مجاهدین تقدیم کنند. روز مناسب، به دلایل سیاسی و فنی، ۳۰ خرداد است. چهار روز برای آمادگی فرصت داریم. تظاهرات تاکتیکی و هر کار دیگری را تعطیل کنید، هرچقدر که می‌توانید برای ۳۰ خرداد آماده شوید. ما به قربانگاه می‌رویم تا نسلهای آتی لعنت‌مان نکنند. تا اگر ذره‌یی شرف و انصاف در مجلس دست‌پخت خمینی و سایر سردمداران رژیم موجود است، به دوران مسالمت پایان ندهند و لااقل راه باریکه‌یی برای تنفس سیاسی مردم باقی بگذارند... سرانجام از میان طرح‌های مختلف، پس از مباحثات بسیار، ارجح آنها انتخاب شد. این طرح می‌باید به این مسأله جواب می‌داد که: چگونه می‌توان در بحبوحهٔ اختناق مطلق، بدون اعلام قبلی و بدون کمترین اطلاع دشمن، یک تظاهرات مسالمت‌آمیز چندصدهزار نفری در روز روشن در خیابانهای تهران ترتیب داد؟ عجباً!

اما اگر مردم آماده‌یی داشته‌باشید و بدانید که هرکاری را چگونه و در چه لحظه‌یی باید سازمان بدهید، این مسأله هم حل‌شدنی است. شور و شوق زایدالوصف و ایمان و قوت اراده و تصمیم یارانتان نیز، البته لازم است. از صبح ۳۰ خرداد درحالی‌که تمامی پیکر مجاهدین و میلیشیا در تهران مشتاقانه سرازپا نمی‌شناخت و در هر پارک یا کوچه و خیابان و خانه‌یی گروه‌گروه آماده می‌شد، مرکز فرماندهی با نگرانی در اطراف سیستم ارتباطی گردآمده بود تا هیچ چیز خارج از کنترل، خودبه‌خودی رها نشود. جزییات آن‌چه را در بعدازظهر ۳۰ خرداد از چهارراه مصدق تا چهارراه طالقانی و آن‌گاه در سراسر طالقانی تا بهار و تا انقلاب و تا میدان فردوسی گذشت، می‌گذارم برای بعد. فقط این را بگویم که فرماندهان و مسئولان مجاهدین در این روز واقعاً یک شاهکار تاکتیکی



دعوت دادستانی انقلاب از اولیاء دستگیر شدگان

صبح امروز از سوی روابط عمومی دادستانی انقلاب اسلامی مرکز در رابطه با مجرمینی که در جریانات ضداسلامی اخیر دستگیر شده و حکم دادگاه درباره آنها صادر و اجرا شده اطلاعاتی بشرح زیر صادر شد:

بمطالع خانواده های محترمی که فرزندانشان در جریانات ضداسلامی اخیر تهران دستگیر شده اند و حکم دادگاه درباره آنها صادر و اجرا گردیده می رساند لطفا با در دست داشتن شناسنامه هکذا خود و فرزندانشان که عکس آنها در این جا چاپ شده است به دفتر مرکزی زندان اوین مراجعه کرده و فرزندانشان را تحویل بگیرند

روابط عمومی دادستان انقلاب اسلامی مرکز

لازم به یادآوری است که اسامی صاحبان عکس مشخص نشده است.

و نظامی آفریدند. تظاهرکنندگان به ۵۰۰ هزار تن بالغ می‌شدند. غیرممکن، ممکن شده بود».

تودهنی محکم دیگری به خمینی که هنوز در نشئه دجال‌بازی ۲۵ خرداد بود و دلش می‌خواست جریان عزل را بی‌دردسر و با توپ و تشرهای معمولی خاتمه بدهد. پس دیگر خمینی چاره‌ی نبی نداشت جز این که شخصاً فرمان تیر و به‌کاربردن مسلسل سنگین بدهد در این لحظه ابتدای جمعیت به میدان فرودسی رسیده بود و لابد اعلامیه عصر ۳۰ خرداد پاسداران ارتجاع را شنیده‌اید که: به اذن رهبر کبیر دستور می‌یابند تا آتش بکشایند و اگر آتش نبود از میدان فرودسی تا سپه و تا جارو کردن مجلس ارتجاع راهی نبود. شنیده‌ام که در آن لحظات بهشتی و رفسنجانی بی‌نهایت سراسیمه بودند یک خبرنگار اروپایی که شاهد صحنه‌های ۳۰ خرداد بوده است، اخیراً به خودم می‌گفت که دقایقی چند در کمال بهت و حیرت انتظار قیام داشته و تعجب می‌کرده که چرا مجاهدین از سلاح‌هایشان استفاده نمی‌کنند؟

ومن به او گفتم که از هر جا که شنیده‌اید مجاهدین، آن روز سلاح داشته‌اند، اشتباه شنیده‌اید به‌خاطر این که استفاده از سلاح را مطلقاً ممنوع کرده و هنوز فرمان آتش نداده بودیم ... ما آن روز فقط حجت را تمام کردیم. پایان مشروعیت کل نظام. خداحافظی مطلق با خمینی. از فردا باید شعار داد:

“مرگ بر خمینی“. از فردا دیگر سیاست دست خالی در برابر چماق و گلوله، راست‌روی واپورتونیسیم است. و ما مجاهدین از این پیشتر بارها به ارتجاع هشدار داده‌بودیم که از روزی که با گلوله در برابر گلوله پاسخ بگوییم حذر کند. اکنون آن روز فرا رسیده بود. “بچش ای خمینی، ای خائن که شایسته‌ترین احترام و اعتماد این خلق نبودی...”

و تازه دیدید که غیر از همه آنها که در جریان تظاهرات ۳۰ خرداد کشت و دستگیر کرد، از همان فردا اعدام مجاهدین پسر و دختر ۹ سال به‌بالا را آغاز کرد، حتی بدون این که نیازی به پرسیدن نام متهمین حس کند. این است عدالت خمینی...»

تا این تاریخ، خمینی توانسته بود بسیاری مخالفین را یا شقه و وادار به تسلیم سازد یا ازدور خارج کند. بارها از اطرافیانش شنیده شده بود که در رابطه با تصفیه یا سرکوب

هریک از نیروها یا شخصیت‌های مخالف می‌گفتند: آقا ۲۰ دقیقه صبحت می‌کند ... قضیه تمام است. و راستی هم تاکنون در بسیاری موارد وقتی امام چماقداران توپ و تشر می‌آمد و علیه شخصیت یا نیرویی بسیج می‌نمود ... مسأله بالاخره به‌سادگی و با حداقل تاوان برایش فیصله می‌یافت. اما این بار ... عنصر موحد مجاهد، این انقلابی و پیشتاز مردمی، به‌اثبات رساند که در برابر حقانیت و قوت اراده و آمادگی فدا و قربانی "نه در ۲۰ دقیقه که در ۲۰ سال نیز آقا و تمامی دارودسته‌اش هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. آخر آقا، تا وقتی "آقا"ست که پایش را از گلیم خودش بیشتر دراز نکند والا آن دست و پای نامبارکی را که به گلیم خلق دراز شود، بی‌محابا ریشه‌کن خواهیم نمود.

نامه به دکتر سنجابی

از آن جا که در فصل دجالت، از اعلام ارتداد جبهه ملی توسط خمینی صحبت کردیم، در پایان همین قسمت، یادآوری می‌کنم که دکتر سنجابی در شهریور ۱۳۶۱ به پاریس رسید درحالی‌که به‌شدت بیمار بود و از عارضه کمر و ستون فقرات رنج می‌برد. او در این زمان ۷۸ سال داشت. من در یک نامه مبسوط با ابراز خوشوقتی از این که به‌سلامت از چنگ خمینی بیرون آمده، شرط احترام و ادب و حق استادی و پیش‌کسوتی را درباره او به‌جا آوردم. این نامه را برایتان خلاصه می‌کنم:

- «نسل ما (مجاهدین) نسل ناسپاس و کفوری نیست. نسلی نیست که پدران و استادان خود را فراموش کند و یا قدر زحمات و مرزتهایی را که تحمل کرده‌اند، نشناسد. پدر عزیزم،

مقدمتا بگذارید به‌عنوان نماینده نسلی بخون‌نشسته که در بحبوحه آتش و شکنجه، بر آن است تا آخرین مرحله مبارزاتی را که خود شما و امثال شما در کنار پیشوای فقیدمان مصدق آغاز نمودید، به‌ثمر بنشانند و تمامیت و آزادی و استقلال ایران گرامی‌مان را تا ابد در سینه تاریخ به‌ثبت برسانند؛ شهادت بدهم که:

سنجابی دلایل استعفای خود را افاش کرد

کیهان
تک شماره - ۱۵ ریال

دوشنبه ۲۷ فروردین ماه ۱۳۵۸ - ۱۸ خرداد اول ۱۳۵۸ - شماره ۱۰۲۸۴

دانشیار، تئوری، آیدان، سیر و ارتوران



دکتر کریم سنجابی

حکومت‌هائی که در داخل حکومت
بوجود آمده، ایجاد نگرانی میکند
موضوع آیت الله طالقانی شوکی
بر دولت و مملکت وارد شد

بهر استعفای
ن را تعجب
نوفاند.

بمسئله پیشرفت کارها را غیر-
ممکن کرده و از جریان طبیعی
خارج ساخته است



نامه سرگشاده کمیته تعلیمات جبهه ملی به دکتر سنجابی برای طرح در هیأت وزیران مجاهدین و فدائیان باید در دولت وحدت ملی سهم داشته باشند

آورد.
۴- جناب آقای مهندس بازرگان در قسمتی از نطق
دانشگاه تهران و همچنین در نطق روز چهارشنبه

کمیته تعلیمات جبهه ملی ایران نامه
سرگشاده‌ای به دکتر کریم سنجابی دبیر جبهه ملی
ایران و بربر احمد، حارجه دولت مسافت انقلاب

- «شما نخستین وزیر و شخصیت نامدار ملی بودید که حتی قبل از انتخابات خبرگان، در فردای راهپیمایی یکصدهزارنفری مجاهدین برای مجاهد اسیر سعادت، دست از همکاری با رژیم می‌دیگر می‌دانستید ایران را به کجا می‌برد شستید تا این که نهایتاً خمینی در ۲۵/ خرداد/۶۰ شما را آشکارا مرتد و طبعاً مهدورالدم شناخت...»

استاد گرامی‌ام

با این همه شما به‌رغم کهولت سنی و ضعف مزاجی ازپا ننشستید و من خود گواهم که از آن چه شخصاً درتوان داشتید کوتاهی نکردید. فی‌المثل به‌خوبی به‌یاد دارم که در سال ۵۹ و اوایل سال ۶۰ با فروتنی و تواضع، چندین بار عرق‌ریزان به‌دیدار فرزندان مجاهد خود شتافتید تا مشترکاً چاره‌ی بیندیشیم. گرچه متأسفم که من که در آن ایام در مخفیگاه به‌سرمی‌بردم، این فرصت را نیافتم که در ملاقاتهای شما با برادران مسئولان حضور پیداکنم. اما هرگز یاد نمی‌رود که روزی که شما در اوایل خرداد ۶۰ با برادران علی زرکش که حالا فرماندهی مقاومت داخل کشور را به‌عنوان قائم‌مقام من به‌عهده دارد در یکی از مخفیگاههای ما در تهران ملاقات کردید؛ او برگشت و گفت:

آدم واقعاً از روی دکتر سنجابی خجالت می‌کشد، که مردی با این سن و سال ولی با روحیه جوانان، هم محذورات امنیتی ما را درک کند و هم با فروتنی خاص خود به‌تشویق و رایزنی با بچه‌های مجاهدش بپردازد... کمال این که برادرانی که در همین پاریس ضمن هفته‌های گذشته به‌دیدارتان آمدند نیز، سراپا عرق‌شادی و غرور به‌نزد من بازگشتند و گفتند وقتی دکتر سنجابی از شکنجه و اعدام و فداکاریها و عملیات مجاهدین صحبت می‌کرد، مثل باغبان پیری که از پرپرشدن گل‌های باغ خودش آتش گرفته باشد، اشک در چشمانش حلقه می‌زد و گاه هم درست مثل چریک پیری که با میلیشیای جوان مجاهد همسنگر است غرق در هیجان و التهاب می‌شد...».

پدر عزیزم، مرا ببخشید که این‌طور صریح و بی‌پرده صحبت می‌کنم. آخر من مجاهد به‌عنوان یک فرزند شما تنی دارم زخم‌خورده و مجروح و خسته. حرامی‌خمینی غارتم کرده و شهنه هرروز برسر کوی و برزن به‌دار می‌آویزدم، دژخیم هر روز ناخن از دست و پایم می‌کشد و سپاهی خصم هرروز بر اجساد شهیدایم اسب قساوت می‌دواند و، مهمتر از همه، نادوستان و رفیقان نیمه‌راه تنهایم گذاشته‌اند...

بله، درخواست نسل ما این است که مثل یک سردار سالخورده وقتی که ایران سالخورده‌تان را درخطر می‌بینید به میدان بیایید. بیایید و در برابر ایرانیان و جهانیان شهادت بدهید. شهادتی خالصاً لوجه‌الله، برای رضای خلق و خالق....

بله، برای ما (مجاهدین) مهم است که شما در انتظار جهانیان شهادت بدهید که فی‌المثل: رژیم خمینی اکنون دیگر هیچ مشروعیت و محبوبیت قانونی و ملی و مردمی ندارد... (ایضاً مجلس باصطلاح شورای اسلامی آن)

- رژیم خمینی اسلام و خدا و قرآن را ملعبه دست خود قرارداده و دقیقاً ضداسلامی عمل می‌کند و جز به سرکوب و ترور تکیه‌گاهی ندارد.

- رژیم خمینی خود مقاومت مردمی و مشروع و مسلحانه را برانگیخت و به‌رغم تمام صبر و تحمل ۲/۵ ساله مجاهدین، این خود رژیم خمینی بود که برای مجاهدین و برای مردم ایران راهی جز قهر باقی نگذاشت و تمام مردم و من جمله مجاهدین مظلوم واقع شده‌اند و بایستی جهانیان به کمک مقاومت عادلانه مردم ایران بشتابند.

... فکر می‌کنم پیشوای فقید(مصدق) نیز همین‌گونه انتظارات را از شما دارد. فکر می‌کنم او هم به میدان آمدن شما را می‌طلبد. فکر می‌کنم که او هم وقتی شهادت‌های حقه‌ی شما را برای ایران امروز و ایران فردا بشنود، لبخند رضایت خواهدزد و آفرین خواهد گفت.

استادعزیز

اما صرفنظر از این که آن چه را به‌عرض رساندم صلاح بدانید یا ندانید، صرفنظر از این که به امداد فرزندان مجاهد خود بشتابید یا نشتابید، صرفنظر از این که در این رابطه کلمه‌ی بگویند یا نگویند؛ باز هم مؤکداً و با همان گستاخی و جسارتی که در بیان خواسته‌های نسل مظلوم و شکنجه شده‌ام به‌عرض رسید، لازم می‌دانم که به‌حرمت همه رنج و مرارت‌هایی که در طول سالیان دراز برای ایران و ایرانی متحمل شده‌اید، تکرار کنم که احترام و شأن ابوت و پیش‌کسوتی شما برای هر مجاهد و هر انقلابی که برای آزادی و استقلال میهنش می‌رزمد پیوسته باقی و پایدار بوده و خواهد بود. تکرار این مطلب را از آن حیث لازم شمردم که از این پس نیز در دیار غربت، طعن و لعن معاندین را به‌خاطر ماجرای که با خمینی داشتید به‌طور مضاعف خواهیدشنید و لذا وجداناً و اخلاقاً وظیفه ملی و میهنی و مبارزاتی خودم دیدم تا به‌عنوان "مسئول مقاومت" حق‌شناسی مردم و انقلاب و مجاهدین آزادی و استقلال این خلق

گواهی دکتر سنجابی

چند روز بعد پاسخ دکتر سنجابی را دریافت کردم که خلاصه‌یی از آن را برایتان می‌خوانم:

«فرزند مجاهد ارجمند و گرامی آقای مسعود رجوی مشروحه سرشار از لطف و محبت شما را که به مناسبت هجرت اضطراری این‌جانب از میهن گرامی و رسیدن به پاریس مرقوم شده بود زیارت کردم. مضامین هیجان‌انگیز و پراتهاب آن که حاکی بود از مجاهدتها و قیام یکپارچه ملت قهرمان ایران در برانداختن اساس استبداد و استعمار به شوق برپاداشتن یک نظام عادلانه انسانی و سپس انحرافات و خیانتها و نقض عهدها و جنایات و قساوتها و زیرپا گذاشتن بدیهی‌ترین اصول انسانی و مردمی از جانب کاربه‌دستان حکومت جمهوری اسلامی و انکار شریفترین احساسات وطن‌دوستی و آزادیخواهی به‌عنوان مجعول ملیگرایی و لیبرالی مقتبس از قاموس استالینی و کشتار دستجمعی نونهالان و میهن‌دوستان و به‌دنبال این همه نومیدی و سرخوردگی و نارضایی و قهر و امتناع و مقاومت مجدد یکپارچه ملت و مجاهدتها و جانبازها و شهدادهای بهترین فرزندان ایران چنان احوال متناقضی از غرور و نشاط و غم و اندوه در این ناچیز برانگیخت که قلم از شرح و بیان آن عاجز است. در مقدمه نامه از این‌که به عللی نتوانسته‌اید به ملاقات و عیادت این بنده بیایید عذرخواسته‌اید. فرزند عزیز، آن‌چه عیان است چه حاجت به بیان است. به علاوه شما هیچ‌وقت در پیش من غایب نبوده‌اید که برای نیامدن و عدم حضور عذر لازم باشد.

با بیانی شیوا و جگرسوز از من خواسته‌اید تا درباره جانبازها و فداکارهای صادقانه و مظلومیت مجاهدین شهادت بدهم از آنچه نوشته‌اید: "با جسارتی شایسته یک نسل، شایسته یک رود خون و شایسته بیش از ۲۰ هزار شهید و ۵۰ هزار اسیر از شما می‌خواهم درباره ما شهادت بدهید. به خدا قسم من نمی‌توانم بپذیرم که تاریخ شهادت و حمایت شما را برای خمینی ثبت کند ولی از شهادت و حمایت شما برای مجاهدین اثری نباشد."

آری فرزند عزیز در برابر این دعوت آغشته به داغ دل و خون نمی‌توانم و حق آنرا ندارم سکوت اختیار کنم.

بنابراین مختصری از آن‌چه را که بر طبق اطلاعات خود در این مدت طولانی مبارزات درک کرده‌ام نه برای جلب رضایت شما بلکه برای بیان حقیقت به‌عنوان تکلیف ملی و ایمانی به

مفاد لاتکتمو الشهاده و انتم تعلمون می‌نویسم و شهادت می‌دهم که سالیان قبل از انقلاب و در ایام انقلاب مجاهدات و جانبازیها و از خودگذشتگی‌های دلاورانه مجاهدین توأم با مقاومت و قیام عمومی بود که پایگاه حکومت استبدادی و ارکان سیاست استعماری حامی آن را در ایران متزلزل ساخت و بنابراین وظیفه حکومت انقلاب بود که مجاهدین را مانند فرزندان برومند خود مورد نوازش و حمایت و همکاری قرار بدهد و همچنین شهادت می‌دهم در روزهای اول انقلاب و آشفتگی‌های ناشی از آن که جمعیت‌های وابسته و سرسپرده به اجنبی آشوبها و تجزیه‌طلبیها را در گرگان و کردستان و دیگر جاها دامن می‌زدند، مجاهدین به هدایت روحانی مجاهد و عالیقدر مرحوم آیه‌الله طالقانی در فرونشاندن طغیانها و پیداکردن راه حل مسالمت‌آمیز برای توجه به خواسته‌های حقه مردم ستم‌دیده و زجرکشیده با حفظ یکپارچگی و وحدت ایران کوششها کردند ولی با کمال تأسف دولت موقت و کارگردانان پشت‌پرده به آن کوششها و همچنین به نظریه‌های صریح جبهه ملی که در این باره ضمن مواد تکمیلی برای قانون اساسی پیشنهاد شده بود ترتیب اثر ندادند. بالنتیجه ناراضیها و ناباوریهها و نومیدیها را در آن داستانها شدیدتر کردند. و نیز شهادت می‌دهم که در ماهها و سالهای اول انقلاب مجاهدین با صبر و مدارای کامل در مقام همکاری بودند و توقعی جز آن نداشتند که به آنها اجازه فعالیت تشکیلاتی و اجتماعات و انتشارات بدهند. بازهم با کمال تأسف در حالی که احزاب و دسته‌ها و روزنامه‌های وابسته به بعضی از سیاستهای اجنبی آزادانه در ایران اجازه فعالیت و سم‌پاشی و تفرقه‌اندازی داشتند مجاهدین حتی نمی‌توانستند به آزادی و ایمنی انتشارات خود را در خیابانها به فروش برسانند- به‌هنگام انتخابات نمایندگان مجلس شورای ملی که من خود نیز در کرمانشاه نامزد بودم در دور اول انتخابات که با آزادی نسبی برگزارشد برای سه‌نفر نماینده آن شهر نفرات دوم و سوم از مجاهدین بودند و به همین دلیل و به سبب انتخاب‌شدن این‌جانب دستگاه حکومت آن انتخابات را برخلاف صریح قانون متوقف ساخت و مانع از انتخاب نمایندگان واقعی مردم شد و نیز همه ما شاهد بودیم که از همان روزهای اول انقلاب که مصدق و ملیون را تخطئه می‌کردند بر مجاهدین هم نقش التقاطی زدند. گویی التقاط از عقاید و نظریه و مسلکهای مختلف و برگزیدن قسمتهای درست و معقول و سنجیده از آنها کفرآمیز باشد. مگر همین قانون اساسی جمهوری اسلامی التقاطی از تشکیلات و اصول متداول در غرب نیست و همچنین شاهد بودیم که پس از انتخاب‌شدن آقای بنی‌صدر به

ریاست جمهوری ظالمانه به‌ایشان و مجاهدین عنوان منافق دادند و حال آن‌که آقای بنی‌صدر در تمام طول مدت خدمت خود صادقانه در دفاع از میهن کوشش می‌کرد و عملی بر خلاف قانون اساسی و دموکراسی و آزادیهای عمومی انجام نمی‌داد. از آن پس یعنی بعد از توطئه‌ها و حادثه‌انگیزیها بعد از خرداد ۱۳۶۰ ما و همه مردم ایران شاهد بودیم که چه رندهای خون در ایران جاری شد. چه خانواده‌ها چه پدران و مادران در عزای فرزندان خود نشستند که بدون محاکمه در زندانها و خیابانها به جوخه‌های اعدام سپرده می‌شدند.

آری همان‌طور که در سال ۱۳۵۷ در اعلامیه خود راجع به سلطنت استبدادی نوشتم اکنون نیز وظیفه ملی و دینی خود می‌دانم که بار دیگر در حق این حکومت اعلام نمایم که به علت نقض بدیهی‌ترین حقوق بشری؛ به علت زیرپا گذاشتن اغلب مواد همان قانون اساسی که خود را متکی به آن می‌داند؛ به علت کشتار بیرحمانه و محاکمه فرزندان ایران؛ به علت سلب امنیت از عموم طبقات؛ به علت نابود ساختن صنایع نوزاد ملی و ویران کردن کشاورزی ایران و ایجاد مصنوعی فقر و گرانی و اختناق عمومی و به علت نقض اصول عالیله برادری و برابری و حریت و عدالت اسلامی، این حکومت فاقد پایگاه قانونی و مردمی و شرعی است و وظیفه مردم است در برابر آن به همان‌گونه عمل کنند که در برابر حکومت استبدادی شاه کردند...

باز وظیفه خود می‌دانم از این حسن ظن شما تشکر نمایم هرچند واقعاً خود را شایسته این توصیف و این مقام نمی‌دانم همان‌طوری که می‌دانید و برادران دیگر به شما گفته‌اند، من بر اثر سختیها و محرومیت‌های چهارده‌ماهه اختفا و به سبب مشقات این مهاجرت اضطراری و آسیب‌هایی که بر پشت و ستون فقراتم وارد شده به سختی بیمار هستم. از روزی که به پاریس آمدم تاکنون بیشتر اوقاتم در بیمارستانها و آزمایشگاهها به معاینات و مداوا و معالجه گذشته و اکنون نیز برای پیگیری معالجات باید به آمریکا بروم. سن من اینک در حدود ۸۷ سال است. در این سن از افرادی مانند من توقع کار و فعالیت زیاد نمی‌توان داشت. با وجود این عرض می‌کنم که من سرباز ایران و در سنگر دفاع از استقلال و آزادی آن هستم. اگر خدا عمری و سلامت مختصری عنایت فرماید باز بر سر وظیفه سربازی خود خواهم آمد به شرط آن‌که بدانم خدمت و کوشش من مفید و مؤثر خواهد بود...»

دکتر سنجابی نامه خود را با چند اندرز به پایان برده بود:

اول این‌که:

«در مبارزه مردم ایران باید همه دسته‌های «ضدرژیم و ملی و غیروابسته به اجنبی» شرکت کنند.

دوم این که مبارزه مردم ایران:

«مغایر با هر نوع ولایت و قیمومت ویژه‌یی از جانب هر فرد و عقیده و یا ایدئولوژی هر طبقه و یا گروه می‌باشد»
سوم این که:

«در اصول مربوط به خودمختاریهای محلی باید مراقب باشید که ایرادها و تهمت‌های نظیر آن چه شایسته پیشه‌وری و همدستان او بود به شما و هم‌زمان شما زده نشود. من می‌دانم که شما ایران‌دوست و عاشق وحدت و عظمت و یکپارچگی این ملت می‌باشید، بنابراین در این رابطه باید خواهان نظامی باشیم که شامل تمام سرزمین ایران بشود و مردم تمام استانهای ایران از مزایای آن یکسان بهره‌مندگردند...»

چهارم آن که استقرار یک نظام عادلانه و سنجیده اجتماعی و اقتصادی که امروزه به سوسیالیسم نامدار شده و همه گروهها و جوانان پرشور ایده‌آلیست می‌خواهند عنوان افتخارآمیز چپگرایی و سوسیالیستی به خود بدهند. اگر بخواهیم چنین نظامی بدون تحمیل زور و استبداد متضمن آبادی و آزادی و دموکراسی باشد، از جمله اموری نیست که با یک حرکت انقلابی و آنی امکان‌پذیر و ثمربخش باشد کارها و نظامات انسانی مثل کار و نظام خدا نیست که بفرماید کن فیکون...»

تذکر این نکات را برای جوانان مجاهد که بسیار پرشور و انقلابی و حساس و درعین حال از خودگذشته و فداکار هستند، لازم دانستم هرچند ممکن است مرا کهنه‌پرست و محافظه‌کار بنامند. اینها تجارب سالیان دراز عمر و مجاهدات و مطالعات من است که دریغ دانستم آنها را با فرزندان مجاهد و فداکار درمیان نگذارم. خداوند بر همه مجاهدان خیرخواه پیروزی عنایت فرماید و ملت کهنسال پرافتخار ایران را از آزادی و آبادی بهره‌مند سازد.

آمین یا رب العالمین - دکتر کریم سنجابی

پاریس - شنبه ۲۷ شهریور ۱۳۶۰»

واضح است که تاریخ را اشتباهاً به جای سال ۶۱ سال ۱۳۶۰ نوشته بود.

پس از آن که دکتر سنجابی به آمریکا رفت، یکی دوبار برای احوالپرسی با او تماس تلفنی

داشتم.

تلخکامی بزرگ اما، بعد از عملیات فروغ جاویدان بود که دیدیم آقای دکتر سنجابی به‌ناگهان پس از سالها سکوت و خاموشی نسبت به‌خطر «اشغال و تجزیه ایران» هشدار داده و به‌تجلیل از «نیروهای رزمنده» خمینی روی آورده است که «با فداکاری و جانبازی بارها امکان پایان مظفرانه جنگ» را پدید آورده‌اند!

معلوم بود که ماموران رژیم، سنجابی را پیرانه‌سر در ۸۴ سالگی احاطه کرده و در منتهای دجالگری و با انبوهی اطلاعات غلط یک چنین موضعگیری را از او به‌دست آورده‌اند. در آن زمان در لندن روزنامه‌یی به‌نام «جبهه» وجود داشت که مدیر آن (شخصی به نام انواری) به‌خدمت اطلاعات آخوندها درآمد و بعداً هم به‌ایران رفت.

افسوس که دجال لعین توانست چنین لکه سیاهی در قسمت پایانی دفتر عمر سنجابی وارد کند.

(فصل دوازدهم ادامه دارد...)

